

تئاتر

سال پنجم - شماره ۲۲۵ - ۱ شهریور ۱۳۵۴ - بها ۲۵ ریال

هنر
و
تئاتر



پیکان جوانان ۵۶

ペイカン ジャワナン

www.javanan56.com

ما زحمت انتخاب موزیک را برایتان آسان کرده ایم

در یک تعطیلی فراموش نشدنی
کیت نوارهای کاست ضبط شده

استرپودیسکو
مکمل

هیجان

شادی و شور شما
در داهان طبیعت



کیت آهنگهای برزیلی
کیت آهنگهای شاد ایرانی
کیت آهنگهای تاب خارجی
کیت آهنگهای ریپسکوانگلی
کیت آهنگهای خوانندگان مسلمان جوان
کیت آهنگهای فرانسوی و ایتالیایی
کیت آهنگهای موزیک سنتی
کیت آهنگهای کلاسیک
کیت آهنگهای راک

تلفنهای ۸۳۶۱۶۹
۸۳۶۷۹۶

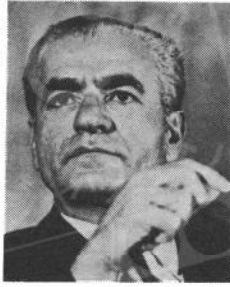
استرپودیسکو. روزگت شمالی بین میدان ۲۵ شهرپور و تخت طاووس

MA-54-20

نمایندگان استرپودیسکو در شهرستانها

۱- اصفهان - استرپودیسکو خیابان محمد رضا شاه ۲- شیراز - فروشگاه موزیکال رکورد
خیابان زند ۳- مشهد - استریو میخک خیابان دانشگاه ۴- قزوین - بوتیک Lee 3030
مقابل سینما منتاب پاساژ آریا ۵- بندرپهلوی - استریو کوروش خیابان سه ۶- کرمان -
۱۰- رفسنجان - فروشگاه اختر خیابان شامپورد ۱۱- دزفول - فروشگاه بیژن میدان مجسمه
فر وشگاه منصوری خیابان شامپورد ۷- زاهدان - خانه صوت خیابان بهلوی ۸- قمید
کاوس - فروشگاه ایران کالا خیابان بهلوی ۹- شهرکرد - رادیو همایون خیابان بهلوی

۱- اصفهان - استرپودیسکو خیابان محمد رضا شاه ۲- شیراز - فروشگاه موزیکال رکورد
خیابان زند ۳- مشهد - استریو میخک خیابان دانشگاه ۴- قزوین - بوتیک Lee 3030
مقابل سینما منتاب پاساژ آریا ۵- بندرپهلوی - استریو کوروش خیابان سه ۶- کرمان -
۱۰- رفسنجان - فروشگاه اختر خیابان شامپورد ۱۱- دزفول - فروشگاه بیژن میدان مجسمه
فر وشگاه منصوری خیابان شامپورد ۷- زاهدان - خانه صوت خیابان بهلوی ۸- قمید
کاوس - فروشگاه ایران کالا خیابان بهلوی ۹- شهرکرد - رادیو همایون خیابان بهلوی



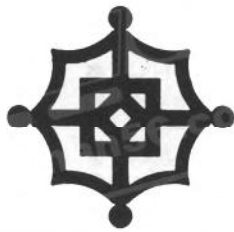
استقلال و موجودیت ملی
صفحه‌های ۶-۷ را بخوانید



قلمرو میتر
صفحه‌های ۲۰-۲۱-۲۲-۵۶ و ۵۷-۵۶
را بخوانید



چراغی در شب دریا
(نادر نادرپور)
صفحه ۱۱ را بخوانید



امشب شب مهتابه
صفحه ۱۶ و ۱۷ را بخوانید

زمزمه محبت در مکتبخانه تاریخ
صفحه‌های ۱۸ و ۱۹ و ۷۸ را بخوانید



دیدار و گفتگو با فرخ غفاری
صفحه‌های ۱۲ و ۱۳ را بخوانید

صفحه	مترجم	نویسنده	عنوان
۵	-	محمود جعفریان	● دنیا از چشم تماشا - آب و هوای سازگار
۶	-	-	● استقلال و موجودیت ملی
۸	گروه تحقیق	-	● تماشا مطبوعات مهم جهان
۱۰	-	گروه تحقیق	● برگهای اندیشه
۷۰	دکتر منصور مصلحی	زیبمون کارتیه	● داستان واقعی
۷۳	پرویز ربیعی	آلفونس گابریل	● مارکوبولو در ایران
۷۴	محمود کی	-	● گرگهای دریا سلاز
۱۱	-	نادر نادریبور	● چراغی در شب دنیا
۱۱	-	هوشنگ کارسی	● خاطره‌هایی از يك دوست و هم تحصیل
۱۳	-	-	● دیدار و گفتگو با فرخ غفاری
۱۴	-	ه. ک	● این جهان موزیکال
۱۵	-	ایرج زهری	● آشوربانی‌بال با بلا
۱۶	-	عزت‌الله زندگنه	● امشب شب صیبا به
۱۸	-	پرویز ربیعی	● زمزمه محبت در مکتبخانه تاریخ
۳۰	-	دکتر خسرو فانیان	● قلمرو میترا
۳۳	-	منوچهر نیستانی	● دیباچه‌ها در نوشته‌های کهن پارسی
۳۴	فیروز شیروانلو	ل. مورگنسترن	● دیوارنگاری در ایران
۳۸	-	قاسم صنعوی	● کاوافی
۳۰	-	فرهاد مهریار	● سالها و اثرها
۹۰	-	ایراندخت محمصن	● طرحهای بن‌شان
۳۶	عبداله توکل	لوئیس برومفیلد	● عصارهٔ بائیزی
۶۸	جمشید ارجمند	جوآنی گوارسکی	● شوهر در مدرسه
۸۸	-	بری صفا	● موسیقی، باله، اپرا...
۶۷	-	-	● سرگرمی و مطالب
۹۳	-	علیرضا اسپهبد	● میان برده ● این هفته در تهران ● گوناگون

روی جلد: نهمین جشن هنر
طرح از: قباد شیوا

● صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی
● زیر نظر: رضا سیدحسینی
● مسئول هیئت تحریریه: فیروز فولادی
● طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر قباد شیوا

● دفتر مجله: شوا بان تخت مازوس - چهارراه روزوات - ساختمان
● رادیو تلویزیون - طبقه ۷ ☎ ۸۲۳۵۲۹ صندوق پستی ۳۳-۴۰۲ چاپ: (جا پختا نه بیست و پنجم شهر یور)

آزمیه‌ها: دفتر مجله تماشا
بهای اشتراك: یکساله ۱۱۰۰ ریال - ششماهه ۶۰۰ ریال - برای دانشجویان و فرهنگیان یکساله ۹۰۰ ریال - ششماهه ۵۰۰ ریال

آب وهوای سازگار

دلایم در برداریم و دلی بی‌آرام!

بگفته‌ی آن شاعر که نام و حدیثش پنهان نیست و داستانش بر هرسبازاری هست: «لب از تشنگی خشک بر طرف جوی...»

اخلاق یا سرشت درونی ما که نیک را از بد نشان میدهد ریشه‌اش در وجدان ماست، اما گویی که آئینه‌ی وجدان و تصور و انگار ما گاهی از حکمت عملی که میراث تجربه‌های قرن‌های دشوار است در این روزگار سلامت، تصویرهای روشنی ندارد. گاهی دیدیم که معلمان زرف، زبان به نصیحت نیسز نمی‌گشایند «که دریغ باشد کلمه‌ی حکمت با ما گفتن...»

سالها خاک لبنان زهنگاه تازه‌بوران رسیدم. های کشورهای نفت‌خیز بود. تازه‌بوران رسیده‌های این کشورها که هنوز واحد پوشان رویه (!) بود هر شب اسکناس‌های درشت را چنگ چنگ در آتش هوس میسوزاندند. این نوجامگان هوارست و هواپیشه که با نشان از بایوش و کفتی میگریخت پای همیشه برهنه را در پای‌افزار، زندانی حس میکردند و با پای تپی و مغزی تپی‌تر در گرانبه‌ترین گنجه‌های می‌نستند و به اسراف و تجمل می‌نازیدند.

سه سال پیش این فخر‌آوران نوجامه را در قاهره و شهرهای اروپا دیدم زیرا لبنان را آشفته و پریشان یافته بودند. یک پیشخدمت بسواد و کمینه آستین مصری که از فرهنگ ریشه‌دار مصر بهره داشت میگفت: «خداوند سبحانه و تعالی اینها را از عقل محروم کرده است و از گنج بیرنج نفت بهره‌مند، خداوند گنج را به قارون میدهد و رسالت را از موسای کلیم میخواهد!».

آنچه این بسواد با فرهنگ گفت (که باسوادهای بی‌فرهنگ را نیز میشناسیم) در شان نوجامگان پابرهنه‌ایست که ناپرده رنج گنجشان میسر شده است، اما ما پیش از آنکه به گنجه‌های زیرزمین دست یابیم گنجه‌های بی‌پایان فرهنگ و تمدن داشته‌ایم و داریم و شاید که بگفته‌ی سعدی در کنار نیل تشنه بنابیم یا بنرموده‌ی مولوی:

گفت من مستقیم آیم کشد

گرچه میدانم که این آیم کشد
فرهنگمان چشمه‌ی زاینده‌ایست که از آبش آبادان کرده‌ایم و جهانی را آبادان داشته‌ایم، برای ملتی چنین با فرهنگ، ثروت نیز مایه‌ی آبادانی است نه آیتس که غرقمان کند. هرگز برای ما، مغز تپی و تن و جان بی‌فرهنگ اما آراسته به پوشش زربفت مایه‌ی فخر و ناز نبوده است. در پی قربنا، حکمت عملی در این آب و خاک میگوید عالم بی‌عمل زنبور بی‌عمل است و تن آدمی شریف است. بیجان آدمیت... و عبادت بجز خدمت خلق نیست... و اگر شراب‌خوری جرع‌ای فشان برخاک... و توکز محنت دیگران بیغی، نشاید که نامت نهند آدمی... فرهنگ ما فرهنگ فضیلت و تقواست.

از رهبران بشنویم: «جامه‌ای که باید آرزوی وجود آن‌را داشته باشیم یک‌جامه‌ی اخلاقی است که مجیز بقانون جدید و تمدنی که برای امروز لازم است باشد. وقتی جامعه‌ای دارای صفات اخلاقی راستگویی و پرهیزگاری و عدالت و مساوات بود و از طرف دیگر بعلم و دانش هم مجیز شد چنین جامعه‌ای خوشبخت و سعادت‌مند خواهد بود... باید به مردم بفهمانیم که چرا در گذشته و در دوران شاهنشاهی بزرگ ایران توانستیم چنان قدرت و مقامی برای کشور خویش تحصیل کنیم. البته منظور من در این جا توجه به جنبه‌ی کشورگشایی و لشکر-کشی نیست زیرا که هر چند ممکن است عظمت ظاهری باین قبیل زورآزماییها و پیروزیها مربوط باشد ولی چنین مظاهر قدرت هم زود از میان میرود و هم دامنه‌ی آن‌ها محدود است و ما نیز امروزه نظری بخاک دیگران نداریم. آنچه واقعاً در این میان اهمیت دارد آن عوامل روحی و معنوی است که عظمت و جلال حقیقی شاهنشاهی ایران را پدید آورد یعنی روح فضیلت و ایمان مردم به اصول و مبانی استوار پرهیزکاری و راستگویی و سایر اصول اخلاقی که این شاهنشاهی حاصل آن بود... برارچ‌ترین سپاهیان ما طی هزاران سال آن مردان و زنانی بوده‌اند که در تمام تاریخ کهنسال ایران مشعل دانش و فرهنگ را در برابر تندبادهای حوادث فروزان نگاه داشتند و آن را در خشت‌اتر و فروزنده‌تر به نسل‌های دیگر سپردند... امروز سرعت تحولات در جهان به درجه‌ای شدید است که هراجمانی ممکن است در کمال سهولت محو و مستحیل گردد. پیشرفتهای شگفت‌آوری که در این چند سال اخیر در ایران متجلی است بخاطر این است که ما در عین آنکه از تحولات و ترقیات استقبال میکنیم در حفظ معنویاتی که ویژه‌ی تمدن کهنسال ماست ثابت و استواریم.»

اگر فلسفه‌ی نهضت ما اسارت انسان را پذیرفته بود چه آسان بود که بگوئیم اسراف مکن و دریی تجمل مباش زیرا چیزی جز برگز جیره - بندی در دست نداشت و هر گفتم نیز محتاج نبود: دستپا کوتاه و خرما بر نخیل!

اگر فلسفه‌ی نهضت ما اصل «حق با قویست» را پذیرفته بود هم‌را در بازار زندگی آزادمی‌گذاشت تا هر روز و در هر تاریخ گروهی که قوی‌ترند مهول‌های کامروا باشند! اما انقلاب شاه و ملت که نه جیره‌بندی تنفی و تقدیه را می‌پذیرد نه زندگی را بدست مغولها میسپارد برای رسیدن به هدفهایش به تحول ذهن و فکر فرورد ایرانی نیاز دارد یعنی به تربیت... اساس فلسفه‌ی انقلاب و رستاخیز ملت ایران بر تربیت و آموزش است تا همه آزاد و بهره‌مند زندگی کنند و چراغ خانه‌ی همسایه را نیز خاموش نخوانند. در این میان قانون با قدرت عمل میکند و مجری اراده‌ی انقلاب

است اما اخلاق انقلاب و فرهنگ رستاخیز که از فرهنگ سرشار و ریشه‌دار این سرزمین بهره‌دارد مردمی را میسازد که انجام وظائفشان از ترس مجازات نباشد. اخلاق میگوید که چه باید کرد و چه نباید کرد و ضامن اجرای آنچه باید کرد و منع آنچه نباید کرد مسؤولیتی است که هر فرد نه بدلیل ترس از مجازات، حس میکند و در برابر آن باهمه‌ی تواناییهایش متعهد است...

آنچه باید کرد؟ یعنی آنچه بهر وسیله و از هر راه به پول یانجامد!

آنچه نباید کرد؟ یعنی آنچه بیش از مزد کار سودی نداشته باشد!

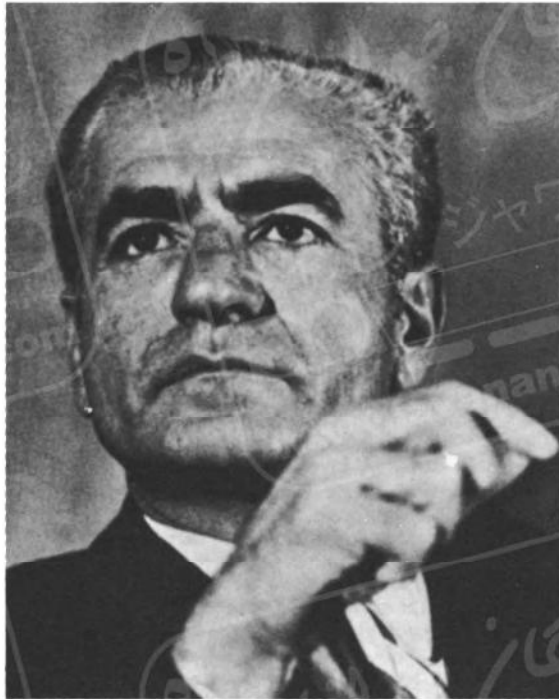
این هر دو در فرهنگ ما نیست و اخلاق انقلاب و فرهنگ رستاخیز آن را محکوم میکند.

چند سال پیش از نویسنده‌ای که کارمند سازمانی دیگر و عضو گروه ادب رادیو تلویزیون بود خواستم که مقدمه‌ای نسبتاً مفصل بر یک برنامه‌ی ادبی بنویسد گفت این کار را فردا صبح تاظهر خواهم کرد، پرسیدم مگر فردا در مرخصی هستی جواب داد نه در اداره خواهم نوشت... یعنی در اتاقی که مملکت برای انجام خدمات عمومی آماده کرده‌است بنشیند و برای بدست آوردن پول، کار خصوصی بکند! این کاربرد فرهنگ رستاخیز و اخلاق انقلاب‌زدی و خیانت است. در برابر خیانت گرانفروشان این عمل نیز کم‌فروشی و تقبل در عرضه‌ی خدمت است و مردی چنین، نه تنها عالم بی‌عمل و زنبور بی‌عمل است بلکه زنبور زهر آلود است که محیطش را نیز آلوده میکند و دیگران را نیز به فرار از خدمت برمی - انگیزد. چه وقت میتوانیم از آثار تربیت انقلابی در جامعه خوشحال باشیم؟

وقتیکه مردی چنین، در میان همکارانش انگشت‌نما شود و نتواند که خدمت نکند و نتواند که بوقع در محل کار برای انجام وظائفش حاضر نشود... در بدلیل مجازات، بلکه بسبب فشار افکار عمومی واحد یا سازمان یا وزارتخانه‌ای که در آن بکار مشغول است... و این همان تربیت و معنویتی است که در سخنان رهبر انقلابان موج میزند و رستاخیز برای آن با خواسته است. به آموزش و تربیت بیندیشیم و این اندیشه ممکن نیست مگر آنکه فلسفه‌ی انقلاب و رستاخیز را بعصق بشناسیم و بگفته‌ی نامدائوسوس: «به فرمان‌ها زرف کردن نگاه فرمان‌ها را باز ببینیم و بازشناسیم: نه گنج‌فناورنه سنج عافیت بلکه بجان کوشیدن در مجال خدمت و اقتصاد کشور برپایه‌ی رهنمون‌های انقلاب که هدف این نیز تأمین فضای رشد و پرورش همه‌ی نیروها و شکستن استعداهاست:

انسان ایرانی و زندگی انسانی.

از پیام شاهنشاه بمناسبت
سالروز ۲۸ مرداد :
۲۸ مرداد ۱۳۴۲



.... در سه هزار سال تاریخ مدون ما هیچ وقت سابقه نداشته است که این همه تحولات انقلابی همه جانبه در یک زمان و به این وسعت وقاطعیت صورت گرفته باشد. هیچوقت در یک زمان این همه افتخار نصیب ملتی نشده و به همین جهت هیچ وقت نیز مسئولیت من و مسئولیت شما ملت ایران به این سنگینی نبوده است. حالا فرد فرد شما دهقانان و کارگران و زنان و اصناف و روشنفکران و هرکس دیگری که خود را در این تحول عظیم شریک و سهیم و وارد می‌داند وظایفی به عهده دارید که هرگز در گذشته نداشته‌اید. شما باید با تمام نیرو و با همه امکانات خویش در ساختمان ایران نوین و سربلندی و جامعه‌ای پیشرو و مرفه و خوشبخت و مملکتی آباد و قوی و مستقل بکوشید. باشد که انتهایی که در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قیام کردند بتوانند همیشه بگویند این ما بودیم که باقیام خویش در چنین روزی صفحه تاریخ ایران را ورق زدیم و اجازه دادیم که در کوتاه مدتی همه این کارها در ایران به دست ایرانی و به نفع ایرانی انجام بگیرد.

استقلال و موجودیت ملی

از پیام شاهنشاه بمناسبت سالروز ۲۸ مرداد ۱۳۵۴

راهی که ملت ما در فاصله بیست سال پیمود، راهی است که طی آن برای بسیاری از ملل در عرض صدها سال نیز امکان‌پذیر نبوده است.

کشوری که در آن روز در آستانه ورشکستگی بود اکنون بصورت یکی از قدرتمندترین اقتصادهای بزرگ جهان و یک کشور کمک دهنده نه تنها به بسیاری از ممالک در حال توسعه بلکه به کشورهای بزرگ صنعتی درآمده است. شرکت نفت ایران که در آن روز حتی یک دینار درآمد نداشت و قادر به فروش یک بشکه نفت نیز نبود، و برای پرداخت حقوق کارکنانش اسکناس بدون پشتوانه چاپ میشد، امروز تبدیل به سومین شرکت نفتی جهان و نهمین شرکت بزرگ دنیا شده است، و مسلماً از این نیز فراتر خواهد رفت.

نیازی پندکر نیست که حاصل اصلی همه این موفقیت‌ها یکپارچگی

روزافزون ملی بوده و هست. امروز دیگر خاطره‌ی شوم تشتت و تفرقه و ویرانگی پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دوران حکومت هرج و مرج و وطن‌فروشی بدست فراموشی سپرده شده و روح وحدت ملی که پیشکوه‌ترین چهره آن در ششم بهمن ۱۳۴۱ متجلی شد، ببرکت انقلاب شاه و ملت تومار این پراکندگی را برای همیشه در هم نوردیده است. این روح وحدت و یکپارچگی ملی در چند ماه اخیر بار دیگر در قالب حزب رستاخیز ملت ایران که مظہر همبستگی همه افراد و صفوف و طبقات ملت ما در راه تامین عظمت و ترقی این کشور است متجلی شد و نیروی متشکل و پرتحرکی را بوجود آورد که در تاریخ کشور ما نظیر نداشته است. حماسه کنونی ایران، مسلماً بهترین ارمغانی است که ملت ما به خاطره‌ی دلیران جانباز بیست و هشتم مرداد داده است این حماسه، مظہر روح شکست‌ناپذیری ملت بزرگی است که هیچ نیروئی نمی‌تواند اراده‌ی آنرا به‌زنده ماندن و آفریدن از میان بردارد.

۲۸ مرداد ۱۳۴۳

.... عظمت روح ایرانی در تمام ادوار تاریخ کهن این کشور بکرات در مواقع ضروری و لازم تجلی کرده است. به همین جهت بود که در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ملت ایران اعم از شهری و روستایی و زن و مرد به سائقه عظمت این روح ملی بخوبی به خطرات و حوادثی که متوجه اساس استقلال کشور و موجودیت اجتماع ایرانی شده بود پی برده و حاضر نشد که تاریخ ۲۵۰۰ ساله مدون ایران دستخوش دسانس و اعمال عده‌ای گردد که هیچگونه علاقه به سنن ملی و شخصیت بارز و تاریخی ایران نداشتند، و در ظرف چند ساعت با یک جنبش و رستاخیز ملی به حکومت غیرقانونی غاصبین و کسانی که اساس کار خود را بر تزویر و دروغ و تسلیم کشور به تشکیلات خائنین مزدور حزب غیرقانونی توده نهاده بودند و کشور را به نیستی و زوال سوق میدادند خاتمه داد...

۲۸ مرداد ۱۳۴۴

... امروز دیگر سرنوشت ایرانی فقط بدست ایرانی تعیین میشود. گذشت آن زمان که ممکن بود با تحریک دوسه نفر خائن فتودال و سفاک برای انجام سیاستی اوضاع ناگووار براه انداخت، گذشت آن زمان که دست پروردگان خارجی سالها برای ایفای یک نقش معین نقابی برچهره میزدند تا در موقع خود بهره بدهند. گذشت آن زمان که برای اجرای منظور معینی با مقدمه چینی های حساب شده نمشی را در خیابانها بگرداند تا بعد از آن کسانی سرکار بیایند که مثلا منافع فلان کمپانیهای خارجی را حفظ کنند. این دوران شوم برای همیشه سپری شد، زیرا قیام ۲۸ مرداد شما اجازه داد که ما انقلاب ششم بهمین را با تصویب قاطع ملت ایران انجام دهیم و به ثمر برسانیم.

۲۸ مرداد ۱۳۴۵

... شما مردم اصیل ایران در روز ۲۸ مرداد بغافل استقلال و سعادت کشور خود جانفشانی کردید و می بینید که امروز این منظور بزرگ بخوبی تأمین شده است. با این انقلاب بندهای کهن گسسته شد و فتودالیسم و ارتجاع که دیرزمانی جامعه ایرانی را در حال عقب ماندگی نگاه داشته بود برای همیشه از این سرزمین رخت برپست. کشاورز ایرانی از صورت رعیت بیرون آمد و برای نخستین بار از حقوق و شخصیت واقعی انسان آزاد برخوردار گردید...

۲۸ مرداد ۱۳۴۶

... در پرتو رستاخیز ۲۸ مرداد، شما ملت ایران تحقق انقلاب عظیم اجتماعی ششم بهمین ۱۳۴۱ را امکان پذیر ساختید، و ما و همه جهانیان شاهد آن هستیم که این انقلاب در عرض همین چند سال چه نتایجی پاورز نکرده بیبار آورده است. اکنون قیافه ایران بکلی عوض شده و سازمان کهن جامعه ایرانی که با الزامات عصر جدید سازگار نبود و از لحاظ اصولی بصورت یکی از پیشرفته ترین جوامع دنیای امروزه درآمده است. در عمل نیز ما به سرعت و در همه رشته های مادی و معنوی به سمت ترقی و تکاملی پیش میرویم که حاصل آن طبعاً نیک بختی و رفاه روزافزون ملت ایران است...

۲۸ مرداد ۱۳۴۹

امروز ما با توجه به وضع کشور و اجتماع خود در خانواده بزرگ بشری، حقا احساس غروری مشروع میکنیم، زیرا می بینیم ملت ما با تلاش شایسته، در راهی شایسته، بسوی هدفی شایسته پیش می رود کشور ما اکنون از یک طرف از حیثیت و شخصیت بین المللی کم نظیر و از ثبات و امنیت سیاسی استثنائی برخوردار شده است، و از سوی دیگر روز به روز در راه پی ریزی جامعه ای مترقی و مرفه و برخوردار از رشد مستمر مادی و معنوی و از عدالت اجتماعی پیشتر می رود. در صحنه غالباً آشفته جهان امروز، جامعه ایرانی مظهر برجسته جامعه ای است که با اعتماد به نفس و با امید وقاطعیت در راهی روان است که به صحت وصال آن ایمان دارد. این راه راهی است که هم با عالی ترین اصول و موازین بشری و هم با بالاترین حدود مصالح و منافع حقه مردم این آب و خاک، هماهنگ و سازگار است.

۲۸ مرداد ۱۳۴۸

قیام بیست و هشتم مرداد و انقلاب ششم بهمین همانطور که پایان یک عصر بوده آغاز عصر دیگری نیز بوده است. بنابراین نباید تصور کنیم که با تحقق این دو واقعه بزرگ کار ما پایان یافته است. بالعکس وظیفه ما ایجاب می کند که روح بیست و هشتم مرداد الهام بخش دائمی تلاش بی وقفه باشد که می باید عموم مردم ایران از زن و مرد و پیر و جوان نه تنها در آن شرکت داشته باشند، بلکه اصولا خود را وقت آن کرده باشند، زیرا اکنون ما در آن مرحله هستیم که می باید سرزمینی را که با تجلی نیروی لایزال ملی بصورت کشوری برخوردار از حاکمیت کامل و سرشار از سربلندی و افتخار در اختیار ما گذاشته شده سرزمین یکی از پیشرفته ترین و خوشبخت ترین جوامع عصر حاضر سازیم.

در دنیای کنونی که در آن بطور مدام شاهد پیشرفت های خارق العاده در همه زمینه های علمی و صنعتی و اجتماعی و فرهنگی هستیم، ما که می خواهیم از یک طرف فاصله خود را با مترقی ترین جوامع جهان امروز از میان برداریم و از طرف دیگر در پیشرفت های آینده با آنان هممنان باشیم، حتی حق اتلاف یک لحظه و سهل انگاری در یک مورد ناچیز را نداریم.

در جامعه امروزی ما وظیفه ملی ایجاب می کند که هر فرد ایرانی در هر مقام و رتبه و با هر موقعیت اجتماعی، خود را روحا در یک میدان مبارزه مثبت و سازنده و پا در یک میدان مسابقه شرافتمندانه و انسانی در راه تلاش بیشتر برای انجام وظیفه بهتر و کاملتر احساس کند.

امروز دیگر کافی نیست که یک فرد ایرانی کار خود را بصورتی قابل قبول انجام دهد، بلکه باید این کار را به بهترین صورت ممکن آن انجام دهد.

۲۸ مرداد ۱۳۵۰

۲۸ مرداد ۱۳۲۲ با همه اهمیت خود در تاریخ ایران یک صفحه خاص و استثنائی نیست، بلکه یک تجلی تازه از آن نبوغ ملی شگفت انگیزی است که تاروپود سراسر تاریخ کهن و پرافتخار ایران را تشکیل میدهد، و جانبازان آن روز شاید بی آنکه خود دانسته باشند ادامه دهنده سنت آن دلیران و قهرمانان غالباً گمنامی بودند که در طول اعصار و قرون با پایمردی خویش این ملت را بصورت پولادی آبدیده درآوردند.

۲۸ مرداد ۱۳۵۱

از نظر تحلیل و تجزیه تاریخی، قیام ۲۸ مرداد مظهری از تجلی روح ملیت شکست ناپذیر ایرانی بود که در طول بیست و پنج قرن صناعات تاریخ جهان پیوسته شاهد آن بوده است. در تمام این دوران ممتد، همان عاملی که در این قیام ملت ایران را از زن و مرد و پیر و جوان به دفاع از موجودیت و از حاکمیت خود واداشت در برابر حوادث سهمگین تاریخ قد علم کرده و درست در لحظات تعیین سرنوشت اراده قاطع این ملت را به زنده ماندن و پیروزشدن اعلام داشته است.

تبلشای مطبوعات مهم‌جها

Frankfurter Allgemeine

است. البته معلوم نیست به چه دلیل بخارست سعی کرد درست پیش از تشکیل کنفرانس بار دیگر در مورد توافقها شك کند. حتی رومانیا بی‌سها هم در این مورد سکوت کرده‌اند.

در مجارستان تاکنون اظهار نظری از جانب شورای عالی حزب نشده است و کاردار دبیر کل حزب رسماً تعطیلات خود را می‌گذراند. گزارش مطبوعات مجارستان در این باره جالب است و نشان می‌دهد که مجارستان قصد دارد دست کم برخی از نقطه نظرهای تصمیمات هلسینکی را حتی در مناسبات خود با کمونیست‌ها بکار گیرد. نشریه اقتصادی «ولاگاردزک» مینویسد با توجه به تصمیمات هلسینکی انفجار مجدد قیمت‌ها در بازارهای مواد خام و انرژی قابل تصور نیست. شوروی نیز در برابر متحدان خود در این انفجار قیمت سهم بوده است. البته این روزنامه خواستار آنتست که اتحادیه‌های اروپا از این پس در سیاست گمرکی و سیاستهای مبادلات خارجی خود تجدید نظر کنند، هر چند چنین برداشتی را از مسند هلسینکی نمیتوان داشت.

آلبانی، کشور کوچکی که در هلسینکی حضور نداشت تفسیری مخصوص به خود فراهم کرده است. در ازگان حزب کمونیست تیرانا گفته میشود که هیچگونه قرارداد الزام‌آوری در هلسینکی منعقد نشده است. لذا نمی‌توان گفت اکنون از فشار نظامی و سیاسی اتحاد شوروی بر اروپای شرقی یا از فشارهایی از این قبیل از سوی ایالات متحده امریکا بر اروپای باختری کاسته خواهد شد. موضوع‌های امنیت نظامی فراموش شده است و به کارگرفتن دایمی کلماتی چون «عظمت» و «تاریخی» جای هیچ چیزی را نمی‌گیرد، زیرا هیتلر نیز بارها از این کلمات ستایش کرده بود....

واکنش‌هایی که هریک از دولت‌های اروپای شرقی در کنفرانس سران اروپا نشان دادند، این پرمیش را پیش می‌کشد که هر يك از کشورهای مربوطه از این کنفرانس چه میخواهند بسازند. ازگان‌های عالی حزب کمونیست بلغارستان و چکسلواکی در اظهار نظرهای خود تنها از شوروی و برژنف ستایش میکنند. ضمن اینکه اسناد کنفرانس را فقط در مجموع می‌ستایند. بنابراین معلوم شد، آنها، همانگونه که بهنگام تدارک کنفرانس نشان دادند، به هیچ وجه توجهی به اینکار عمل مستقل ندارند. لهستان و جمهوری دمکراتیک آلمان تسلیم بی‌چون و چیرا نبودند، گرچه بطور ضمنی، بیشتر در عمل و نه در کلام، قصد کشودن گره‌های موجود در مناسبات با غرب بطور مستقل مشهود است.

رومانی برای حقوق خود بی‌تاب است

رومانی ابتکار نمی‌کند که قصد دارد از تضمین‌هایی که هلسینکی از نقطه نظر استقلال و امنیتش در برابر شوروی به او میدهد، کاملاً بهره گیرد. اظهار نظر رهبری و ارگان حزب کمونیست رومانی، برخلاف توضیحات بلغارستان و چکسلواکی حاکی از آنست که رومانی با تاکید بسیار بر اینست، در برابر هریک از انواع زور، برهنگاری یا هر کشور دیگری یافتاری میکند. گویی بخارست می‌خواهد تصمیمات هلسینکی را «منعقد» سیاست خارجی خود قلمداد کند. این تصمیمات بعنوان «نمونه تازه‌ای» از مناسبات بین‌المللی و تکامل منشور سازمان ملل متحد تلقی میشود. اینک رومانی خواهان تلاش بیشتر برای خلع سلاح و خروج نیرو-های بیگانه از کشورهای ثالث و نیز ایجاد یک «ارگان دایمی» برای همکاری در اروپا

تفاهم ناهم آهنگ مسکو از برخورد متحدان در کنفرانس هلسینکی و بعد از آن عصبانی است

موسی رادمنش

سران وجه درخاشیه آن نمونه‌های چشمگیری از تصویر سیاست خارجی خود بدست داده‌اند. لهستان توانست با موفقیت مناسبات خود را با جمهوری فدرال آلمان بهبود بخشد، امری که میتواند بعنوان قوام بخشیدن به مناسبات خود با کشورهای غربی، بی‌آنکه نیازی به بهره‌گیری از کمک‌های برادرانه، سیاست خارجی مسکو باشد، سر مشق کشورهای دیگر قرار گیرد. دیدار پرزیدنت فورد، از لهستان، رومانی، و یوگسلاوی تا کیدست برنفل او مبنی بر اینکه مایل است کاملاً - یا حتی بیشتر - از «داهها» مستقیم و بی‌واسطه‌ی مسکو، با کشورهای اروپای شرقی تماس داشته باشد. رومانی در این فرصت، در عوض امتیازهایی که در مورد مسئله مهاجرت داده، موفق شد به منظور دلخواه خود یعنی استفاده از تمبره حداکثر معافیت برای صادرات خود به ایالات متحده امریکا دست یابد.

استدلالی که در غرب اغلب در مخالفت با مفهوم کنفرانس امنیت اروپا به گوش میرسد، این است که بدینسان سلطه شوروی بر اروپای خاوری «پایدار» میشود. بی‌شك این هدف مد نظر رهبری شوروی بود. به سبب امتیازهای لغظی‌ایکه ناگزیر می‌بایست به غرب میدادند، برژنف کنفرانس احزاب کمونیست اروپا را که قرار بود بیدرتنگ در پی دیدار هلسینکی برگزار شود، با اهمیت تلقی میکرد. این گردهم‌آیی میتوانست به «موضوع» معلوم سازد که ماهیمی چون «حق حاکمیت»، «استقلال»، «خودداری» از زور، یا امنیت مرزها در برابر «توطئه‌ها» را چگونه باید در مناسبات بین کشورهای سوسیالیستی، به عبارت دیگر در قالب ائتراضیائیسوم و پرتولاریایی تفسیر کرد.

دیدگاه برژنف

بنظر میرسد که اندیشه برژنف معمولیت نیافته است. تدارک برای گردهم‌آیی کمونیست‌های اروپا به تعویق افتاده است. احتمال می‌رود اگر بفرس هم کنفرانس در پائیز برگزار شود، نظر به حضور یک گروه مخالف و متحد، اساساً «فقری» و «متر» و دلخواه از مصوبات هلسینکی برای استفاده از آن در اردوگاه سوسیالیسم عملی نباشد. در حال حاضر گمان می‌رود که رهبری شوروی در درون اردوگاه اندکی متزلزل شده است. کار هماهنگی چه پیش و چه بعد از کنفرانس هلسینکی خالی از اشکال نبوده، برعکس، آنکه دست کم سانه‌های خودمختاری اروپای شرقی جنبه غالب دارد. مسکو نشانه‌های از ختم بروز میدهد. انتقاد خشن و بی‌سابقه به گرایشهای دمکراتیک در میان کمونیست‌های اروپای شرقی و... این حس را قوت می‌بخشد.

دولت‌های اروپای شرقی چه در کنفرانس

مانند «بحران انرژی» و یا رخدادهای ناگوار طبیعی مانند خشکسالی، وقوع زلزله و طغیان آب. تنها فقر اساسی است که ظاهر آن درمان‌ناپذیر جلوه میکند، گرچه اگر از نزدیک این موضوع را مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که این نوع فقر در افریقا در چارچوب تلاش برای بازسازی اقتصادی و سازمان‌دهی سیاسی - اجتماعی و همکاری با کشورهای فقیرتر قابل درمان است. درک دلایل فقر کشورهای افریقای میسر نیست مگر آنکه گذشته مردم این سرزمین و تاریخ متلاطم برخورداری بومی و خارجی آن را طی پنج قرن اخیر در نظر بگیریم. حتی «ویزگسپا» اقتصادی این کشورها، صرف‌نظر از منابع کانی، از راه چنین تاریخی صورت حقیقی بخود گرفته‌اند. اکنون می‌شنویم کشورهای ساحل در رده فقیرترین کشورهای افریقای قرار دارند و حال آنکه همین کشورها در قرون وسطی طلای امپراتوری‌های بزرگ آفریقا را تأمین می‌کردند و تا هنگام کشف امریکا این منطقه از جهان مهم‌ترین مکان برای استخراج طلا بود. امپراتوری غنا در آغاز عصر حاضر از کرانه‌های اقیانوس اطلس تا کرانه‌های رودخانه نیجر گسترده بود و در قرن یازدهم به اوج خود رسید. مورخان یادآور میشوند که در این هنگام پادشاه غنا میانست ۲۰۰۰۰۰۰ چنک‌آور را بسپس سازد. غنا تنها امپراتوری افریقا نبود، بلکه امپراتوری

کمیته برنامه‌ریزی توسعه که بوسیله ECOSOC بوجود آمد و در سال ۱۹۷۲ مورد تأیید مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرار گرفت، در فهرست خود ۲۵ کشور در حال رشد را نام برده که تولید ناخالص داخلی سرانه آنها از ۱۰۰ دلار تجاوز نمیکند، و صنایع کارخانه‌ای فقط ده درصد کل تولید ناخالص داخلی را شامل میشود و نرخ سوادآموزی زیر ۲۰ درصد است. کشورهای در حال رشد یا کمتر توسعه یافته با «دنده‌های فقر» مشخص می‌شوند و کشورهای هم وجود دارند که با بحران‌های سخت اقتصادی رو در رویند، لیکن نمیتوان آنها را در میان کشورهای کمتر توسعه یافته قرار داد. مثلا درآمد سرانه در کشورهای ساحل عاج و غنا که سخت دست به‌گریبان بحران اقتصادی هستند بالاترین رقم در افریقای سیاه را دربر دارد (این رقم در سال ۱۹۷۲ بین ۳۰۰ و ۳۴۰ دلار برآورد شده در حالیکه این رقم در ولتای علیا و مالی از ۸۰ دلار تجاوز نمیکرد) بنابراین میتوان فقر در کشورهای در حال رشد را بر سه‌گونه تقسیم کرد: ۱- فقر اساسی که ناشی از فقدان ثروت طبیعی در رابطه با جمعیت است. ۲- فقر فرعی که حاصل نظام اقتصادی غیرعادلانه است یا عبارت دیگر بهره‌برداری از ناآگاهی و ضعف مردم. ۳- فقر اتفاقی که حاصل رویدادهای گذراست

ژوئن ۱۹۷۵ cères

سه نوع فقر در آفریقا ترجمه و تلخیص گیتی خرسند

تأثیر «سیاست کشاورزی» شوروی در بازار جهانی غله

نویسنده: ویکتور زورزا

ترجمه: صادقی

در حالیکه دولت شوروی، بهسبب کمبود محصول در سال جاری، با استفاده از ذخایر طلای خود، برای خرید غله به امریکا و سایر کشورهای غربی رفته است، دهقانان آن کشور به جای غلوه به احتیاج خود نان میدهند.

روزنامه پرآورد گزارشی میدهد: «زنی دهقان که در مدت شش ماه یکبزارشخص به نان نگاهوار، خوک و سایر احتیاج خود داده بود در دادگاه محکوم شد و به حکم جنسی که سزاران آن بود رسید.» پرآورد اضافه می کند که چنین اعمالی نادر نیستند و مبارزه‌ای برامان بر علیه آنها لازم است.

اتحاد شوروی، همانند سایر کشورهای جهان، در حال توسعه غله در سطح جهانی، باعث افزایش قیمت فرآورده‌های دامی و کشاورزی اغلب کشورهای غربی خواهد شد. رقمهای اخیر، میزان تولید غله در اتحاد شوروی را ۱۹۵ میلیون تن برای سال جاری برآورد می کند و خود این رقم نشان دهنده بیست میلیون تن کمبود است (گزارش‌های دیگر حاکی است که میزان تولید غله در اتحاد شوروی برای سال جاری ۱۶۵ میلیون تن برآورد شده است که خود این رقم در واقع نشان دهنده چهل میلیون تن کمبود است که با برآورد قابل قبولی که کمبود را بیست میلیون تن گزارش داده بود تناقضی دارد. مترجم) هم‌اکنون مقامهای تجارتی شوروی گفتگوهای لازم را برای خرید غله با مقامهای سایر کشورهای آغاز کرده‌اند. در عین حال به نظر می رسد که محصول فراوان سال جاری آمریکا بتواند به تصدات صدور غله از جانب آن کشور جامعه عمل بپوشاند. در نتیجه، کشاورزان آمریکایی فرآورده‌های خود را گرانتر از سابق میروشنند، شوروی غله مورد نیاز خود را تحویل میگیرد، دولت آمریکا، بدون تصدیق خارج زیاد برای حمایت از کشاورزان آمریکایی، مبالغ زیادی صرفه‌جویی می کند. به بیان دیگر، بهسبب وجود منافع مشترک بین دو طرف، منافع کشورهای محتاج به غله به محاط خواهد افتاد زیرا برخی از این کشورها ناگزیر از پرداخت مبلغ اضافی برای غله مورد نیاز خود خواهند شد و احتمالاً غله مورد نیاز خود را دریافت نخواهند کرد. چنانچه اتحاد شوروی به خرید مقدار زیادی غله مبادرت نمی‌نماید، ذخایر سیلوا هرچه بی‌نهایت خشمگین می‌گردد، غله در سالهای اخیر را که منجر به بالا رفتن قیمت غله و ایجاد قحطی و گرسنگی شده است، چربان کند.

شکست‌های یدرپی سیاست کشاورزی اتحاد شوروی و تأثیر آن بر معاملات جهانی، در سالهای اخیر باعث ایجاد عملی تصمیمی بر معاملات جهانی غله و سایر فرآورده‌های کشاورزی دامی شده است. قبل از انقلاب ۱۹۱۷، روسیه یکی از بزرگترین صادرکنندگان غله بشمار میرفت. اما بعد از ایجاد مزارع دولتی، تولید غله با کمبودهای سالانه همراه بوده است. در حالیکه در زمان استالین، کشاورزی با عدم تولید کافی مواجه بود، در زمان خروشچف اتحاد شوروی، به نظر جبران کمبود، مقادیر زیادی غله از خارج خریداری کرد. و شوروی امروز، با توجه به توسعه قدرت نظامی و اقتصادی کشور، بجای صدور غله، اثرات ناشی از کمبود آنرا به خارج صادر کرده است. دولت اتحاد شوروی با خرید و وسیع غله، درست در زمان کمبود آن در سطح جهانی، باعث خواهد شد که مردم سایر کشورها بدون غله بیابند و یا ناگزیر از پرداختن مبالغ گزافی برای تأمین آن شوند.

باینجه، اتحاد شوروی توانائی تغذیه مردم خود را دارد و حتی می‌تواند مقداری از فرآورده‌های کشاورزی را به کشورهای دیگر که توانائی تولید آنرا ندارند صادر کند. اما چنین عملی رهبری این کشور را به شکست سیستم فعلی کشاورزی و جایگزین کردن آن با سیاست کشاورزی دیگری متصرف خواهد کرد. روزنامه‌های شوروی، با چاپ گزارش‌هایی از عدم توانائی مسئولان کشاورزی، چنین وانمود کرده‌اند که گویا این‌ها می‌توانند کشور ناشی از سهل‌انگاری و عدم احساس مسئولیت کارشناسان کشاورزی بوده است. اما، مارکسیست‌های آگاه، باید

مالی، گاو و گاوین نیز بنوعی خود از اهمیت زیادی برخوردار بودند. در حدود قرن شانزدهم توسعه سریع کشورهای آفریقایی بواسطه مسئله «تگرها» که تا قرن نوزدهم ادامه داشت، متوقف شد. در این مورد لئوپولد سنکور مینویسد: «عقب افتادگی» آفریقا بیش از آنکه معلول آب و خاک و استعمار باشد معلول مسئله «تگرها» است. طبق برآوردی که شده طی سه قرن پیش از بیست میلیون «تگر» به امریکا برده شدند. اگر حساب کنیم که در هر یک از این سفرها از هر ده آفریقایی بر عرشه کشتی یا هنگام برده‌گیری از بین رفته باشند جمعاً برآورد ما بالغ بر دو بیست میلیون تن می‌شود. کدام تمدنی در برابر چنین فاجعه‌ای توانسته است ایستادگی کند؟

پس از مسئله «تگرها»، بویژه در سالهای آخر قرن نوزدهم، جنگهای استعماری در آفریقا که منجر به کشتارهای دسته‌جمعی و ویرانی بسیار شد، سرنوشت شومی برای این قاره به بار آورد.

رژیم‌های استعماری، با توجه به آنچه که گفته شد، نمیتوانستند برانگیزنده عقاید آن دوستی والا می‌باشند که برخی برای توجیه استعمار در آفریقا آنرا دست‌آورز قرار میدهند.

در این مقاله نمیتوان از جزئیات استعمار در قاره سیاه و عوارضی که از این باب دامنگیر آن شد سخن گفت در این مورد سه حقیقت وجود دارد:

۱- اقتصاد تجاری که تا پیش از جنگ جهانی دوم میان استعمارگر و استعمارشونده برقرار بود و حتی تا استقلال مستعمرات همچنان ادامه داشت. چنین نظام اقتصادی کشور مستعمر را در کشور استعمارگر کاملاً وابسته میکرد. سازمان اقتصادی مستعمرات بگونه‌ای بود که نیازمندیهای کشورها ما در نظر گرفته می‌شد و کشاورزی مستعمرات نیز باسکتور نیازمندیهای کشور مادر بود، نه ارضای نیازمندیهای داخلی. بسیاری از این کشورها در کشت یکی دو نوع محصول «تخصص» داشتند که هنوز هم این امر اساس صادرات آنها را تشکیل می‌دهد. مثلاً بنه زمینی در سنگال، قهوه در بوراندی، ایتیوی، اوگاندا و رواندا، پنبه در ولتای علیا و چاد و همچنین در نیجر و سودان، روغن نخل در داهومه، موز و بنشکر در سومالی کشت می‌شد. طبق گفته پروفیسور گاستون لودوک در سال ۱۹۳۸ بیست زمینی، کاکائو و قهوه کم بیش از نیمی از ارزش صادرات آفریقایی‌سیاه را بخود اختصاص داده بود. درنخستین سالهای دهه ۱۹۵۰ این سه محصول ۶۰ درصد از ارزش صادرات این قاره را شامل میشد. در آفریقا باختری در سالهای ۱۹۵۰، بیست زمینی، قهوه دوموم صادرات این منطقه را تشکیل می‌داد.

در کمران ۶۲ درصد صادرات از محصول قهوه و کاکائو تأمین می‌شد. در آفریقا استوایی مستعمره فرانسه پنبه و چوب ۶۵ درصد از کل صادرات را شامل میشد. این آمار در سایر کشورهای آفریقایی بدینترتیب است: محصول بیست زمینی کامبیا ۹۹ درصد صادرات، فلزات و مواد کانی در زامبیا ۹۸ درصد، چای و تنباکو در مالوی ۷۸ درصد، کاکائو در غنا ۶۹ درصد و در کامرون ۴۵ درصد. در نتیجه به وضع مداخلات آسیب فراوان رسید و توان خریدروستانی آفریقا را بطور مداوم پایین نگه داشت. مثلاً در کاتولا واقع در سنگال در ۱۹۴۸، در مقابل ۱۰۰ کیلو بیست زمینی می‌شد ۵۷ کیلو برنج خرید و حال آنکه این نسبت در سال ۱۹۵۷ به ۴۲ و ۵ رسید.

۲- برتری و امتیاز از آن کشورهای ساحلی بود، ادوارد بونفوس وزیر دارائی پیشین فرانسه در کتابش می‌نویسد: جوامع بازرگانی آفریقا سیاه ۷۸ درصد سرمایه را بخود اختصاص داده بودند. هر قدر که مستعمره فقیرتر بود سرمایه‌گذاری در آن از اهمیت کمتری برخوردار بود. آب و هوا اهمیت کارهای زیربنائی که می‌باید انجام می‌شد و منافع برای مالکینیزه کردن، دلسردی سرمایه‌گذارانی که در پی بهره‌برداری مطمئن و سریع بودند را موجب می‌شد. از اینرو میتوان به علل عقب‌ماندگی کشور-های دور از ساحل پی برد. مگر کشورهاییکه از منابع زیرزمینی سرشاری، مانند زامبیا، برخوردار بودند. در سال ۱۹۲۰ پیش‌بینی می‌شد که یک میلیون و پانصد هزار تن از امالی را برای کشت ۳۰۰۰۰۰ تن پنبه در دو میلیون هکتار زمین واقع در کشور مالی راهی این کشور شده باشند.

۳- فقدان آمادگی خاص هر کشور برای تحقق کامل استقلال. عقیده بااصطلاح «لیبرال» حاصل سیاست استعماری فرانسه از (کنفرانس پرازاویل در سال ۱۹۴۴) بود. نتیجه دیگر این کنفرانس آن بود که گسترش تمدن فرانسه در این مستعمرات هر گونه عقیده‌ای پیرامون خودمختاری و امکان تکامل تمدنی خارج از بلوک فرانسه را منتفی می‌دانست. دسترس به استقلال برای کشورهای مانند کامرون و توگو با موانع زیادی همراه بود، معبداً سرمایه‌بینانی که تحت قیمومیت سازمان ملل متحد بودند بتدریج استقلال خود

آگاه باشند، اگر عده کثیری با سیاسی مشترک در رابطه با موضوعی مشخص، با شکست‌های یودرپی مواجه شوند، در واقع مقصر واقعی سیستم است نه افراد. گزارشگر روزنامه پرآورد که در جریان برداشت محصول از یکی از مزارع دولتی دیدن کرده است می‌نویسد: کارکنان مزرعه دیگر کاغذبازی‌های زانده، مقررات دست‌یادگیر، دستور شرکت در جلسات، تقاضا برای اطلاعات، پرکردن فرم‌ها و سایر کارهای مشابه بودند. این مزرعه ۷۷۸ دستور تلقنی دریافت کرده بود و بیشتر آن در زمانی است که کارها در مزرعه موقف مانده بودند. بعد از دیدار از این مزرعه، گزارشگر پرآورد به اداره کشاورزی منطقه، که گفته می‌شد منشأ تمام کاغذبازی‌ها است، مراجعه می‌کند، و در آنجا به‌وی می‌گویند که تقاضانامه‌ها و دستورات از سطوح بالاتر، یعنی اداره کشاورزی استان، به آنها رسیده است. اما مسئولان اداره کشاورزی استان بهمین گزارشگر گفته‌اند که آنها سالانه پیش‌از شش هزار نامه اداره از مسکو دریافت میکنند. گزارشگر پرآورد، در اظهار این واقعیت که عامل تمام این کاغذبازی‌ها مسئولانی هستند که در مسکو مستقیماً زیر نظر خود رهبری انجام وظیفه میکنند، خاموش می‌ماند.

جریان زنجیری کاغذبازی‌ها، یعنی جریانی که از مسکو شروع می‌شود و به کوچکترین مزارع میرسد، حاوی نکاتی درباره چگونگی انجام کار، نوع کار و زمان انجام آن است که مانع هر نوع ابتکار از جانب خود کشاورزان است. هر سال روزنامه‌های شوروی گزارشی می‌دهند که در موقف برداشت محصول، هزاران ماشین کشاورزی، بهسبب عدم انجام تعمیرات بوقع و نداشتن لوازم یدکی، بلااستفاده مانده‌اند و یا اصولاً از آنها استفاده نشده است. گزارش ویژه پرآورد در ماه گذشته حاکی است که در سه استان یعنی در مناطقی که برداشت محصول با فعالیت هرچه بیشتر در شرف انجام بود، باسوم از گومیاینهای کشاورزی از کار افتاده بودند. در یکی دیگر از استانها، از یکبزار و صد بیستوسه ماشین کشاورزی تنها هشتصدنوزده دستگاه قابل استفاده بودند.

در بی بهبود اوضاع نگاه‌ساخته کشاورزی، بطور حسته و گریخته، نوشته‌هایی در تشریات شوروی چاپ رسیده‌اند و راه‌های جدید قابل اجرایی چون ایجاد، «مناسبات زنجیروار کشاورزی» و یا تشکیل، «تیم‌های کوچک کشاورزی» پیشنهاد شده است. چنین راه‌حل‌هایی پیشنهاد میکنند که «تیم‌های کشاورزی» در طول سال مسئول زمین زیر کشت خود، ماشین‌آلات کشاورزی تحت اختیارش و تمام فعالیت‌های کشاورزی از آغاز شخم تا برداشت محصول باشد. پرداخت دولت به «تیم‌های کشاورزی» به نتایج حاصله و میزان تولید بستگی خواهد داشت.

در دوران حکومت استالین، چنین ایده‌هایی برای توسعه کشاورزی، با استناد به اینکه انجام آن منجر به از هم‌پاشیدگی مزارع دولتی و اجساد مالکیت کشاورزی و خصوصاً منبذ از جانب زمامداران وقت آن کشور رده شد. امروزه، با ایجاد چند مزرعه آزمایشی و با پناه‌کردن شیوه انجام کار بطریق تشکیل «تیم‌های کوچک کشاورزی» موفقیت شده است و براساس گزارش تشریات شوروی، کار چنین تیم‌هایی بسیار موفقیت‌آمیز بوده است.

در اوائل سال ۱۹۷۰، مقامهای شوروی از ایوان خودنگو، کارشناس کشاورزی که سیستم «تیم‌های کوچک کشاورزی» را در فرقاتان بیان گذارده بود ستایش کردند. ایوان خودنگو، با ابتکار جدید، نیروی کار مورد نیاز در سیستم «تیم‌های کشاورزی» را به یک‌دهم نیروی قبلی کاهش داد و نیز در «تیم‌ها» باگذشته بر تولیدات مزرعه زیر نظرش سیصد درصد افزود. اما مقامهای محلی فراتر از این ابتکار ایوان خودنگو احساس وحشت کرده بودند، پس از یک پرونده‌سازی برای او، وی را به دادگاه کشیدند و به شش سال زندان محکوم کردند. در سال ۱۹۷۳، مقامهای شوروی با نمایش فیلم مستندی سیستم «تیم‌های کوچک» ایوان خودنگو را بررسی کردند و این آخرین بار بود که از وی نامی برده شده است. تشریح روش رویداد های اخیر، که یکی از تشریات «پریزمینی» اتحاد شوروی است گزارش داده است که ایوان خودنگو سال گذشته در زندان جای سپرده است.

با اینجه، در مناطق مختلف اتحاد شوروی، برخی از «تیم‌های کوچک کشاورزی» رو به توسعه هستند اما گسترش همه‌جانبه این سیستم، که زمانی ممکن به نظر میرسد، ظاهراً بوسیله دفتر سیاسی حزب کمونیستی اتحاد شوروی «توتو» شده است. شاید وحشت‌گرملین بدین‌سبب است که ایجاد «تیم‌های کشاورزی» شکست سیاست کشاورزی «سوسیالیستی» و از هم‌پاشیدگی مزارع دولتی را به دنبال داشته باشد. اما تا زمانیکه راه‌حل دیگری برای تأمین بنیاد و ساخت کشاورزی شوروی بی‌پایه نشود، تأثیرات بجای استفاده از استعدادهای نیمه در کشاورزی خود، به نظر تأمین کمبودها در تولیدات کشاورزی، پیش‌به‌آمریکا و سایر کشورهای روی خواهد آورد.

پول سازان بی اعتبار

گروه تحقیق

با بازداشت بازرگانان دلال که با انحصار در توزیع یک کالا و تعمیرات نرخ گرانی را بر مردم تحمیل می‌کنند، جنبش مبارزه با گرانیفروشی قوت بیشتری می‌گیرد و به علت اصلی بسیاری از بی‌نظمی‌ها در قیمت‌گذاری، یعنی انحصار توزیع یا انحصار فروش حمله می‌کند.

سوداگری و به همراه آن استثمار فرد از فرد و سوءاستفاده از قدرت خرید مردم در فرسایش رستاخیز محکوم است. در چند سال اخیر، نوعی فساد اقتصادی به نام پول‌سازی پدید آمد روبراهان این جریان غیر طبیعی کسانی بودند که میدانستند چگونه از طریق انواع و اقسام بورس‌بازی، دلالی، اختکار و انحصار توزیع، به زیان جامعه، ویی‌انگه سیمی در افزایش تولید فراورده‌های ملی داشته باشند، پول بسازند، آذامه‌ی این فساد که تعادل قدرت خرید عمومی را برهم می‌زند و به‌گسترش تورم نیز کمک می‌کند با نظام ارز-انقلاب، شاه و ملت و ضوابطی که در برنامه‌ی حزب رستاخیز ملت ایران آمده است، مابینت داشت و به همین سبب نیز براین حرکت انحرافی نقطه پایانی باید گذاشته میشد.

مبارزه با گرانیفروشی در عین حال مبارزه با این گونه مظاهر فساد اقتصادی است که در دوران رستاخیز غیر قابل تحمل است، زیرا در این دوران ارجح یک فرد به میزان خدمت اجتماعی، شایستگی و کاردانی او بسته است نه به‌اینکه چگونه از راه‌های نامشروع به پول و ثروت می‌رسد و از آن وسیله‌ای برای ابراز قدرت میسازد.

در دوران رستاخیز، همه‌ی مردم خدمتگزار جامعه‌اند، خواه آن کسی که سرمایه‌گذار است، خواه آن کسی که مدیر است و خواه آن کسی که کارگر یا دهقان یا پیشه‌ور یا معلم یا استاد است. در دوران رستاخیز در بی آن هستیم که به خدمتگزاران جامعه ارجحیتیم و سوءاستفاده‌کنندگان از امنیت ملی و رفاه اقتصادی راه، که باعث سر و فساد هستند، رسوا سازیم و نشان دهیم که در جامعه‌ی ایرانی ارجح و منزلتی ندارند و صرفاً به‌مدد ثروت نمیتوانند از آبرومندی اجتماعی برخوردار باشند. نشان دهیم که برای به‌دست‌آوردن احترام اجتماعی به منافع جامعه و قوانین آن و به‌به‌زیستی عموم مردم می‌باید احترام گذاشت، زیرا همه‌ی مردم ایران سرنوشتی مشترک دارند و هیچ کس

نمی‌تواند حساب جداگانه‌ای برای خود باز کند. پیگرد اخلاک‌گراان به ظاهر قدرتمند در جنبش مبارزه با گرانیفروشی نشان میدهد که ریشه‌های این جنبش نه در حرف و شعار، بلکه در ضرورت‌های اقتصادی و کوشش برای حفظ سلامت و امنیت اقتصادی جامعه و تحکیم پایه‌های وحدت ملی جای دارد و از چشمه‌ی قدرت لایزال هیستریک شاه و ملت سرپا می‌شود. در دوران رستاخیز با همه‌ی مظاهر فساد، اعم از فساد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مبارزه می‌شود، زیرا سلامت ربه رستاخیز به قوت این مبارزه و بیروزی آن بستگی دارد و ملت بیدار دل ایران این جنبش بزرگ را برای سالم سازی مناسبات اقتصادی مورد تأیید قرار میدهد.

در روزها و در هفته‌هایی که در پیش است، مبارزه برسد گرانیفروشی را به سمت انجام منطقی خود، یعنی حاکمیت ضوابط دقیق و روشن در نظام قیمت‌گذاری و نظام توزیع به پیش بریم و سرنوشت این جنبش را به دست تصادف یا راه‌حل‌های موقت نسپاریم.

از رستاخیز تا رستاخیز

بیست و دو سال قبل، به سال ۱۳۲۲، سال پراشویی، که در نیمسال نخست آن ملت شاهد فروریختن ساخت استقلال ملی و در نیمسال دوم شاهد تحکیم آن بود، واقعه‌ای رخ داد که نقطه‌ی پایان یک دوران و مقدمه‌ای برای شروع دورانی نو بود.

به سال ۱۳۲۲، مخلوق سیاسی دوران پس از شهریور ۱۳۲۰، که از محیط عوام‌فریبی سیاسی، بی‌ثباتی و هرج و مرج، تغذیه می‌کرد و در اوج اقتدار ظاهری بود از پای درآمد و حزب بیگانه‌پرستی چون حزب منحل توده که نفاق و تفرقه و بیگانگی را در میهن ما تبلیغ می‌کرد و در محو مفاهیمی چون استقلال و وحدت و منافع‌ملی می‌کوشید، دچار شکست قطعی شد. ملت پس از تجربه‌ی نابسامانی‌های بسیار و ورشکستگی اقتصادی، در آستانه‌ی سقوط استقلال ملی به حمایت از شاهنشاه خود به ضد بیگانه‌پرستان برخاست.

به سال ۱۳۲۲ ارتجاع بیگانه ساخته‌ی چپ که برای بیگانه می‌کوشید و از جانب بیگانه حمایت می‌شد، با وجودی که هزاران نفر راه بر اثر بی‌پناهی و نابسامانی وضع کشور و محیط ناامن زندگی نسبت به جامعه و سرنوشت کشور بیگانه کرده بود و مجال می‌یافت که هر کارخانه و مدرسه را به

اشوب کشاند، مناسبات تولیدی را به بن‌بست توقف سوق دهد و نظام اجرایی کشور را با شعار کار نکردن، ایجاد نارضایی و فساد فلج کند، رسوا شد و به‌این‌ترتیب راه‌برای سرکوب ارتجاع راست نیز هموار گشت.

۲۸ مرداد ۱۳۲۲ پایان دوران عوام‌فریبی و سقوط نظریه‌های اقتصادی جعل شده‌ای بود که هدفی جز به تعویق انداختن سیاست سازندگی در کشور نداشت و ضابطه جدیدی را برای مبارزه با استعمار و مظاهر عقب‌ماندگی مطرح کرد که نه چماق برگرقتن و قمه‌کشیدن و در خیابانها به راه افتادن و همه‌ی وسایل تولید را از حرکت بازداشتن بلکه سازمان‌دادن به مؤسسات اقتصادی و اجتماعی جامعه و به کارگرفتن راه حل‌های مشخص اقتصادی به جای شعار-های وهم‌آلود سیاسی است.

دوران بعد از بیست و هشتم مرداد ۱۳۲۲، دوران خانه‌تکانی بود و بر ملا شدن توطئه‌هایی که بر ضد استقلال ملی پنهان مانده بود و رسوا شدن شیوه‌های فاشیستی که در داخل سازمان امپریالیسم کمونیسم و ارتجاع سیاه که در آن زمان بر ایران چیره بود که امروز ابعاد کوچکتر آن را در داخل سازمان‌های جاسوسی تروریستی مشاهده می‌کنیم.

نسل دیروز، پس از این رویداد

بزرگ تاریخی به خود آمد و دریافت که چه آسان ممکن بود استقلال کشورش را بسازد، آنهم به دست کسانی که بردگان سیاسی بیش نبودند و از آرمانها و امیدهای ملی مردم پلی برای خیانت به میهن ساخته بودند.

اکنون، بیست و دو سال پس از رستاخیز ۲۸ مرداد ۱۳۲۲، رستاخیز دیگری را شروع کرده‌ایم که هدف‌های آن والاتر است، گرجه‌هاست از استقلال ملی و سربلندی میهن همچنان درکانون آن قرار دارد. اکنون با اتکاء به قدرت ملی، با آگاهی از راهی که در برابر ماست و با پشتوانه پیروزی‌هایی که در سال‌های اخیر بدست‌آورده‌ایم، ملتی بزرگی را از پیش رشد و توسعه اقتصادی برداشته‌ایم. رستاخیز امروز دوران سازماندهی است، دوران بسیج همه‌ی نیروهای خدمتگزار و استقرار مناسبات نو اجتماعی است. از رستاخیز به رستاخیز راه درازی را پیموده‌ایم و از نجات ایران در روز ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ تا تلاش برای خلق جامعه کار و رفاه همگانی دوره‌ای از تاریخ را پشت سر نهاده‌ایم. مایه‌ی این حرکت جاودانه پیوند شاه و ملت است، همان‌که استقلال ملی ما را همواره پاس داشته است و همان که ما را به دوران تمدن بزرگ ره می‌نماید.

چراغی در شب دریا

زخمی که لطمه‌هاش پس از التیام بود

شب را همیشه دشمن خود می‌شناختی
اما به نیمروز میانسانی
مغز ترا ستاره مسخر کرد
این، انتقام شب بود این انتقام بود

آه ای برادر ای به سفر رفته!
گوئی ترا ز بندر پنهان صدا زدند
شاید که کمرهان شب دریا
حاجت به نور سرخ چراغ تو داشتند
آری، چراغ قلب تو یا قوت فام بود.

باری به دوش داشتی از دور دستها
باری پر از غرور و درستی
باری که دسترنج کمال و کلام بود

تصویر می‌کشیدی بر پرده سپید
تصویری از همیشه و هرگز
تصویر ناتمام تو، نقش تمام بود

افسانه می‌سرودی با لفظ ناشناس
لفظی نقابدار معانی:
«بدرود» در کلام تو، عین «سلام» بود

درسوگ

فریدون رهنما
و خطاب به او

در لحظه هجوم جوانی
زخمی به سینه یافتی از هجر آفتاب

تهران - آدینه ۲۴ مردادماه ۱۳۵۴
نادر نادرپور

خاطره‌هایی از یک دوست و هم تحصیل

از هوشنگ کاوسی

ایران را بر این منبع درختان فicus یعنی حاسه ایران زمین بنامیدو ضمانتی‌خواست یک سینمای قصه پرداز بوجود آورد، این بود که تکرش استتیک خود را با این میراث فرهنگی بزرگ یعنی شاهنامه آمیخت - حتی در اولین فیلم بلند مدتش که اشاراتی است به خاطرات دور خود سازنده آثارش را ساخت مسئله ساختن يك اثر برای او در میان بود نه يك فیلم - برایشی اگر رهنما كیلسانه‌اش را همین‌گونه بود در آغاز ورودش به ایران شروع میکرد می‌توانست سینمای ایران را که شاعرانه بود بسازد و برشک از ادامه آن چه توسط خود او و چه توسط دیگرانی که راه او را می‌نوردیدند سینمای لایق‌شان فرهنگی این سرزمین بوجود می‌آمد آفسوس که او دیر آمد و زود رفت.

درباره اینکه رهنما بادیگران یعنی از آثار بعدی‌اش نمیکفت افسانه‌ها ساخته‌اند نه فریدون نمی‌توسید فکرش را از او برابند او جوانمردانه و سخاوتمندانه دانش‌و اندیشه‌اش را در دسترس دیگران می‌نهاد دوستان نزدیک او ایتر میدانند - واهمه رهنما از آن بود که مبادا در پیشرفت کارش سد و مانعی ایجاد کنند و شاید هم حق داشت. فریدون رهنما که کاسیتست که کاربری دوربین فیلمبرداری و استفاده از بیان تصویر را به جوانان توصیه میکرد در مقالات و در سخنرانی‌ها و درس‌هایی که میداد سعی داشت این توهم را از جوانان بگرداند که سینما حرفه یا روش‌یابی است و موروثی و توبولی همه می‌توانند فیلم بسازند بشرط آنکه راه و جهت شخصی داشته باشند. میکفت جوان باید فیلم‌سازند اما جوان باید بیاموزد چگونه فیلم بسازد - همه فیلم بسازند اما قیلا فراگردند چگونه باید فیلم‌ساز باشند او هرگز به کسی توصیه نکرد که از بیان و تکرش ویرزه او در فیلم‌سازی تمیعت کند - اعتقاد داشته هر روشی را که فیلم‌ساز می‌خواهد برگزیند مشروط بدانکه ارزش‌ها را از یاد نبرد. باین مناسبت‌ها است که فیلمسازان جوان یاد این پیش‌آهنگ ورم‌گشا را گرامی میدانند.

گرایش به آن است که در اصطلاح «Cinema Pur» می‌گویند. ستایش از استتیک «سوررئل» همچنین در فیلم‌رهنما پیدا است که باز اورایه‌نمیت‌های زیب- شناسی خاک‌پر سالهای ۲۰ نزدیک مسازد او جهت بنیانگذاری مبانی راستین سینمای ایران عقایدی درست و عملی اظهار میداشت اولاً معتقد بود که برای ریشه کن ساختن يك سینمای بد که سنت‌های مردود و آثار ندامت‌بار بجا میکندار باید بی‌امان مبارزه کرد. در آفرورگاران که من به تجارت يك نوع سینمای بد، در مطبوعات می‌تاختم - رهنما چه در ایران بود و چه در خارج از ایران مرا به ایستادگی تشویق میکرد - او نیز بدونیه خود به سینما نویسان و مترجمان مخدوش مطالب سینمایی تاخت چون ایشان بهمان اندازه به فرهنگ راستین سینما و گسترش آن آسیب میرسانیدند که آنان یعنی سازندگان فیلمهای بد. رهنما که خود شاعر بود و شعر ایران را می‌شناخت عقیده داشت تنها سمری که می‌تواند گرداننده و موتور اصلی سینمای ایران در آفریده شدنش باشد، شعر ایران است.

ما نمی‌توانیم شرایط اجتماعی و اقتصادی خاصی را که ایتالیا بیجا بعد از جنگ داشتند داشته باشیم و بر پایه‌های آن يك سینمای ثورالیست بسازیم ما دارای آنچنان سنت‌های درامی مثل ژاپونیم یا نیستم که سینمای مثل ژاپونیم‌های سالهای ۵۰ و ۶۰ آغاز سالهای ۶۰ بسازیم، و نه مثل مکزیک‌ها دارای این همه گوناگونیت در تقاضی‌های دیوار و فرسک نیستم که سینمای مثل آنان بوجود آوریم - همچون انگلیس‌ها در سنت‌های با اقلی‌ها و خزل- ها و (Ethnie) های مختلف زورپور نوده‌ام که پایه‌های يك سینمای مستند را بیان کنیم و نه مثل فرانسویها از پارسی که چهار راه بر خورد تکرش‌ها و روش‌های استتیک و فلسفی است بهره می‌بریم که سینمای با آن مشخصات بوجود آوریم و نه مثل امریکا از یک مینولوزی مدرن بهره داریم که سینمای نظیر آنچه که فرود و ولن و والین ساخته‌اند بوجود آوریم برای ما شعر می‌ماند و شعر ایران و ایرانیان یعنی شاهنامه. رهنما میخواست بنیان سینمای

آن و تکنیک پیچیده‌اش تعجب کردم و بعد که دانستم این جوان ایرانی در ادبیات فرانسه تحصیل می‌کند علاقه‌اش را به سینما صادقانه یافتیم و او را ستایش کردم. همکاری ما ادامه یافت تا اینکه در انستیتیو فیلم‌لوزی سوربن یکدیگر را باز یافتیم این بار مرتب‌تر و بیشتر. علاقه زیادی او به درس پروفیسور (آی‌ین سوربو) استاد محقق استتیک نشان میداد همانکه اصول و مبانی استتیک دراماتیک و همچنین پژوهش در «Univers Filmique» را که لفظ نین ساخته اوست و (دنیای درون فیلم) میتوان ترجمه‌اش کرد، بنیان نهاده است.

دوران تحصیل در سوربن، فریدون و من را بهم نزدیک‌تر ساخت اکثر یا هوبه سینما میرتیم و یا به سینه کلوب‌ها و همچنانکه کتم او گرایش به فیلم‌ساز خاصی یا دوران ویرهای در سینما نشان نمیداد بلکه هر فیلم و هر نمیت سینمایی را در شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زمان خودش می‌نهاد و به جستجوی مشخصات استتیک آن می‌پرداخت - برای رهنما گرفتار بهمان اندازه ارزش داشت که چاپلین و ریفتشتال و ایزنشتین یا فریتس لانگ و اوسون ولز و روسلینی و کلود کودار و اوسون ولز و دیگران اگر گاهی بعنوان فیلم‌ساز مورد علاقه و یا نمیت مورد ستایش خود میخواست اشارهای بنماید به لوئی لولک و ایشتن و دولاک و کانس ولژیبه می‌پرداخت یا آنکه میخواست بعنوان یک استتیک‌شناس همه را با ضابطه- های کلاسیک این دانش محک بزند به سینمای فرانسه سالهای ۲۰ که هر میرید گرایش خود را نمی‌توانست پنهان سازد بیان سینمایی رهنما بر دو فیلم نئون استتیک و بیان آن دوران از سینمای فرانسه راه آشکار مسازد و من حتم دارم اگر خانم خدایند که با آقای لانگلو که گفتگو نشست اطلاع زیادی از سینما و تحولات آن میداشت و آقای لانگلو را بیشتر به بحث میکشاند بنیان گذار سینما تک فرانسه که خود یکی از جمع - آورندگان این دوران است بر این نقل صحیح میکشادش چون رهنما خود این مسئله را پنهان نمیداشت که دوستدار سینمای قصه گو بیچوجه نیست و خواهان يك سینمای اندیشه است و تکنیک بیانی‌اش دزختر هتم

● گرمای جریان سومین جشنواره فیلمسازان جوان را در شیراز خبر می‌گردد فریدون رهنما ذکر کون ساخت - همچنانکه یکبار دیگر در آن سالهای دور، خبر می‌گردد شتره‌های صریحی بر فضای جریان ذهنیم فستوال کن وارد آورد، سخن را اندیشمند بودن یا شاعر بودن و تئاتر و موسیقی و نقاشی و شناس بودن رهنما زیاد و بحق بیان آمده است. از فریدون رهنما انسان هم فراوان یاد شده اما آنچه درباره‌اش کتم سخن رفته فریدون رهنما فیلم‌شناس و فیلم‌ساز است و اگر اشاراتی هم در این معنا شده سخنانی بوده است پیشتر بشی که در این مراسم معمولاً یاد میشود.

فریدون رهنما اصولاً يك استتیک‌دان بود و تمام مشخصاتی که در کارهای او منجمد در سینمای او تقاضا می‌کنیم قدرت‌ها و ضعف‌ها نیست که در کار يك استتیک‌دان تمام، بهنگام خلق اثر پیش می‌آید. توجه به استتیک سینما گاه فریدون را در کارهای سینمایی‌اش به گستاخی‌ها و پیشروی‌های سریعی وامیداشت و گاه آنچنان در پیشرفت و کشف و کشف و کشف و کشف و کشف و کشف بر همان جای می‌ایستاد. و این همان اوج‌ها و افت‌هایی است که در فیلم‌هایش مشاهده می‌کنیم.

آشنایی فریدون و من دیرین بود از اوایل سالهای ۳۰ خودمان و پنجاه فرنگ‌ها بود يك تجمع دانشجویان ایرانی در کوری دانشگاه پاریس در عمارت ارامنه هم به ساحت نشیمن چون قصد داشتیم يك مجموعه فرهنگی و هنری به زبان فرانسه و فارسی منتشر سازیم برایشی کسی بهتر از فریدون رهنما نمی‌توانست این مجموعه را سرپرست کند چون به زبان فرانسه عین زبان فارسی تسلط داشت و آگاهی همه‌جانبه او از هنرها و دانش‌ها ایجاب نمینمود که وی کار این مجموعه را بگرداند.

فریدون وقتی دانست من يك دانشجوی ایرانی هستم که در سینما تحصیل می‌کنم درباره سینما با من به سبب پرداختن و من که میدانستم میان دانشجویان ایرانی کمتر کسی است که سینما را جدی گرفته باشد و به تحصیل در آن رشته مشغول باشد از اطلاعات وسیع رهنما در سینما و میزان بزرگ

هشت جشن هنر را تا حالا برگزار کرده‌ایم و از ۴۰ مرداد نهمین جشن هنر را ارائه خواهیم داد و سال دیگر که فرا برسد، کارنامه‌های ده ساله خواهیم داشت و از آنجا که در طی این ده سال سرکارمان پیوسته با خردادهای هنر بوده و با آندیشه‌ها و ذهن‌ها و سلیقه‌های مشتاقان، بنا بر این نگاه دوباره به کارنامه سالهای گذشته و نیز اشاره‌ای به چشم اندازهای آینده،

دیدار و گفتگو با فرخ غفاری قائم مقام سازمان جشن هنر یکی از ۵ فستیوال معتبر دنیا...

غفاری:

شما صحبت از هشت جشن هنر سابق کردید و گفتید که هر کدام خصوصیات داشتند. آنچه که من می‌توانم در همین آغاز گفتگو به‌همه گفته‌های شما اضافه کنم این است که ما در هشت سال گذشته تمام تلاشمان بر این بوده که جشن هنر را به یک از سمبترین ارائه‌ها در جهان تبدیل کنیم و باز همینجا می‌توانم بگویم که در هدف‌مان و تلاش و کوشش‌مان برای رسیدن به این خواست هم تا حدودی موفق بودیم و امیدواریم که آینده، فرصت دیگری باشد برای باز هم موفق شدن و باز هم پیشرفت کردن. شاید بتوان گفت که امروز در میان پنج فستیوال بزرگ جهانی آثار و موسیقی که لایه با نام و سابقه و تاریخچه هر کدام آنها آشنائی کامل هم دارید جشن هنر ایران یکی از آنها است که سالی یکبار در شیراز و تخت جمشید فرصت وقوع پیدا می‌کند. این پیروزی و موفقیت بدست آمده شاید بیشتر باین دلیل بوده که گردانندگان جشن هنر از همان اول، تا حدودی گستاخانه و سریع کار کردند، باین معنی که کوشیدند تا در کارهایی که تدارک می‌بینند و ارائه می‌دهند، هرگز کاری نکنند که تکرار مکررات بوده باشد. از طرف دیگر خواستند تا آنچه را که در هنرهای سنتی قاره‌های آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین وجود دارد فراهم بیاورند و یکجا در شیراز نشان بدهند، ناگفته نماند که همراه با این توجه به هنرهای آسیا و آفریقا از غرب هم غافل نماندند و کوشیدند که بجای ارائه دوباره آن گروه از هنرهای غرب که به‌تعمیر ما ایرانی‌ها تاکنون بارها «بیخ‌نماه» شده‌اند، نمونه‌هایی را انتخاب کنند که بسیار تازه هستند

نمایش:

صحبت از اعتباری کردید که جشن هنر ما درمیان دیگر جشنواره‌ها و فستیوال‌های هنری عالم پیدا کرده است. بدنیال همین اشاره‌تان آیا گردانندگان جشن هنر ایران در آغاز تا چه اندازه بدنیال دست-یافتن به چنین هدفی بودند؟ اصولاً آیا رسیدن به موفقیت فعلی، که نوعی برابری و هم‌اعتباری با بزرگترین و معتبرترین جشنواره‌های دنیاست جزو هدف‌های نخستین بوده یا اینکه این همه در گذرگاه ادامه جشن هنر و ارائه برنامه‌هایی حاصل شده است؟

غفاری:

در پاسخ می‌توانم بگویم که در آغاز بیشترین هدف گردانندگان جشن هنر بر این بوده که این جشن، فرصتی باشد برای ارائه و تلاقی هنرهای امروزی ممالک پیشرفته اروپای غربی و آمریکای شمالی، ولی بدلیل عجله‌ای که ما در برگزاری جشن هنر اول و دوم داشتیم، دقیقاً نتوانستیم که این هدف را دنبال کنیم و آنچنان محیطی بوجود بیاوریم که در اصل مورد علاقه و هدف ما بوده البته باید بگویم که در سال سوم بیشتر نواصی را بر طرف کردیم و تا حدودی هم توانستیم که فضای مورد نظرمان را در تدارک و ارائه برنامه‌ها، بوجود بیاوریم.

نمایش:

وقتی ما از حضور جشن هنر در کنار دیگر جشنواره‌ها و فستیوال‌های معتبر و بزرگ عالم صحبت می‌کنیم و وقتی با غرور اعلام می‌کنیم که این جشن ما، با همه جوانی‌اش توانسته اعتباری جهانی همانند چهار جشنواره دیگر پیدا کند، خود بخود این سؤال پیش می‌آید که: با توجه به شیوه و داریت و تا حدودی هم به آن شیوه و روال شهره هستند، جشن هنر ایران در این میان چه سهمی دارد و از چه مشخصاتی برخوردار است؟ عبارات دیگر، آیا می‌توان گفت که جشن هنر ایران با حضور و ظهور خود در جمع جشنواره‌های دنیا توانسته يك نوع فضای خالی را پر کند؟ و اگر این چنین است، پس توضیح بدهید که این فضای خالی در قلمرو هنر جهانی چه نوع فضائی بوده که جشن هنر آنرا پر کرده است؟

غفاری:

کمان می‌کنم، حتماً همینطور باشد. برای اینکه اگر يك نگاه کلی به فستیوال‌های دنیا بیاندازیم، می‌بینیم که مثلا فستیوال فانسی، فرانسه، صرفاً يك فستیوال تاتری است و یا فستیوال‌های سالز بورك، در امریش و یا بایروت، در آلمان دو فستیوالی هستند که صرفاً برای موسیقی است. جشن هنر ایران با توجه به هدفی که در ارائه هنرهای سنتی آفریقائی و آسیائی دارد و از طرف دیگر توجهی هم به نشان دادن کارهای خیلی

خیلی تازه غربی‌ها دارد در واقع درمیان آن جشنواره‌ها حکم پیوندی را دارد که نگاهش به مجموع آنهاست و برنامه‌های تازه‌تر در زمینه‌های دیگر را نیز افزون‌تر از آنها دارد. و درست همین دلیل هم از نوعی جامعیت و گسترگی برخوردار است. و باز بدلیل همین موارد است که در حال حاضر شناسنامه مشخص و روشنی در میان فستیوال‌های معتبر هنری دارد و لازم به توضیح نیست که در اروپا و دنیا شناسنامه جداگانه، در واقع همان اعلام موجودیت است و خود این اعلام هم بدون شک حکایت از این می‌کند که تا بحال نوعی خلاصه در قلمرو فستیوال‌های هنری وجود داشته است. و جشن هنر توانسته این خلاصه هنری را با ویژگی‌هایی که داشته از بین ببرد.

شما در آغاز گفتگو، در جایی که صحبت از ویژگی‌های جشن هنر داشتید از ترکیبی استفاده کردید که برایم جالب بود. شما بر برگزاری جشن هنر ایران را «يك اتفاق هنری» توجیه کرده‌اید که ما حالا با عاریت گرفتن این ترکیب و اصطلاح از شما می‌خواهیم به مسئله واکنش‌های اجتماعی در قبال وقوع این اتفاقات اشاره کنیم و پرسیم که آیا تکرار وقوع این اتفاقات در طول هشت سال گذشته در زمینه برداشتها و ارائه‌های هنری، چه معیاری بدستمان داده است. توضیح بیشتر اینکه: آیا شما توانسته‌اید شواهدی بدست بیاورید که حکایت از پیدایش شیوه‌های تازه‌ای از فعالیت در قلمرو هنری تجسمی و نمایشی و موسیقی از سوی هنرمندان ایرانی باشد؟ - آنتیم تحت تاثیر هنرها و برنامه‌های ارائه شده در جشن هنرهای گذشته؟

غفاری:

باید بگویم که متأسفانه در ایران واکنش بعضی از هنرمندان در برابر اتفاقات هنری به گونه‌ای است که کمتر منطقی است. و این رفتارها واکنش-هایی است که اغلب ناشی از بعضی از انتظارات بجا و بیجای آنهاست.

از این مسئله گذشته باید بگویم که ما تا بحال در ایران به کمتر موازی از رویدادهای هنری برخورد کرده‌ایم که شاهد نفوذ مستقیم جشن هنر در آن کارها و برنامه‌ها باشیم. ولی می‌توان ادعا کرد که برگزاری جشن هنرهای گذشته، توانسته بطور بسیار بنیانی هنرمندان ایرانی را در سراسر هنرمندان شرق و غرب قرارداد و حتی باعث شده است که نیروی فوق‌العاده خلایق بوجود بیاید که قبل از بوجود آمدن جشن هنر بی‌سوجه وجود نداشت. ما از طریق پیشنهادها و برنامه‌هایی که از آنها دریافت کرده‌ایم و می‌کنیم دقیقاً متوجه حضورشان و ارزش کارهایشان هستیم.

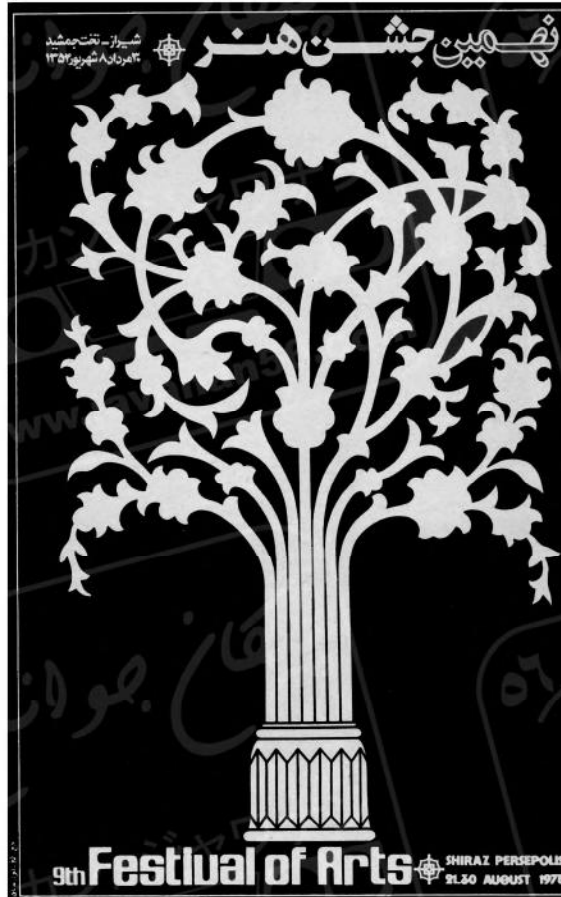
نمایش:

هنرشناسان و دوستداران هنر در خارج از ایران که همیشه در مقابل هر اتفاق هنری دقت و کنجکاوی دارند، در اصل برنامه‌های جشن هنر هم تاکنون دقت و کنجکاوی داشته‌اند و این دقت و کنجکاوی خود را شاید که از طریق نوشته‌ها و گفته‌های خود نیز نشان داده‌اند، آیا معیاری کلی از همه فضاوت‌های این قبیل هنرشناسان و علاقمندان هنر، که بهتر است با عنوان «منتقدین هنر» از آنها یاد کنیم، در دست دارید؟

غفاری:

اگر در آغاز گفتیم که حالا ما گردانندگان جشن هنر می‌توانیم افتخار کنیم که جشن هنر، یکی از پنج فستیوال بزرگ و معتبر عالم است، دقیقاً بدلیل همین استقبال منتقدین نام آور دنیا بود. بعضی صفحاتی که آنان در روزنامه‌ها و مجلات خودشان درباره جشن هنر نوشته‌اند و استنباط و برداشتی که آنها از کارهای ارائه شده در جشن هنرها کرده‌اند که، می‌توانم بگویم آنچنان غرور آمیز بوده هستند که حد ندارد و من گمان می‌کنم که کمتر فستیوالی ممکن است توانسته باشد که برای خود چنین اعتبار و حرمتی را کسب کند. و تا این اندازه مورد توجه ذهن‌ها و سلیقه‌های دقیق و کنجکاو «خبرگان» هنر قرار بگیرد.

از طرف دیگر باید این توضیح را هم بدهم که اگر من در جایی «گله» کوچکی از دوستان هنرمند وطن‌مان کردم، این گله بی‌سوجه مربوط به جمع دوستداران هنر نبوده و نیست، چرا که ما همیشه نوعی از خود گذشتگی، اشتیاق، تشویق و خلاصه دلگرمی از دوستداران هنر دیده‌ایم، و همین هم در کار ما و ادامه کار ما و در بهتر شدن کار ما تاثیر داشته و قابل توجه بوده است. آنچه من در قالب گله و شکوه گفتم و اشاره کردم دقیقاً متوجه «آفرینندگان هنر» کشورمان



بود که چندان فعالانه و صمیمی عمل نمی‌کنند و نمی‌کوشند که با بهره‌گیری از هنری که دارند سهم بیشتری را برعهده داشته باشند.

تماشاً:

این گفته ما را یاد همة تماشاگرانی می‌اندازد که یا در شیراز و تخت جمشید و یا بعدها از طریق تلویزیون از شمار بینندگان برنامه‌های جشن هنر هستند و اینهمه را یا با شور و اشتیاق و یا برحسب اتفاق تماشا می‌کنند. برای اینکه معیار دقیقی از توجه گردانندگان به جماعت تماشاچی بدست یاوریم بهتر است از شما پرسیم که آیا گردانندگان جشنواره تا چه اندازه به هنگام تدارک برنامه‌های جشن هنر به مردم، یعنی به گروه تماشاگر علاقمند که همان «دوستداران هنر» باشند فکر می‌کنند و تا چه اندازه به جمع آفرینندگان هنر، که مسلماً شناختی تا حدودی عمیق و آکادمیک از شیوه‌ها و ریشه‌های هنری دارند و در نتیجه ممکن است توقع و انتظارات بیشتری هم داشته باشند آیا هشت جشن هنری که تا بحال برگزار کرده و پشت سرگذاشته‌ایم نتوانسته است یک معیار کلی در همین زمینه بدست بدهد؟

غفاری:

در پاسخ سؤالاتان باید بگویم که وقتی ما می‌خواهیم برنامه‌ای برای جشن هنر انتخاب کنیم و یا مثلا دوستان ما برنامه‌هایی را بما پیشنهاد می‌کنند در وهله اول ما خوبی برنامه را در نظر می‌گیریم. البته با توجه به همان شعار اصلی که «ارائه کار سنتی جهان سوم باشد و یا کار تازه جهان پیشرفته. که گفته شیوه جشن هنر بوده و هست» بنابراین هر برنامه پیشنهادی که بدست ما می‌رسد و یا ما آنها را می‌بینیم وقتی توانست وارد این قالب شناخته شده جشن هنر بشود. همین برای کزینش ما کافی است دیگر به این مسئله فکر نمی‌کنیم که در این رهنمود توجه ما بیشتر معطوف به چه کسانی و یا چه قسمتی از جامعه بوده است؟ البته این را هم باید گفت که بیشتر توجه

ما در جشن هنر به سوی جوانان است و شکی نیست که هنر امروزی هنر گستاخ و هنر معاصر کارش باطن به سوی جوانان است و نسل جدید هم، کارهای تازه عالم هنر را بیشتر می‌سیند. پس محدودیتی در کارها نیست ما تنها ارائه‌دهنده برنامه‌ها هستیم و بهین دلیل هم چه بسا ممکن است برنامه‌ای ارائه بدهیم که هم بدر «خواص و نخبگان» و هم بدر عوام و آدمهای ساده بخورد.

تماشا:

چون شما اشاره به هدف و قالبی کردید که همیشه مورد توجه جشن هنر بوده، و آن ارائه هر کار سنتی از جهان سوم و هر کار تازه در جهان پیشرفته است، بهین دلیل بهتر است از مسئله دیگری با شما صحبت کنم. وقتی ما می‌خواهیم نمونه‌هایی از کارهای سنتی از جهان سوم یا هر جامعه‌ای را ارائه بدهیم باید توجه داشته باشیم که هر کار سنتی نوعی پیوستگی و بستگی با دیگر رفتارهای آن جامعه دارد عبارت دیگر کارهای سنتی بطور مجرد نمی‌تواند گویا و روشن باشند و بهین دلیل شاید لازم باشد که در ارائه هر کدام از آنها، نوعی زمینه‌سازی شود که تا حدودی منزلت این اتفاق سنتی در جامعه‌ایکه وابسته با آنجا و مانده در آنجاست برای بیننده و تماشاگر روشن شود. و این کاری است که لافال تاکنون صورت نگرفته و هر جشن هنر تنها باین اکتفا کرده که یک نوع هنر سنتی از یک قاره انتخاب کند و بطور مجرد نشان بدهد. شاید اگر ما در سالهای گذشته کاری افزونتر از آن می‌کردیم که تا بحال انجام داده‌ایم، در آنصورت مشکل دید و دریافت و درک، برای تماشاگرانمان تا حدود زیادی حل شده بود و از طرف دیگر وابستگی‌های سنتی آن هنرها هم برای همیشه در ذهن‌ها نشسته بود.

با این اشاره، آیا فکر می‌کنید چنین کاری اصولاً ضرورت دارد یا نه؟ و اگر عقیده شما هم بر این است که چنین باید کرد، پس چرا تا حالا فعالانه بان پرداخته نشده است؟

غفاری:

این خرده و ایرادی که شما گرفتید بسیار اساسی و اصولی است و من آنرا می‌پذیرم ولی همینجا باید گفت که کار تنها با گردانندگان جشن هنر درست نمی‌شود بلکه لازمه‌اش بوجود آمدن یک دستگاه و عوامل مفصل است تا بتواند گرفتن از رادیو و تلویزیون، یعنی امکانات صدا و تصویر بتوانیم هنرهای امروزی را از یک طرف و هنرهای سنتی را از طرف دیگر رفته رفته و با زبان بسیار ساده و در برنامه‌های بسیار ساده‌تر مورد بررسی قرار بدهیم و همان کاری را بکنیم که مورد اشاره شما بوده است یعنی نوعی زمینه‌سازی برای ارائه دیگر برنامه‌های جشن هنر. ولی باید بگویم که همین کار هم کافی نیست که بشود بایک یا دو نفر انجامش داد. این کار مستلزم داشتن منتقدان هنری بسیار خوب و آگاه است که خود شما بهتر از من میدانید، در حال حاضر ما این جماعت را تا این حدود که کافی باشد نداریم.

تماشا:

برنامه‌های جشن امسال چه کیفیتی دارند و در چه زمینه‌ها هستند؟

غفاری:

ما خواسته‌ایم که امسال بیشتر روی روابط فیلم با موسیقی تکیه کنیم و بهین دلیل فیلم‌هایی از کشورهای آمریکا و فرانسه و ممالک دیگر انتخاب کرده‌ایم که نشان دهنده روابط موسیقی با سینما و تجربیاتی باشد که در این زمینه بعمل آمده است.

در نه روز از ده روز مدت جشن هنر ما در همین زمینه برنامه خواهیم داشت و در مجموع هجده برنامه سینمایی ارائه خواهد شد. تا ترهم طبق معمول قسمت‌عمده‌ها، از فعالیت‌های ما را تشکیل خواهد داد. برنامه‌هایی که در همین زمینه تهیه کرده‌ایم سه تراژدی از تراژدی نویسان بزرگ «یوان» و «رم» باستان است که عبارتند از اکترا، مدتا و زنان ترویا، که «آندره شربان» کارگردانی خواهد کرد. تا تر دیگری هم به اجرا درخواهد آمد که یک نوع تا تر کلاسیک و سنتی بسیار معروف ژاپنی است.

از آفریقا هم یک گروه رقص و درام برنامه خواهند داشت که این برنامه هم شاید جنبه تأتری‌اش بر مراتب بیشتر از جنبه رقصی آن باشد. این گروه رقص در واقع گروه تا تر و رقص سروماگا است که اصلا اوگاندایی است ولی

سالیان درازی است که اوگاندا را ترک کرده‌است. غیر از این‌ها، از ایران هم دو برنامه داریم که یکی قلندرخانه، کار ایرج صغیری است که با همکاری هنرمندان پوشوری شکل گرفته و نمایشی است که درباره قلندرخانه، محل اجتماع ملاحان در دیانوردان جنوب بدر مرزند و برنامه دیگر نمایشی است که آقای آشور بان‌پال بابلا از کارگاه نمایش آنرا فراهم آورده و در جشن هنر اجرا خواهد شد. نام این نمایش هم همانطور که میدانید، «امشب شبه سپتاه» است.

در زمینه رقص هم علاوه بر برنامه‌ایکه قبلا اشاره شد و تا حدودی هم می‌شود گفت جنبه تأتری داشت، یک رقص معروف هندی شرکت خواهد داشت به نام «بانی گراهی» که رقص ایالت «اودیسی» را انجام خواهد داد و بعد گروه بسیار معروف آلونین نیلاپتیس که رقص‌های بسیار شگفتی در تخت جمشید اجرا خواهد کرد.

تماشا:

تا اینجا که توضیح دادید جای برنامه‌های موسیقی خالی بوده با توجه با اینکه در سالهای گذشته در میان برنامه‌های جشن هنر، برنامه‌های موسیقی چه ایرانی و چه خارجی سهم عمده‌ای داشته است. امسال سهم این قبیل برنامه‌ها تا چه حدود است؟

غفاری:

اتفاقاً امسال هم موسیقی در میان برنامه‌های ما سهم قابل توجهی دارد بطوریکه ما در شش‌زده شاهد اجرای برنامه‌ای خواهیم شد با شرکت ارکستر ۱۳۵ نفری ارکستر سنفونی رادیو لیستان، که یکبار به رهبری «بندرسکی» یکی از ده‌هکتاسز معروف جهان و یکبار هم به رهبری «ما کسی» موزه برنامه اجرا خواهد کرد.

غیر از ارکستر رادیو لیستان، ارکستر دیگری هم از یوگسلاوی برنامه خواهد داشت. «دانه زانتس» نام و عنوان ارکستری است که از یوگسلاوی خواهد آمد و برنامه اجرا خواهد کرد و بدنیست بگویم که این گروه اجرای خود را با نشان دادن اشکال و تصاویر امروزی همراه خواهند کرد. عبارت دیگر کارشان مخلوطی است از چند جنبه مربوط به هنر معاصر دنیا. از آنجا گذشته که همگی از گوشه و کنار دنیا گردآوری و به شیراز خواهند آمد موسیقی اصیل خود ما هم جای خاصی را در اختیار دارد. از آن جلسه است که برنامه‌ایکه بوسیله هنرمندان موسیقی اصیل ایرانی رادیو و گروه هنرمندان وابسته به مرکز حفظ و اشاعه موسیقی اصیل ایرانی سازمان رادیو تلویزیونی ملی ایران با اجرا درخواهد آمد. و باز لازم است که بگویم موسیقی محلی ایرانی هم مثل سالهای گذشته سهمی را بخود اختصاص داده‌است و ما در جشن هنر امسال اولیایلی بخشی را دوباره خواهیم دید که گوشه‌های تازه‌ای از موسیقی «درگز» را ارائه خواهد داد.

تماشا:

از مجموع برنامه‌هاییکه برای همین جشن هنر ذکر کردید چنین نظر می‌رسد که امسال تم خاصی مورد توجه نبوده، آیا اینطور است؟

غفاری:

ما بغیر از دوبار که کوشیدیم برنامه‌های جشن هنر تم خاصی داشته باشد، دیگر این کار را هرگز نکردیم. علتش هم این بود که دیدیم در آن صورت گروهی از تماشاگران خودمان را از دست می‌دهیم بنابراین طبیعی است که امسال هم «تم» خاصی مورد نظر ما نبوده است.

تماشا:

سال آینده ما شاهد برگزاری دومین جشن هنر خواهیم بود و خبرها بما می‌گویند که این جشن شکوه زیادی خواهد داشت آیا شما حرفی در این زمینه ندارید.

غفاری:

همانطور که گفتید سال آینده برای ما سال خوبی است چون دومین جشن هنر را برگزار خواهیم کرد و از همین حالا می‌توانم بگویم که حداقل ۱۷ گروه خارجی را برای شرکت در این جشن دعوت خواهیم کرد و امیدوارم ۵ گروه تأتری و سه یا چهار گروه موسیقی ایرانی داشته باشیم. نسبتاً این جشن، یازده روز طول خواهد کشید.

باز امیدوارم که در سال آینده مشکل جا رهام که امسال با آن روبرو هستیم و بدلیل تعمیرات خوابگاه دانشجویان در حدود ۳ جای هر ساله ما کم شده، نداشته باشیم



در حاشیه نمایش فیلم‌های
کمدی موزیکال
در نهمین جشن هنر

این جهان موزیکال

از جین کلی



▲ جودی گارلند و میکی رونی در یکی از نخستین فیلمهای خود (۱۹۳۵)



▲ برای مودی (۱۹۲۸) - چارلز کینتیک، بی‌لاو



▲ دلبران زینقلد (۱۹۴۶) فرداستر - جین کلی

را بلند می‌کند دختران مایو پوش به جنبش درمی‌آیند و ما پاسخ می‌دهیم برای ورود به عالم رؤیا آمده‌ایم. برای گذر از دروازه سعادت بی‌تایید و دیدگانمان را همچنان باز و هشیار نگاه میداریم.

کمدی موزیکال و در یک کلام «موزیکال» جزء دنیای واقعی است، جز عالم ذات است تنها با اهنگ و ریتم به حرکت درمی‌آیند انگشتان خوش‌تراش و اشرافی فرداستر باز و بسته میشوند. جودی گارلند اسموکتنگ پسرانه بتن دارد، طلای موهایی جینجر راجرز تابان است و وولان دامسن از بهنگام چرخیدن از مرکز میگذرد و برق‌فروهای دخترکان دیگر چشمان را خیره میسازد جین کلی با لباس راه‌راه، عصا بدست با کلاه حصیری مثل یک پردرختا تاب میخورد.

با این همه هر چیز طبیعی است. یکی روی نردبان ایستاده است تا بخواند «I love You» یا اینکه نشانی را از مامور پلیس بپرسد یا با چوب‌دستی که پیرانه زنانه‌ای درآستانه آنجنان بر قصد که گویی زیباترین زن کره ارضی را در میان بانوان می‌نشاند. آنها همه امتیازات شاعرانه و گاه مستخره‌یک رؤیا است که اوقاتی هم بر پایه‌های سعادت قرار میگیرد در این میان اندامها بالا می‌پرند و پاتین می‌آیند و گویی خود را از بار ملال‌آور وزن آزاد میسازند.

اکنون که مرزهای زمان می‌شکند، حدود را بر- میداریم و خواهان هوا و فضای بیشتری میگردیم و می‌گوئیم طبیعی است که کمدی موزیکال آمریکائی باشد - کشوری که همه چیز حتی وجود تعجب در آن ممکن است و از نیویورک تا هالیوود آن بیشتر از پنجاهزار کیلومتر فاصله دارد، تمام این ابعاد عظیم آمریکا است، امریکا.

تقیه در صفحه ۸۵

علاقه من برای کمدی موزیکال متعلق به دیروز نیست. باید دوزخ رفت، هر زمانی که خیلی دورتر از آن بودم که بندبندم بیکروز فرا می‌رسد که خود به همین جهان وابسته میشوم - از پرشورترین ابتکارات بسی برکلی تا تصنیف‌های موریس شوالیه که در برابر یک پرده‌ساده روی صحنه اجرا میگردید - از آن بگذریم چه‌چیز کودکانه شرلی تمبل و صدای جنت مکدونالد که یک «دو» زیر از خنجره خارج میسازد یا روبری کبلر و جینجر راجرز تا اثنوریساول بی‌آنکه فراموش کنیم بیتنگ کراسبی و آلیس فی و آل‌جوسون و دیک‌پاول و گرین‌مور هم وجود داشته‌اند - و تمام نام - هائی که به یاد می‌آید، جودی گارلند، همان جودی بارچ و منزلت و خلاصه و البته فرآستر، همیشه و باز هم همان آستر. کمدی موزیکال ضمناً یک مجموعه ویژه حاوی خاطرات خوش تنها نیست یکی از اشکال کمیاب فرم‌های بیانی در هنر خاص امریکائی است و با اشاره به پرموقعت-ترین فیلم‌ها در میان این آثار بیجا است که عنوان آثار هنری به آنها بخشیم فرانسوی‌ها نیز می‌توانند بهمین خوبی بسازند و حتی در فیلم‌های پلیسی بهتر از ما بنگرند، کمدی می‌تواند بیانی مجلل نزد انگلیسی‌ها بیاید، ایتالیائی‌ها به وسترن یورش می‌برند و اما بگذریم از چند موقعت جسی - ماتیوز انگلیسی در سالهای ۳۵. چه کسی می‌تواند یک کمدی موزیکال شایان توجه مثال زند که جای دیگر دور از نظاره هالیوود ساخته شده باشد.

از گفتن این نکته باز نمی‌ایستند که دوران فیلمهای موزیکال پایان رسیده است، در صورتیکه بزه‌میتوان یت «خیابان چهل و دوم» را تماشا کرد و یک بیتنگ کراسبی و یک فرداستر را دید - پس «داستان وست‌ساید» چیست؟ هنوز یک جولی اندروز وجود دارد که سخنان چنین مدعی را تکذیب کند و من افتخار دارم که به چنین جهانی که سینمای موزیکال می‌نامند وابسته‌ام. (ج. ک)

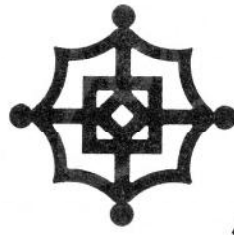
رؤیا و سعادت

با بخشیدن صدا به چهره‌های سرشناس دیروز، و با دادن ضربان قلب به حرکات لب، هالیوود تنها انقلابی در تکنیک سینما توگرافی ایجاد نمی‌کند بلکه با تاخت سینما دروازه رؤیاها را بیشتر می‌گشاید و جهان را مبهوت و خیره میسازد و سعادت و برهمن می‌آورد.

کف استودیوهای فیلمبرداری و سالن‌های نمایش فیلم را برمی‌دارند تا از زیر آن کاپل‌ها و سیم‌ها بگذرانند، پایه‌های میکروفون، شبکه‌های سیمی حاضر و آماده از سقف استودیو بمیان دکور فرو می‌آید و همه چیز را آماده می‌کنند تا صدای «درق درق» ساینده شدن زیر کفش فرداستر به کف دکور ضبط شود و صدای جودی گارلند را که فریاد مدد طلبیدنش در یک کابوس بلند است بشنوند. برای ضبط پریان دریائی ملبس به مایوهای شیرینتک... و یا این چرخ دنده‌ها و قرقره‌ها و دسته‌های گل که باز و بسته می‌شود و دختران آترا میسازند و ساق پاهائی که با کفشی-های سفیدشان روی حروف عظیم یک ماشین تحریر غول‌آسا راه می‌روند و یا این تئوهای ساخته و پرداخته که در تارکمی-های برابری برده سینما، روشن و خاموش میشود همه حضوری را در محل حکایت می‌کند: بسی برکلی.

اینجاست که صدای آلات موسیقی و یولون و دایره زنگی و پیانو از تمام ترکیب‌های نوازندگی و ارکسترهای کالیفرنیا برمیخیزد. رهبر ارکستر چوبدست سحرآمیزش

ارتباط هنر و تماشاگر



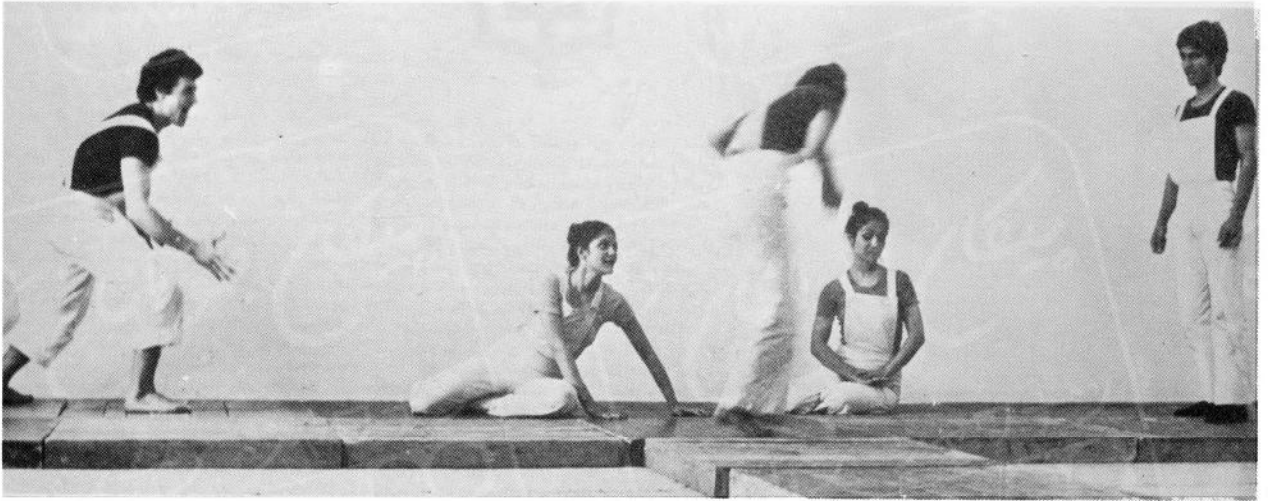
آشور بانای پال یکی از کارگردان-های متفکر ماست. متفکر از این جهت که در نمایش: دنبال راه‌های تازه، بیان تازه، ارتباط تازه می‌رود، کار خودش را روی آنگاه‌های هنری ثابت و لا‌تغیر و شگردد-های فنی بازیگری بنا نمی‌کند. به این ترتیب او کار تازه را نه برای خودش آسان می‌کند. البته مسأله ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم میان بازی و تماشاگر چیز دیگری است. یعنی اینکه سخن یا هنر آشور بانای پال و گروه اهرن او تا چه اندازه با تماشاگر ارتباط برقرار می‌کند، مسأله قابل بحثی است. من می‌خواهم در اینجا به مسأله دیالکتیک هنر اشاره کنم:

۱- آیا ارتباط میان هنری که بوسیله گروه نمایشی آفریده می‌شود و گروهی که تماشا می‌کند (این واژه تماشا به نظر من خیلی جالب است، چرا که از «مش» می-آید و به معنای با هنرمند یا به پارتن است،

مشکوک می‌رسد. من هر وقت کسی یا چیزی قبول‌عام پیدا می‌کند به آن چیز و کس و مردم مشکوک می‌شوم. بنظر من آید که نوعی فریب در کار است. ویژگی آدم‌ها اتفاقاً در خود فریبی است. نمونه‌اش اینست که می‌خواهد خودش را راحت کند. اگر هزار نفر بگویند فلان خوب است، فسه مردم برای اینکه به خودش زحمت فکر کردن و به‌دآوری نتسنت ندهند، نخوانده و ندیده - یعنی در بست - می‌گویند بله فلانی خوب است.

بنابراین خیلی ساده می‌توان پذیرفت که ارتباط هنرمند و تماشاگر می‌تواند ارتباط غیرمستقیم و آبی باشد. یعنی تماشاگر بعداً متوجه شود که حرف هنرمند را فهمیده است. تاریخ گواه منست که همه نام‌آوران، بعداً نام‌آور شدند.

اما از طرف دیگر چرا تماشاگر نباید هنر را مستقیم و آبی دریافت کند؟ حداقل تصور این مسأله قابل قبول است. توجه



آشور بانای پال بابلا و نمایش «امشب شب مهتابه»

ایرج زهری

آن پیامی که از برشت نقل می‌کنند هم جز این نیست، منتها به‌غلط فهمیده شده‌است. برشت یک تماشاگر غیرفعال نمی‌خواهد که بنشیند. منتها تماشاگر برشت در ضمن اینکه پایه‌های هنریشه‌ها راه می‌رود - در حالی که ظاهراً نشسته است - نیروی اندیشه‌اش را در رخت‌کن سالن انتظار جا نگذاشته‌است. مستقیم است؟ باید حتماً مستقیم باشد؟ آبی است؟ یا می‌تواند آبی باشد؟

بنظر من درست نیست که انتظار داشته باشیم «آدن و گرفین» بلافاصله باشد. شونده‌گان با توجه به سلیقه‌ها و ذوق‌ها و فرهنگ‌های گوناگون که زمینه طرز تفکر و احساس آنهاست و با توجه به موقعیت‌زمانی و مکانی که در آن قرار دارند امواج صدای گوینده را می‌گیرند، قسمتی از حرف‌های او را جذب می‌کنند و چه بسا که روی یک جمله با کلمه گوینده میان ۵ دقیقه حرف او می‌ماند و دنباله آن حرف یا کلمه را در ذهن خود تقییم می‌کنند و بعد ناگهان از دنیای خیال خود بیرون می‌آیند و به بقیه حرف‌های گوینده توجه می‌کنند. یک مثال دیگر بزنم. شما ممکنست وارد اطاقی شوید که ۵ نفر در آن نشسته‌اند ولی شما فقط یک نفر را ببینید، با او سلام‌علیک بکنید و از دیگران غافل شوید. همین‌جا بگوییم، البته آدم‌هایی هستند که همه چیز را می‌بینند و متوجه همه‌کس می‌شوند. اینها ایده خاص با نگاه خاص ندارند. ولی باز هم نمی‌شود قضاوت کرد و حکم کلی داد. همین آدم‌های همه چیز و همه‌کس بین هم سلیقه‌ها و نظر‌هایی دارند. شاید بنود گفت که این جماعت در بسیاری از موارد خودش را نمی‌شناسند.

حالا برمی‌گردم به مسأله دیالکتیک. این ارتباط مستقیم و آبی که در هنر انقدر حرفش را می‌زنیم چیست؟ بنظر من خیلی

داشته باشید نمی‌گویم تماشاگر در تمام مدت نمایش، همه نمایش را جذب کند، دریافت کند و بفهمد فضا و حال نمایش را باید بفهمد. و هیچکس نمی‌خواهد مردم کاری را فردا بفهمند، اما اصرار در اینکه حتماً امروز بفهمند کودکانه است. هنرمند همیشه در حال ریسک کردن است. اگر نخواهد ریسک بکند هنرمند نیست. ریسک یعنی اینکه مردم امروز نفهمند.

ولی دلیل درک و دریافت مستقیم مردم از کار هنرمند را در جان دیگر باید جست: در درجه ارتباط ذهنی هنرمند با مردم. این ارتباط وقتی می‌تواند بوجود بیاید که هنرمند خودش را تافته جدا بافته نداند و عاشق آدم‌ها باشد. هیچ ارتباطی مثل عشق کامل نیست. پایه عشق شناخت است. لیلی باید پیدا شود تا مجنون عاشق شود، از طریق اوست که مجنون به عشق می‌رسد و از طریق عشق است که در روز و امروز و فردا، همه حرف‌های او را می‌فهمیم. نظامی به یک نقطه حساس انگشت گذاشته است، نقطه مشترک من و تو، همه‌جا و همه زمان‌ها.

اشکال من به بسیاری از هنرمندان ایرانی که به‌هرشان اعتقاد دارم - اینست که عاشق نیستند. می‌شناسند، آشنایی عاشق نیستند.

دوباره برمی‌گردم به دیالکتیک. عشق کسب نیست. عشق یک نیاز است. من نه می‌خواهم و نه می‌توانم کسی را به داشتن با داشتن عشق متهم کنم ولی معتقدم آن کارهایی که عاشقانه نیست نمی‌تواند ارتباط واقعی میان هنرمند و مردم برقرار کند.

با این مقدمه این سؤال را از آشور بانای پال با بلاکه آدم صادق است دارم: در خلق نمایش‌هایش تا چه اندازه کار عاشقانه کرده‌است؟



امشب شب مهتابه

گفتگوئی با: آشوربانی پال (بابلا) کارگردان و نویسنده

نمایشنامه: «امشب، شب مهتابه»

نمایشنامه‌ای از «کارگاه نمایش» سازمان رادیو تلویزیون ملی

ایران، برای جشن هنر



سفر به شیراز برای شرکت در سومین جشنواره فیلمسازان جوان منطقه آسیا، فرصتی بود برای دیدار از گروه اهرمن و گفتگوئی با آشور-بانی پال (بابلا) نویسنده و کارگردان نمایشنامه «امشب شب مهتابه». نمایشنامه‌ای که قرار است در جشن هنر اجرا شود. آشوربانی پال (بابلا) را هنگام تمرین با گروهش در استودیوی سزرگ رادیو تلویزیون شیراز می‌بینم و با او به گفتگو می‌نشینم: آقای بانی پال، ممکن است در مورد شروع کار و انتخاب این نمایشنامه مقدّمات سخن بگوئید؟

● شروع کار بدینگونه بود که در شورای کارگاه نمایش سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران از من خواسته شد تا یک نمایشنامه ایرانی برای اجرا در جشن هنر آماده کنم و گمان می‌کنم زمان این پیشنهاد حدود پنج ماه پیش بود. در آن موقع من با گروه اهرمن، مشغول تمرین نمایشنامه‌ای با نام «چرخ فلک» بودیم و بیشتر وقتم را روی همین نمایشنامه صرف می‌کردم و حدود یکسوی دوام بعد بصورت جدی بکار نمایشنامه «امشب شب مهتابه» پرداختم در حال حاضر از اعضای گروه شش نفر با من همکاری دارند و خودم هم در این نمایشنامه بازی می‌کنم.

● سناریوی نمایشنامه «امشب شب مهتابه» را چه کسی نوشته و بطور کلی محتوای آن چیست؟ در ابتدا ایده‌هایی برای این نمایشنامه داشتم که البته فقط در حدود تفکرات ذهنی خودم بودند بی آنکه نوشته‌ای از آنها بردارم. این ایده‌ها به مرور زمان یا از بین رفتند و یا تغییر شکل دادند و ایده‌های تازه‌تری جای آنها را گرفتند. لازم است بگویم نه از آغاز و نه هم اکنون ما سناریوی نوشته شده در دست نداریم و بازیهای این نمایشنامه تماماً بر اساس بداهه سازی و رویدادهای ناگهانی در حین کار شکل گرفته‌اند، در حقیقت آنچه را که بعنوان سناریوی این نمایشنامه در حال حاضر میتوان روی کاغذ آورد، نوشته‌هایی هستند که من بعد از تمرین هایمان نوشته و یادداشت کرده‌ام و بهمین دلیل ممکن است تا روز اجرا در حال تغییر و تحول باشد، یعنی بازیهای از آن حذف شود و یا بازیهای جدیدی با پرسناژهای تازه‌ای به آن اضافه شود، اینست که این نمایشنامه را هنوز هم نمیتوان یک نمایشنامه «آماده» نامید و تازه خیال می‌کنم طی چهار اجرائی که خواهیم داشت این اجراها بعلت همان تغییراتی که گفتیم با هم متفاوت باشند. این نمایشنامه دارای هفت حرکت است بااضافه یک پیش‌درآمد که اغلب این حرکات خیلی باز هستند و میزاسن مشخص ندارند و بهمین علت هر اجرائی ممکن است با اجرای دیگر فرق داشته باشد، البته خطسیر اصلی نمایشنامه تغییر نمی‌کند، بلکه این تغییرات جزئی و بیشتر در نحوه اجرا صورت می‌گیرند، اما چنان هستند که اگر یک بیننده هرچاه اجرا را ببیند این دگرگونی را درک خواهد کرد.

● ممکن است همکاریاتان را معرفی کنید؟ در حال حاضر از نظر بازی ۶ نفر اعضاء گروه اهرمن با من همکاری دارند و چند نفر از بچه‌های گروه کوچکی از نظر کارهای فنی نمایشنامه ما را یاری میدهند. بازیگران نمایشنامه فعلاً اینها هستند: میترا قصری، موش افشارپناه، شهبه آعداشلو، محمود صحتیان، عزیز چیتائی، محمود کریمپور و اسماعیل پوررضا. لازم به‌تذکر است که در این نمایشنامه بازیگران نقشهای مشخص و ثابتی بدانصورت که در بیشتر کارهای نمایشی متداول است ندارند.

● آقای بانی پال، شاید این بدلیل دردست نداشتن یک سناریوی نوشته شده باشد، اینطور نیست؟

● ببینید ما ضمن تمرین و بازی و بداهه سازیهای که بدان اشاره کردم ممکن است شخصیت‌هایی تازه وارد نمایشنامه کنیم، آنچه بیشتر من روی آن تأکید دارم شخصیت بازیگرها در ارائه و نحوه بازی است که به آنها محول میشود نه اینکه تنها به این نکته توجه کنم که هرکسی چه نقشی را باید بازی کند.

● آقای بانی پال، با وجود آنچه که شما توضیح دادید بهر حال یک سؤال پیش می‌آید و آن اینست که بالاخره هر بازیگری باید جای خاص خودش را در نمایش پیدا کند، بدانکارش چیست؟ چه لحظه‌ای باید شروع و چه موقعی تمام کند و مجموع اینها خوبخود نقش هرکسی را مشخص میکند. آیا عقیده شما غیر از اینست.

● همانطور که گفتیم در این نمایشنامه نمی‌شود گفت مثلاً فلان کس در نقش «علت» است و کس در نقش «معلت» است و «معلت» وارد ماجرا شود، او باید بازیاش را شروع کند. و اتفاقاً هنگام خطاب از اسم واقعی آنها استفاده میشود.

● ببینید، بهر حال هر کار نمایشی یا برای تفریح و سرگرمی است و یا در پی آفای پیامی به بیننده است و این هر دو سبب میشوند که نمایشنامه خطسیر مشخصی را دنبال کند، ممکن است بگوئید در این نمایشنامه چه پیامی برای بیننده دارید و اصولاً بازیها بر مبنای چه خطسیری است؟

● نمی‌شود گفت که این نمایشنامه صرفاً یک نمایش سرگرم کننده است. البته هر هنرمند تئاتر در هر نمایشی مقداری از مسائل سرگرم کننده و یا بهتر است بگویم جذب کننده استفاده میکند ولی در اینگونه مواقع هدف بهیچوجه تساهل‌گرایی کردن مردم نیست. خیال نمی‌کنم این نمایشنامه پیامی داشته باشد، البته هر اثر هنری پیامی دارد ولی منظور من اینجا آن پیامی است که بشود بصورت یک فرمول آفر بیان کرد. خود منم که طراح و نویسنده آن هستم مثل هر تماشاچی دیگر برداشتم از آن دارم و فکر می‌کنم هر بیننده‌ای خود برداشتی جداگانه از این اثر داشته باشد و این مسأله به اعتقاد من یکی از ویژگیهای هنر این قرن است. در قرن ما هر اثر هنری بجای اینکه آدمها را به وحدت ذهنی برساند، نفاق ذهنی ایجاد می‌کند و هر تماشاگر بجای اینکه بتواند تأثیر هنر را بر روی خودش با کلمات بیان کند، در جزیره ذهن خودش حس میشود.

● اینجا من یک ایراد دارم و آن اینست که اگر بعنوان یک اصل پذیرفته شده قبول کنیم که هنر نوعی رهائی است و رسیدن به وحدت فکری-تصرفی را شامل میشود یعنی بجای «رهائی» و «وحدت» ما را به «اسارت» و «نفاق» میرساند و من اینرا نوعی قانون شکنی در هنر میدانم.

● بنظر من کار هنرمند، شکستن قوانین ثابت هنری و در هر یختن معیارهای از قبل تعیین شده است زیرا در غیر اینصورت هنر پیشرفتی نمی‌کند و تحول نمی‌یابد. در مورد ایجاد وحدت، بنظر من هنر در قرن ما این امکان را ندارد. زیرا همه ما از ارزشهای اخلاقی، اجتماعی و سیاسی یکسانی برخوردار نیستیم و به اشتراک دیگر اگر اسطوره‌هایی وجود داشت که همه ما آنها را می‌پذیرفتیم امکان رسیدن به این وحدت نیز وجود داشت. بنظر من در دورانی که ما زندگی می‌کنیم چون ارزشها، اسطوره‌هایی یکسان ندارند، محال است از طریق هر کار هنری بتوان به اتحاد رسید. بدینحساب باید بگویم که هنر در عصر حاضر یک رکن مهمش را از دست داده است و این فقدان تنها مربوط به هنر نیست بلکه در فلسفه و الهیات نیز این مسأله صادق است.

● ممکن است در باره نام «نمایشنامه» توضیحی بدهید؟





این عنوان يك ترانه قدیمی است و برای من مهمترین چیزی که در این ترانه هست واقعا چند بار در اجرای نمایشنامه تکرار میشود، آن حالت نوستالژی است که در پر دارد. در این ترانه سراینده در آخر ترانه فقط به این دلخوش است که یارش را ببیند، برسد، یعنی با یار بودن نیست، همخوانی هم نیست و تنها این حالت نوستالژی است که به آن اشاره کردم. یکی از حرکات این نمایش اسمش سرود تبعیدشدگان است که از مژور ۱۳۷ از کتاب «زبوره دارود آفتاب شده» در این سرود اتفاقا کلمه تبعید بارعاطفی سنگینتری دارد و آن تبعید از سرزمین وحدت است. سرزمینی که روزی در آن یکتائی بوده و امروز از آن بدور افتاده ایم. انسان- در آن سرزمین باید ابد، هستی خویش را بعله عمودی داشته اند و اینک این رابطه حالت افقی پیدا کرده است و بهمین دلیل از آن سرزمین تبعید شده ایم و یا بهتر است بگویم خودمان را تبعید کرده ایم. در حال حاضر چیزی از او، از بالا ارزشها را برای ما تعیین نمی کند، بلکه همانطوری که گفتیم رابطه با افقی شده اند. بنظر من هنر ضعیف شده و اصالت خودش را از دست داده است و البته این تقصیر از نفس هنر نیست، بلکه امواجی که در تاریخ پدید آمده اند آن تاثیر راستین هنر را زایل کرده اند.

■ من با پذیرفتن این حرف سئوالی دارم. آیا آن کسی که هنر مند است، و بهر حال مقداری از بار فرهنگی جامعه را بدوش میکشد بایستی در برابر این امواج تسلیم شود و به توجیه آنها بپردازد یا اینکه برعکس با این عوامل باید به مبارزه برخیزد و با اینکار دوباره آن خصیصه را وحدت را که در هنر سقوط کرده است بدان باز گرداند؟

● بنظر من اینجا تسلیم شدن مطرح نیست، بلکه متائی شدن در میان است. اما بیان يك رویداد در جهت مثبت، پذیرفتن آنست و پذیرفتن به اعتقاد من خود نوعی تسلیم است، تسلیمی که شخصی نیست و هنر مند از طریق ارائه هنرش به تائید و نیز تعلیم آن دست میزند. مثلا در همین نمایشنامه وقتی شما قبول دارید که رسیدن به نوعی فرقه است و هر کس بنوعی از آن برداشت میکند - یعنی آن فرقه ذهنی - و با وجود آن به ارائه اش میرود این شکلی از پذیرفتن است. و گفتیم که پذیرفتن خود نوعی تسلیم است.

● اعتقاد من این است يك هنر مند بایستی تأثیراتی که جامعه و رویدادهای اجتماعی بر او میگذارد بازگو کند، حال اگر هنر مند بده، است این تاثیر را بشکل پد و اگر هنر مند خوبی است بشکل خوب بیان میکند و توفیقش تنها اینست که بتواند این تأثیرات را به بیننده یا خواننده و یا شنونده اثرش القاء کند.

■ پس باین نتیجه میرسیم که در کار هنری، دستهای از هنرمندان در جهت عکس تأثیرات اجتماعی و نمودن آن به مبارزه با رویداد- ها برمی خیزند و عده ای تنها نمایانگر این تأثیرات در کار هنری اش هستند. و شما در این نمایشنامه تنها به بازگویی و نمودن این تأثیرات و رویداد- ها دست زده اند.

● همانطور است که گفتید و بنظر من جز اینهم نمی تواند باشد. زیرا مبارزه کردن وقتی اهمیت دارد که انسان بر ضد يك عامل شناخته شده ای به مبارزه برخیزد، در حالیکه من اشاره کردم بعلت از بین رفتن ارزشها و درهم ریختن معیارها، هنر مند در زمان ما نمیداند با چه چیز و یا چه کسی باید مبارزه کند. هنر مند در این دوران با افراد روبروست نه با اجتماع، افرادی که هریک برای خود معیار- هائی دارند و به ارزشهای ارزشها با این معیارها قدرت میوزند، و شما میدانید که از نظر عالمان علم الاجتماع و جامعه شناس، اجتماعی که دارای ارزشهای واجد نباشد، اجتماع نیست، بلکه توده ای از انسانهاست مثلا در يك خانواده قدیمی چند نفر زندگی میکردند که پدر در رأس این خانواده قرار داشت، معیارها و ارزشها مشخص بود، این خانواده را يك جامعه کوچک میتوانستیم بنامیم اما در شرایط فعلی آیا وضع چنین است؟ بعقیده من اکنون ديگر خانوادگی در کار نیست، پدر که در اصل مقام والاىی داشت ديگر آن خصوصیت را ندارد و هر عضو خانواده بر مبنای معیارهای که خودش دارد زندگی میکند. «هربرت سارکوز» میگوید: «یکی از ترازوهای قرن ما اینست که امکان عصیان گرفته شده است» و این راست است زیرا وقتی انسان قدرت شناخت نداشت و معیارهای سقوط کرد قادر نیست تشخیص بدهد که نسبت به چه چیز باید عصیان کند و با چه چیز به مبارزه برخیزد. در مورد تئاتر تا آنجا که من میدانم، قبلا بر مبنی در کار بود انتقاد میشد و کارها ارزشی میشد و حالا هر کسی می آید و يك کاری میکند و اجتمعا هم راحت و بی هیچ ارزشیابی دقیقی آفر می پذیرد، در حقیقت اگر در اینگونه کارها هنر مند حرفی هم داشته باشد بدلیل سهل پذیری مردم کسی به آن توجی نمی کند.

■ اجازه بدهید من همچنان گناه این مسل- پذیری و بی توجی مردم را به آن دسته نسبت بدهم که با ارائه کارهای سطحی و پوچ خود مردم را به ساده پسنندی عادت داده اند، اینجا غرض من از کلمه ساده وجه منفی واژه است و گرنه سادگی در هنر خود نوعی توفیق در تأثیر گذاری آن هنر است. در اینباره شما چه عقیده ای دارید؟

● من اینجا تقصیری نمی بینم. هنر مند هم مثل هر انسان دیگری در جامعه اش بدنی می آید و تحت شرایط محیط رشد می کند. بقول «هگل» هر هنر مند فرزند قرد خویش است. به اعتقاد من اسم این مسأله را نمیشود تقصیر گذاشت. زیرا این قلمبه دشوار و پیچیده است که ریشه در جاسی دیگر دارد و برای روشن کردن آن بیشتر باید به فلسفه هنر پرداخته شود تا يك اثر هنری. بنظر من هنر مند باید يك عصیان کننده باشد، چیزهایی را که دیگران نتوانسته اند ببینند، ببیند و با تکنیک ثابت کننده ای که دارد آنها را بیان کند. این بدیده باید صورت بگیرد و صورت نگرفتن آنها نمیدانم میشود تقصیر نامید یا نه.

■ ببینید، بعقیده من تنها بیان کردن کافی نیست، هنر مند در ارائه کار هنری اش باید سه مرحله را بگذراند تا کارش موفق باشد. نخست آنکه آنچه را که ذیبران نمی بینند بتواند ببیند، دوم برداشتی که از این نگارش دارد که باید صحیح، دقیق و کامل باشد و سوم راهی برای القاء برداشت خود به دیگران که این مرحله را ما همان بیان هنر میگوئیم. پس در حقیقت هنر مند قبل از وظیفه بیان هنر بایستی به دو مرحله دیگر برسد و بهمین دلیل بود که گفتیم بیان تنها کافی نیست. زیرا هنر مند ممکن است شخصا از نظر هنرش آدم تکامل یافته ای باشد اما وقتی نتواند زبانی برای القاء برداشتی و دانسته های هنری خویش به دیگران بیاید، آدمی است محسوس در جزیره اندیشه خویش. من با بسیاری از هنرمندان تئاتر گفتگو داشته ام اکثر آنها با نلفسه آدمهای با اصطلاح پری بوده اند و هستند، دیدشان دقیق و برداششان خوب است اما بدلیل نداشتن يك زبان راحت، برای انتقال مفاهیم هنری شان نتوانسته اند. هنرمندان موفقی باشند. این به اعتقاد من يك تقصیر و یا حداقل يك ضعف است، بخصوص کسانی که از فرهنگ ملی و هنر بومی خود بدور مانده و بدنبال مقداری «پایس» های فرنگیها رفته اند، در حالیکه بنظر من هنر راستین در هیچ ایسمی نمی گنجد.

■ همانطور که گفتیم هنر مند معتقد این يك ضعف میتواند باشد اما تقصیر نیست از هنر مند اسم بردید. ببینید ما در هنر تئاتر دو شکل بومی و یا سنتی داریم يكی «تغزی» و دیگری «روحوسی». شما تصور کنید من هنر تهرانی هستم و با

شرایط محیط خویش پرورش یافته ام و در كل قضیه يك ایرانی، برای من که با هیچک از این سنتهای بومی پرورش نیافته ام اینها فرمای برده ای هستند که به تجربیات من که زائیده زندگی در محیط تهران است - با ویژگیهای خاص خودش- ارتباطی نیافته اند، من باید در محدوده «ویژگیها، محیط خودم کار کنم و فلان هنر مند سستانی یا جنوبی در محدوده محیط خویش، در غیر اینصورت يك هنر مند باید همه جای شود و با اعتقاد من این يك ابتذال است و از شاخه ای به شاخه ای پریدن. من نمیتوانم به همه جای ایران بروم و با وجود لجه ها، گویش ها، اعتقادات و آدمهای مختلف تمام مردم را صرف مطالعه در این مسائل کنم و تازه يك کار هنری عرضه کنم. من تهرانی ام و این محیط عشق و نفرت من، محیط تجربه ها و برداشتهای من است و با مسائلی که در آن هست روبرو هستم. بعقیده من این فرسها گلشهای شده اند، زیرا اگر به حرف «هگل» برگردیم، این چیزها ربطی به مسائل روزمره مردم که هنر مند نیز یکی از آنهاست، ندارند. يك هنر مند تئاتر تنها می تواند این فرسها را مطالعه کند ولی اینها فقط در همان حد آگاهی پدر کار او میخوردند. مسأله مهم اینست که هنر مند تا چه حد - در بیان تجربیاتی که دارد صادق است. تجربه های من در تهران خلاصه میشود به خانامها، ازدواج، تلاش مردم برای سوار شدن تا کسی، رفتن به رستورانها و بارها و چیزهایی از این قبیل. از این قرن نوزدهم بعد و بویژه از زمانی که فلاسفه اروپائی به شرق توجه کردند و بدنبال یافتن و کشف سنت- های شرقی باز گشت به سنتها متداول شد و بنظر من تمام این گوششها با شکست مواجه شد زیرا شرایط اجتماعی دورانی که تئاتر روحوسی هنر نمایشی روز بود گذشته است و دیگر بر نمی گردد. سال گذشته من دو نمایش روحوسی را دیدم که البته بمللی نام آنها را ذکر نمی کنم. من در ایندو نمایش هیچ نشانه ای از تئاتر روحوسی اصل ندیدم جز اینکه مقداری ادا و اطوارهای لوس و بی معنی بود، اینها بیچای الهام گرفتن از هنر تئاتر روحوسی به تقلید از آن دست زده بودند و شما میدانید که اصولا در هنر، الهام با تقلید فرق فراوان دارد. بدلیل همین تقلید است که حتی هنرمندانی که در زمینه تئاتر روحوسی آدمهای پری هستند، کارشان موفق نیست که تغزیه ای که ممکن است بسیار غنی تر از تئاتر روحوسی باشد اما بدلیل اعتقادات مذهبی مردم و سختگیری و تمصب آنان در این مسأله، هنرمندان تئاتر ما کمتر به تغزیه میریزند و میترسند که از این منبع سرشار استفاده کنند. آیا فقط این نوع تئاتر است که میتواند تئاتر ایرانی باشد و یا ایرانی در عصر حاضر با ویژگیهای تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایندوران مسائل دیگری دارد که در هنر تئاتر باید بدان پرداخت؟ من از این بحث میگذرم زیرا خود میتوانم موضوع گفتگوی جداگانه ای باشد که چه تئاتری و با چه خصوصیات ایرانی هست و کدام نمایش ایرانی نیست. بعنوان نمونه بگویم من شخصا پیش یا شش بار نمایشنامه «دجان نثار» را دیدم و هر بار هم خیلی خندیدم ولی چیز دیگری از آن دستگیرم نشد، شاید نباید چیز دیگری هم دستگیرم میشد و یا شاید من نتوانستم مطلب دیگری از آن بفهمم. حرف من اینست که ما نباید خودمان را کول بزیم، بلکه کار سنتی می کنیم باید از سنت درست استفاده کنیم. دیگر هنر در دنیا چیزی دارد اضافی می آید که دیگر مرزها را نمی شناسد و به اعتباری هنر دارد و بعد جهانی میرسد و این بدلیل ارتباط زیاد جوامع است که دارد یکسوع هماهنگی بوجود می آورد. بنابراین موضوع مهمی که باید اینک مورد مطالعه قرار گیرد اینست که بدانی معیارهای هنر ایرانی در قرن حاضر چیست؟ چنانقلمی دارد و چگونه باید باشد. این يك مسأله مهم و قابل مطالعه است که بعقیده من در دانشگاهها و مراکز و موسسات هنر مند باید بصورت اصولی بدان پرداخته شود. در حال حاضر اصرار در ایرانی بودن هنر، بسیاری از هنرمندان را گمراه کرده است هنرمانگانه عده ای نیز از آنسوی قضیه گمراه شده اند. باید ویژگیهای عمقی این مسأله، هنر مند را تحت تأثیر قرار دهد تا کاری که عرضه میکند ایرانی باشد.



مدرسه دریاغ - آغاز سده هفدهم - مکتب هرات

زمزمه محبت در مکتبخانه تاریخ

دیباچه‌ای بر فرهنگ

مینیاتور ایران

از دکتر پرویز رجبی



در زیباترین مکتبخانه‌های تاریخ، با همنشینی زیبای رنگهای زیبا، این باور آفریده می‌شود، که درس مسلم زمزمه محبت است و مدرسه جمع‌های دارد به زیبایی خانه پدری. با درخت چنار و حوض آب و فواره‌های درمیان. مینیاتور اگر هم مکتبخانه را که در آن فردوسی الفبای شاهنامه را آموخت و حداینامه را شاحت نشانمان نداده است، مکتبخانه‌هایی دارد، که در آنها شاهنامه خوانده‌اند و الفبایی فرا گرفته‌اند، که با آن شاهنامه را رونویسی بکنند و آنرا به من و تو برسانند. و هم‌این مکتبها هنرمندانی پرورانده‌اند، که مکتبپایشان را با یاد قلم و دوات و زمزمه‌های محبت معلمشان و درخت چنار مدرسه‌شان و حوض آب کنارش جاودانه ساخته‌اند.

بدیهی است، که مکتبخانه مینیاتور با مکتبخانه راستین فرق داشته است، اما این فرق در آرایش و پیرایش کامل اندامها است. اندام انسان و حیوان و نبات و جماد. همین و بس. کاهگل دیوار نریخته است. دستها و دامنبا - مانند دستها و دامنهای کودکی ما - یز از لکه جوهر نیست. گوشه دوات نشکسته است. کتابها کوچکترین نشانی از ورق خوردگیهای بیشمار ندارند. آب حوض پر است و زلال. هیچ کس کچل نیست. درخت - مانند درخت باران‌خورده - شسته و رفته است. کاسیها سالم و تازه هستند. هیچ برگ و کاغذپاره‌ای روی زمین نیفتاده است و بالاخره هیچ شاگردی اسمش را، که تازه یاد گرفته‌است، روی دیوار



حسنة نظامی: لیلی و مجنون در مدرسه، از بهزاد
از هرات ۱۴۹۲

ننوشته است. یعنی فرق در آرایش و پیرایش کامل اندامها است. همین و بس. وگرنه معلم معلم است و شاگرد شاگرد و نوشتافزار نوشتافزار زمان خود.

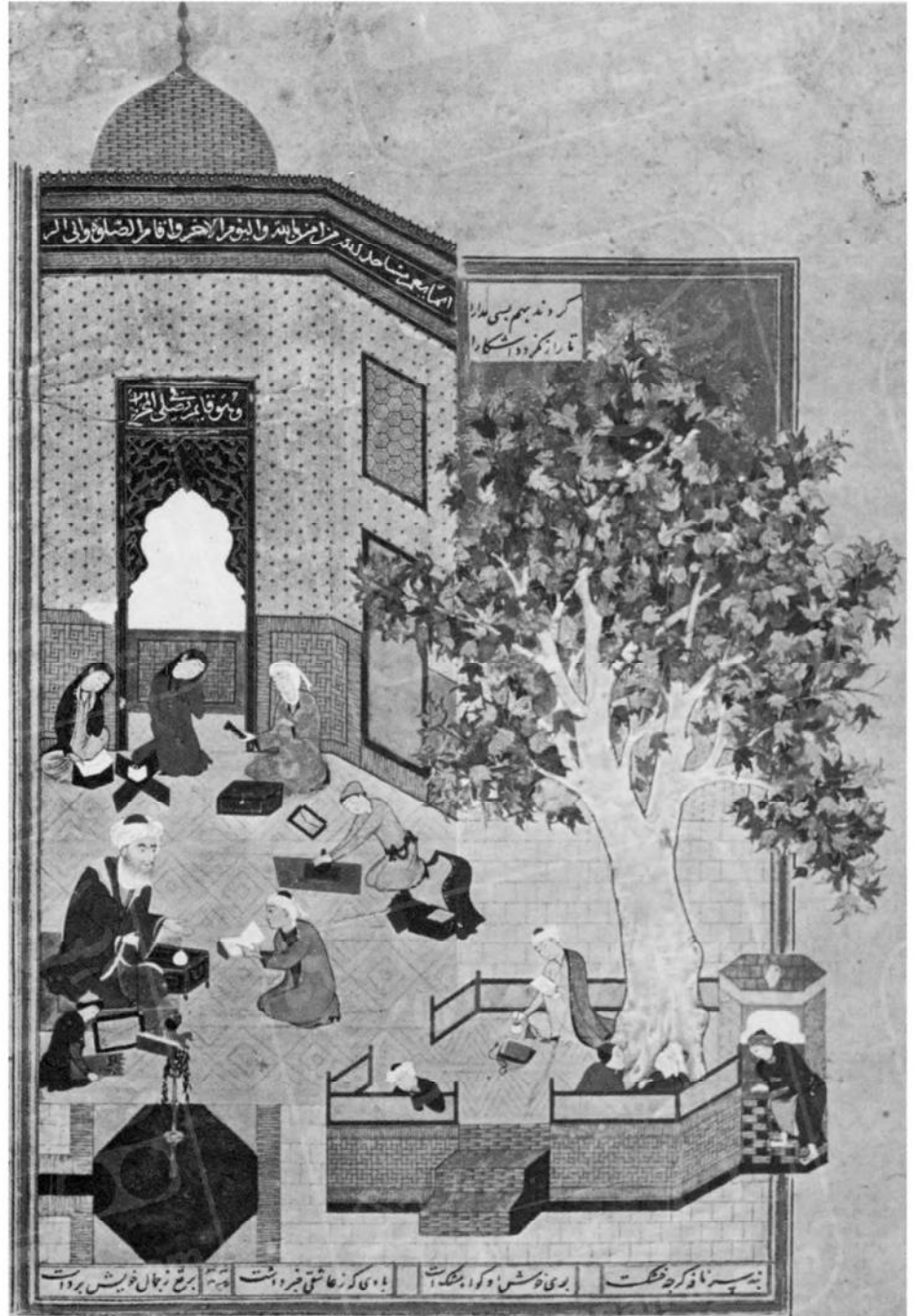
این که گرایش به آرایش و گریز از آرایش ناشی از میل به کمال بوده است، و یا ساده‌بینی، روشن‌نوست، هرچه هست، رمز رنگها آنچنان پخته و استادانه تعیین شده‌اند، که بیننده - بی‌امان - حقیقت را درمی‌یابد و با آن خو می‌گیرد. حقیقتی که به آسانی پدیدگی لب یک فنجان است. و برای این است، که دوات دوات‌تر است و کتاب کتاب‌تر...

در مکتبخانه‌های مختلط مینیاتور، دختر و پسر در کنار یکدیگر نشسته‌اند و شعر و نثری را، که شب پیش در کنار کرسی واجاق و شمع‌دان‌خانه‌شان - زیر طاقچه‌ای که رویش شاهنامه و قرآن قرار دارد - تمرین و ازبر کرده‌اند، برای یک دیگر و برای معلم خود می‌خوانند. آسان نمی‌توان پذیرفت، که در کنار هم نشستن دختر و پسر در مدرسه زائیده فکر نقاش است. اما اگر هم بپذیریم، که دختر و پسر باهم به مدرسه نمی‌رفته‌اند و زیر یک سقف ویس و رامین و شیرین و فرهاد نمی‌خوانده‌اند، همین بس که در سال نهم هجری فکر هم‌کلاسی بودن دختر و پسر در نقاش وجود داشته است.

متأسفانه نمی‌دانیم دختر و پسر تا چه سنی باهم به مدرسه می‌رفته‌اند و رفتارشان باهم دیگر چگونه بوده است. اما اگر فرقی میان مکتبهای سده دهم هجری با سده پنجم وجود نداشته باشد که نداشته است - می‌توان درجای دختر سهیگسویی، که در مینیاتور بهزاد در «مدرسه مجنون» نشسته است، رابعه بنت کعب، فروغ‌سده پنجم را، دیده، که می‌آموزد و پرورش می‌یابد، تابیراید: زنت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند توستی کردم ندانستم دروغ کز کشیدن سخت می‌گردد کمند.

و این دختر چه قدر خوب می‌توانست مهستی گنجوی - معاصر خیام و نظامی - باشد و یا قره‌العین و یا کسی که آموخت و هرگز لب به سخن نگشود و این به.

و این مدرسه چه قدر خوب می‌توانست مدرسه تاج‌الدین محمد گیلکی





میترا گاو را بردوش خود حمل کرده و او را بطرف فرباتگاه میبرد (نقش برجسته از آپولوم، رومانی)

قلمرو میترا

نوشته دکتر خسر و فانیان

دهم شهریور ماه دومین کنگره جهانی میتراشناسی به ریاست عالیہ شهبانو فرح پهلوی و حضور دانشمندان میتراشناسی جهان در کتابخانه پهلوی تشکیل خواهد شد. اولین کنگره جهانی میتراشناسی در حدود سه سال پیش، پس از تشکیل سمینار دائمی میتراشناسی در دانشگاه متخستر، در این شهر برپا شد و نتایج بسیار مطلوبی در پیشبرد بررسی‌ها و تحقیقات مربوط به آئین میترا در برداشت، نوشته‌های شروح مختصری است از چگونگی ظهور و گسترش آئین میترا و اساطیر میترائی.

هرگز و در هیچ یک از دوره‌های قبل از تاریخ تمدن بشری اقتدار و شکوه خدائی همپایه میترا خدای ایرانی نبوده است. این خدا تاریخ طولانی و ماجرائی شگفت‌انگیز دارد، ظهور او در یکی از حساس‌ترین لحظه‌های تاریخ تمدن بشر حادث شد، سلسله خود را از خلال قرون و اعصار فرایرد و آئین او در سراسر جهان تمدن قدیم گسترش یافت. ایران قدیم همواره مهد بزرگ پرورش افکار فلسفی و دینی جهان بوده است. تاریخ ایران مذهبی نیز سابقه‌ای طولانی دارد؛ قدیم‌ترین ساکنان سرزمین



نولد میترا از تخم ازلی (موزه نیوکاسل انگلیس)



(کوتس) مشعلدار مظهر روز و زندگی از نقاشی دیواری معبد مارینو نزدیک رم



نقش برجسته میترا در حال قربانی گاو. نقش کلاسی که پیام (سل) را به میترا می‌رساند در پشت سر میترا مجسم شده و میترا صورت خود را بسوی کلاغ و (سل) خدای خورشید برگردانده



میترا در تمام نقوش و پیکره‌هایی که از او بجا مانده بصورت جوانی زیبا مجسم شده است. شباهت چهره او با پیکره‌های آپولو خورشید رومی بسیار زیاد است تا حدی که تصور میشود که اغلب پیکره‌های میترا بدست پیکرسازان رومی از روی مدل مجسمه‌های آپولو ساخته شده باشد.



نقش برجسته یا داستان قربانی گاو و سایر ماجراهای مربوط به میترا که در آپولوم (آلبا پولیا، رومانی) بدست آمده



میترا در حال قربانی گاو
یکی از زیباترین مجسمه‌های میترا که در موزه واتیکان قرار دارد

آریائی نامیدند. آریائی‌ها بر اقوام بومی مسلط شدند، نفوذ خود را در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی ساکنان قدیمی ایران گسترش دادند و در نیمه دوم هزاره دوم قبل از میلاد فرهنگ آریائی بطور قاطع بر فرهنگهای بومی چیره شد.

بزرگترین رم‌آورد این اقوام، خدای میترا بود. مذهب آریائیا بر اساس پدر - خدای و روش اجتماعی آنان پدر شاهی بود. مقرر بود که پدر - خدایان آریائی بسرعت بر سرزمین مادر - خدایان سرزمین‌هایی که گذرگاه آنان واقع شدند، چیره شود و چیرگی این پدر - خدایان در فرهنگ، مینولوژی و تاریخ سیاسی اقوامی که هجوم آریائیا را تحمل کردند، بخوبی آشکار است.

بنابراین میترا یکی از پدر - خدایان آریائی بود که همراه با تیره هندوایرانی سرزمین ایران آورده شد، بدرستی آشکار نیست که آیا تیره هند و ایرانی در گذر خود از سرزمین‌های در سراهش سرزمنی این خدا را از اقوام بومی آن سرزمین‌ها گرفته یا میترا از خدایان اصیل آریائی بوده بهر حال مدارک زیباشناسی بسود نظریه دوم است، چه نام میترا به معنی عهد و پیمان از ریشه‌ای هند و ایرانی است.

در واقع میترا در قدیم‌ترین دوره‌های پرستش خود، خدای میناق و پیمان‌داری بود. اولین‌بار نام میترا در کتیبه‌ای از سال ۱۳۸۰ قبل از میلاد ذکر شده است. متن این کتیبه معاهده‌ای میان دوشاه هیتی و مینانی است. قلمرو مینانی در شمال بین - النهرین واقع بود و اقوامی مختلف از حوریان و سامی‌ها در آن ساکن بودند وزیر سلطه تیره‌ای از هند و اروپائیا اداره میشدند. شاهان مینانی در قرن پانزدهم امپراطوری آشور را دست نشانده خود کردند و رقیب سرسخت مصر و آسیای صغیر محسوب میشدند. اقوام هیتی در آناتولیای مرکزی ساکن بوده و از یکی از تیره‌های هند و اروپائی که در هزاره دوم از طریق شمال غربی آناتولیا و شبه جزیره بالکان به این سرزمین سرازیر شده بودند، تشکیل میشدند. بنابراین پرستش میترا تا زمانی‌که حدود هزاره دوم قبل از میلاد فرا میرود، در این کتیبه نام میترا همراه با نام دو پدر - خدای بزرگ دیگر تیره هند و ایرانی ذکر شده و از آنان خواسته‌اند که حافظ این عهد و پیمان میان دو شاه باشند. چند قرن قبل از آن، در حدود ۱۷۰۰ قبل از میلاد، گروهی از همان تیره هند و

در قرن ششم قبل از میلاد در ایران واقعه دیگری حادث شد که بر افکار فلسفی و مذهبی ایران و سرزمین‌های اطرافش تأثیری بزرگ نهاد. در این قرن ظهور زرتشت و آئین او تحولی عظیم در دوال ایران مذهبی ایجاد کرد.

و برخی از خدایان پیشین در زمره یابودان اهورمزدا پذیرفته شدند و بدین ترتیب میترا، خدای بزرگ به آئین زرتشت راه یافت و در کنار او به حیات خود ادامه داد. از میان شاهان هخامنشی بخصوص



میترا در حال قربانی گاو (موزه بریتانیا) در پشت گاو دو منهدلدار، همراهان دانسی میترا مجسم شده‌اند و یکی از آنان دم گاو را که در لحظه قربانی از آن خوشه‌گندم می‌رویید بدست گرفته است





نقاشی دیواری معبد میترا در (مارینو) نزدیک رم. در اطراف صحنه اصلی قربانی گاو ماجراهای دیگر میترا تصویر شده است این یکی از سالم‌ترین فرسکلهایی است که از معابد میترايي بنا مانده است



نولد میترا از صخره: میترا بصورت جوانی نیرومند و عریان از سنگ زاده میشود در یکدست خنجر و در دست دیگر مشعل خود را حمل می‌کند

اردشیر دوم و اردشیر سوم خود را تحت‌حمايت میترا میدانستند و نام او را در کتیبه‌های خود ذکر کرده‌اند.
 در کتیبه اردشیر دوم مکتوف در همدان در بند ۲ کتیبه، شاه هخامنشی چنین میگوید: «این کاخ را به خواست اهورمزدا، آناهیتا و میترا من بنا کردم، اهورمزدا، آناهیتا و میترا مرا از هر بلا پایند و ایتر که بنا کردم خراب نکنند و صدمه نرسانند.»
 در کتیبه دیگری از همین شاه که در شوش بدست آمده باز اردشیر دوم از گزند بلایا به اهورمزدا، آناهیتا و میترا پناه میبرد.
 در کتیبه اردشیر سوم که در کنار پلکان غربی کاخ خسوس داریوش بزرگ در تخت جمشید نگاشته شده، اردشیر سوم در بند چهارم کتیبه چنین میگوید:
 اردشیر شاه گوید: «اهورمزدا و میترا خدا مرا و این کشور را و آنچه را بوسیله من کرده شده پایاند.»

اما دوره بزرگ پرستش میترا در زمان شاهان اشکانی آغاز میشود.
 در تمام قلمرو پارت پرستش میترا خدای پیمان و عهد، خدای آفتاب، در اثر اقدامات و پشتیبانی شاهان این سلسله رایج شد و با آنکه آثار چندانی از این جریان در ایران بدست نیامده، نفوذ آئین میترا در نواحی ارمنستان و مشرق ترکیه که از ساتراپی‌های ایران اشکانی محسوب میشدند مدركی است بر اینکه چگونه پرستش میترا از جانب شاهان پارت تقویت میگردد. بسیاری از شاهان ارمنستان و قلمرو کماژن در شرق ترکیه خود را میتریدات (= مهرداد، میترا داد) نامیدند و میترا را بزرگ را حامي تخت و تاج خود میدانستند.
 در فرموده داغ و پایتخت قلمرو کماژن آثار و نقوشی یافت شده که معرف اهمیت نقش میترا در پارتی‌های مذهبی این ناحیه است. در نقش برجسته‌ای متعلق به آنتیوکوس اول شاه کماژن که از قرن اول قبل از میلاد بنا مانده این شاه در حالیکه دست میترا را میفشارد، نشان داده شده است. در این نقش برجسته میترا لباسی را دربر دارد که خصوصیات پوشاک ایرانی در دوره اشکانیان را در خود دارد، و از گرداگرد سر او اشعه

خورشید ساطع است.
 ظاهراً باید گسترش جهانی آئین میترا را در تبلیغ شاهان ارمنستان دید. بنا بر روایتی که پیوکاسیوس مورخ رومی مینویسد تیرداد پادشاه ارمنستان یکی از اولین مبلغین میترا در خارج از شاهنشاهی ایران بوده است. این پادشاه در زمانی که ارمنستان در نتیجه نبردهای بدفرجام میان ایران و روم برای مدتی تحت اداره امپراطوری روم قرار گرفته بود، برای گرفتن تاج از دست نرون به رم می‌رود و در آنجا با اظهار خضوع و فرمانبرداری نرون را به آئین میترا آشنا نموده و او را به یکی از مراسم دین میترايي دعوت میکند. اما روایت دیگری سابقه گسترش میترائیسم را در قلمرو امپراطوری رومی به تاریخی قدیمی‌تر بازگشت میدهد. روایت پلوتارک حاکی از آن است که نخستین مروچین پرستش میترا در خاک امپراطوری رم دزدان دریایی اهل سیلیسیه بودند. این دزدان دریایی در نیمه دوم قرن اول قبل از میلاد برهمنه دریاهای اژه و مدیترانه کشتی-های تجاری این گذرگاههای آبی را مورد تاخت و تاز قرار میدادند تا سرانجام بیه امپراطور رومی آنان را شکست داد و به اسارت به خاک روم آورد. این دزدان دریایی که میترا را پرستش میکردند بتدریج سبب نفوذ و گسترش آئین این خدای ایرانی در قلمرو امپراطوری رومی شدند. این روایت پلوتارک مورخ رومی تا حدی مبهم است. بدرستی آشکار نیست که چسرا جمعی از دریازنان به پرستش میترا گرویدند و کدام یک از خصوصیات میترا آنان را بخود جلب کرده بود. میترايي ایرانی در هیچ یک از صفات خود نمیتوانست مورد پرستش دزدان دریایی قرار گیرد. شاید در سیلیسیه میترا برخی از خصوصیات هرمس یونانی و مرکوری رومی را اخذ کرده بود، هرمس (مرکوری) از خدایانی بود که دزدان و راهزنان او را از آن خود میدانستند و این به سبب برخی از ماجراهای زندگی این خداست. علاوه بر آن در زندگی اساطیری میترا نیز ماجراهایی وجود داشته که میتراوسته است او را به ترتیب مورد علاقه این گروه قرار دهد: به موجب برخی از روایات که بخصوص مخالفان آئین میترا در امپراطوری رم آنرا رواج می-

دادند، میترا برای انجام وظیفه مقدس خود که قربانی گاو بود، گاو را از چراگاهی سرقت کرد. از طرف دیگر «اوستیا» درحوالی روم که بزرگترین مرکز پرستش میترا در سراسر امپراطوری رم بود بندگی است که در کنار دریای تیرنی قرار گرفته و اگر روایت پلوتارک به ترتیبی صحیح باشد ظاهراً پمپه دزدان دریایی را پس از اسارت در «اوستیا» ساکن کرده و در همانجا بوده که دریازنان اسیر به ترویج مذهب خود پرداخته‌اند. اما بهرحال آنچه که مهم است این واقعت است که میترايي بزرگ سرعت و بطرفی رموز از شرق به غرب رخنه کرد و بزودی یکی از محبوب‌ترین خدایان لژیون‌های رومی گردید. تماسهایی که از دوران سلطنت اشکانیان میان ایران و روم برقرار گردیده و جنگهای مداوم میان این دو رقیب جهان قدیم خود یکی از بزرگترین علل رخنه رموز آئین میترا در میان سپاهیان رومی بود که این خدا را با خلوص قلب پرستش کردند و هرکجا که پای نهادند فروغ میترا را در آن سرزمین به تابش درآوردند. شک نیست میان میترايي که در زاد-گاهش ایران مورد پرستش بود و میترايي که در روم و مشرق‌تخت تقدیس میشد اختلافی وجود داشت. پانثون خدایان رومی که کم و بیش همان خدایان یونانی بودند در روش سلسله مراتب و وظایفی که بعهده داشتند چنان با قدرت و تکامل شکل گرفته بودند که اصولاً هیچ یک از خدایان کشورهای دیگر یاری رفاقت با آنان را نداشتند و در هر گجا لژیون روم پای نهاد خدایان محلی نه تنها مجال خودمختاری در قلمرو خدایان رومی پیدا نکردند بلکه سرعت تحت تأثیر آنان واقع شده و حتی گاهی فراموش شدند و یا به قالب نام و خصوصیات خدایان رومی درآمدند. علاوه بر آن چگونگی تریب اجتماعی و سیستم حکومتی آنان مانع از پرستش خدایانی یگانه میگردد و در این خصوصیت کاملاً در جهت مخالف رسم یکانپرستی ایرانیان بودند. بدین ترتیب زمانی که میترايي پای به قلمرو خدایان رومی گذاشت پیروانش بسیاری از صفات خدایان دیگر را به‌او نسبت دادند و میترايي مطهری از خصوصیات خدایان رومی گردید: در ابتدا «میترا» یا خدای خورشید رومی بنام

«سول» (Sol) هسان شد و او را بنام میترا خدای خورشید شکست‌ناپذیر خواندند و همین نام است که در بسیاری از معابد او بر سرباره‌ها و کتیبه‌های اهدائی به خدا ذکر شده است. سپس بتدریج روابط میترا با سایر خدایان رومی نو به افزایش گذاشت و به‌ویژه خصوصیات «مارس» خدای جنگ و «نیکه» مطهر پیروزی را اخذ کرد و در همین نقش جدید بود که میترا همگام با لژیون‌های رومی جهانگشایی‌های خود را آغاز کرد.
 ترازان امپراطور روم در آغاز قرن دوم میلادی برای گسترش سرزهای شرقی امپراطوری نقشه تصرف کلی داسیای (رومانی امروز) را در سر می‌بروراند. او در سال ۱۰۱ میلادی لژیون‌های رومی را بسوی داسیای روانه کرد و در سال ۱۰۶ پرچم امپراطوری در پایتخت داسیای به اهتزاز درآمد. دزبالت جدیدی که بدین ترتیب در شمال دانوب و در خم رسته‌گوهایی کارپات موجود آمد لژیون رومی مستقر شد و بزودی در تقدیس میترا معابد و پرستشگاههایی برای او ساخته شد و آپولوم (آلیاویلیا کنونی) بزرگترین مرکز پرستش میترا در ایالات شرقی امپراطوری گردید.
 چند سال بعد هادریان سفر خود را به خاک برتانیای آغاز کرد و آنچه را که در طی یک قرن قبل از او امپراطوران رومی آغاز کرده بودند به انجام رسانید. هادریان تا سرحدات جنوبی اسکاتلند پیش راند و برای حفظ تصرفات امپراطوری از هجوم اقوام شمالی دستور داد تا دیواری به طول ۷۳ و با برج‌های دیدبانی و باروهای استحفاظی در همانجا و در طول این دیوار عظیم که اکنون بقایای آن برجا مانده گروهی از سپاهیان رومی مستقر شدند و برای میترا خدای خورشید شکست‌ناپذیر، خدای جنگ پیروزی معابدی ساختند که امروز در غرب «نیوکاسل» هنوز آثار یکی از این معابد برجا مانده است. آثاری که از معابد میترايي در کشورهای رومانی، بلغارستان، یوگوسلاوی، آلمان، اتریش، انگلیس، فرانسه، اسپانیا و مستعمرات رومی در شمال آفریقا بدست آمده نشان میدهد که میترا تا چه اندازه در میان لژیون‌های رومی محبوبیت داشته است. در **نقشه در صفحه ۵۶**

دینوشته‌های گهن پیری

منوچهر نیستانی

طریق الحقایق

گواورنده:

محمد معصوم شیرازی «مصویشاه»

نایب الصد

۱۳۱۱ هجرت

«طریق الحقایق» یکی دیگر از کتاب‌های «عرفانی» است به زبان فارسی که در زمان زندگی گواورنده‌ی کتاب - و زیر نظر و مراقبت خود او - چاپ شده است. با این حساب، در اصالت آن، جای هیچگونه تردیدی نیست.

نام گواورنده‌ی کتاب، «محمد معصوم شیرازی» است که نام طریقتی «معصومی شاه» را دارد، و بهمین نام، بلند آوازه است. نام «طریقتی» - لقبی که به سالکان و رهروان طریقت تصوف بزرگان و پیشکسوتان - می‌دادند، مرسوم بوده، و شاید هم، هست.

این کتاب در سه جلد فراهم آمده. و مؤلف خود، شرح حال خود را در پایان جلد سوم به تفصیل آورده.

گواورنده‌ی این کتاب، مردی است دانشمند به معنی واقعی. و به رعایت فروعی و به اصطلاح «حفظ جناح» مطلقاً به این جنبه از زندگانی خود، در زندگینامه‌ی خویش اشاره نکرده است.

وی در علوم رسمی زمان خود، ازجمله: فقه، حدیث، منطق، کلام، حکمت، فلسفه، تفسیر ادب فارسی و تازی، تبحر و احاطه کامل داشته. و این راه، از خواندن دقیق این اثر او - که اثری نفیس است - می‌توان دریافت. او، زندگانی پرشعب و وفرازی داشته، و تصویری گم‌رنگ را در زندگینامه‌ی او - بقلم خوش - در پایان جلد سوم همین کتاب می‌توانیم دید، و می‌توانیم خواند.

آقای دکتر محبوب در مقدمه، بر همین کتاب می‌نویسند: «تکاهی مجمل، به فهرست کتابهایی که نام آن‌ها، در مجلد اول «طریق الحقایق» آمده است، این نکته را به اثبات می‌رساند، و از آن برمی‌آید که مؤلف در شریعت، مجتهدی مسلم، و در حکمت فلسوفی فرزانه، و در طریقت عارفی واصل است...»

و در جای دیگر (صفحه ۵ از دیباچه) می‌نویسد:

«... از این جهت طرائق الحقایق، نه تنها برای سوفیان و کسانی که به مشرب تصوف هستند، سودمند است، و آنان را از مطالعه کتب فراوانی - که در این باب تألیف شده است - بی‌نیاز می‌کند، بلکه اطلاعات بسیار، درباب مباحث فقهی و نیز حکمت و فلسفه در اختیار دستاران اینگونه مباحث می‌گذارد و علاوه بر تمام این مباحث، ذهن وقاد و نظر تیزبین مؤلف نیز، در ماجرای مکابره (= ستیزه - جدل) میان سوفی و فقیه و حکیم (= اهل تصوف، مذهب‌گرایان متعصب، و حکمت‌گرایان فلسفی)، ذهن مطمئن و بیطرف و فرزانه است که ضوابط‌های او هرگز از دایره‌ی انصاف و رعایت حق و عدل، منحرف نمی‌گردد...»

این نظر دکتر محمدجعفر محبوب است درباب این کتاب. و در دنباله‌ی همین دایره‌ی می‌نویسند:

«این مختصات، جلد اول «طریق الحقایق» - که اینک از نظر خوانندگان کرامی خواهد گذشت - به صورت دایره‌المعارفی در باب مقاصد سوفیان، درآورده و حرفی را ناگفته و عقیده‌ی را ناگشاده، و نکته‌ی را شرح ناکرده، و طرفی را نایسته، نگذاشته

مشهور میرضی‌الدین آرتیامی است که به قسم‌نامه نامور است:

الهی! به مستان میخانه‌ات.
به عقل آفرینان دیوانه‌ات

الهی! به آنان که در تو گم‌اند،
تشان از دل و دیده‌ی مردم‌اند،

به میخانه‌ی وحدتم راه ده،
دل روشن، و جان آگاه ده!

بگیرید زنجیر ای دوستان،
که قیلم کند یاد هندوستان،

زین هر چه می‌خواهی‌ام یا بهس
سر مست از پا ندارد خیر!
تا آخر...

باری،

مقدمه‌ی کتاب را، با هم، بخوانیم؛ که اگر چه نزدیک به زمان ماست، از زبان ما دور است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد چنین گویند بنده شرمندۀ الراجی‌الی غفوری^۱ این رحمتعلی نعمة اللیس الشیرازی^۲ آنکه شبی چون روز نیکبختان از تجلی انوار دلدار زاویه دل و خلوتخانه کل روشن بود و از ارضحات ابر رحمت صفای گلشن خاطر را غبار غیری نه‌شاهد بخت در آینه ضمیر جلوه نمود و مطرب وقت در غودجود بنغمه داوود این دویبت را سرود:
ایرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه ازبهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری^۳

و در آن خلوتخانه‌ی پیرفرزانه بطریق رحمت و شفقت نصیحت چنین فرمود که در این عهد فرخنده مسیه، از حسن نیت پادشاه درویش دوست و امانی حضرت او بازار ارباب معارف و علوم^۴ را رواج است و متاع اصحاب عناد و لجاج^۵ را، کساد^۶.

بجمدالله والمنة^۷ بکام و آرزوی دل چو در گلزار اقبالی تو داری خلوتی حاصل خوشتر آنکه بحکم و اما بنعمة رنگ محدث^۸ در معرفت احوال اقبالی^۹ رجسالت طریقت و منزلت مشایخ ارباب حقیقت قدس اسرار هم بانتظام و اتصال سلسله^{۱۰} تذکره‌های تألیف نماید که بهترین خدمتی است بعالم انسانیت و نیکو هدایتی^{۱۱} است بپادشاه عطیعت این دولت آید مدت^{۱۲}.

چنانکه در خبر است «قال التبی علیہ - الصلوة والسلام الهم ارحم خلقی قبل یا رسول الله و من خلقتک قال (ص) الذین یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی و یعلمونها بعدی بعدی رواه الصدوق علیه الرحمة فی آخر الفقیه و فی روایة هلال‌الدین الامعرة فی «الرجال»^{۱۳}.

عنا. شیخ جنید را پرسیدند که مریدان را از کلمات شایخ و حکایات ایشان چه فایده؟ گفت تقویت دل و ثبات قدم بر مجاهده و تجدید عید طلب میکند گفتنت این را مؤکدی از قرآن داری گفت بلی^{۱۴}، لہذا^{۱۵} بر حسب اشارت «غیبی» و بشارت خطاب بقیه در صفحه ۷۷

و در همین «تقریض» آمده است:

«... قصه‌ی لیلی، عاقل را مجنون کند، و داستان غزورا غافل را واقع و متون نماید. پس نقل عاشقان و حدیث مجاب (= دوستداران)، عشق و محبت آرد. و فرخنده زهری که این راه سپارد یعنی به تفصیل و اجمال (= به عبارت و سخن بلند یا کوتاه) و گزارش حال (= ترجمه، تذکره - بیوگرافی) نزدیکان ساحت اقدس بردارد و دفتر و بیوانی مزی (= پاکیزه و شسته و رفته) و مقدس، مرتب و مدون سازد، که مراتب جمال (= آیینی تمام‌نمای زیبایی‌ها)ی ارباب کمال باشد و نماینده‌ی (= نشان دهنده‌ی) اعمال محتسمان (= بزرگان) با عزت و جلال.

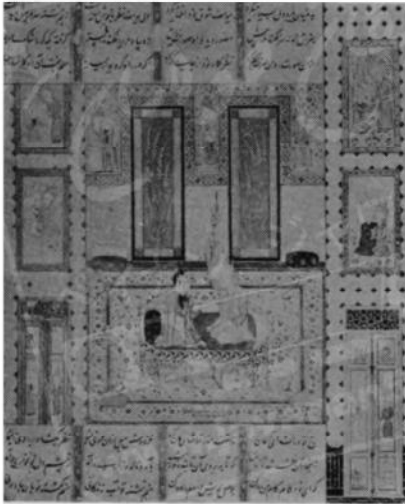
جامع اقوال (= گفته‌های) گویندگان فارغ از قیل و قال، و صاحب‌دولتان می‌کنند و مال.

فقیران منعم، گدایان شاه فروزنده‌ی چهره‌ی مهر و ماه؛ برهنه سران رها کرده‌ن، بمالیده در زیریا «ما و من» منی هسته و گشته از خود جدا، زجان تن‌زده، بی‌خود و با خدا... و این چند بیت یادآور، آن مننوی

دیوارنگاری در ایران

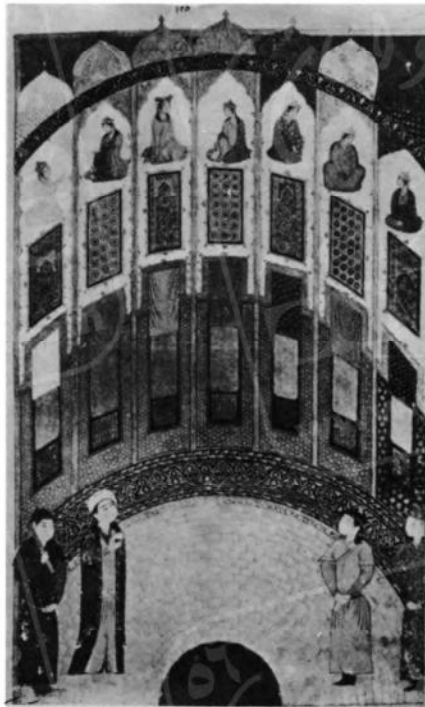
۳

نوشته: ل. مورگنسترن
ترجمه: فیروز شیروانلو



۳- افعال یوسف توسط زلیخا،

۳- افعال یوسف توسط زلیخا، ۱۵۴۳ میلادی



۱- بهرام گور و هفت پیکر، ۸۱۳ هجری قمری

در نسخه‌یی که در اختیار بیتز - تامسون - گلبنکیانست و به سنه‌ی ۸۱۳ هجری قمری تعلق دارد نوع خاصی طرح دیوارنگاره پدید می‌آید که در دو سده‌ی بعد از اهمیت اولی و شایان توجه برخوردار میشود. تک پیکرها را در اندازه‌های کاملاً بزرگ دارند (تصویر شماره ۱) به منابه تک چهره اجرا می‌کنند. موضوع این نگاره بیشک مربوط به داستانیست که در آن بهرام، در دژی با پیکره‌ی هفت شاهزاده مواجه میشود. این نوع اجرا در سده‌ی شانزدهم ادامه می‌یابد و تقریباً در زمان شاه عباس شیوه‌یی مسلط می‌گردد. تک پیکرها در این زمان غالباً جای خود را به پیکره‌های زوج میدهند. در اینجا باید به این نکته‌ی شگفتی‌انگیز توجه داشت که در ایران تک پیکره یا تک چهره که اهمیت کمتر از صحنه‌نگاری داشته، خود را در قالب نقش دیوارنگاره تکامل بخشیده، در حالی که اروپا، که در آن ترسیم تک چهره‌ها برای سده‌ها مورد توجه قرار می‌گرفت، تک چهره‌های جداگانه را کاملاً در خطی تنگه‌نگاری (= Panel Painting) تکمیل داشت.

در ۸۲۵ هجری قمری، یک نگارگر مینیاتور با ترسیم داستان افعال یوسف توسط زلیخا - که در آن زلیخای عاشق دستور داده تا بر دیوارها، سقف و کف تالاری زوج‌هایی را در حال هم‌آغوشی‌عاشقانه نقاشی کنند - ترکیب‌بندی نومایی‌یی را عرضه می‌داند (تصویر شماره ۲). دیوار از تنگه‌های زیبای بلند تشکیل شده، و این قاب‌های شکوهند، بدون اعمال فشار، شاخه‌های ظریف و شکوفه‌ها، و دلدادگان را، که گاه ایستاده و گاه نشسته‌اند دربر گرفته‌اند. نقوش انسانی و گیاهی، به نحوی ترکیب یافته‌اند، که در هر قاب فضای خالی برای افزایش سبکی اثر باقی مانده است دیوار دیگر شکل حصار ندارد و گویی دریچه‌هایی از آن باز شده است. گذشته از همه، گویی یکبارچگی خود را نیز از دست داده است.

این سبک در سال ۵۹۰ هجری قمری، به هنگامی که یکی از نگارگران درگاه ایوانی را با گلدان‌های پر از شاخه پر می‌کند ظرافت بیشتر می‌یابد (تصویر شماره ۴) این اثر عصاره‌ی ذوق ایرانی برای گل از یکسو، و برای خط از سوی دیگرست.

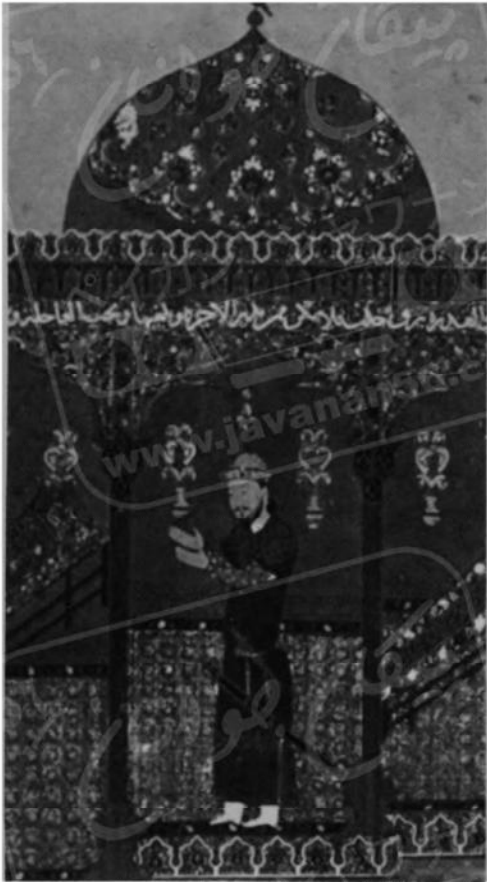
این ظرافت در سال ۹۴۴ هجری قمری (تصویر شماره ۹) در اثر تخیلی و مسحورکننده راه اغراق می‌یوید. در این اثر طاق جناقی (شاخ‌بزی) شاخه‌های کمانی منشعب شونده‌یی را دربر می‌گیرد که بر روی آن‌ها بوزینگان و پرندگان به بازی و گریز اشتغال دارند. این نقش‌ها پیچ و خم منحصراً به آذین دیوار نیستند و همانند آن‌ها را می‌توان با اجرای پس متالی، بر روی زمینه سفید فرشی در زیارتگاه اردبیل (تصویر شماره ۱۰) مشاهده کرد. ضمناً این گونه طرح‌ها در روی جلد کتابها نیز شدت رواج یافته است (تصویر شماره ۱۱).

وارد کردن يك حر كتنظريف موزون در ديوارنگاري وهم و تصويري پديد مي آورد كه در اثر آن گويي محدوده هاي بسته ساختمان درهم شكسته است. اين شاخه ها و پرندگان چپنده و پرچينش، در نگارگري ايران همان نقشي را به عهده دارند كه علم مناظر و مرابا و آسمان لايتناهي در ديوارنگاره هاي اروپايي، چون آثار هيرودولانيسكاه در «آرغوه» برعهده دارد. در تصاوير هين نسخه ي متعلق به سال ۹۴۴ هجري قمری، آذين هاي بيشماري وجود دارد كه نقش جانوران را دربرمي گيرد: جانوران در گير مبارزه اند، يكديگر را گازمي گيرند، و از شكارگر مي گريزند (تصوير شماره ۱۲). اين ها مضاميني هستند كه فرصت نمايش زيبايي و شكوه فراوان جانوران را به هنگام جنبش و فعاليت و مبارزه پديد مي آورد. غني ترين وييجيده ترين ديوارنگاره هايي كه در اين نسخه ي خطي عرضه شده اند، نمايانگر ويژه ترين صحنه هاي شكار آن دوره هستند كه در آن ها دوستداران ورزش در حالت بياده و سواره، نخچيران را در چشم انداز تيه و ماهورهاي روستا دنبال مي كنند (تصوير شماره ۱۳). اجرائي اين ديوارنگاره، و حتي جزئيات آن را نمي توان چيزي جز فكر و متناهي يكي از انواع بارز مينياتورهاي اين دوره دانست (البته در متن اصلي آن و بصورت بزرگ شده). اين گونه بزرگ نمايي مينياتورها، بدون هيچ نوع تغيير بنيادي، در فرشي متعلق به هين زمان بچشم مي خورد كه اينك در مجموعه ي خانم «ويليام. اچ. مور» است (تصوير شماره ۱۴). اين اثر در واقع

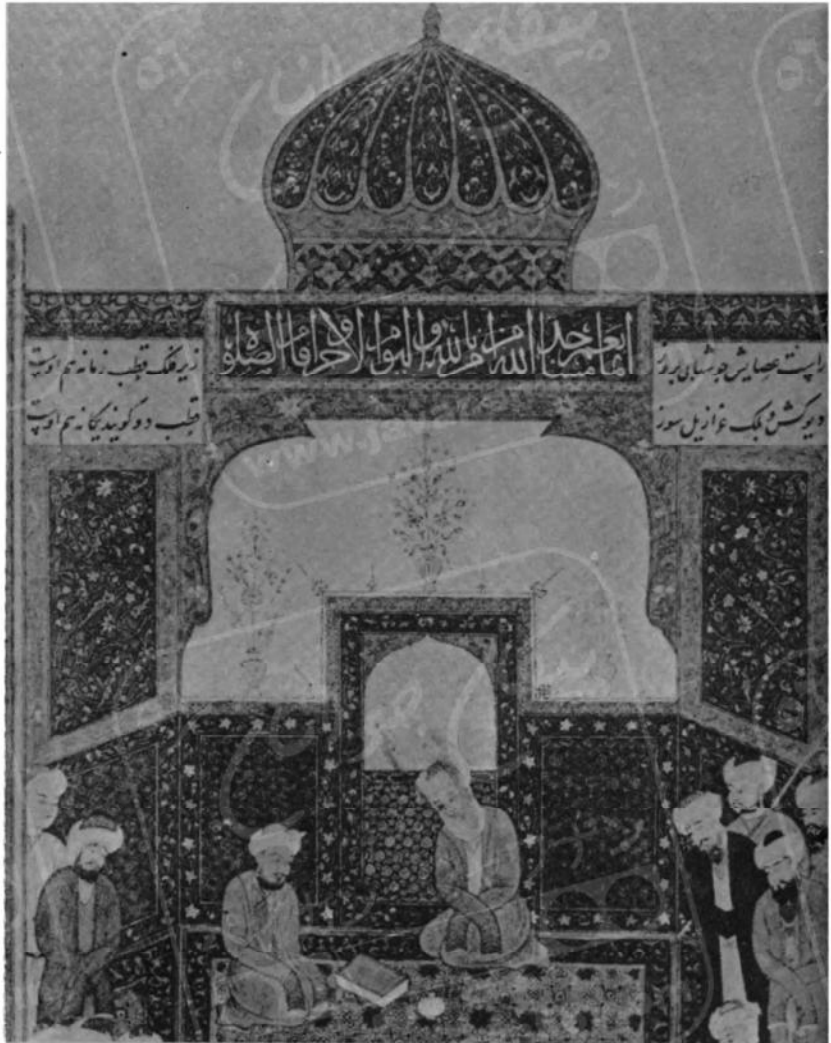
به مينياتور مورد بحث و ديوارنگاره ي عرضه شده در آن بسيار نزديك است و اگر از يك قلم و دست تيارويده باشد بيشك به يك مكتب تعلق دارد. تبديل توفيق آميز مينياتور به يك ديوارنگاره امكان دارد مورد شك و ترديد قرار گيرد گرچه بايد اذعان كرد كه غيرممکن نيست، و در واقع نتيجه ي آن به حد كافي با موفقيت ترين بوده است. آنديشه و اجرائي مينياتورهاي اين دوره از چنان وسعتي برخوردارند كه مي توان آن ها را بطور نامحدود بزرگ كرد*. در ضمن تشابه كافي بين قواعد ضرور زيباشناختي تصاوير كتاب، بدانسان كه ايرانيان باور دارند از يكسو، و ديوارنگاره از سوي ديگر، تبديل هر يك از آن ها را بديگري امكان پذير ميسازد. به منابه يك ديوارنگاره مطلوب و دوست داشتني در ايران، مينياتور كاملا دوبعدی است و افق مرتفع و بلند در آن، فضای خالی آسمان را به حداقل ميرساند. اجرائي آن ثابت و بدون الگو برداري يا سايه روشن است، كه بر روي بزرگ كتاب يا ديوار، بسته به موقعيت، اثری از برآمدگی يا فرورفتگی پديد مي آورد. در برخي موارد پيكرها دوبعدی و دورگيري شده هستند. بطوريكه در اثر آن هم وضوح مينياتور بيشتر مي شود و هم جنبه ي آذيني تشديد مي گردد. در سده ي پانزدهم ميلادي حر كات نوعي حالت انفعالي به طرح بخشد و چنان عظمت بالقومي شكفت انگيزي به آثار ارزاني داشت كه تركيب بندها را ميشد بالفعل به هر مقايسي در آورد. در سده ي شانزدهم حر كات بر توان شدند

و جنبه ي روايتي آثار افزايش يافت، لکن با وجود اين هنوز سوري بودند و در قالب طرح مي گنجيدند. اسبها در حال تاخت سريع نمودار شدند، لکن سرعت آن ها انتزاعي بود، و بنا بر اين خطر بيرون پريدن از ديوار را بوجود نمي آوردند؛ و به هينسان حر كات، با تمامي اثر گذاري و جلوه، بدون آنكه باطل بنظر رسند در درون محدوده ي طرح قرار مي گرفتند. غناي جزئيات، سطح آثار را با نقش بندي بخوبي پر مي كرد و بالاخره رنگ ها، در واحدهاي هندسي، كه داراي اشكال متفاوت بودند در جوار يكديگر قرار مي گرفتند؛ و بدينسان به آفرينش يك ريزه چيني مدد مي بخشيدند كه علاوه بر تجسم و تصوير، در مایه ي يك رنگين بود. به سخن کوتاه، مينياتور سده ي شانزدهم ايران، در بسياري موارد، به فرش هاي كوتيك ميماند، و به منابه آن ها وسيله ي خوبي براي تبيه ي پوشش و آذين ديوار بشمار مي آيد. اين امر را خود ديوارنگاران ايراني بديهي انگاشته اند، زيرا از سده ي يازدهم ميلادي به بعد به منابه ي برمي خوريم كه بر منتهي برداشتن مستقيم از روي تصاوير نسخ خطي، به منظور آفرينش آذين هاي ديواري، اشارت دارد. ديوارنگاره هايي كه در كوشك مسعود غزنوي وجود داشت و صحنه هاي عيش و عشرت را مي نمود از تصاوير يك نسخه از كتاب «الفقيه»، منتهي برداري شده بود. تمامي متن را همراه حواشي و دگر صحنه هاي عشق ورزي بازسازي کرده بودند.

تقيه در صفحه ۷۸



۵- شاهنامه فردوسي، ۸۳۳ هجري قمری



۴- خمسه امير خسرو دهلوي، بهزاد، ۱۴۸۵ ميلادي

هوم دیلورت در سال ۱۸۸۱ تولد یافته بود و روز سه‌شنبه گذشته به‌دار آویخته شد. پس، پنجاه سال داشت و با اینهمه، در بهار زندگی مرد، از آتش آدم‌های پنجاه ساله جوانتر بود. نیرومندی بود، رنگ‌شادابش و قوت‌باصره بیشتر داشت. صدایش محکم و بی‌تزلزل، و پوستش مثل پوست نوجوان لطیف بود. و غریبتش از هر چیز دیگر این است که در پنجاه سالگی جوانتر از دوره چهل‌سالگی بود. و روزی که مرد، جوانتر از آن زمانی بود که سی سال داشت. قیافه‌ای که همیشه در او دیده‌شده بود، قیافه‌ای گرفته و اندوه‌زده بود و هیجکی که همیشه داشت، هیجکی خشک و استخوانی بود که انسان را به یاد درخت زیبایی می‌افساخت که بیماری پزمرده‌اش کرده باشد. و آنوقت، ناگهان، در چهل و هشت‌سالگی، جوانیش را بازیافت. جوانیش چندان دیررس بود که به‌دار آویختن، از لحاظی، مستکرانه‌تر از کشتن هر کسی در بینه‌ی جوانی بود. مثل درخت سیب کهنسالی که در ماه اکتبر سراپا شکوفه می‌شود و انسان هیچ نمی‌تواند به‌علت آن بی‌بیرد، ناگهان جوان شده بود.

پدر و مادرش آدم‌هایی آبرومند و بسیار پارسا و پندارنده بودند. در چهل و پنج‌متری این دریاچه، پشته‌ای سر بر پشته وجود داشت اما این خانه دیگر محل سکونت کسی نبود و رفته رفته رو به ویرانی می‌نهاد. از کنده درخت تخته ساخته شده بود. همه پنجره‌هایش شکسته بود و نهاله‌ها و بوته‌های بلندی لابه‌های این پنجره‌ها را فرا گرفته بود.

عصاره پائیزی

لوئیس پرومفیلد
رجمه عبدالله توکل

خداشناس بودند... مدارس حتی، ازپارسائی، و به‌زیان دیگر، از جانماز آب‌کشی، کمی دیوانه شده بود. در قصبه‌ای به نام هانور سکونت داشتند و هوم یگانه فرزندشان بود. در دوره نوجوانی‌اش، در آیشکونه شش‌پایه کوچک، خبری و اثری از تاتار و سینما و اتومبیل و رادیو نبود، و همه کار و کوشش اجتماعی در پیرامون کلیسا دور می‌زد. مردم، هر روز یکشنبه برای برگزاری آئین مذهبی به کلیسا می‌رفتند، شب‌نشینی‌های دوستانه ترتیب می‌دادند، به فصل بهار به گردش‌های روستائی می‌رفتند، و تقریباً سالی یک‌بار جشنی بزرگ در حوزه کلیسا برگزار می‌شد که همیشه بارقص و هیاهوی جانانه‌ای خاتمه می‌یافت.

مردم هانور، بدینگونه، زندگی می‌کردند. آنجا، سختگیری در زمینه اصول و اخلاق، وحشت‌بار بود. و اگر چه، در آن‌جا هم مثل هر جای دیگر، جنس مرد با جنس زن لاس می‌زد، قصبه بسیار زشت شمرده می‌شد. پدر و مادر هوم می‌خواستند یگانه پسرشان را واعظ به‌بار بیاورند و هوم گمان می‌برد که از این‌موهبت خدائی برخوردار است. همه چیز را مهم می‌پنداشت و از پاک‌ی و دیو، فراوان حرف می‌زد. عادت داشت که اغلب برای موعظه کند و چندان به‌من‌مجال ندهد، اما با اینهمه، به‌اندازه دامون و پیتیا با یکدیگر دوست بودیم.

چند شب پیش، دوباره در اندیشه زندگی او بودم و برخی از جزئیات، به‌شکل تصویری به‌ذهن می‌آمد، به همان گونه‌ای که چون آدم کم‌روبه‌بیری بگذارم، قضا یا به‌ذهنش می‌آید... در پنج کیلومتری شهر، محلی بود که برای آب‌تنی کردن باهم به آنجا می‌رفتیم، جویباری که آبش مثل اشک چشم بود، تن‌برورانه، از چمنزار می‌گذشت و دریاچه کوچکی، در وسط این چمنزار به‌وجود می‌آورد.

در چهل و پنج‌متری این دریاچه، پشته‌ای سر بر می‌افراشت که چندان ارتفاعی نداشت. خانه‌ای برقله این پشته وجود داشت اما این خانه دیگر محل سکونت کسی نبود و رفته رفته رو به ویرانی می‌نهاد. از کنده درخت تخته ساخته شده بود. همه پنجره‌هایش شکسته بود و نهاله‌ها و بوته‌های بلندی لابه‌های این پنجره‌ها را فرا گرفته بود.

این خانه موضوع سرگشتگی بود که به‌دوره پیش از تولد من ارتباط داشت. نقل می‌کردند که مردمی به‌نام ادرسامیس در آن‌جا سکونت داشته است و روزی که از فریب خوردن دخترش آگاه شد، همان‌جا، دخترک را تا سرحد مرگ زد.

هیچ قصد کشتن او را نداشت، اما چون دید که دخترک مرده است، حسد را در قصبه‌ای گذاشت، و به‌زیر تختخواب هل داد و پاهای فرار گذاشت. جسد دخترک را بازنده روز دیگر پیدا کردند. پلیس به‌دنبال قاتل افتاد، اما نتوانست او را زنده به چنگ بیاورد، زیرا که، یکماه پس از این واقعه، از کشتی به‌رودخانه افتاد و غرق شد.

پس، این خانه، محلی غیرسکون بود و همه از آن می‌ترسیدند و به‌همین سبب اطمینان داشتیم که می‌توانیم با خیال آسوده در آنجا آب‌تنی کنیم.

پس از قصبه «اعدام» هوم، یکی از روشنترین خاطره‌هایم، خاطره روزی از روزهای اوایل ژوئن است که وی برای سپری کردن روز یکشنبه در کنار خانواده خود، از مدرسه طلاب به‌قصبه آمده بود و ما، همان روز عصر، برای آب‌تنی کردن به‌دریاچه رفتیم. آب دریاچه زلال و آفتاب سوزان بود. و وقتی که شنا کردیم و مثل بچه‌ها به سر و کله یکدیگر آب پاشیدیم، به کنار دریاچه رفتیم و روی علفها دراز کشیدیم تا خشک شویم.

تقریباً در زیر سایه آن دخمه کهنه و بی‌ساحب خفته بودیم و لحظه‌ی درازی خاموش ماندیم و هیچ حرفی با هم نزدیم. روی علفهای نرم دراز شده بودیم، تن به آفتاب داده بودیم و از نوازش باد نیکم لذت می‌بردیم و حاملان معجزآسا خوش بود.

گوساله‌ای به‌ما نزدیک شد، مرا بو کرد و به‌راه افتاد. و ناگهان، از این کشف به‌حیرت افتادم که هوم، وقتی که در زیر آفتاب خفته است، چه اندازه می‌تواند خوشگل باشد. از زیبایی‌های برخوردار بود که برخی از مردم، شاید هم از راه وهم و تصور یونانیان را از آن برخوردار می‌دانند.

عصر آن روز، هوم، بیشتر از حد معمول، به‌هوس موعظه افتاد. با حرارت و التهاب سرزنش کرد که دین و



به نظر می‌رسد که در یونان مدرن یکی از خصوصیات شعر باشد که معمولاً از همان ابتدای کار، محل شاعر مشخص و تعیین می‌شود. نخستین اشعار سولوموس، سراینده آن‌ها را، به‌عنوان شاعر ملی مشخص می‌کند. و الاثوری تیس بلافاصله خود را سراینده حماسی یونان دوران قهرمانی آشکار می‌کند. ابتدای کار شاعرانی چون بالاماس و سیکلیانوس، از تحول فکری که آثار خلاقه بعدی آن‌ها ایجاد خواهد کرد خبر می‌دهد. تا این جاسمجیت از شاعران بزرگ شد. سراینده‌گان دیگری چون تپالیس، ترتمیس، ماریس و بالاخره پورفیراس و ملاگریوس که نزدیک‌تر به ما هستند و از جمله شاعرانی به‌شمار می‌آیند که آثارشان به‌ادبیات یونان افتخار می‌بخشد. جایی که اینان اشغال می‌کنند کوچکتر است ولی به‌عنوان جایگاهی خاص آنان مشخص شده است، حتی از همان کارهای ابتدایی آن‌ها برای این که باقی بماند، تعیین شده است.

اما کلاوفا به‌عکس از این اصل دور می‌شود زیرا عکس‌العمل‌هایی که اثر او در میان دوستداران شعر و ناقدان برانگیخته است متنوع و گوناگون بوده است. بعضی به‌زیرگی او ایراد گرفته‌اند و تکنیک کار شاعری او را محکوم دانسته‌اند و دیگران به‌عکس او را مورد تجلیل قرار داده‌اند و کار را به‌جایی رسانده‌اند که گاهی هر گونه کار و شعری را که به‌سبک و سیاق کار کلاوفا نبوده در ظلمت نگهبان داشته‌اند. از آن حرفی نزنده‌اند. کلاوفا، شاعری است که به‌ترتیب به‌واج رسیده شده، سپس به‌خودرها شده، بالاخره در موردش به‌اعاده حیثیت اقدام شده است و بالاخره در روزگار ما نیز آن‌چنان که شایسته او است - بی‌آن که به‌حق دیگری ستم روا داشته شود - مورد ستایش قرار گرفته است و به‌عبارت دیگر یکی از بزرگترین شاعران امروز یونان شمرده می‌شود. آندره میرامیل یکی از متخصصان ادبیات یونانی که آثاری نیز در این زمینه منتشر کرده است به‌عنوان مقدمه بر یکی از دفترهای شعر کلاوفا که به‌فرانسه ترجمه شده می‌نویسد:

ترجمه‌ای که گئورگس پاپوتساکیس در این‌جا به خواننده عرضه می‌کند در بهتر شناساندن و درک بیشتر اثری که شکل رازدارانه‌اش واجد این همه غنا، اصالت، عمق است و به‌طور کامل جز پس از اندیشه فراوان آشکار نمی‌شود، سهم فراوان دارد.

چون اشعاری که در این صفحات عرضه می‌شود از همین دفتر انتخاب شده است (دفتری که بخشی از کار شاعرانه کلاوفا از اواخر قرن گذشته تا ۱۹۳۳ سال می‌گردد) است. جایی آن دارد که به‌جای هرگونه سخن دیگر، قسمتی از نوشته آندره میرامیل را که به‌معرفی این آثار اختصاص دارد نقل کنیم و بعد به‌ارائه نمونه‌هایی از کار شاعر بپردازیم.

این اشعار در مجموع قطعاتی کوتاه هستند که به زبانی صریح و موجز و با هنری «بازنام» سروده شده‌اند و در آن‌ها «کلمه»، مرکز فکر، جای جمله و عبارت را می‌گیرد زیرا به‌وسیله انتخاب دست به‌عمل می‌زند و این انتخاب برای شاعر در حکم همه‌چیز است. ترکیب اهمیت چندانی ندارد. گسترش و توسعه فکر از قوانین خشک پیروی نمی‌کند؛ اصل، ارزش بیانی کلمه است. جادوگری را در نظر می‌آوریم که در برابر تکلمه‌های ما زیباترین دیگر، های گنجینه‌ای افسانه‌ای را به‌تلاوت درمی‌آورد؛ این گنجینه، زبان یونانی تمام اصعار است که از فرهنگ لغاتی بی‌پایان دارد، از زبانی با توده‌ای لغات که از ابتدای قرون بی‌هرگونه جدایی روی هم انباشته شده‌اند و آن چنان که والری در مورد دریا می‌گوید «پیوسته تکرار شونده» اند؛ گوهرها هم کلماتی هستند که بیان هنرمند با آن‌ها صورت می‌گیرد. کلاوفا چندان در بند این امر نیست که زبان‌ماده‌ای زنده باشد و از قوانین طبیعی اطاعت کند، و بسته به‌نیازهای تحول یابد و نو شود... او دور از موضوع زبان که یونان و ادبیات یونان را متغلب می‌کند سیر می‌کند. او زبانی را که همه مردم یونان درمی‌یابند، زبانی که در صحت و کار شاعران و نویسندگان مورد استفاده قرار می‌گیرد پس نمی‌زند، اما از استفاده از منابع زبان عالم‌نامه هم غافل نمی‌ماند. صفات «قدیمی» و «نوو» واقعاً برای او بی‌معنی است. کلمه فقط برای، قدرت می‌رود تداعی خود، و دینظر او ارزش یابد. به‌همین دلیل یک کلمه قدیمی که معمولاً مورد استفاده هم قرار نمی‌گیرد همانند یک کلمه جاری در شعر او گنجانده می‌شود، درست مانند پارچه‌ها و بافته‌های کتیاف قدیمی که در سندوق‌ها حفظ می‌شوند و روزی آن‌ها را برای استفاده در جشنی از سندوق‌ها بیرون می‌آورند. تصویری مرکب که مطالعه اشعار کلاوفا ایجاد می‌کند از همین امر ناشی می‌شود، زیرا او بدون توجه به تازگی کلمه، به‌تأثیر، برجستگی، طنین سیلاب‌ها، به‌الفاظها و بالاخره به‌روابط موجود بین احساس‌های مختلف می‌اندیشد. کافی است که کلمه‌ای وجود داشته باشد، کجا؟ کی؟ این‌ها سئوال‌های بیپوده است. در اشعار کلاوفا، ما

کلاوفا

ترجمه و نگارش قاسم صنوی

در جهانی تقریباً بی‌خبر از فضا و دوام قرار داریم. بین اشیاء نسبتی وجود ندارد. فواصل محو می‌شوند، زمان واقعیت خود را از دست می‌دهد. فقط خود احساس باقی می‌ماند، آن‌هم هم از قید مکان خاص، زیرا مکان و زمان فقط بی‌بانه‌ای است برای تأثیرگذاری چیزی که از شرایط خاص خود جدا شده است تا به‌طور کامل طعم آن چشیده شود.

همان‌طور که بیان به‌طور کامل از همان اشعار اولیه تحقق یافته است، فکر کلاوفا هم داری کمال است. این فکر دارای تحولی نیست که بتوان مراحل مختلف آن را باز آفرید. این فکر با هرگونه سیستمی بیگانه می‌ماند. این فکر، جبهی به‌سوی جبهی دیگر نیست، گسترش مغز و قلبی نیست که اختصاص به آن یافته‌باشد که بیاموزد، تسخیر کند، عقیده‌ای را مورد تأکید قرار دهد، به‌دنبال خود بکشد. از این رو در این اشعار نمی‌توان پیشرفتی را در نظر آورد که از یک تغییر یا گسترش دید خبر دهد. نظم زمانی اشعار هم این را تأیید می‌کند: نخستین شعر که در سال‌های پیش از ۱۹۰۰ سروده شده، شعری که در سال ۱۹۲۹ خلق شده، اثری که تاریخ ۱۹۳۰ را دارد، هم‌تاوانند به‌عنوان عوامل آشکارکننده یک موضوع کلی واحد و بدون صراحت زمانی یا مکانی، در نظر گرفته شوند. به‌همین ترتیب، اشعاری یافت می‌شوند که بدون هیچگونه توجه به‌نظم زمانی به‌درون‌های بسیار مختلف مربوط می‌شوند. مانند اشعار «در سال دوست پیش از میلاد»، «روزهای سال ۱۹۰۸» و «در اطراف اناطلیه» که عنوان‌های آن‌ها خود گویا است، توضیح آن که شعر اول در سال ۱۹۳۱، شعر دوم در سال ۱۹۳۲ و سومین شعر در سال ۱۹۳۳ سروده شده‌اند. خلاصه آن که تاریخ سرودن شعرهای کلاوفا، به‌هیچگونه با یک‌نظم‌عقلی که معرف گسترش یک فکر خلاقه باشد مطابقت نمی‌کند. با این همه، از روی طبیعت و محتوی این اشعار آ‌یا می‌توان به‌نظم و ترتیبی اندیشید؟ مثلاً در میان آثار کاملاً احساساتی و عاطفی، آ‌یا می‌توان آثار تاریخی و اساطیری یا آثار سمبولیک را مشخص کرد؟ مشخص است که اشعاری نظیر «یک‌نواختی»، «دیوارها»، «گذرگاه» یا «ساعت شب»، بیان‌هایی منحصراً حاکی از وضع روحی هستند، این بیان یک‌نواختی زیاده‌است:

یک روز یک‌نواخت.
یک روز یک‌نواخت مشابه را دنبال می‌کند.
همان کارها صورت می‌گیرد...

و این بیان «نوستالژی» از گذشته، آندوه و حسرت است:

در تمام موارد، این‌ها نمی‌توانست مدت درازی دوام بیاورد. تجربه سال‌هایم این را ثابت می‌کند.
ولی تقدیر بود که آمد و آن‌ها را متوقف گرداند...
نامه‌ای را که تا محو شدن روشنائی خوانده بودم و باز خوانده بودم برداشتم.
و آندوه‌ها، به‌صمته‌ای آمدم.

اشعار دیگری مثلاً نظیر مردان تروا - اسپه‌ای آشیل - اوروفون - داریوش - در اسپارت، به‌ماجرایایی از تاریخ یا افسانه اشاره می‌کنند. مثلاً:

اسب‌های آشیل زمانی که پاتروکل را که در گذشته آن‌چنان شجاع و قوی و جوان بود کشته به‌گریه برداختند.
جوهر جاودانگی‌شان از دین این کار مرگ به‌طینان درآمد.
سرخان را تکان می‌دادند و بال‌های بلندشان را برآشفته می‌کردند

سم بر زمین می‌گرفتند و بر پاتروکل که بی‌جان و از پای در آمده می‌یافتند، زاری می‌کردند...

یا در اوروفون:

این چهره بروی «دیراخم» به‌نظر می‌رسد لیختنی روشن دارد، این چهره زیبا، ظریف، از آن اوروفون پسر آریارات است...

و درباره داریوش:

«فرناز» شاعر این زمان بخش مهم شعر حماسی خویش را می‌سازد؛ چگونه داریوش پسر هیستاسب سلطنت پارسی‌ها را به‌عقده گرفت...

بالاخره بعضی از اشعار او در دور آن هستند که سمبولیک در نظر گرفته شوند زیرا که فکری که در آن‌هاست از چهارچوب خود می‌گذرد. مثلاً شعر بنجره‌ها:

در این آتاق‌های تاریک که در آن‌ها روزهای را که برهن ستم می‌کنند می‌گذرانیم، طول و عرض را طر می‌کنم شاید بنجره‌ها بریایم - وقتی یکی از آن‌ها باز شود برای تسکینی است - ولی هیچ بنجره‌ای نیست، یا شاید من نمی‌توانم آن‌ها را بیابم...

و یا در شعر «شهر»:

تو گفته‌ای: «به‌زمینی دیگر خواهم رفت، به‌عرصه دریایی دیگر»
شهری دیگر، بهتر از این، آشکار خواهد شد.
تقدیر شوم در این‌جا همه کوشش‌هایم را محکوم می‌کنه...
محل‌های دیگر، و دریاها، دیگری هیچ نخواهی یافت.
شهر، ترا دنبال خواهد کرد: در همین گونه خیابان‌ها خواهی گشت،
در همین گونه محله‌ها پیر خواهی شد...

طبیعی است که این‌گونه جدا کردن شعرها کاری ضمنی است. در حقیقت اشعاری از او وجود دارد که در آن‌ها حکایت تاریخی یا اسطوره‌ای پالیرسیم یا با سمبول مخلوط شده است. مثلاً شعری به‌نام «قدم‌ها»:

به‌روی تخی از آتوس
آراسته به‌قاپ‌هایی از مرجان
«نرون» عتیقا به‌غواب رفته است
- ناآگاه، آرام و خوشبخت...
ولی «لارهای او چه تگراند!»
خدا یا کوچک خدمتگر می‌لرزد
و می‌کوشند بیکرهای بی‌نوایشان را پنهان دارند
زیرا آوای هیاهویی شوم را شنیده‌اند...

آنان هم‌کنون در یافته‌اند که این هیاهو چیست
همین نکته در شعری که «ایناک» نام گرفته نیز مشهود است:
هنگامی که به‌قصد ایناک به‌راه خواهی افتاد

آرزو کن که راه طولانی باشد
و پراز ماجرا و بارور از کشف‌ها...

دیوارها

آفتاب بعد از ظهر

این اتاق که آنرا خوب می‌شناسیم!...
آنگون با اتاق مجاور به‌شکرتهای تجارتی به‌اجاره داده
شده است.
تمامی خانه، به‌دفاقر مسافری، بازرگانی و شرکتهایمدل
شده است.

آه! این اتاق برای چه قدر آشنا است!

اینجا، کنار در، کاناپه بود،
و جلوی آن، فالپچه‌ای ترکی؛
کاملاً نزدیک، قفسه با دو گلدان زرد.
سمت راست، نه، رویه‌رو، کمدی با آئینه.
در وسط، میز که او پشت آن می‌نوشت،
و سه صندلی بزرگ حصیری.
در کنار پنجره، تختخواب بود،
جایی که بارها بیکدیگر را دوست داشته بودیم.

این اثاث بیچاره باید در گوشه‌ای باشند.

در کنار پنجره، تختخواب بود؛
آفتاب بعدازظهر فقط نیمی از آن را می‌گرفت.

... یک بعدازظهر در ساعت چهار،
از یکدیگر جدا شدیم،
فقط برای یک هفته... افسوس
این هفته باید همیشه ادامه می‌یافت.

آملیانوس موانه، اهل اسکندریه

۶۵۵ تا ۶۸۸ میلادی

از حرف‌هایم، از چهره‌ام و از حرکاتم
زهری عالی برای خود خواهم ساخت؛
و بدینگونه بترس، بی‌ضعف،
شریران را رسوا می‌گردانم.

آن‌ها می‌خواهند به‌من آسیب رسانند.
ولی از همه کسانی که به‌من نزدیک شوند
هیچ‌کس نخواهد فهمید
- در زیر دروغ‌هایی که پوشیده از آن‌ها خواهم بود -
جراحات و نقاط ضعف من کجا هستند.

حرف‌های آملیانوس موانه،
ولی او آیا این زره را ساخت؟
به‌هر حال، مدت درازی آنرا به‌تن نکرد.
در بیست‌وهفت سالگی، در سیسیل، درگذشت.

بی‌ملاحظه، بی‌رحم، بی‌شرم
به‌دورم دیوارهای بلند و مرتفع کشیده‌اند.

و اینک من این‌جا، دستخوش نمرودی می‌شوم.
فقط به‌ضیافتی می‌اندیشم که روح مرا می‌خورد.

زیرا چه بسیار کارها که در بیرون داشتم.
آه، زمانی که این دیوارها را می‌ساختند چگونه مراقب
تو بودم؟

ولی هیچ صدای بنایان یا طینی نشنیدم؛
به‌طرزی نامحسوس بین من و دنیا دیوار کشیده‌اند.

پایان یافته

در بیم و سوزن
روح منقلب، چشمان هراس‌آلود
خود را تلف می‌کنم، با اضطراب درصددیم
از خطری که آنرا قطعی
و این چنین هرنه‌آنک، تهدید آمیز می‌دانم اجتناب ورزیم.
ولی اشتباه می‌کنم، این خطر پسر راه ما نیست،
پایاها دروغ بود،
(آن‌ها را بد شنیده‌ایم، یا بد تعبیر کرده‌ایم)
فاجعه‌ای دیگر که نمی‌اندیشیدیم
- بسیار دیر، اینک - ناگهان، شنیدم،
پسر ما که هنوز آماده نیستیم
فروم می‌آید و ما را به‌همراه می‌برد.

میز مجاور

به‌زحمت باید بیست سال داشته باشد.
با این همه، یقین دارم که شبوت را
به‌اندازه همین سال‌ها باید از این پیکر شناخته باشم.

ابدأ صحت از تجلیل از اورتیم نیست.
و مدت درازی نیست که به‌گازینو آمده‌ام؛
حتی وقت نداشته‌ام فراوان بنوشم.
از این پیکر است که شبوت را شناخته‌ام.

و اگر به‌خاطر نیاروم در کدام محل، چه اهمیت.

آه، اکنون او سرمیز مجاور نشسته است.
هر یک از حرکاتش را می‌شناسم - و در زیر لباس
اندام محبوب را، برهنه، باز می‌یابم.

برای خواندن آمده است

او برای خواندن آمده است. دو یا سه کتاب گشوده؛
تاریخ یونان و شاعران.
ولی تازه ده دقیقه خوانده
که آن‌ها را رها می‌کند.
روی کاناپه به‌جرت می‌افتد.
او کاملاً جزو اهل کتاب است

ولی بیست و سه سال دارد و بسیار زیبا است؛
و امروز بعدازظهر،
عشق از پوست عالی و لب‌های او گذشته است.
از جیشش، سراسر زیبایی،
گرمای عاشقانه گذشته است،
بی‌آن که حجب و حیای مسخره
او را از طبیعت لذت باز دارد.

لیر یونانها و سیکلویپ‌ها و یوزونیدون را
اگر در روح و جان خود نداری
- اگر روح آن‌ها را در برابرت راست نکند -
ملاقات نکنی...

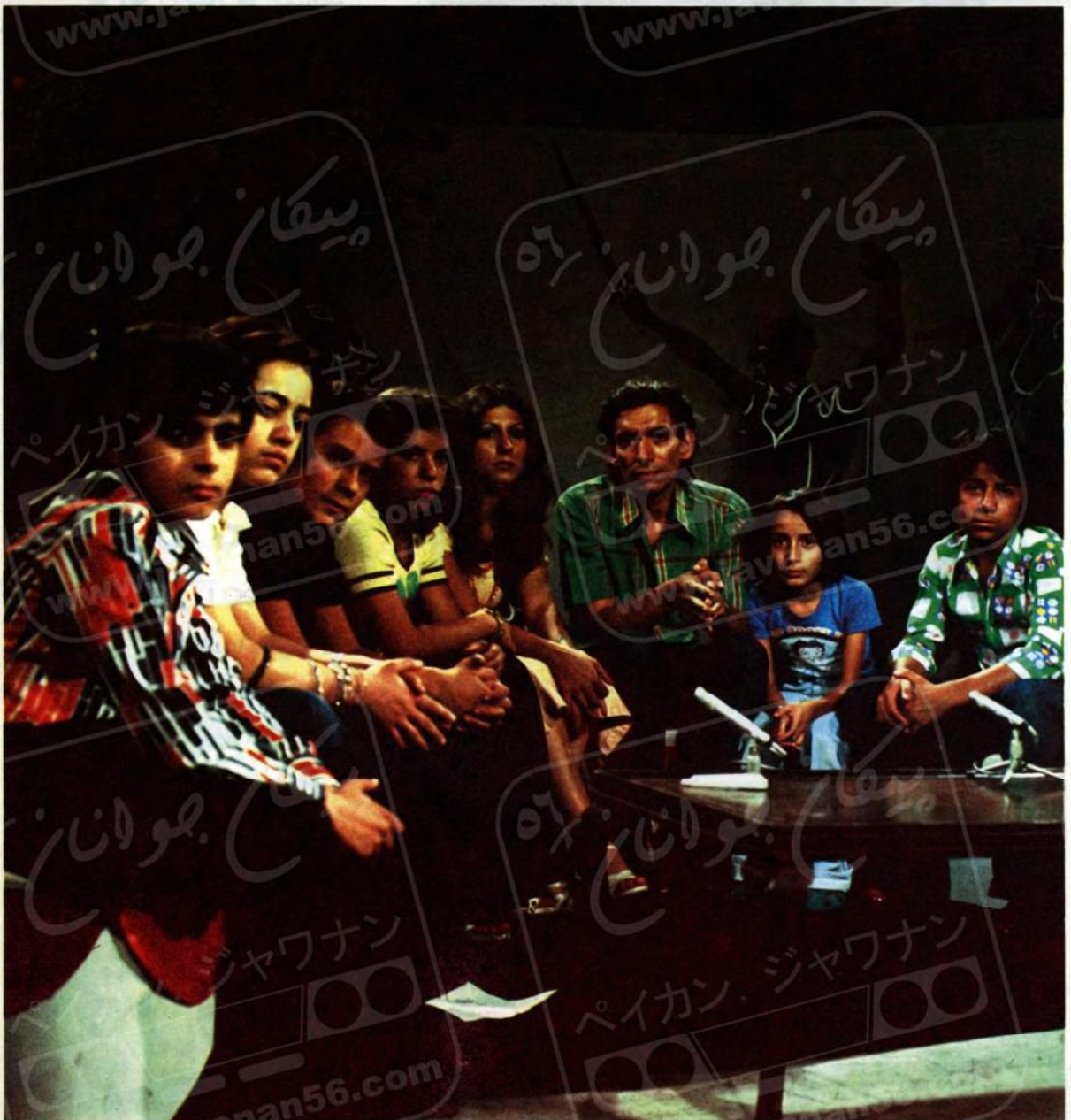
پیوسته این‌ها را در فکر خود نگاه دار
رسیدن به‌آن‌جا واپسین قصد است
بهتر آن که این سفر سالیان دراز طول کشد
و بالاخره تو هتکامی که پیر گشته‌ای
غنی از آنچه پسر راه خود کسب خواهی کرد
به‌جزیره فرود آبی...
زیرا وقتی ثروت این همه تجربه را داشته باشی
به‌طور حتم باید بدانی که «ایاتک» چه معنی می‌دهد.

اما اگر درنگ برسر جست‌وجوی اصل یک قریب
و طبقه‌بندی در اثر کاوانی بیپوده است، از مجموع‌اشعار
او بعضی خصوصیات آشکار می‌شود که شاعر به‌یاری آن-
ها، شخصیت هنری خود را مورد تأیید قرار می‌دهد.
مشخص کردن او با قراردادنش در برابر پالاماس که نه
زبان دارد و نه روح ساختن و نه غنای گسترش‌ها را، اگر
در حکم جنابت به‌کاوانی نباشد، در حکم تخفیف اوست.
آثار کاوانی عبارت از انصراف‌نیست و تعریف منفی آن‌ها تعریف
درستی نخواهد بود. زمان برای کاوانی کافی نبود، البته
نه برای آن‌ها که بیشتر بیافریند، بل برای آن‌ها که بیشتر
کوه‌گویی بیاید، زیرا اگر بیان تکرر محدود است،
این محدودیت تعددی است و شعر او هر چه را که از نظر
غیر محدودیت از دست می‌دهد، از نظر عمق کسب می‌کند.
پیش از کاوانی، و بعد از او، شاعران بزرگ یونان
معاصر در نظر گرفته‌اند که عهده‌دار انجام وظیفه‌ای هستند؛
به‌زعم آن‌ها، نویسنده، در درجه اول شاعر، دارای این
نقش اجتماعی است که فلسفه «هلنیسم» را به‌کاد برود و
ملت کنونی یونان را به‌رشته‌ای پیوند دهد که قانون آنرا
تعیین می‌کند، این وظیفه و کوشش آموزشی دارای این
نتیجه است که شعر را ملزم و پیوسته به واقعیتی می‌کند
که سیر زمان را دنبال می‌کند، و در این حالت، زمان
حاضر، پایان بخش گذشته و فراهم کننده آینده است. در
قبال این برداشت، کاوانی همچون شاعر هنر خالص و
صرف جلوه می‌کند. نشانه آن هم عدم توجه در کار خلاقه
او به موضوعات جاری و روز و مشکلات اجتماعی یا ملی
کشور یونان است. با این همه باید گفت که کاوانی
وطن‌پرستی پرحرارت بود و سرنوشته هلنیسم او را دچار
تکرانی خاطر می‌کرد ولی هیچ‌یک از مسائل و ماجراهای
روزگار معاصرش در اشعار او انعکاس نیفتند (نه جنگهای
بالکان در سال ۱۹۱۲، نه جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴، نه
فاجعه آسیای صغیر در ۱۹۲۳). نباید از این امر نتیجه
گرفت که او یونان را انکار می‌کند، فقط مسأله این است
که زیبایی و استتیک است که مرکز دید و فکر او را
اشغال می‌کند؛ در نظر کاوانی، زیبا چیزی است که در
کنارش همه ارزش‌های دیگر جنبه ثانوی می‌یابند. برای
چنین شاعری، زیبا و خوب، دارای روابط مستحکم هستند.
شاعری نظیر کاوانی، یکی از این دو را بدون دیگری
در نظر نمی‌آورد و این دو مفهوم و برداشت، دو وجه از
یک مطلق را پدید می‌آورد. برای پالاماس، حقیقت و زیبایی
دارای یک معنی هستند و نمی‌توانند از یکدیگر جدا شوند.
کاوانی، چیز زیبا را به‌عنوان یک مطلق در نظر می‌گیرد
که با «واقع» و «خوب» در تضاد است یا اختلاف دارد.
بالاخره از آن، «واقع» و «خوب» اگر به‌خاطر خود جست‌وجو
شده باشند و به‌عنوان هدف‌های غایی در نظر گرفته شده
باشند، به‌نظر کاوانی دارای این خطر خواهند بود که به
«زیبا» زیان وارد آورند و «اشلی» ارزش‌هایی را که این
«دنیای برتر شعر» پدید می‌آورد و از گون کنند. برای
شاعر بزرگ، هنر عبارت است از طبقه‌بندی ارزش‌هایی که
با نقش و عمل آن‌ها، خلق و آفرینش صورت می‌گیرد.
در این طبقه‌بندی برای «زیبا» چه محلی باید قائل شد؟ آیا
این همان «تئلیت» است که بنا بر آن «زیبا»، «واقع» و
«خوب» یک مجموع را پدید می‌آورد درست مانند خواندن
در سه شخص مورد نظر علمای دین تجلی می‌کند؛ یا
برداشت «وحدت» است که به‌یکی از عوامل برتری می-
دهد؛ وضع روحی اول از آن شاعری چون سولوموس است
و حالت روحی دوم، از آن کاوانی.

آنچه آندره میرامبل درباره‌ی کاوانی نوشته است به
این‌جا ختم نمی‌شود. ولی ما به‌ذکر قسمت‌هایی از این
نوشته اکتفا می‌کنیم و اینک نمونه‌هایی چند از اشعار این
شاعر را عرضه می‌کنیم - با تأکید بر این نکته که ترجمه
شعر بخصوص وقتی از زبان اصلی هم به‌طور مستقیم
صورت نگیرد ارزش بیان شاعر را که در مورد کاوانی به
شدت اهمیت می‌یابد نمی‌تواند متکس کند.

تئاتر

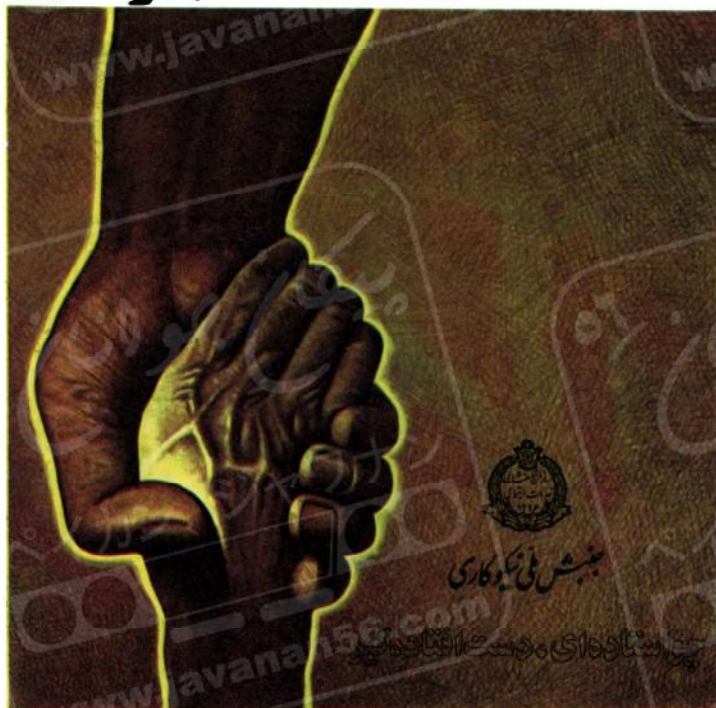
در رادیو و تلویزیون



به

جنبش ملی نیکو کاری

به پیوندید



برای اطلاع بیشتر
با تلفنهای



۳۱۰۶۳۶

۳۱۰۶۳۷

تماس بگیرید

یا فرم زیر را تکمیل کرده

و نشانی: تهران خیابان قوام السلطنه



جنبش ملی نیکو کاری

بفرستید

خواهشمندم اطلاعاتی درباره این برنامه برای اینجانب ارسال فرمائید.

نام و نام خانوادگی

شغل

نشانی

تلفن





ساعت ۲۲/۰۵ روز دوشنبه (برنامه شبکه) ورود ارتش انگلستان بپالایک نفت آبادان

شبیخون

سوم شهریور

نویسنده و کارگردان خسر و معتضد تهیه شده در گروه برنامه‌های اساسی - تابستان ۱۳۵۴ - مدت ۴۲ دقیقه
موضوع: نظری تاریخی به حادثه سوم شهریور
انگیزه‌هایی که هجوم ارتشهای انگلستان و شوروی را به ایران ضروی می‌ساخت از هماندم که ارتش سه میلیونی غول‌آسای هیتلر در نخستین ساعات صبحگاه ۲۳ ژوئن ۱۹۴۱ (یکم تیر ماه ۱۳۲۰) در طول بیش از ۲۵۰۰ کیلومتر به خاک روسیه حمله برد قاطعیت پذیرفت.

دفاع‌آثرین کوه، شهریور ۱۳۲۰ - مرزهای خاوری ایران



در تابستان سال ۱۳۲۰ دولت ایران علیرغم ادامه جنگ بزرگ در اروپا برنامه‌های عمرانی و صنعتی گسترده خوبی را تعقیب می‌کرد. اعلیحضرت رضا شاه کبیر، شاهنشاه ایران با اقتدار و نفوذ عمیق می‌روشنید طرحهای نظام آبادانی را به پایان رساند و با اندیشه‌های بلند و توانای خود خواهان رسانیدن ایران به حد عالی ترقی و عظمت و شکفتگی اقتصادی بود.

دولت ایران در آغاز جنگ (دهم شهریور ماه ۱۳۱۸ - اول سپتامبر ۱۹۳۹) میان دولت‌های آلمان - ایتالیا (دول محور) از یکسو و دول انگلستان و فرانسه و بلژیک - از سوی دیگر اعلام بیطرفی نموده و بی فعالیت‌های کارشناسان صنعتی آلمان که در پروژه‌های مختلف کشور نظیر راه‌سازی - راه آهن - بهداشتی - داروسازی - ساختمان بناهای دولتی و تاسیسات گوناگونی چون چاپخانه و شبلات و غیره خدمت می‌کردند نظارت دقیقی بعمل آورده بود آرامش‌سگون کشور مورد تقدیر محافل خارجی و روزنامه‌نگاران نیکان بود و این اوضاع را به سود ایران و نیز به سود منطقه می‌دانستند.

از سوی دیگر چنان در فاصله سالهای میان ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ به برگناه جنگ سقوط کرده بود و انفجار توپها و بمباران شهرها و مسرک و نیستی میسرهای انسان اروپا را در غبار از خون و آتش آهن فرو برده بود نگاهی گذرا به تاریخ جنگ می‌افکنیم - اوت ۱۹۳۹ هیتلر و استالین از در دوستی و اتحاد درآمدند. شوروی میلیونها تن گندم و نفت در اختیار آلمان گذارد.

در اول سپتامبر ۱۹۳۹ ارتش هیتلر به لهستان حمله برد و خاک این کشور میان آلمان و شوروی تقسیم شد. در طی ماههای بعد، جنگ به اروپای غربی سرایت کرد - فرانسه - بلژیک - هلند در ۱۹۴۰ به تصرف آلمان درآمد. سپس نازیها نروژ - دانمارک - را تصرف کردند و جنگ به بالکان و مدیترانه کشید. آلمانها تا یونان - یوگسلاوی - بلغارستان پیش می‌آیند و با ترکه هم‌مرز میشوند. نبرد هوایی بریتانیا آغاز میشود، آلمانها درصدد آنند که با برقراری محاصره دریائی جزیره بریتانیا را از دریافت سوخت و تدارکات و مواد حیاتی محروم سازند. ارتش امپراتوری ژاپن - و ارتش امپراتوری ایتالیا در خاور دوز و آفریقا حلقه محصور را تنگ می‌سازند.

در چنین روزگار است که هیتلر در روز اول تیرماه ۱۳۲۰ فرمان حمله به اتحاد شوروی را صادر میکند. هیتلر علیرغم سکوت و ترس استالین در برابر او و علیرغم اینکه در گذشته استالین دست او را در اروپای غربی بازگذاشته و متقابلا هیتلر بلعیدن بالکان و بیشروری در فنلاند را از سوی استالین بدیده اعضاء نگریسته بود فرمان حمله روسیه را صادر می‌کند.

زیرا هیتلر میدانند منابع حیاتی و مواد اولیه و سختی که در خاک روسیه یافت میشود قادر است نیازهای مرم آلمانها را از نظر سوخت و خواربار و تدارکات در طی دوران غیرقابل به آورد «بیکار مقدس» با امپراتوری بریتانیا و ملل انگلوساکسون تامین کند.

درست در همان روزی که ۱۳۰ سال پیش از آن ناپلئون ارتش خود را به روسیه گسیل داشت هیتلر نیروهای مسلح و مجهز به عامل ماشین و موتور را (که عامل مقهورکننده فضا و زمستان سرد روسیه می‌دانست) به استپ‌های یخزده روسیه روانه داشت.

با حمله آلمان به شوروی استالین و چرچیل بعنوان «متفق» در کنار هم قرار گرفتند.

روزولت شوروی را نیز از مواهب قانون وام و اجاره بی‌نصیب نگذاشت. برای رسانیدن تدارکات و سلاحهای جنگی روسیه در حالی که بخش اعظم منابع صنعتی در سرزمینهای باختری شوروی نصیب

آلمانها شده بود کوتاهترین راه، راه ایران بود. راههای آرخانگلسک - مورمانسک ولادوستک هر کدام ببلایک گوناگان از قبیل دوزی راه - پیچیدن آقیانوس منجمد شمالی - خطر حمله ژاپنی‌ها نمی‌توانست حسیه‌های مثبت یک راه ارتباطی مناسب را داشته باشد.

عبور از خاک ترکه به کشاندن ترکه به صحنه جنگ و تعرض قطعی ارتش آلمان منتفی میشد که در یونان و بلغارستان یادگانهایی تاسیس کرده بود و نیروی هوایی آن شب و روز جزیره مالت را بمباران میکرد. تصرف کرت بدست چتریان آلمان امید انگلیسیها را به استفاده از ترکه نقش بر آب میساخت بویژه که در خود ترکه نیز علیرغم تمایلات غرب‌گرایانه عسست اینونو رئیس جمهوری و سراج‌اولو نخست‌وزیر احساسات ضدانگلیسی ملایمی وجود داشت که تا حدودی با احساسات و خاطرهای ضد روسی سنتی ترکه درهم می‌آمیخت امکان داشت هرگونه تهدید یا عمل تعرضی نیروهای روسیه و انگلستان در مورد ترکه سبب شود که دولت ترکه برای حفظ پیرستیز سیاسی خود و بدست آن‌دهه از سیاستمداران ترکه که ژرمن‌فیل بودند لشکرها رزمنده و رماخت را به کمک بطلید - یا آنکه آلمانها خود یا در نظر گرفتن برتریهای جنگی و تا کتیک خوشی در مدیترانه و از و بلغارستان و یونان دست باین کار بزنند. کودتای ناموفق رشید عالی گیلانی در عراق، پیشروی رومل در لیبی و نزدیک شدن ستون سوم ارتشهای آلمان به قفقاز روسیه و انگلستان را باندیشه چاره انداخت.

آن چنانکه از کتاب خاطرات سرویسستون چرچیل برمی‌آید پس از بررسیهای فراوان ایران بعنوان راهی مناسب جهت برقراری ارتباط با شوروی برگزیده شد. موقعیت طبیعی و جغرافیایی ایران - دور بودن نسبی خاک این کشور از خط اول جبهه - راه آهن سرتاسری راههای شوسه مناسب ایران را به صورت سرزمین ایده‌آل برای تماس با روسها درمی‌آورد.

در همان تاریخ ژنرال دیول فرمانروای هندوستان اخطارهای مکرری به چرچیل در مورد خطر ستون پنجم آلمان در ایران نمود. حقیقت اینکه بیش از ۲۰۰۰ تن اتباع آلمانی در ایران حضور داشتند اما این ۲۰۰۰ تن که بیش از ۶۰۰ تن از آن مهندس و متخصص و پزشک و کارشناس و مابقی زن و کودک بودند در امور عمرانی ایران فعالیت بسزائی داشتند و صرف نظر کردن از کار و خدمت آنان اقتصاد و صنایع ایران را با لطمه‌های جبران‌ناپذیری روبرو میساخت.

در همان هنگام تعداد اتباع روسیه و انگلستان در ایران بر کل آلمانهای حاضر در کشور پیشی می‌گرفت اما روسیه و انگلستان که پیوسته ایران را بصورت ملک طلق پیشین خود می‌انگاشتند که با نهایت افسوس از کف قدرتشان خارج شده و سرای خود ایستاده بود این گستاخی سیاست نالت اروپائی را در ایران نمی‌بخشوند و حضور ۲۰۰۰ آلمانی را بدیده پیدائی ستون پنجم هیتلر در ایران می‌نگریستند.

حال که پرده‌ها کنار رفته است و زمان نمایانگر حقایق است میتوان باور داشت که پیشی جستن آلمان در تجارت خارجی ایران نیز «متفقین» را بشدت آزرده خاطر می‌ساخت.

۴۱ درصد از تجارت خارجی ایران با آلمانها بود و آلمان بتدریج حائز مقام اول در ارسال دست آوردهای صنعتی بایران میشد.

دهباکارخانه معروف آلمان - هنشل، زمینس، فروشتال، شیشار، فارین، باسیر، (آ. ا. ک)، (ام. آ. آن)، در ایران شعبه گشوده بودند.

این امر به روسها و انگلیسها گران می‌آمد. اتومبیلها، دوچرخه‌ها، و موتور - سیکلت‌های آلمانی فویر و پرودوم از

اجناس انگلیسی بود.

گیرنده‌های رادیوی آلمانی شهرت بیشتری یافته بود داروهای مصرف بیشتری داشت، اشغال ایران مینواست به همه پیشانیهای آلمان در ایران خاتمه دهد. نکته دیگر عامل انسانی بود در حالیکه ایران بواسطه دوران کوتاه رهگستانی خود به تمدن جدید از وجود کادر انسانی تحصیل کرده و مجرب برای پاسخگویی به همه نیازهای صنعتی و علس خویش بهره بردی کارشناسان آلمانی بایران سرازیر شده بود و در همه سازمانها و ادارات عددهای از آنان به خدمت اشتغال داشتند. علیرغم تجربیات و سوابق نامطلوب کارشناسان انگلیسی - روسی - بلژیکی - و سایر ملل که قبل و بعد از شروطه بایستو در تاسیسات و ادارات ایرانی کار کرده و بویژه تجربه خاطره خوشی از خود بجایگذارده بودند (برای یادآوری سوابق افسران روسی فراقضاه - گروه مستشاران انگلیسی قرار داد ۱۹۱۹ و پلیس جنوب و کسانی چون مسو بیزو فرانسوی و مسو نوز و مرناز بلژیکی را ذکر می کنیم) آلمانیها در کار خود جدی و ساعی و منظم بودند و سوابق بدی بر جای نینهاده بودند (مگر در دو مورد دکتر لیندنبلات رئیس بانک ملی و دکتر فوگل معاون او که بجرم اخلاص تحت تعقیب قرار گرفتند. مگر برای سبب حسد جنسیت خود در جریان آنچه که کرده بود خودکشی کرد) آلمانیها در رامسازی امور ساختمان - املاک سلطنتی - صحیه مملکتی (بهداری) راه آهن - داروسازی - فروش ماشین آلات کشاورزی فعالیت ثمر بخشی نشان میدادند - مانند همه کلتیهای خارجی مقیم ایران آنان باشکامی بنام خانه قهرمانی و زدن کشاورزی داشتند و با این همه تاخری بود ماه جنگ حادثه مهمی در آن نواحی پیش نیامد و آلمانیها نیز هرگز بفرگشتن اشغال آن نواحی نیافتادند.

سرانجام از اوایل سال ۱۳۲۰ زمزمه ها آغاز شد.

دولت شوروی در بحث فارسی رادیو مسکو و رادیو بادکوبه شایعات پراکندهای درباره احتمال وجود هنگ پنجم اس. اس آلمان در تهران نشر داد در مطبوعات و دستگامهای سخن پراکنی استلین سخن از آرژانتین و برزیل محل تجمع آلمانیهای نازی و آلمانیهای بومی بود که گرایش به هیتلریسم داشتند و با این همه تاخری بود ماه جنگ حادثه مهمی در آن نواحی پیش نیامد و آلمانیها نیز هرگز بفرگشتن اشغال آن نواحی نیافتادند.

حتی ایرلند که مردمان آن گرایش شدیدی به آلمانیها داشتند مورد پیورش هیتلر قرار نگرفت. بدینگونه شایعات مربوط به احتمال اشغال ایران از طرف آلمانیها بیشتر ساخته و پرداخته متفقین بود تا نزد از واقعیت آنچه که می بایستی پیش بیاید تاقری بود که سناریوی آن در مسکو و لندن نوشته شده و بهر بیانه‌ای که می توانستند بترانشتند در صدد اشغال خاک ایران بودند.

وصول در یادداشت بیدرلی از جانب روسیه و بریتانیا در تیر و مرداد ۱۳۲۰ دولت ایران را بشدت نگران کرد. دولتی متفق بیسپانه وجود ستون پنجم آلمان در این خوخان اخراج کارشناسان و اتباع آلمان از ایران و نیز واگذاریدهای جهت حمل مهمات و تدارکات جنگی به روسیه بودند.

دولت ایران بعلت بیطرفی از انجام هر دو درخواست دولتی پیورش خواست اما قول داد که می تواند تدارکات و مهمات متفقین را بطور ترانزیت وزیر نظارت و مراقبت نیروهای انتظامی ایران به روسیه ارسال دارد و چنانچه کتریس خسارتی از جانب عمال آلمانی متوجه کالاها و تدارکاتی جنگی متفقین شود ایندولت در صدد جبران آن برآید.

گمان میرفت که این پاسخ دو دولت



رود سپاهیان سوار شوروی به تهران ۲۴ شهریور ۱۳۲۰

شادروان ناخدا میلانیا فرمانده ناو شاهنشاهی بلنگ از شهادهای سوم شهریور ۱۳۲۰



شادروان تیمسار دربادار پاننده فرمانده نیروی دریائی شاهنشاهی که در شهریور ۱۳۲۰ شهید شد



انتظامی ایران موافقت کنند.

زفونی گرفتن شایعات و دافه بازار سیاست و ترادید گزارشهای نگران کننده‌ای که از اطراف کشور بویژه از خاک عراق به ایران میرسید رضاشاه کبیر را بر آن داشت که در روز ۲۸ مرداد ۱۳۲۰ به هنگام اعطای کواهبنامه فارغ التحصیلی افسران احتیاط و افسران کادر ارتش در اردوگاه افسدیه بطور سرپسته اشارهای به اوضاع ایران در روزهای آتیه بکنند به دانشجویان فارغ التحصیل یادآوری نماید، چنانچه در سال جاری از برخی محرم شده‌اند ناراضی نباشند زیرا احتمال دارد حوادثی اتفاق بیافتد که وقوف بر آن حس فداکاری همه را تحریک کند این حوادث در سبیده‌دهم روز سوم شهریور اتفاق افتاد.

در ساعت ۴ بامداد آقای سرریدر بولارد وزیر مختار انگلیس و آقای اسمیرنوف سفیر شوروی سرزده و ناگهانی به منزل علی منصور (منصورالملک) نخست وزیر در خیابان بهار تهران میروند. نخست وزیر را از خواب بیدار میکنند و یادداشت دولتی شوروی و بریتانیا را مینویسند و درود سپاهیان دو کشور به خاک ایران بهوی تسلیم میکنند.

اما کمی قبل از تسلیم یادداشت نیروی هوایی و نیروی زمینی و نیروی دریائی شوروی در مرزهای شمالی کشور بنسای تعرض و بمباران شهرها را گذاشته بودند در همان زمان نیروی انگلیس مقیم عراق در دستون از خاقین و بصره بسوی ایران پیشروی می کنند و نیروی دریائی آن کشور ناوگان ایران در خمشر - بندر شاهپور و آبادان را مورد حمله قرار میدهد و با کشتار صدها تن از افسران و سربازان نیروی دریائی فاجعه را آغاز میکند. نیروهای شوروی بفرماندهی ژنرال نوویکوف و نیروهای انگلستان بریاست ژنرال اسلیم ماموریت داشتند در قزوين با یکدیگر تلاقی کنند.

نیروهای شوروی استانبلی آذربایجان باختری و خاوری - کبیلان - مازندران و کرگان - خراسان رامورد هجوم قرار میدهند.

هوایسهای شوروی شهرهای بیدفاع شمال ایران را بمباران میکنند و موجب تلفات نظامی و غیرنظامی قابل توجهی می - شوند. يك ستون از نیروهای انگلیس در گردنه پاتاق متوقف میشوند ولی ستون دیگری موفق باشغال اهواز و آبادان و خمشر می شوند و ستون نخستین نیز پس از سه روز از گردنه عبور میکنند. در تهران ستاد جنگ تشکیل میشود و تصمیم به مقاومت گرفته میشود. حتی اطلاعیه شماره يك جنگی نیز منتشر میشود اما دستهای مرموز و آلوده ستون پنجمیکانه شروع به کار میکنند. سلاحهای ارتش بطور نامنظم و عجیبی توزیع میشود. شرکت نفت انگلیس و ایران که آشیانه جاسوسی ورکن تعیین ستون پنجم است از تحویل سوخت و بنزین خودداری میکند.

شایعات دروغین رواج می یابد و مردم تحریک به فرار از تهران میشوند. گروهی از خاتین به بعدها مورد تنبیه واقع میشوند و در مقامات حیاتی کشور رسوخ کرده اند پیشنهاد میکنند از هرگونه هموردی و مقاومت در برابر نیروهای انگلیس و روس خودداری شود و اساسا ارتش منحل و سربازان وظیفه مرمخس شوند و بجای ارتش کنونی قوای داوطلب مرکب از ۳۰ هزار تن تشکیل شود. پیش از آنکه گزارش امر برسی رساند کبیر برسد همان دستهای مزدور سربازان وظیفه لشکرهای ۲۱ تهران را مرمخس می کنند که در طی روزهای بعد با زحمات طاقت فرسائی اقدام به تجمع سربازان و جلوگیری از انحلال ارتش و وقوع آشوب و خونریزی در تهران میشود.

با این همه جانبازی نیروی دریائی ایران و مقاومت سخت سربازان لشکر کرمانشاه در گردنه پاتاق صفحه افتخارآمیزی به روز تارک و سیاه سوم شهریور می افزاید... ماجرا تا بیست و پنجم شهریور - استغای رضاشاه کبیر ادامه می یابد و سرانجام نقشه بیگانگان برای اشغال ایران جامه عمل می - پوشد.

سوم شهریور یک مدرس، يك تجربه و يك آزمایش است. سوم شهریور آشکار میسازد که خوش بینی سادگی - اعتماد به سخن دول معظم داشتن مسلح نشدن و بفرگ روز مبدا نبودن چه زینبانی بزرگی به کشور وارد میسازد.

توت پنجم بیگانه در ایران از آنروز نفعی گرفت و نیرو یافت تا توانست در روز سوم شهریور مهربلترین ضربات را به کشور ما وارد سازد که ما فاقد ارتش قوی - نیروهای امنیتی مجهز و دستگاه اطلاعاتی سازمان یافته بودیم.

تحت یک پل و يك تونل کشور مین - گذاری شدند... بود...

صدا جاسوس و عامل بیگانه در میان ما بودند وشایعه میسر کنندند و زهر پاشی میکردند و ما غافل بودیم.

رادیوهای دهلی - لندن - مسکو - از ماهها پیش بیک رشته تبلیغات زهر آگین موزیانه دست زده بودند و ما ساده دلانه و خوش باورانه... از باکی و صداقت و بیطرفی خود مزیم... غافل از آنکه در روز مصطفی استعمار، نه باکی وساده دلانه نه تولهها و پلهای امن و امان ما، نه بی توجهی ما به دستگامهای خبری و اطلاعاتی و تجسسی هیچیک به فریادمان رسید و بیگانه آن کرد با ما که خود می خواست.

فیلم شبیخون در مایه هائسی بزمین سطور که خواندید و بر اساس همین صحنه های سیاه تاریخ ایران تهیه شده است. این فیلم، فیلم کامل و جامعی نیست. همه مطالب در آن باز رانده شده و کاستهای بسیار دارد.

می توان بندانست که این فیلم يك مقدمه، يك دیباچه و يك آغاز است بر موضوع شهریور که در آینده بیشتر و بیشتر مورد تحلیل قرار خواهد گرفت و سخنهای گویاتری در اطراف آن بیان خواهد شد.

شنبه ۱ شهریور

● ساعت ۱۱/۳۵

موسیقی ایرانی گروه نوازی

منتشری در مقام همایون با اشعاری از گلچین کیلانی قطعه آوازی میخواند. زندی، سرخوش، فریمان، دازوغه و رضوی تکنوازان این برنامه هستند.

● ساعت ۱۲/۳۰

پزشک محله بک پایان الزامی

کارگردان: لئون بازنگران: رابرت بانگ - جیمز پروین - النسا وردگو - آن باکستر - سوزان هیوارد



خاتم «جولی لاگسلی کینگ» مقاله نویسی و عکاس حرفه‌ایست که تاکنون دربارهٔ آدمهای سرشناس مقالات بسیاری در روزنامه‌ها منتشر کرده است. جولی به یک بیماری علاقه‌ناپذیر مبتلا میشود و طبق نظریه پزشکان ممکن است او فقط یکسال دیگر زنده بماند. دکترولبی او را از بیمارستان مرخص می‌کند و به او میگوید بهتر است در این یکسال کتابی «سرگذشت زندگی خویش و مردم سرشناسی که با آنها معاشرت داشته بنویسد. جولی این پیشنهاد را می‌پذیرد و...

● ساعت ۱۵/۴۵

فیلم سینمایی

بزرگوار BEAU GESTE

کارگردان و تهیه‌کننده: ویلیام. ا. ولس - سناریست: رابرت کارسون - اقتباس از ناولی بهمن نام نوشته: پرسوال کریستوفرین - مدیران فیلمبرداری: تئودور اسپاکیو، ارچی استوت - هنریشکان: گلری کویر، ری میلاند، رابرت پرستون، سوزان هیوارد، جی. کابول نیس، آلبرت دگر، پرودریک کرافورد، چارلز یارتون، جیمز استونسون، هیدرتیچر - محصول سال ۱۹۵۱ کمپانی بارامونت - عرضه شده به سال ۱۹۷۰ وسیله فرستنده M. C. A. ارزش فیلم: خیلی خوب (***). - در ارزش گذاری منتقدان آمریکائی به سال ۱۹۷۰

یکبار یک منتقد درباره سینما آمریکا نوشت که موفق‌ترین سینما در جهانست و دلیلش را وجود بزرگان چون «گریفت»، چاپلین و دومیل» دانست، آنها که سینما را، که چند سالی از تولدش نمیگذشت در این کشور پایه گذاری کردند و بعد آنرا به دست افرادی از



نهمین جشن هنر شیراز

امسال رادیو تلویزیون ملی ایران برنامه‌های جشن هنر را به صورت گسترده‌ای گزارش خواهد کرد. گروه بزرگ و متشکلی از کارگردانان و فیلمبرداران و تهیه‌کننده‌های رادیو تلویزیون به سرپرستی «عباس اربابی» با یک برنامه‌ریزی دقیق می‌کوشند برنامه نهمین جشن هنر را از جنبه‌های گوناگون بررسی و در معرض فضاوت تماشاگران سراسر کشور بگذارند.

● تلویزیون علاوه بر خیره‌ای مختلفی که درخشش‌های گوناگون خوبی درباره جشن هنر پخش می‌کند. دو برنامه روزانه از برنامه شبکه و برنامه دوم خواهد داشت. نخستین برنامه همه‌روزه راس ساعت هشت از شبکه پخش میشود که رویدادهای جشن هنر را در مقیاس وسیعی دربر می‌گیرد. از این برنامه، برنامه‌های جشن هنر، شرکت کنندگان و بطور کلی فعالتهای گسترده روزانه جشن هنر شیراز نشان داده خواهد شد. این برنامه را «ناصر برهان آزاد» تهیه و کارگردانی می‌کند.

● برنامه دوم تلویزیون با برنامه‌ای تحت عنوان «درباره نهمین جشن هنر شیراز» - هرشب ساعت ۴-۳ به بررسی رویدادهای جشن هنر خواهد پرداخت و با اظهار نظر منتقدان ایرانی و خارجی شرکت‌کننده در جشن، به پای صحبت هنرمندان و بررسی کارهای ارائه شده آنها خواهد نشست. این برنامه بمدت ۴۵ دقیقه اجرا خواهد شد و تهیه‌کننده آن بهنام ناطقی است.

● رادیو، صدای ایران و برنامه دوم نیز سهم بزرگی در اشاعه این جشن خواهد داشت. همه‌شب برنامه‌ای بمدت بیست دقیقه از صدای ایران و برنامه‌ای بمدت یکساعت از برنامه دوم به نقد و بررسی رویدادها و همچنین مصاحبه‌هایی که با شرکت کنندگان این جشن صورت گرفته است، اختصاص خواهد داشت. اضافه بر پخش‌های کوتاه خبری در برنامه بامدادی نیز گفتگوهای مهم و اساسی که پیرامون نهمین جشن هنر بعمل آمده است پخش خواهد شد. تهیه برنامه‌های رادیویی جشن هنر به عهده «عبدالحسین قهیم» خواهد بود.



رادیو تلویزیون

در این قسمت میخوانید:

- شبخون
- نامه‌ها، برنامه‌ها
- شهر آواز
- دنیای شطرنج
- کمر بند سبز
- عکاسی در ۱۰۰ درس
- جدول کلمات متقاطع و جدول مخصوص تماشا
- دنیای پاپ
- شرح و جدول کامل برنامه‌های رادیوها و تلویزیون‌ها

قبیل «هاکز، لانگ، فورد، پرمینجر، وایدلر، ونمن، والش، کازان و هیچکاک» سیردند تا آنرا به اوج تعالی و شکوه خود برسانند.
ولی چگونه سینمای آمریکائی به این شکوه رسید، باعقاد يك منتقد فرانسوی به لحاظ خصوصیت شخصی و غیرقابل اقتباس سینمای آمریکا در چند زمینه وسیع و نامحدود. چند زمینه ای که سینمای آمریکا با سرکوت و آکسیون را بوجود آورد سینمای خالص و پرشکوه که در سراسر جهان مطبوع طبع هر طبقه و هر سلیقه ای قرار گرفت.

میدانید که این چند زمینه ابتدا در نوع خاص وسترن و سپس در انواع دیگر از قبیل پلیسی - کمدی و موزیکال عرضه شد و سینمای آمریکا را بنحوی کاملاً اورژینال و محلی از سینمای سایر کشورها شخص ساخت ولی آنچه که به سینمای «آمریکا» بیش از هر عامل جلوه و تشخیص داد بلاشک و یون این سینما در زمینه ساختن آثار وسترن و حادثه ای بود که هر چند یکبار شاهکارهای ابدی و پرازش از خود برجای نهادند، «ویلیام. ا. ولن» یکی از این کارگردانانست که در هر زمینه ای طبع آزمائی کرده ولی باید او را متخصص ساختن فیلم های حادثه ای و وسترن شناخت، او در زمره آن دسته از کارگردانهای قرار میگیرد که پرده سینما را يك لحظه از شور و هیجان و حادثه آرام نمیکذارند، او سینما را از خطر، حادثه و حرکت می آفریند، خصوصیات که به وضوح در فیلم جالب و تماشائی «بزرگوار» به چشم میخورد.

«ویلیام. ا. ولن» (متولد ۱۸۹۶) در سال ۱۹۱۹ به استودیو «گلدرین» رفت با شغل «نامه‌بر» استخدام شد. و در سال ۱۹۲۳ در همین استودیو توفیق آنرا پیدا کرد که آسمانی کارگردان را بعهده بگیرد و سپس در تغییر و تبدیلات این استودیو که با عنوان «مترو گلدوین مایر» تفسیر گرفت وی بعنوان کارگردان مشغول کار شد و فیلم های جالبی را بوجود آورد که معروفترینشان اینهاست: «رابین هود شهبان السورادو، بانوی مرد بزرگ، پوفالویل، آسان زرد، در امتداد رودخانه میسوری، آنها بسوی غرب تاختند، شهر معجزه، سالهای شاد، ایونت کشور بزرگ، جزیره ای در آسمان، خدا حافظ بانوی من، پرده آهنین و «بزرگوار» که درباره ماجراهای لژیون های صحراست و یکی از هیجان انگیزترین، پرحادثه ترین و تماشائی ترین آثار این فیلمساز بشمار میرود.

○ ساعت ۱۸/۴۵

ورزش نوجوانان

در زمینه سالم سازی و گسترش ورزشهای شنا و والیبال برنامه ای تهیه شده است که در این ساعت می بینید.

○ ساعت ۲۱/۰۵

کنسرت يك خواننده

این هفته:

آوای مهستی



تهیه کننده: کیوان خسروانی
کارگردان: مسعود فروتن

○ ساعت ۲۱/۴۰

روزهای زندگی

آلیس و تامی در منزل با هم درباره لیندا و بیبل صحبت میکنند - آلیس از روابط این دو اظهار رضایت



میکند - لیندا و بیبل طبق قرار قبلی شام را باهم میخورند - لیندا قبلاً از اینکه با بیبل آشنا شده است خوشحال است و بیبل به هنگام خدا حافظی به لیندا اظهار عشق میکند ...

○ ساعت ۲۲/۴۵

پخش مسابقه فوتبال

بین تیمهای

ایران - کویت

یکشنبه ۲ شهریور

○ ساعت ۱۴/۵۰

آقای نواك

نابغه

بازیگران: جیمز فرانسیس کاس - دین چاکر

مایکل براند بچه با هوش و مستعدی است که در ۱۰ سالگی با نمرات عالی بین شاگردان دبیرستان رتبه چهارم شده است. مایکل بهیمای تکیه نفس متلا است.



روز اول ورودش به مدرسه جفرسن چنان اولیای مدرسه از او تعریف و تمجید می کنند که مایکل مورد غضب و نفرت سایر شاگردان قرار می گیرد و همین موضوع وسیله ای میشود تا شاگردان بزرگسال به آزار و اذیت او بپردازند و يك روز....

○ ساعت ۱۴/۴۰

موسیقی محلی

در این قسمت از برنامه يك ترانه محلی کردی اجرا میشود.

○ ساعت ۱۸/۲۵

تقالی

خوان دوم

در این قسمت ماجرای رسیدن رستم به خوان دوم و تشنگی شدیدی که او را عذاب میدهد نقل میشود.

○ ساعت ۱۹/۴۰

خانواده

بختی در زمینه ازدواج در سنین کمتر از پانزده سال، معرفی کتاب حقوق زن در اسلام و اروپا و چند پیام، محتوای برنامه این ساعت است.

○ ساعت ۲۱/۰۵

آیرونساید

هی رفیق، میتونی يك زندگی رو نجات بدی
این هفته: قسمت دوم

بازیگر: ریوندر



در پی گیری ماجرای اثبات بیگناهی «اریک» آیرونساید يك جلسه دادرس ترتیب میدهد. در این جلسه آیرونساید نمیتواند بیگناهی اریک را ثابت کند ولی از روی عکسهای پرونده دادستانی که از جسد «پوتو» گرفته شده می فهمد که...

○ ساعت ۲۲/۴۰

فیلم هفته

باغ دکتر کوک

DR. COOK'S GARDEN

کارگردان: تدیست - تهیه کننده: باب مارکل - سناریست: آرت والاس - اقتباس از نمایشنامه ای نوشته: آیرالوین - مدیر فیلمبرداری: یوزفورد - موزیک متن: رابرت دراستین - هنریشان: بینک کرازی، فرانک کانورس، پلایت کفله، باتل لسل، برنارد هوگوز، ایمی لونس، فردیورل، توماس یاربور، هلی استرنیرک، کارول مورلی، یوردان رید - محصول سال ۱۹۷۰ کمپانی باراموت و فرستنده تلویزیونی M. C. A

خلاصه داستان: دکتر «کوک» تنها پزشک شهر است و مدت کوتاهی است که به تقاضای «دورا» به سراغ بیمارانش میرود.
«دکتر کوک» مورد احترام مردم است، وی باغ وسیعی نیز دارد، باغ با نشاط، سرزنده بدون يك علف هرز و گل پلاسیده ...



«جیم» جوانی است که دوره انترنی خود را گذرانده است و مدت کوتاهی است که به تقاضای «دورا» همسر دکتر کولک به شهرستان بازگشته است. هدف اینست که «دکتر کولک» را در کارهای یاری دهد. او در ملاقاتش با آشنایان گذشته (پس از پنج سال دوری)، با تاسف غیر مرگ نزدیکان و اقربان را می‌شنود و عجیب اینکه همه آنها به یک بیماری مشخص و مشابه در گذشته‌اند علت مرگ همکاران، بدون استثناء «مسکته قلبی» عنوان شده، بی‌آنکه سابقه‌ای در مورد آن بیماری داشته باشند.

مرگ پدر «جیم» که مردی فوق‌العاده سالم بود، بخصوص «جیم» را متعجب می‌کند، بهمین لحاظ شروع به تحقیقاتی در این زمینه میکند و نتیجه کشف موضوعی شگفت‌آور و غیر باور میشود. مسبب اصلی مرگ همه افراد فوت شده (بظاهر بیمار) شخص «دکتر کولک» است. «دکتر کولک» همانطوریکه در باغش از گیاه هرز یا گیاههای زیان‌آور اثری باقی نمیگذارد، آدمهایی بظاهر مفسر و زیان‌آور برای آدمیان اطراف را، به‌انحاء مختلف از بین می‌برد و اینجاست که «جیم» مردد میماند و بالاخره او باید تصمیم بگیرد تا...

درباره «تدیست» کارگردان فیلم: «تدیست» با بیان موجز و تکنیک درخشان به بیان این ماجرای عجیب پرداخته است. «تدیست» که پس از کارگردانی مجموعه‌فیلم خوبی مثل «روهاید» و «محل پیتون» با کارگردانی های «مطاب اعدام» به سینما روی کرد، از موفقترین چهره‌های سینمای دهالوپده شده و این آواخر نیز یکی از آخرین کارهایش با نام «قدرت ماگنوم» (باشکرت: «کلینت ایستوود») را دیده که یکی از پرفروشترین و جنجالیترین فیلمهای سال ۱۹۷۴ بوده است. با وجود چنین موفقیتی «تدیست» همچنان ترجیح میدهد گاهی در «تلویزیون» فعالیت کند.

«تدیست» در چنین گرایشی فیلمهای متعددی برای تلویزیون ساخته است که معروفترینشان اینها بوده: «شوخی با کامپیوتر خطرناکست» و «بردگان شب» که هر دو در سال گذشته از تلویزیون نمایش داده شده است که هر دو اثر، روپرفرته تماشائی قابل تأکید بوده‌اند ولی فیلم «باغ دکتر کولک» چیز دیگریست و بخاطر سوژه خاصش از پرداخت خوب، سرزنده، با روح و موثر بی‌خور-دارست که نشان دهنده تبحر و تسلط این سینماگر در فیلمسازی است که مسلماً تماشاگرانش را خوش خواهد آمد.

دوشنبه ۳ شهریور

ساعت ۱۲/۳۰

کارگران

اجرای داستانی در زمینه کارمایی توسط چند تن از کارگران هنرمند، تنک نواری دوتن از هنرجویان مرکز آموزش هنری کارگران، فیلمی کوتاه دربارهٔ ساختمان بچخال و طرز تکهداری از آن و گفتار حفاظتی در زمینه کار سالم و بی‌خطر هنگام جوشکاری با گاز استیلن قسمت‌های مختلف برنامه این ساعت است.

ساعت ۱۷/۴۰

بچه‌ها بچه‌ها

خواب

در این برنامه مهرنگ و اورنگ به بچه‌ها یاد می‌دهند که وقتی کسی خواب است نباید مزاحم او شد. باید شب بوقوع خواب تا صبح سرحال و شاداب بود. روباها با کلاک، خود را بخواب زده و میخواهد خروس را بدام بیاندازد ولی...

ساعت ۱۸/۰۵

عصر حجر

بته و بارنی، شبامی را در حال حرکت در آسمان می‌بینند آنها یک لحظه چشمپاشان را می‌بندند و آرزو می‌کنند که خداوند به آنها فرزندی بدهد. روز بعد بته و بارنی وقتی از خانه بیرون می‌آیند پشت در منزلشان، کودکی را می‌بینند که درون سبد کوچکی گذاشته شده است. هر دو خوشحال میشوند و بچه را بمنزل می‌آورند اما...

ساعت ۱۸/۳۰

نقالی

هفت خوان

در این قسمت، ماجرای جنگ رستم را با ازدها می‌شنوید.

ساعت ۲۱/۰۵

مرد شش میلیون دلاری

این ماجرا

عملیات مگس آتش

OPERATION FIREFLY

کارگردان: رضابدیعی - تهیه‌کننده: سام استراگتس، دونالد آر. پویل - نویسنده داستان و سناریونی: سالکو ویتز (بر اساس داستانی بنام «سی‌پورک» نوشته: مارتین سلدین) - موزیک متن: اولیور نلسون - مدیر فیلمبرداری: انزو وارنتری - هنرستان: لی میجرز، ریچارد آندرسون، باملافراکتس، سایون اسکات - محصول سال ۱۹۷۳ کمپانی یونیورسال و فرستاده تلویزیونی M G A



خلاصه داستان: «استیو استین» (مرد شش میلیون دلاری) و ریشتی (اکسل گولدمن) در یک آزمایشگاه با کار دستگامی آشنا میشوند که «لیزر بدون کابل سیم» عنوان گرفته و انرژی‌اش از یک منبع شیمیائی تأمین میشود. مهبدا کامل نیست، این دستگاه، اختراع «دکتر ساموئل آپوت» (برنده جایزه نوبل) است که اخیراً دزدیده شده است.

«گولدمن» از «استیو استین» میخواهد که با پیدا کردن و کمک دختر دکتر «ساموئل آپوت» که نامش «سوزان» است (و از نیروی قله پاتی عجیبی برخوردارست) دکتر «ساموئل آپوت» را بیابد تا بتواند دستگاهش را تکمیل کند.

«گولدمن» سپس محل سکونت «سوزان» را که در «اسپانیا» مقیم است به «استیو» اطلاع میدهد. اما مذاکرات آنها را آدمی بنام «لوولک» می‌شنود و دو نفر را مأمور تعقیب «استیو استین» میکند تا «سوزان» را گرفتار کند.

«استیو استین» در اسپانیا «سوزان» را می‌یابد اما...

در این فرصت بی‌موردیست دربارهٔ «رضابدیعی» که یکی از موفقترین کارگردانان فیلم، در تلویزیونهای آمریکاست، حرفهایی داشته باشیم.

وی در سال ۱۹۵۵ از اولین دسته دانشجویانی بود که از طرف دانشگاه «میراکویوز» بورس گرفت و به آمریکا رفت. در آنجا بعد از تحصیلات اولیه با «دراست آلتنی» (کارگردان سرشناس امروز سینمای آمریکا) آشنا شد و بعنوان فیلمبردار با او کار کرد. بعد به «ایران» بازگشت ولی چون در آن موقع کار فیلمسازی در ایران بطور جدی شروع نشده بود، وی مجدداً به آمریکا بازگشت. یک سری فیلم برای نیروی هوائی آمریکا فیلمبرداری کرد که با موفقیت زیادی روبرو شد. در این شرایط وارد کار تلویزیون شد و در N B C در قسمت فیلمهای مستند و ریزتاژ شروع بکار کرد. در مدت سه سال و نیم بیش از هزار برنامه برای قسمتهای خبری و مستند تهیه کرد.

بعداً برای «دراست آلتنی» فیلم «شش کوشیکاکو» را فیلمبرداری کرد و سپس کمپانی «تلنت آتسوسید» با او قراردادی پنجساله بست. بعنوان کارگردان مشغول کار شد و اولین تجربه‌اش در این زمینه یک سریال تلویزیونی بنام «پلیس پیوروک» بود. بعد از این سریال به سریالهای

دیگر رسید و بعنوان یک کارگردان معتبر شناخته شد و از آن پس مجموعه‌های متعدد دیگری مثل «آیرون ساید»، «شعبده باز»، «بالا از خطر»، «فنیگس»، «مرد شش میلیون دلاری» و... را کارگردانی کرده است.

وی دو فیلم سینمایی نیز ساخته است با نامهای «مرگ یک بیگانه» و «تریدورن» و در حال حاضر نیز مشغول کارگردانی یک فیلم سینمایی برای کمپانی «فوکس قرن بیستم» است.

در این فیلم «رضابدیعی» چون تمامی کارهای دیگرش، تسلط تکنیکی درخشانی از خود نشان داده است.

ساعت ۲۲/۰۵

پخش مسابقه فوتبال

بین تیمهای

ایران - عربستان

سه‌شنبه ۴ شهریور

ساعت ۱۲/۳۰

پشتازان فضا

شهر ابرها

کارگردان: جودت بلور

بازیگران: ویلیام شاتنر - لئونارد نیوی

بیماری آنبل گیاهی، سطح سیاره «مارک دو» را آلوده کرده و تمام گیاهان در شرف نابودی قرار گرفته‌اند و تنها مادهٔ «زفایت» میتواند این آفت را از بین ببرد. کاپیتان و آقای «اسپاک» به سیاره «آرادانا» میروند زیرا در این سیاره معادن «زفایت» فراوان است. برای کاپیتان و اسپاک قلامقدار زیادی از این ماده تهیه شده است اما «ترو کالیت»ها آنرا دزدیده‌اند و...



ویلیام شاتنر و لئونارد نیوی

ساعت ۱۸/۲۵

نقالی

هفت خوان

در این قسمت ماجراهای خوان سوم و جنگ رستم با ازدها را می‌شنوید.

ساعت ۱۹/۳۰

خانواده

در این برنامه پس از چند پیام کوتاه، گزارش خواهد آمد از مین کردی دربارهٔ مفهومی «رفاه اجتماعی» که شامل نظریات گروهی از متخصصین است.

ساعت ۲۱/۱۵

تلخ و شیرین

مریم از دخالت خانم رفعتی در زندگی شوهرش سخت ناراحت است. مساله‌ای پیش می‌آید که خسرو بمنزل خانم رذمتی میرود و این ماجرا خود سرآغازی میشود برای رویدادها و برخوردهای جدیدی در زندگی خسرو و مریم...

چهارشنبه ۵ شهر یور

● ساعت ۱۴/۴۰

راز بقا

سرزمینی ورای ابرها

ماجرای زندگی مردم سرزمین «آند» در آمریکای جنوبی و طریقه شکار حیوانات در این منطقه برای ادامه حیات ساکنانش. موضوع فیلمی است که در این قسمت پخش میشود.

● ساعت ۱۴

دان آگوست

وقتی فریاد خاموش میشود

کارگردان: رابرت توتن
بازیگران: یرت ریبولتز - ریچارد اندرسون - ندرولو - تینا هارتمن - ورامایلز



زنی بنام جنی بومن از طبقه چهارم یک آپارتمان پرتاب میشود و قتل میرسد. همسر او آقای آرتور مورد اتهام قرار میگیرد زیرا بعد از مرگ جنی مبلغ ۲۵ هزار دلار بیمه او به شوهرش که از او جدا شده، میرسد. آرتور از این واقعه اظهار براملای میکند و دان آگوست بی به حقیقت گوئی از میرسد و متوجه میشود که....

● ساعت ۱۷/۵۵

مزرعه سبز

تهیه شده در مرکز استان گیلان و ماز ندران



تهیه کننده: سرور افتخارزاده
کارگردان: نامدار

● ساعت ۱۸/۴۵

تقالی

هفت خوان

ماجرای خوان چهارم و فریب زن جادو موضوع تقالی این ساعت است.

● ساعت ۲۱/۴۰

روزهای زندگی

بازیگر: مک دونالد کلاوی
دکتر هورتون از بیمارستان به لارا تلفن میزند و به



لارا میگوید که میخواهد در مورد زندگی او و میکی صحبت کند اما لارا از دکتر هورتون میخواهد که از این ملاقات صرف نظر کند. لیندا و بیل شام را با هم میخورند و پس از صرف شام، لیندا به بهانه ای عذر بیل را میخواهد. بیل یکی از دوستانش را ملاقات میکند و این دوست که از روابط میکی و لیندا مطلع است سعی دارد که....

● ساعت ۲۴/۱۰

پخش مسابقه فوتبال

بین تیمهای

کویت - عربستان

پنجشنبه ۶ شهر یور

● ساعت ۱۴/۴۰

شفت

با شرکت: ریچارد لاندتری



با تمام شدن مجموعه شعبده باز از این هفته مجموعه جالب و مهیج شفت در این ساعت پخش خواهد شد.

● ساعت ۱۷/۴۵

مجله جوانه

برنامه با سرمقاله آغاز میشود. معرفی هنرمند نوجوانی از اصفهان با بحثی درباره هنر عکاسی، گزارشی از اردوی تربیتی رامسر، بازدید از کلاس تئاتر و دیداری از برنامه محلی چهارمحال بختیاری قسمتهای دیگر برنامه این ساعت است.

● ساعت ۱۸/۳۰

برادران آزمون

بازگشت به یوگما

کارگردان: آرتور دانکن
برادران آزمون پس از مدتها سفر و دوری از سرزمین خویش، به وطن بازمیگردند و مورد استقبال قرار میگیرند. دنی یکی از برادران آزمون دوست دختر دارد و این دختر تصور می کند که دنی در خلال سفر او را از یاد برده است در صورتی که....

● ساعت ۱۹/۴۰

همسر محبوب من

بازیگران: لسی کرودر - سالویا سایمس
کلین برادر سیلوی با همسرش مشاجره میکند و بحالت قهر بخانه خواهرش سیلوی می آید. در حقیقت حسرت کلین او را از خانه بیرون میکند. کلایم شوهر سیلوی



ماجرای او از کلین میبرد و او اعتراف میکند که دوست دختری دارد. قرار است سیلوی در منزل خودش اتفاقی به برادرش کلین بدهد و در همین هنگام متوجه میشود که....

● ساعت ۲۴/۲۵

فیلم سیمانی

هاروی

HARVEY

کارگردان: هنری کاستر - تهیه کننده: جان بک - سناریست: مارگرجیس، اسکاربودنی-اقباس از نماینده های بهمین نام نوشته، ماری جیس (برنده جایزه پولیتزر) - موزیک متن فرانک اسکینر - مدیر فیلمبرداری: ویلیام دانلیز - هنریشان: جیمز استوارت، جوزفین هال، بکی اود، چارلز در یگ، سیسیل کلاوی ویکتوریا فورن، جسی وایت، ویلیام لین، والدیس فورد، نانابرافت، گریس میلز-



محمول سال ۱۹۵۰ کمپانی یونیورسال اینترنشنال ارزش فیلم: عالی (****) در ارزش گذاری منتقدان آمریکایی به سال ۱۹۷۰ خلاصه داستان: «هاروی» نام خرگوش بزرگی است که حدود دوونیم متر قد دارد، ولی این خرگوش را تنها «الوود» می تواند ببیند.

«هاروی» چون دوستی صمیمی، هر جا که «ال» میرود همراه اوست اما کسی قادر به دیدنش نیست، در این شرایط، رفتار «ال» باعث میشود که همه گمان کنند او مبتلا به بیماری روانی شده است. خواهرش نزد روانکاو میرود از او میخواهد که برای بستری کردن برادرش چاره ای بیاندیشد. دکتر نیز همین کار را می کند، اما در بیمارستان اتفاقی روی میدهد که...

«هنری کاستر» کارگردان فیلم اصلا آلمانی است (متولد سال ۱۹۵۰)، از اولین شغلهایش باید نقاشی، تجارتی روزنامه نگاری را یاد کرد. رابطه وی با سینما از نقاشی شروع شد، وی در مقام کارتوننویست به کمپانی فیلمسازی «اولفا» رفت و بزودی (سال ۱۹۲۶) بعنوان سناریست، تهیه کننده و کارگردان فیلمهای تبلیغاتی شروع بکار کرد. پس از چندی در ششمه یونیورسال آمریکایی در برلین بکار پرداخت و پس از آن که در «بودایست»، «وین»، «برلین» و «امستردام» چند فیلم را کارگردانی کرد، به سال ۱۹۳۶ به هالیوود عزیمت نمود و تا این اواخر نیز فیلمسازی را ادامه داده است.
از فیلمهای معروف «هنری کاستر» می توان از اینها یاد کرد:



ترکیه خارج خواهد شد، «نوران» او را آزاد میکند. «جیمز برنان» یکبار دیگر به هتلی که چند سال در آن اقامت داشته، می‌رود و در آنجا، در نقطه‌ای خاطرات گذشته‌اش را یکبار دیگر مرور می‌کند، گذشته با عشق و پرشورش را با «استفانی بوئی»... وقتی که خلیبان هواپیماهای باری بود.

«جیمز چنان دلسته «استفانی» بود که حاضر به قطع فعالیتش در هدایت هواپیماها شد تا بتواند بیشتر کنار «استفانی» بماند، اما «استفانی» او را ترغیب کرد که کارش را از دست ندهد و «جیمز» نیز چنین کرد و بعد از سفر دو روزه‌اش به «قاهره»، «جیمز» از آن که «استفانی» را ببیند نزد یک دوست عشقه‌فروش بنام «عزیز» می‌رود تا هدیه‌ای برای «استفانی» خریداری کند و «عزیز» که نگران و وحشتزده است دستبندی به او میدهد و در همین حال از او میخواهد که کاری برایش در یکی دو روز آینده انجام دهد و «جیمز» نیز قول همکاری میدهد.

«جیمز» در هتل خودرا آماده می‌کند که نزد «استفانی» برود و در همین حال «دستبند» را تمیز میکند که ناگهان دستبند از وسط دو تسمه می‌شود و از میان آن چند قطعه الماس بیرون می‌افتد، «جیمز» وحشتزده ابتدا قصد تلفن به پلیس را می‌کند ولی وقتی حرفهای «عزیز» را بخاطر می‌آورد، تلفن را قطع کرده و الماس را در قسمتی از پنکه سقفی اتاقش پنهان می‌کند و بعد...

درباره «جوزف پهنی» گفته‌ایم که هیچگاه در فیلمسازی مقید به ساختن نوع خاص فیلمی نبوده است، اما آثارش همگی از ارزشی نسبی برخوردار بوده‌اند، وی مطلقاً فیلم «پد» ندارد اما آثار درخشانش نیز انگشت شمارند و «استانبول» یکی از آثار رویسرفته خوب این فیلمساز است. «جوزف پهنی» از سیزده سالگی با بازی در نمایشات کمدی موزیکال، کار هنریش را آغاز کرد و مدت‌ها بازیگری تئاتر و سینما بوده (همچنین فیلمهایش در مقام بازیگری اینهاست: روح و جسم، خیابان بی‌نام، پشت دیوار).

در سال ۱۹۵۰ «جوزف پهنی» با کارگردانی فیلم «ضربت» به فیلمسازی روی کرد و از آن پس آثار متعددی بوجود آورده که با ارزشترینشان اینهاست:

مرد هزار چهره، جسم و جنم، تصویر کانگستر، لژیون صحرا، تامی و مرد مجرد، شش پل برای عبور، زنی در ساحل، سیبدهم خدایان، آسمان آشفته، مرد آهنین، بازگشت به سرزمین خدایان، استانبول و...

«جوزف پهنی» بالاترین موفقیتش در این فیلم ارائه تصویر بجا و درست از روابط دو پرسوناژ اصلی و وارد کردن بیجان «هیجان» و روابط فیما بین ایندو و ماجراهای فرعی قاچاق الماس است.

امتیاز چشمگیری این فیلم علاوه بر کارگردان «جوزف پهنی»، بازی گیرای «آرول فلین» است و همچنین حضور نات «کینگ» کول با آوازهای گرم و گیرایش....

● ساعت ۱۶/۴۵

موسیقی محلی

در این قسمت یک بخش موسیقی محلی شیرازی که در مرکز رادیو تلویزیون فارس - شیراز تهیه شده اجرا میشود.

● ساعت ۱۷

بازداشتگاه کلدیتس

COLDITZ

این ماجرا:

جنایت ...؟

MURDER?...

کارگردان: پیتر گره‌گین - تهیه کننده: جرال د گلیستر - سناریست: ایان کندی مارتن (بر اساس داستانی

انتخاب شده به افتخار این موفقیت او «مونیکا»، کمیسر استوارت مک‌میلان و مسالی» را به خوردن مشروب دعوت می‌کند.

در جریان این ضیافت خصوصی، «مونیکا» به دلیل اینکه «انرایت» به حرف‌هایش بیش از هر چیز دیگری توجه دارد، کارشان به بحث میکشد و بعد «مونیکا» به دنبال یک مشاجره، رستوران را ترک می‌کند.

در شب عروسی پرازداده «مونیکا»، «گروهیان انرایت» نیز حضور پیدا می‌کند، وقتی «مونیکا» گروهیان «انرایت» را می‌بیند از او میخواهد که چند لحظه‌ای را در اتاقی به تنهایی با هم صحبت کنند. در آن اتاق «مونیکا» پس از یک مشاجره بی‌جهت و بدون مقدمه شروع به فریاد کشیدن میکند و سپس با تضرع میگوید «مرا نکش!» گروهیان «انرایت» با تعجب به اطراف می‌نگرد ولی کسی را بجز خود و «مونیکا» نمی‌بیند ولی لحظه‌ای بعد «مونیکا» نقش بر زمین شده و وقتی «انرایت» خود را بالای سرش می‌رساند، او را مرده می‌یابد. در این ماجرا تنها «گروهیان انرایت» متهم بقتل است زیرا او برای دفاع از همسرش هفت‌تیرش را از جلد خارج کرده بود و می‌بمانان او را با همین حالت بالای جسد «مونیکا» دیده و گواهی داده بودند.

کمیس «مک‌میلان» برای روش کردن قضیه وارد ماجرا میشود و پس از تحقیقات زیاد پی به رازی می‌برد، رازی که می‌تواند «گروهیان انرایت» را رهایی دهد، اما مسائلی در راه هست که با ایستی از میان برداشته شود چون...

«رابرت مایکل لوئیس» که کارگردان قسمتهای جالبی از این مجموعه تحت عنوان «نغمه دیگر برای سالی»، «شب جادوگر»، «فنه قلبی، نه گلی» و تا «فروزیکه مرگ ما را از هم جدا کند» بوده، بتدریج در کارش جاافتاده است، او در هر فیلم نسبت به اثر قبلی، شکلی بهتر و قالب مستحکمیتر به اثرش داده است و این به لحاظ آشنایی است که «رابرت مایکل لوئیس» به تدریج با پرسوناژهای اصلی‌اش می‌کسیر استوارت مک‌میلان، «مسالی»، مستخدمه و «گروهیان انرایت» پیدا کرده و به امکانات عرضه بهتر و جالبتر آن پیشرفت واقف شده است و شاید بهمین لحاظ است که طی این فیلم می‌بینیم اینبار تأکید همه‌جانبه‌ای بر شخصیت پرسوناژهای اصل هست و علاوه بر چون آثار دیگر این فیلمساز نهایت آکسیون و غلو را در فیلم جاری می‌یابیم (عواملی که تماشاکر به آن توجه دارد) و در این طریق البته ماهنگی سناریو به نوع پرداخت «رابرت مایکل لوئیس»، وحدت و یکدستی ریتم را در فیلم تشدید کرده است.

رویبرفته ماجرای «پلیس سال» یکی از تماشایی‌ترین قسمتهای مجموعه «مک‌میلان و همسرش» است.

● ساعت ۱۶/۵۰

رقص X

رقص محلی تورتاجام

در آغاز برنامه عبدالله ناظمی گفتاری دارد دربارهٔ حرکات رقص محلی تورتاجام و سپس گروهی باله ملی پارس چند حرکت از این رقص را اجرا می‌کنند.

● ساعت ۱۵/۱۵

فیلم سینمایی

استانبول

ISTANBUL

کارگردان: جوزف پهنی - تهیه کننده: آکسوان جی. کوهن - نویسندهداستان: استون. آل. میلر - سناریست: استون. آل. میلر، بارناردگری، ریچارد آکس سیونز - مدیر فیلمبرداری: ویلیام دانیلز - موزیک متن: جوزف گرشنسون - هنریشگان: آرول فلین، کرتل بورچر، جان بنتلی، تورین تانچر، لیف اریکسون، یگی کنودسن، مارتن بسون، رمز کلمپر، ولادیمیر سوکولوف، جان آروان، دیوید بلاندهات «کینگ» کول - محصول سال ۱۹۵۷

کمپانی یونیورسال انترتینتال
ارزش فیلم: خوب (۳) - در ارزش‌گذاری منتقدان آمریکا به سال ۱۹۷۰
خلاصه داستان: «جیمز برنان» پس از سالها به «استانبول» برمیگردد، در فرودگاه پیش از اعمال تشریفات گمرکی در مورد او، بازرس «نوران»، جیمز برنان را به بازجویی میکشد و به لحاظ سابقه گذشته‌اش، از او میخواهد که برنامه دقیق خود را طی اقامتش در ترکیه به اطلاع او برساند.

«جیمز برنان» مکدر و دلخسته، میگوید که مدت کوتاهی در «استانبول» خواهد ماند و بعد از آن از کشور

بتر، بین مادخترها، همسر اسقف، دختر عمویم راشل، حرفه (۱۹۵۳ - اولین اثر سکوپ سیاه و سفید) سینمای جهان، وزیر، ملکه باکره، مایای پرهنه، تعطیلات آقای هابز، بریژیت عزیز، رقص ناتمام و بازرس کل (که این دو فیلم آخر در تلویزیون به نمایش درآمده است).

درباره فیلم: «هنری گاستر» یک کارگردان تئاتری است و داستان این فیلمش نیز چون آثارش از یک نمایشنامه گرفته شده است. در نگاه کلی، پیش از هر چیز وجود هنریشه اصلی فیلم، «جیمز استوارت» است که تماشاکر را مشتاق دیدن فیلم می‌کند، هنریشه‌ای که کلمه بازیگر در وجودش رنگ و مفهوم کامل و واقعی خود باز می‌یابد.

حرفهای فیلم بالواز تأثیری بازرگو می‌شود - مع - الوصف شوخی‌های اثر واحاطه تکنیکی کارگردان یکدستی بیان طی فیلم، بعلاوه بازی درخشان «جیمز استوارت» اثر را جالب و دیدنی میکند.

● ساعت ۲۲/۵۵
رقص محلی
گروه باله ملی پارس، در این ساعت یک رقص محلی بختیاری اجرا میکند.

● ساعت ۱۱
موسیقی ایرانی
ترانه‌ها
مسعودی، کورس، زیبا و شهبانی بهرامی ارکستر سازهای ملی به ترتیب ترانه‌های: کرجی‌بان، چناب آخه سوره، گل مهاب و قسم را میخوانند.

جمعه ۷ شهریور

● ساعت ۱۳
مک‌میلان و همسرش
McMILLAN AND WIFE

این ماجرا
پلیس سال
COP OF THE YEAR

کارگردان: رابرت مایکل لوئیس - تهیه کننده: پل ماسون - سناریست: استیو فیشر - بر اساس نوشته: لئونارد بی. استرن - موزیک متن: جری فیلدینگ - موزیک تیتراژ: هنری هانسنی - مدیر فیلمبرداری: میلتون کراسنر
هنریشگان: راک هودسن، سوزان سنت‌جیمز، جان‌شاک، شادون آکر - محصول سال ۱۹۷۳ کمپانی یونیورسال و فرستنده تلویزیونی M. C. A.

توضیح: در این ساعت هر هفته دو مجموعه «مک‌میلان و همسرش» و «کلمو» متناوباً نمایش داده میشود و اینبار ماجرای هیجان‌انگیز «پلیس سال» از مجموعه «مک‌میلان و همسرش»...

خلاصه داستان: گروهیان «انرایت» ۱۵ سال قبل با زنی با نام «مونیکا» زندگی میکرد است و در حال حاضر از او جدا شده است، معبدا چون وی بعنوان «پلیس سال»

● ساعت ۱۷
بازداشتگاه کلدیتس
COLDITZ
این ماجرا:
جنایت ...؟
MURDER?...

کارگردان: پیتر گره‌گین - تهیه کننده: جرال د گلیستر - سناریست: ایان کندی مارتن (بر اساس داستانی

● ساعت ۱۷
بازداشتگاه کلدیتس
COLDITZ
این ماجرا:
جنایت ...؟
MURDER?...

کارگردان: پیتر گره‌گین - تهیه کننده: جرال د گلیستر - سناریست: ایان کندی مارتن (بر اساس داستانی

کارگردان: پیتر گره‌گین - تهیه کننده: جرال د گلیستر - سناریست: ایان کندی مارتن (بر اساس داستانی



شنبه ۱ شهریور

ساعت ۱۸

فیلم سینمایی
راه برو، ندو

WALK DON'T RUN

کارگردان: چارلز واترز - تهیه کننده: سول اسکات
سبک: سناریست: سول ساکس - براساس داستان نوشته: فرانک راسی و «رابرت راسل» - مدیر فیلمبرداری: هادی استرادلینگ - موزیک متن: کولینسی جونز - هنرستان: کاری گرات، سامانتا انگار، جیم هان، جان استدیگن، میکوئاکا، تدهارتلی، بن آستر - محصول سال ۱۹۶۷ کمپانی کلمبیا

ارزش فیلم: خیلی خوب (۳۳۳)

خلاصه داستان: «سر ویلیام راتلند» (که نقشش را «کاری گرات» بازی می کند) برای عقد یک قرارداد اقتصادی وارد توکیو میشود و درودش به توکیو درست مصادف با زمانی است که مسابقات المپیک برگزار شده است. «توکیو» را از دحام عجیبی دربر گرفته است و این ازدحام را جز مردم ورزشدوستی که از شهرهای حوالی «توکیو» وارد مرکز ژاپن شده اند، گرمی توریست، خبرنگار ورزشی و ورزشکاران پیش از شصت کشور وجود آورده اند. «سر ویلیام راتلند» که از پیدا کردن جایی برای خود نوید شده، ناگزیر به سفارت انگلستان مراجعه می کند و از سفارت کمک می طلبد، اما اعضای سفارت نیز برای پیدا کردن اطاقی در یک هتل نمی توانند او را یاری دهند. «سر ویلیام راتلند» وقتی که افسرده و ناراحت قصد خروج از سفارت را دارد، چشمش به تابلوی اعلانات سفارتخانه می افتد و می بیند که یک نفر انگلیسی آگهی کرده که حاضر است مسافری را با خود در آپارتمانش شریک کند.

«سر ویلیام» به آپارتمان مورد نظر میرود و می بیند که صاحب آپارتمان زن جوانی است، «راتلند» که معتقدات خاصی دارد می داند زندگی با یک زن در یک آپارتمان مشکلات زیادی بهار خواهد آورد که از آن جمله است مسئله حمام گرفتن!

وقتی ماجرا بیشتر دردم و آشفتگی میشود که سر و کله ی یک جوان بلندی بالای آمریکایی که قبرمان دو ماراتن آمریکا و از ورزشکاران شرکت کننده در المپیک است پیدا میشود، آنوقت....

تکته: از این داستان «فرانک راس» و «رابرت راسل»، در سال ۱۹۴۳ بکارگردانی «جرج استینون» برای اولین بار فیلمی ساخته شد با نام «هرچه بیشتر بهتر» که فیلم فوق العاده درخشانی بود (این اثر چندین بار از همین برنامه



متن: استانی ویلسون - موزیک تیتراژ: پرسی فیت - هنرستان: لی. جی. کاب، جیمزدراری، گاری گلارک، کاترین فورد، ماریت هارتلی، دوگ مک کلور، رندی بون، ربرتا شور، کارل بتون ریله، ال. کیو. جونز، نور من لیویت، آدریان مارتن، جتی لین، کیسی پیتز، دین هارینز - محصول سال ۱۹۷۰ کمپانی یونیورسال و فرستنده تلویزیونی

خلاصه داستان: «ویرجینیائی» پس از سفری دراز مدت وقتی وارد «مدیسون بو» میشود، دکتر کوئی را حس می کند و وقتی «بار» شسر را خالی از مردم، حتی خالی از کارگران مزرعه شایلو می بیند، در نظرش تردیدی نمی کند، پس از تحقیق درمی یابد که اکثر اهالی شسر به مدیسه رفته اند تا در کلاس درس رقص «فلیسیتی» دختر محبوب شسر شرکت کنند.

«ویرجینیائی» به کلاس میرود و در آنجا دربر خورده می شود که با «فلیسیتی» پیدا می کند، او را متعجب خود می سازد و «کیت» خواهر و همکار «فلیسیتی» نیز متوجه این امر میشود و بهمین لحاظ سعی میکند که نظر «ویرجینیائی» را در معاشرت بیشتر با «فلیسیتی» جلب کند. اما «ویرجینیائی» خود بیشتر به «کیت» علاقه نشان میدهد و «کیت» نیز «ویرجینیائی» را مرد جذابی یافته است ولی در برابر وسوسه دوست داشتن و معاشرت با او، مقاومت می کند و این بیشتر به جهت وجود «فلیسیتی» است، زمان زندگی «فلیسیتی» دختر محبوب و زیبای شسر را به جهت یک بیماری مرموز و درونی، پزشکان بسیار کوتاه خوانده اند و این رازی است که تنها «کیت» میدانند و بهمین لحاظ سعی دارد که خواهرش به هر آنچه که میخواهد دست یابد، اما در تنها مورد «ویرجینیائی» مستی نشان میدهد تا جایی که «فلیسیتی» نیز متوجه این علاقه «کیت» به «ویرجینیائی» میشود، و از آن پس....

یکبار گفته ایم که لطف یک اثر وسترن بیشتر در روابطی است که بین پرسوناژها و رفتار آنها بروز می کند، بازیگران اصلی این مجموعه پر طرفدار که در کارشان برانزده و جاافتاده اند (ایشنا تقریباً با همین ترکیب و کاراکتر در مجموعه نمایشی «مردان شایلو» ظاهر شدند که تمامی قسمت های آن در سال گذشته نمایش داده شد) بنحوی که ارزش و نقش کارگردان در بسیاری از لحظات تحت تأثیر و بالطبع فراموشی کار اینها قرار گرفته است (بخصوص وقتی توجه کنیم که «دان مک دوگال» با اینکه بیش از پانزده قسمت از این مجموعه را کارگردانی کرده، عمده در بعضی از قسمت های این مجموعه وجودش آنچنان کم باید در اثر حس نمی شود) آنوقت تأثیر حضور هنرمندان خوب و برجسته این مجموعه آشکار میشود.

ولی آنچه که در ماجرای «بستمنین بهار زندگی فلیسیتی» جلوه می کند در وهله اول گوشش «جین هولوی» و «سی چرماک» نویسنده داستان و سناریوی فیلم است که گوشش کرده اند ضمن حفظ روح و آتسمت خاص وسترن و سمبلیها، حماسی و قهرمانانه، لطافت و ظرافت جادو، در وجود دو زن را نیز در بر خورده با یک عشق، بصورتی سنجیده وارد اثر کنند و روی پرده موفق هم شده اند. «دان مک دوگال» در این شرایط طی فیلم اخیر بیشتر حکم یک روایتگر را بخود گرفته و در این مرحله چون بیشتر توجه کارگردان توجه سوزده اصلی بوده، کمتر از امکاناتی که در جهت پرداخت عینی تر در اثر میسر بوده، سود برده است. با اینحال موضوع داستان چنان گیرا و با زبانی انقدر خوب و فضا چنان دلچسب است که فیلم را به راحتی میتوان تماشا کرد.



نوشته: «پ. آر. رایده» و «ایوان فاکسول» نام داستان «کلدیتس» - مدیر فیلمبرداری: فرد هامیلتون - موزیک متن: رابرت فانون - هنرستان: جتی لین، رابرت واکر، دیوید مک کالوم، اندرو هاردویک، جک هدلسی، کریستوفر نیلم، برنارد هتون، هانس مایر، ریچارد هنتر، پیتز پتری جونز، جرج نیکل، رونالد میسی، جان لین، آنتونی هارلیک - محصول سال ۱۹۷۳ کمپانی یونیورسال و فرستنده تلویزیونی N.B.C

خلاصه داستان: شبنی ساکت، شیبی تازه در بازداشتگاه، دور بین در یک گردش، به روی انبار بازداشتگاه توقف میکند، در انبار آهسته یاز میشود، سایه مردی به درون انبار، برخوردی محقری که از متاب در انبار افتاده می خورد، لحظه ای بعد مرد در جبهه ای را آهسته یاز می کند، شکلاتی را از آن خارج کرده و به اطراف با دقت توجه می کند، در همین حال صدائی به آرامی شنیده میشود، مرد از تاریکی بیرون می آید، «هندبرگ» سرباز کشیک، لحظه ای به اطراف سر می کند، اما یک ضربه به سرش، او را نقش بر زمین می کند.

روز بعد همه از مابق باختر میشوند، «هندبرگ» بقتل رسیده است، تحقیقات به سرعت آغاز میشود چون باید به این سؤال که چه کسی می تواند قاتل «هندبرگ» باشد، بزودی پاسخ داده شود.

تحقیقات دقیق و سریع در بین زندانیان بازداشتگاه با هدایت افسران ارشد صورت می گیرد ولی در همین زمان...

ساعت ۱۸/۱۰

مرد نامرئی

دکتر ژولکا محل کار جدیدی برای خود دست و پا میکند و با اسم مستعار آن محل را اجاره می کند - جاسوسان سگانه و مقامات دولتی جای او را پیدا می کنند و دکتر با



استفاده از کمربند خود نامرئی شده و از دست آنها می گریزد و جاسوسان سگانه و مقامات دولتی همچنان بدنبال دکتر و جبه سحر آمیز هستند. تا اینکه...

ساعت ۲۲/۴۰

ویرجینیائی

THE VIRGINIAN

این ماجرا

بسیار بهار زندگی فلیسیتی

FELICITY'S SPRING

کارگردان: دان مک دوگال - تهیه کننده: ویستون مبلر - نویسنده داستان: جین هولوی - تنظیم سناریو: سی چرماک - مدیر فیلمبرداری: بنجامین. ه. کلین - موزیک

دوشنبه ۳ شهریور

ساعت ۲۰/۰۵

دائرة المعارف دریا

گنجهای دریا

در جستجوی طلا و نقره و همچنین صدف و مروارید گران قیمت، نیروی عظیم انسانی مجذب به کشتی‌های بزرگ روانه دریا می‌شوند. دریای کارائیب مدفن هزاران کشتی غرق شده همراه با ذخائر گران قیمت می‌باشد که هزاران غواص را بسوی خود جذب می‌کند. عده‌ای زیاد در راه پیدا کردن گنجهای دریایی جان خود را از دست می‌دهند. در این ساعت فیلمی از ماجرای صید صدف و مروارید در دریای کارائیب پخش می‌شود.

ساعت ۲۱

شبیه‌های دیدن

بررسی جنبه‌های گوناگون ترکیب‌بندی و طراحی در آثار «جورجیو موراندی» نقاش مشهور معاصر ایتالیا موضوع برنامه این ساعت است.

ساعت ۲۲/۴۵

گالری شبانه

نچوا

کارگردان: جین سواز
بازیگران: دین استاکول - سالی فیلد
زندگی مشترک چارلی و همسرش بعلت خیال‌بافیها و تخيلات بیمارگونه زنتش برآزگشتگی و وهم شده است. زن



چارلی که همیشه رویای یک خانه تابستانی بر از گل را درس می‌پرواند شوهرش را مجبور می‌کند که برای معامله او نزد دکتر برود. دکتر از چارلی می‌خواهد تا زنتش را به محیط آرامی ببرد تا اینکه...

سه‌شنبه ۴ شهریور

ساعت ۲۰/۰۵

طبقه بالا، طبقه پائین

بری خدمتکار تازه منزل با گریه‌های گهگاه خود، اربابش آقای بلامی را مشکوک میکند و سرانجام اعتراف میکند که از پسر آقای رادفورد دوست خانوادگی آقای بلامی حامله است. بلامی با پسر رادفورد تماس می‌گیرد و از او می‌خواهد که برای مشکلی که پیش آمده راه چاره‌ای بیابد، پسرک زیر بار نمی‌رود و ناچار بلامی به وکیل خانوادگی آنها مراجعه میکند ولی وکیل به او میگوید که...



ساعت ۲۲/۴۵

کوجاک

با شرکت: تلی ساوالاس

یکشنبه ۲ شهریور

ساعت ۲۰/۰۵

زندگانی دوگانه هنری فایف

تیری در تاریکی

با شرکت ردیانتس - فود کلارک



آقای هاناها که رئیس «هنری فایف» است از او می‌خواهد بعنوان یک جاسوس به یک رستوران برود و با شخصی که جاسوس گروه مخالف است ملاقات کند و سر از نقشه او در بیاورد. هنری در اجرای این نقشه موفق میشود و معلوم می‌شود که آن جاسوس از هنری می‌خواهد که هاناها را بکشد و...

ساعت ۲۰/۳۰

موسیقی ایرانی

گروه نوازی

رضا شجریان در مقام شور با اشعاری از سعیدی قطعه آوازی می‌خواند. پایور، شهنواز، بهاری، ناهید و اسمعیلی تکنوازان این برنامه هستند.

ساعت ۲۲/۴۵

اسمیت و جونز

بزرگترین بازی غرب

کارگردان: الکساندر سینگر
بازیگران: بن مورفی - راجر دیویس

کیدوین ضمن استراحت در محلی متوجه میشود که یک صندوق پر از پول از داخل کالسه‌ای بطرف آنها یرتاب میشود. کیدوین با این پولها به قمار می‌رود و در حین بازی عده‌ای راهنم پولها را بسرقت می‌برند. قماربازان به تصور اینکه کیدوین در این دستبرد دخالت دارند از آنها شکایت می‌کنند. کیدوین در یک لحظه استثنائی موفق میشود که...



پخش شد) و فیلم «راه برو ندو» که ارزش در حدود همان فیلم «هرچه بیشتر بهتر» را دارد، تفسیری به این صورت دارد که محل وقوع ماجرا بجای «واشنگتن»، «توکیو» است و دلیل اشتراکی شدن آپارتمان در «هرچه بیشتر بهتر» شلوغی شهر و نبودن جای خالی بود در حالیکه در فیلم «راه برو ندو» انجام بازیهای المپیک ۱۹۶۴ در «توکیو» و باز هم نبودن جا است... و برخی از تبدیلات لازم و مقتضی به جهت قرار گرفتن در محیط تازه، که نسبت به اصل داستان انجامش در فیلم «راه برو ندو» اجتناب‌ناپذیر بوده است.

بعد از تماشای فیلم درخشان «هرچه بیشتر بهتر»، حالا رسیون تازه «راه برو ندو» را می‌بینیم که فوق‌العاده تماشایی و جذاب است.

درباره‌ی «کارگردان فیلم «چارلز والترز»: «چارلز والترز» زمانی متخصص ساختن کمدی موزیکال‌های خوب بود، وی از اولین کسانی است که در هالیوود به ساختن کمدی موزیکال روی برد و بعد با افول این زمینه کار، از سال ۱۹۵۰ به تهیه فیلم‌های سانتیمانتال عشقی دست زد که البته نتیجه کارش چندان موفقیت‌آمیز نبود.

«والترز» بعداً به ساختن فیلم‌های کمدی اجتماعی پرداخت که در این زمینه، موفقیتش البته بیشتر بود و آثار معروفی در این روال بوجود آورد چون «گل‌های داوودی را نخورید»، جامعه اشرافی، کنار آب نرو» و همین «راه برو، ندو»...

فیلم «راه برو، ندو» از کمدیهای خوب «چارلز والترز» (رقاص، بازیگر، کمک کارگردان بسیاری از آثار کمدی هالیوود) است، در این اثر «چارلز والترز» در واقع به جای پیگیری یک داستان، شوخی‌های متعددی ردیف کرده است و طی برداشت این فیلم، کمدی گفتاری و تصویر، توأم با حرکت را تجربه کرده است.

«چارلز والترز» در فیلم «راه برو، ندو» که اوج کار اوست در حالیکه در برداشت تصویرش موفقیت کامل دارد، در سایر زمینه‌ها در حد شوخی، توفیقی نسبی دارد، معیناً با وارد کردن ماجرای عشق، گرچه آند کبرسه از رتم سالم و با روح فیلم کاسته میشود ولی نه آنقدر که لطف تماشای این اثر را ذره‌ای کم کند.

ساعت ۱۹/۵۴

موسیقی ایرانی

کریم ساری در مقام سه‌گام قطعه آوازی می‌خواند شعر آواز از حافظ است و تکنوازان برنامه زندی، ناهید، داروغه، نریمان، رونقی، علیپور و فرمند یگانه هستند.

ساعت ۲۰/۳۵

شجاعان

در انتظار وقوع یک حادثه

کارگردان: رابرت سامسون

بازیگران: چرچ کندی - سوزان اولیور

پدر بروک، که شبانه بر پالین بیماری در حال احتضار فراخوانده شده‌است، درحین رانندگی با مردی‌بنام جف کارتر



تصادف می‌کند، این مرد کشته میشود و پدر بروک نیز بر اثر جراحات وارده به بیمارستان برده میشود. همکار بروک درباره مرگ جف کارتر به این نتیجه میرسد که...

ساعت ۲۱

ایران زمین

بناهای کریم‌خان زند

در این برنامه بناهای کریم‌خان زند در شیراز از گک کریم‌خانی - دیوانخانه - باغ نظر - عمارت کلاه فرنگی - هفت تان - چهل تان - مسجد و کیل - حافظیه - آب‌انبارهای کریمخانی و حمام و کیل مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

● ساعت ۲۲/۴۵

فیلم هفته قو

THE SWAN

کارگردان: چارلز ویدور - تهیه‌کننده: دورشاری
- سناریست: جان داتون - براساس داستانی بنام «قو» نوشته:
فرنی مولنار - موزیک من: پرونیسلاو کاپر - هنرپیشگان:
گریس کلی، سر آلتگ کینسی، لوتی ژوردان، آگنس مورهد،
جسی رویس لیدیس، لئوچی کارول - محصول سال ۱۹۵۶
کمپانی متروگلدوین مایر
ارزش فیلم: خیلی خوب - (●●●) در ارزش‌گذاری

منتقدین آمریکا به سال ۱۹۷۰ از «چارلز ویدور» پیش از این فیلمهای «دوستم بدار یا ترکم کن» و همچنین «کیلده» و «عشق‌های کارمن» را دیده‌ایم فیلم‌هایی که نامشان رفت و هم‌چنین «کشور بزرگ»، «رعد در شرق» و «بعلاوه قو» (فیلمی که در این ساعت خواهیم دید) آثار مهم «ویدور» است که طی آنها او را کارگردانی دقیق و مسلط می‌بینیم. تبحری که «چارلز ویدور» بخصوص در اندازه صحنه‌های جمعیت‌نشان میدهد و اهمیتی که او برای تپ‌سازی و صحنه‌پردازی قائل است و سلیقه‌ای که وی در رابطه‌سازی فیلم‌باین پرسوناژهای اصلی اثرش اعمال میکند، خصوصیات است که کمتر کارگردانی در سینما در مجموع داشته است.

«چارلز ویدور» اصلا از آثارش شروع کرده است، با اینحال در سینما به تصویرگری‌ترین وسیله، فصل‌های داستان‌ش را شکل میدهد، ظرافت و سلیقه خاصی را در برداختن



اعمال میکند بدون اینکه درگیر قید و ضرورت برداختن به «هنر» او را گرفتار کند، «چارلز ویدور» رویپهرفته قصه‌گوئی است که در قالب تصاویری موجز، گویا و بدون زیاده‌گوئی و کجروی رئوس داستان‌ش را بیان می‌کند و جزئیات اثرش را در بطن و در حاشیه بازیها و یا صحنه شکل میدهد.

●●●

داستان «فرنی مولنار» به عشق پرنسس و معلم جوان اشاره می‌کند که در مسیر فیود و فرارادهای اشرافیت در ابرزای مرکزی به سال ۱۹۱۰، ماجراهای جالب و مؤثر متعددی را باعث میشوند.

«پرنسس الکساندرا» به توصیه اطرافیان، جهت برانگیختن حسادت «پرنس»، با معلمش گرم می‌گیرد و این چنین پایه‌های عشقی بزرگ ریخته میشود، عشقی که پایانی حساس و خطرناک دارد و...



●●●
بررسی حدود وابستگی سینما به ادبیات - و التزام
تحرک و زنده بودن مادی پرسوناژها، از خصوصیات اولیه و
دیدنی سینماست که غالباً تماشاگر را از دست‌یابی به
آرزشهای سینمایی که يك فیلم ممکن است داشته باشد،
دور می‌کند و کیفیت کار يك فیلمساز را معمولاً برای وی
وادونه جلوه مرده، يك فیلم بخاطر حداکثر کوششی که
سازنده‌اش در جدانشدن یا لااقل دور شدن از آرزشهای ادبی
کرده، ممکن است مجبور و کشف ناسندم باقی بماند و فیلم
دیگر به جهت لحن اغراق‌آمیز و غلو زیادی از حدی که در
پرورش پرسوناژهای خود اعمال میدارد، بعید نیست مورد
توجه واقع شود، در این حدود است که می‌بایست در
جستجوی کیفیت و ماهیت کار يك فیلمساز برآمد و آرزش-
های سینمایی را که ممکن است يك اثر بیشتر داشته باشد
و سبک بیانی و بصری مشخص فیلمساز را که معمولاً بدر-
دارنده مایه‌هایی از وجود خود فیلمسازست، جویا شد.

«چارلز ویدور» از دسته فیلمسازانی است که روال
بیانی و تصویری خاصی دارد، وی معمولاً صحنه‌های معروف
را برمی‌گزیند و همانطوریکه اشاره شد آنها را در قالب
تصاویر موجز و گویا، بدون زیاده‌گوئی و هرز رفتن، رئوس
داستان را بیان کرده و جزئیات اثرش را در بطن و حاشیه
بازیها و یا ماجراها شکل میدهد، در «قو» ویدور یکباردیگر
چنین است بعلاوه کارگردانی دقیق وی بازیهای بسیار
درخشان «گریس کلی»، «آلتگ کینسی» و بعد «لوتی ژوردان»
و «آگنس مورهد» و موزیک شنیدنی «پرونیسلاو کاپر» نیز
از امتیازات این اثر تماشایی محسوب میشوند.

تکته: «قو» آخرین فیلم «گریس کلی» است و پس
از آن وی «سینما» و «آمریکا» را ترک گفت و چندی بعد
مقام پرنسس «موناکو» را از آن خود ساخت.

چهارشنبه ۵ شهر یور

● ساعت ۲۰/۰۵

لحظه‌های بحرانی

عامل خشم

کارگردان: ریچارد بایر
بازیگران: برایان کیت - نانسی مالون - اودری تاتر
- رالف بزرگ نابغه‌ایست که پدرش او را به آفای



اندی و لیندا سپرد تا از نظر روان درمانی روی او کار کنند.
هنگام سفر اتومبیل آنها خراب میشود دختری بنام «الیزابت»
با اتومبیل خود آنها را به مقصد میرساند، در بین راه ضمن
گفتگو، الیزابت، رالف را به يك پارتنی دعوت میکند، رالف
به پارتنی میرود، در این پارتنی دخترک سرخپوستی مجروح
میشود و...

● ساعت ۲۰/۵۵

مرزهای دانش

آپولو - سایوز

بدنبال پخش برنامه آپولو - سایوز، عده زیادی از
بینندگان خواستار پخش مجدد این برنامه شدند. فیلمی
که در این ساعت پخش میشود شامل تصاویر زیبایی از فضا
و چگونگی الحاق دو سفینه آپولو و سایوز است.

● ساعت ۲۲/۴۵

تا تر روز

نمایشنامه

با تمام شهر بجنگ

يك خانواده پسری بنام «نوت» را که بچه‌های نامشروع

بوده نزد خود تک‌بداری و بزرگ می‌کنند. این خانواده
دختری بنام «جین» دارند. پدر خانواده مردیست بسیار سختگیر
و معتقد به اصول اخلاقی. جین برای ادامه تحصیل به‌شهر
دیگری می‌رود و نوت که بعد از جین زندگی در آن خانه
برایش سخت شده است به نیروی دریایی می‌پیوندد. پس‌از
مدتی ایندو بخانه باز می‌گردند و...

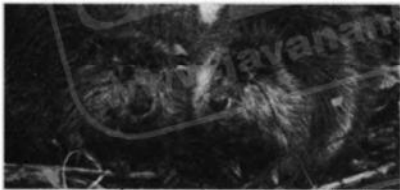
پنجشنبه ۶ شهر یور

● ساعت ۲۰/۰۵

حق حیات

چاپا شدن بیورها

این فیلم داستان زندگی حیوانات دریایی است



جانورانی از دسته بیورها که عمری، بیست تا ۱۵ سال
دارند. بیورها بعالت داشتن پوست گرانقیمت طعمه خوبی
برای شکارچیان هستند و به‌این دلیل...

● ساعت ۲۰/۴۰

مردی بنام جونز

اگر میتونی دستگیرم کن

کارگردان: والتر گرامی
بازیگران: بادی ایسن - لی میرو ودر
کارآگاه «ادی» توسط «راندل استون» بقتل میرسد
ولی در جریان نوشته میشود که «ادی» خودکشی کرده
است «بازناب» کارآگاه خصوصی موضوع خودکشی «ادی»



را نمی‌پذیرد و در پی کشف هویت قاتل برمی‌آید. بازیابی
با مقایسه دو عکس که در شب بالماسکه گرفته شده و با
مراجعه به‌صاحب مغازه‌ای که لباسهای بالماسکه را کرایه
داده سرانجام بی به هویت قاتل میرود و می‌فهمد که...

● ساعت ۲۲/۴۵

آتش بدون دود

قسمت شانزدهم از کتات دوم

درخت مقدس

نویسنده و کارگردان نادر ابراهیمی

● ساعت ۲۲/۴۰

موسیقی کلاسیک

در این برنامه «النا چرنه‌ئی» خواننده «متسوسوپرانو»
آثاری از گلوک، موتسارت، ماسکانی، بیژه و سن‌سانس را
اجرا می‌کند.

جمعه ۷ شهریور

● ساعت ۱۷/۳۰

دنیای والت دیسنی

نمایشات ورزشی «گوفی»

والت دیسنی در فیلمی که پخش میشود با همکاری سنگ هنرمندش «گوفی» تاریخچه ورزشهای گوناگون را مثل: کلف، شتا، مشتزنی و بسکتبال، نشان میدهد.

● ساعت ۱۸/۴۵

کمدی کلاسیک

وارث گمشده

هاری به سفر نامعلومی رفته و در غیاب او با مرگ یکی از اقوامش ثروت کلانی به او رسیده است. مردشایدی



که با نقشه قبلی در پی یافتن هاری و کشتن او بخاطر تصاحب این ثروت است دختری از نزدیکان هاری را وادار میکند که...

داماد بدهکار

چیس که مبلغ زیادی بدهکار است توسط عده‌ای



از طلبکاران تحت تعقیب قرار می‌گیرد. چیس از دست طلبکاران میگریزد و همراه معاونش سیمونز به دیدن نامزدش میرود تا در جشن نامزدی یکی از دوستانش شرکت کند اما...

● ساعت ۱۹/۳۰

برخورد اندیشه‌ها

در داستانی از شاهنامه

استاد دکتر احمدعلی رجایی درباره شخصیت‌اسفندیار و برخوردهای او با رستم به بحث و گفتگو می‌پردازد.

● ساعت ۲۰

فیلم سینمایی

ده مرد رشید

TEN TALL MEN

کارگردان: ویلیس گولدیک - تهیه‌کننده: هارولد هکت - سناریست: رونالد کیسی، فرانک دیویس - براساس داستانی نوشته: «جیمز وارنر بلا» و «ویلیس گولدیک» - مدیر فیلمبرداری: ویلیام سینایدر - موزیک متن: موریس استولوف - هنرپیشگان: برت لنکستر، جودی لاورنس، گیلبرت رولند، کیرون مور، جرج توبیاس، جان دهنر، نیک دینس مایک، مازورکی، جرالدموهر، ایلان مک دونالد، ماری پلاتشارد، دونالد راندولف، مایکل پت، استفن بکسی، ریچارد گر نیلیف، بل ماریون - محصول سال ۱۹۵۱ «نورما



«ویلیس گولدیک» در هیچ فرهنگی، نشانی ندارد و احتمالش هست که این عنوان «ویلیس گولدیک» یک عنوان مستعار باشد و متعلق به فیلمساز معروفی که بعلتی مایل نبوده و یا مقید بوده که نامش در تیتراژ فیلم عنوان نشود. بهر صورت از آنجا که جاذبه آثار حادثه‌ای همیشه تضمین شده است این فیلم نیز تماشاگران خود را با تجربه تفریح و هیجان قانع نخواهد کرد. عنصر هیجانه جذابی مثل حرکت و هیجان در این فیلم بصورت سنجدیده‌ای کنار هم قرار داده شده و کارگردان باتکاء، سناریوی دقیق و با روح فیلمش و احاطه تکنیکی فیلمساز بخصوص در صحنه‌های حادثه‌ای، توانسته است برای اثرش اهمیتی بدست آورد. رویبهرفته فیلم «ده مرد رشیده» آثری سرگرم‌کننده و تماشائی شده است که هر دسته تماشاگری را خوش خواهد آمد.

● ساعت ۲۲

دختر استثنائی

کارگردان: راجر جاجونی

بازیگران: سالی فیلد - جان دیویدن

سالی همسر جان وقتی با مادر «جان» آشنا میشود



احساس میکند که مادرشوهرش او را دوست ندارد و نسبت به او حسادت میکند. «جان» یکبار به مادرش میگوید که «سالی» قادر است افکار پنهانی مردم را از حالات و حرکات آنها بخواند، مادر جان از این موضوع سخت ناراحت میشود و او را با سالی به تیرگی میگرداند، اما...



پروداکشن - پختی از کمانی کلمبیا

ارزش فیلم: خیلی خوب (۳) در ارزش‌گذاری منتقدان آمریکائی به سال ۱۹۷۰

خلاصه داستان: اداره شپس «طرفه» محل سرفرماندهی جنگ چهل و دوم، لژیون فرانسه - در غیاب سرگرد بودتو، فرماندهی هنگ بعهد «ستوان کروگر» گذارده شده که افسری فوق‌العاده خشن است. وی با دختر رفاقه‌ای با نام «ماری» دوست است و هیچکس را از وحشت «ستوان کروگر» یارای نزدیک شدن به این دختر نیست. در این بین تنها گروهان مایک مستثنی است او در برابر نفوذ «ستوان کروگر» بی‌اعتناست.

«گروهان مایک» که یک «دیف» با نام «یوسف» را اسیر کرده، سعی دارد خود را به «ماری» نزدیک کند و همین کار را نیز می‌کند و «یوسف» که مورد خشونت «ستوان کروگر» واقع شده، برای دور کردن او از خود، موضوع رابطه «گروهان مایک» و «ماری» را میگوید و نتیجه: زندانی شدن «مایک» به‌راه «یوسف» در زندان شپس «طرفه» میشود. «مایک» در زندان به «یوسف» کمک میکند و «یوسف» نیز در مقابل محبت‌های «مایک» رازی را فاش می‌کند، راز حمله قبیله‌اش به شپس «طرفه» به رهبری «حسین».

«مایک» به صورتی امکان ملاقات با «ستوان کروگر» را پیدا کرده و داوطلب میشود که در صحرا سپاهان حسین را به‌راه چند زندانی داوطلب دیگر آنقدر سرگرم کند تا «هنگ چهل و دوم لژیون فرانسه» که به مأموریت رفته باز گردد و دفاع از شپس «طرفه» را بعهد بگیرد. «ستوان کروگر» که چاره‌ای جز پذیرفتن این امر ندارد، پیشنهاد او را قبول می‌کند و پسند...

در حالیکه دو سناریست سرشناس را در این فیلم کنارهم داریم (رونالد کیسی): نویسنده فیلمنامه‌های «شبهای کازابلانکا»، سه ملوان و یک دختر و «راکروز» - فرانک دیویس: نویسنده فیلمنامه‌های جنگجوی سرخپوست، داستان ویلد راجرز، لرد جف و این دنیای پرشکوهی است) و هم چنین دو دستیار کارگردان و تهیه‌کننده که فیلمسازان معتبر و مشهور حالیه هستند (رابرت آلدبریج و ایزل پلامی)، در کمال تعجب، مهم‌ترین شخصیت این فیلم یعنی کارگردان



تهران - بهمن علی آبادی

از توجه‌تان به برنامه‌های رادیو تلویزیون تشکر میکنم - نامه شما را به شورای برنامه‌های رادیو تلویزیون فرستادم.

بابل - سیدابراهیم حسینی

از عکسپای مورد نظر شما در صفحه‌های تلویزیون استفاده میشود. و متأسفانه نمیتوانیم آنها را رنگی چاپ کنیم - از هنر پیشه مورد نظر شما تاکنون هیچ فیلمی از تلویزیون پخش نشده است.

تهران سعیده شاملو

از این بازیگر در حال حاضر فیلمی از تلویزیون پخش نمیشود - فیلم دکتر بن کیسی، از برنامه اول و دوم تلویزیون پخش شده است و دیگر پخش نخواهد شد.

مشهد - اختر سهیلی

بنا به خواست تماشاگران، مسئولان تلویزیون سعی کرده‌اند تا حد امکان فیلمهای دکانال تلویزیون را طوری تفتک کنند که همزمان با هم دیگر پخش نشوند. به همین علت فیلم مورد نظر شما نیز در این ساعت پخش میشود.

تهران - محمد رئوف

تپه‌کننده برنامه دیای راک و پاپ، معرفی گروهها را از روی حروف الفبا شروع کرده است. به گروههای درخواستی شما نیز خواهند رسید - صفحه مورد نظر شما بازم در تماشا چاپ خواهد شد.

عکسی از جولی اندروز

تپه‌کننده

داستان زیبای ثمنین باغچه‌بان با عنوان «بال ارغوان و خال شبق» را تاکنون چند بار مطالعه کرده‌ام، اگر این داستان بصورت کامل در دفتر مجله تماشا هست، خواهش میکنم راهنمایی کنید که چگونه می‌توانم آنرا تهیه بکنم.

در ضمن من شماره مجله‌های ۲۱۳ و ۲۱۵ را توانستم تهیه بکنم، اگر در دفتر مجله این شماره‌ها موجودند چطور می‌توانم آنها را تهیه کنم؟

تماشا :

داستان «بال ارغوان و خال شبق» نوشته ثمنین باغچه‌بان در یک شماره بطور کامل چاپ شده بود، ما منظور شما را از تهیه کامل این داستان متوجه نشدیم، لطفاً در نامه بعدی توضیحی بیشتر در این باره بدهید تا راهنمایان کنیم.

برای تهیه شماره‌های کسری گذشته، می‌توانید در یکی از روزهای هفته به دفتر مجله تماشا - واقع در خیابان تخت‌طاووس نیش روزولت - ساختمان اداری رادیو تلویزیون ملی ایران - تشریف بیاورید و یا آدرس دقیق خود را همراه با تمیز بابل نشده (به مبلغ بهای مجله) به دفتر مجله بفرستید، مجله‌ها را به آدرس شما پست می‌کنیم.

مسجد سلیمان - ابراهیم میناوی زاده

مدتی است که در لابلای صفحه‌های مجله تماشا کتاب‌های منتشر شده از طرف انتشارات سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران را معرفی می‌کنید. و هفته گذشته نیز نام چند کتاب تازه انتشار یافته را چاپ کرده بودید. از جمله: اصول و تکنیک سینمای هشت میلیمتری - فردوسی و شاهنامه - تلویزیون و اطفال - رومئو و ژانت و... الی...

در این معرفی قیمت کتابها را مشخص نکرده بودید. از آنجا که من در شهرستان زندگی میکنم و تهیه این کتابها در شهرستان برای من مشکل است، خواهش میکنم قیمت هر یک از کتابها را به‌نحوی در مجله تماشا اعلام کنید تا ما بتوانیم هزینه آنها به انتشارات سازمان بفرستیم و کتابها را مستقیماً از آنها دریافت کنیم.

در ضمن اگر انتشارات سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران حساب جاری در یکی از بانکها داشته باشد، لطفاً شماره حساب را در این صفحه بنویسید.

تماشا :

برای آگاهی شما و سایر دوستان عزیز لیست کتابهای منتشر شده و کتابهای در دست چاپ را در این صفحه چاپ میکنیم. شما می‌توانید کتابهای مورد نظر خود را انتخاب کنید و هزینه آنها به حساب جاری ۱۵۸۵ «پالک ملی ایران شعبه چام چم» واریز کنید و فیش بانکی را به دفتر انتشارات سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران بفرستید. کتابها را به آدرس شما پست می‌کنند.

کتابهای منتشر شده

- متد تصویرگری - ۱۶۵ ریال
- تآثر و اضطراب بشر - ۱۳۵ ریال
- رومئو و ژانت - ۱۵۰ ریال
- آئینه‌های جیبی آقای مک‌لوهان -

- نیروی پیام

- سینمای هشت میلیمتری - چاپ دوم

- سینمای آماتور در ده درس.

قیمت تعدادی از کتابهای در دست چاپ

هونز بطود دقیق تعیین نشده است.

تهران - فریبا پخشنده

پس از عرض سلام، تقاضا میکنم -

اگر ممکن است - موسیقی متن فیلم والس

بزرگ که روز یکشنبه ۲۹ تیرماه از برنامه

موسیقی فیلم برنامه دوم رادیو پخش شده،

مجدداً از این برنامه پخش کنید. چون من

و عده‌ای از دوستانم موفق به ضبط آن نشدیم.

تماشا:

از تهیه‌کننده برنامه «موسیقی فیلم»

درخواست کردیم در برنامه درخواستی خود

آهنگ مورد نظر شما را مجدداً پخش کنید.

سند پخش این آهنگ را در شرح برنامه‌های

رادیو اعلام خواهیم کرد.

چاپ اول - ۸۰ ریال

- ساکت - ۶۵ ریال

- ماندراگولا - ۴۵ ریال

- داستان فرود از شاهنامه فردوسی

۱۵۰ ریال

- سخنان گزیده درباره فردوسی و

شاهنامه - ۳۵ ریال

- تعزیه و تعزیه‌خوانی - ۷۰ ریال

- تلویزیون و اطفال - چاپ دوم -

۱۵۰ ریال

کتابهای در دست چاپ

- جامعه‌شناسی رادیو تلویزیون -

چاپ دوم

- اسلام و مارکسیسم - ۳۵۰ ریال

- تآثر و اضطراب بشر - چاپ دوم

- آئینه‌های جیبی آقای مک‌لوهان

چاپ دوم - ۱۶۵ ریال

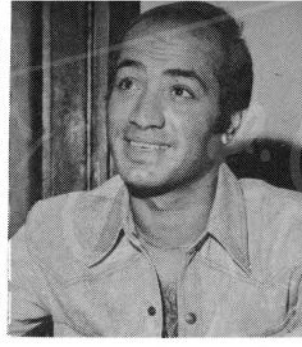
- راهنمای‌های فنی برای شنوندگان

رادیو و بینندگان تلویزیون.

- دوره‌ی ریاضیات.



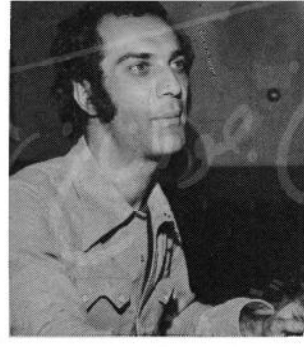
شهر آواز



محمدیوسف



داریوش پارسا



ابراهیم پاسدار

حتماً میگردید.
 در این برنامه آهنگها برای چندمین بار تکرار و تکرار می‌شوند، تأکیدی برای اولین اجرا از طریق شیر آواز ندارید و اصولاً نقش تصویر در این برنامه تا چه حد است؟
محمدیوسف: نه ما هدفمان این نیست که حتماً یک آهنگ برای اولین بار از این برنامه پخش شود. اولاً آنقدر آهنگ تازه ساخته نمیشود که ما قادر باشیم چنین کنیم، ثانیاً منظور من آهنگ و ترانه باید زیبا باشد همینطور فرم ارائه آن. اما شاید گفتن این مسئله خالی از لطف نباشد که بارها من آهنگی را پخش کرده‌ام یا تصویرهای مختلف و فرم‌های متفاوت که اصلاً ربطی بهم نداشته‌اند و هرگز هم با مفاصل تماشاگر زوربر ندمم اما اگر یک ضبط را دو بار پخش کرده‌ام همه اعتراض کرده‌اند که چرا برنامه‌ها تکراری است. پس تصویر زیبا در لذت‌بردن یک اجرا نقش مهمی را دارد نه آهنگهای جدید و جدیدتر.

محمد یوسف: به خواسته‌های تماشاگران و نظرانشان در این شهر تا چه حد توجه می‌شود و ارتباط شما و مردم بچه ترتیب است، آیا تابع خواسته‌های آنها هستید یا...؟
پارسا: خواسته‌های بینندگان

آنچنان گوناگون است که توجه به همه آنها کار مشکلی است مثلاً: ما آهنگی از یک خواننده پخش می‌کنیم، صد نفر تلفن می‌کنند که چرا از این خواننده فقط یک آهنگ پخش کردید؟ اما صد نفر هم تلفن می‌کنند که چرا اصلاً چرا از این خواننده آهنگی پخش کردید؟ ما سعی می‌کنیم در این میان تعادلی برقرار کنیم.
 در این برنامه بارها از موزیک زنده استفاده شده چرا این فرم ادامه پیدا نمی‌کند، آیا طبیعی‌تر از «لب‌زدن» خواننده نیست؟
محمدیوسف: بله گروه‌های مختلفی در این برنامه بطور زنده نوازند و خوانند اما این کاری است بسیار دشوار بچند دلیل از نظر تنظیم صدا برای هرمان و نور برای هر نوازنده، گرفتن استودیو برای روزها و روزهای بی‌شمار، متحمل شدن شوخ گراف و... این مشکلات موجب می‌شود که ما نتوانیم همیشه از موزیک زنده استفاده کنیم. و از موسیقی اصیل ایرانی و خوانندگان؟
محمدیوسف: موسیقی فتنک ما احتیاج به فضای سازی دارد، خودمان بارها هنگام ضبط موسیقی، در استودیو حضور داشته‌ایم، واقعاً این موسیقی اصیل با آنکه ما در فضای شیراز (جنشن هنر) می‌بینیم تفاوت بسیار دارد. ما میخواهیم برای این موسیقی و اصولاً برای هر نوع موسیقی در این برنامه فضاسازی خاصی داشته باشیم و انشاءالله وقتی این فضاسازی پایان گرفت طرفداران موسیقی ایرانی هم برنصب نمی‌مانند.

محمد یوسف: در فضاسازی جدید از دکور خاصی استفاده می‌شود؟
پارسا: بله ما در آغاز از دکور استفاده کردیم. البته یکی دو برنامه اول، بعد برای ضبط به استودیو آمدیم و همانطور که می‌بینید برنامه‌ها را بدون دکور گرفتیم، اما دو دکور در دست ساختن داریم که در برنامه‌های آینده از آنها استفاده خواهیم کرد.
 در ارائه دو نوع موسیقی (پاپ و ایرانی) چه روالی را در نظر گرفته‌اید تا

لطفات کار از بین نرود؟ شنیدن یک آهنگ جاز و بقول شما پاپ بلافاصله بعد از یک آهنگ سدرصد اصیل ایرانی (یا برعکس) چندان گوش‌نواز نخواهد بود؟
محمدیوسف: مایه این تجربه رسیده‌ایم که بهتر است فعلاً از یک آهنگ پاپ شروع کنیم بعد یک آهنگ نیمه‌جاز پخش کنیم و بدنبال آن یک تصنیف ایرانی وبعد به موسیقی اصیل ایرانی برسیم و این کار را آنچنان نرم انجام دهیم که ناخوشایند نباشد.
پارسا: البته مادر حال حاضر هم این برنامه را برای همه تهیه می‌کنیم اما در آینده طبعاً بیشتر دوره‌ها پسند و قبول قرار خواهد گرفت.

محمد یوسف: شروع یا باصطلاح آرم این برنامه خیلی فرنگی از آب درآمده، موسیقی فرنگی و بعد خواننده‌ایکه فارسی را با لهجه حرف می‌زند خیلی دور از متأسفانه این نوع است، نظر خاصی برای این انتخاب وجود داشت؟
محمدیوسف: این انتخاب فقط بدلیل نشاطی است که این تصویر به تماشاچی میدهد، ما می‌خواستیم تمام برنامه را با آهنگهای تند و پر تحرک پر کنیم اما متأسفانه این نوع آهنگ در ایران کم ساخته میشود و اگر هم خواهیم از آهنگهای نشاط‌انگیز خارجی استفاده کنیم که آنوقت یک ارتزاق هنری عرضه میشود.

پارسا: ما در هر برنامه از هر خواننده سه آهنگ پخش می‌کنیم، یکی از جدیدترین، یک آهنگ تند و یک آهنگ طلایی. تا مجموعه‌ای از آهنگها و ریتمهای مختلف را داشته باشیم.
محمد یوسف: ما میخواهیم یک ساعت هر بیننده با سلیقه خاص خودش میزبان سه خواننده باشد.
 که گاه به تصویرهای ریتمیک و پر تحرک که تماشایشان خالی از لطف نیست، مثلاً از خواننده‌ای که تصویر گرفته‌اید که در یک گوشه روزنامه مطالعه میکند، در گوشه دیگر به دردست‌ها خیره شده بود و تصویر سوم خودش قدبزنان بدور آن دو تصویر، آهنگش را اجرا میکند و من تماشاگر، تصویر گراننده بودم که این برنامه تأخر یا موسیقی یا سابقه تصویرسازی است؟ و اگر برنامه شما بقول خودتان نویسیست چرا خواننده‌ها پتان نمی‌ایستند برنامه‌شان را اجرا کنند؟

محمد یوسف: ما بعلمت نداشتن دکور از تصویرهای آن استفاده می‌کنیم وسیع داریم بکاربردن این‌ها. فرم‌های تصویری (ترو کازها) تنوع بیشتری به برنامه بدیم و اگر در یک جا بایستد و برنامه‌اش را اجرا کند، باز برای تماشاگر خسته کننده می‌شود.
 چرا از فضای آزاد استفاده نمی‌کنید؟

پارسا: استفاده از فضای آزاد بسیار خوب است اما باید فصل اجازه بدهد، مثلاً ما در زمستان که برف سنگین باریده باسانی نمیتوانیم این کار را انجام دهیم و یا در تابستان و با این گرما نمیتوان بر این چند ساعت خواننده و گروه فنی را زیر نور آفتاب نگهداشت!
محمدیوسف: مشکلات ضبط در فضای آزاد کم نیست، مگر ما از یک محل چند تصویر از خواننده‌های مختلف میتوانیم بگیریم، بیشتر از دو ضبط که انجام نمیشود

و بعد بستن و باز کردن و حمل و نقل دوربینها، البته در اعاز، ما از گوشه و کنار ساختمان تلویزیون استفاده می‌کردیم.
پارسا: باید آهنگ بافضایی که در آن اجرا میشود هماهنگی داشته باشد.
 که گاه خواننده کاتنان سخت تحت تأثیر فضای آوازشان قرار می‌گیرند و یا چهره‌های ماتم زده و غم‌لود به دوربین نگاه میکنند، این حالت مخصوصاً ایجاد میشود یا خودبخود؟ اصولاً درباره نحوه اجرای خواننده کان یا چه مشکلاتی رویور هستیته؟
محمد یوسف: گاه خواننده آنقدر تحت تأثیر فضای که در آن قرار گرفته قرار می‌گیرند که هیچ چیز دیگر توجه ندارد و مایه نمیتوانیم از آن فیاغه و حالت دورش کنیم.

اما مشکل اینست که خواننده برای اجرای یک آهنگ نمی‌آید فقط برای خواندن یک ترانه می‌آید و بس. او که حتی بهنگام حرف‌زدن از دست و چشمش استفاده میکند، و با حرفهای مختلف حرف‌های مختلفی هم بخود میدهد موقع اجرای یک ترانه صاف می‌ایستد و فقط میخواند، دیگر اینکه این دوستان ما آهنگهایشان را حتی در منزل هم بعد کافی تمرین نمی‌کنند تا با کلمات آن آشنا شوند و بتوانند برشوند نفوذ کنند البته خوانندگانی داریم که با آدای هر کلمه حالتی دلچسب و شیرین یا غمگین بخود می‌گیرند.

پارسا: محمد یوسف: حال که به معرفی گروه فنی این برنامه پرداخته‌اید لازم است از داود جم - منوچهر شمائی - رحیم شبخیز که در آغاز سیمی بزرگ برای ساختن شهر آواز راه‌اندازی یادی بکنیم، دیگر همکاران ما عبارتند از:

- ۱- ابراهیم پاسدار، نامش را بعنوان نورپرداز در پایان اکثر برنامه‌ها دیده‌ایم، پاسدار رشته تولید را در انگلستان و در کالج تامسون گذرانده است. او از سال ۱۳۴۷ به جع همکاران تلویزیونی ما پیوسته است. ۲- روح‌الله علمبی، در سال ۱۳۴۷ همکاریش را با تلویزیون ملی ایران آغاز کرده و در تهیه برنامه‌های چون پهلوانان، پژواک، دانش‌الک، جشن هنر، جنبشهای شاهنشاهی شرکت داشته همینطور در برنامه دوست دارم دوست‌دارم که اکثر قسمت‌های آنرا به تنهایی و با یک دوربین می‌گیرد. علمی از همکاری است که با آگاهی و عشق پشت دوربین میرود.
- ۳- منوچهر کلهر کار صدابرداری را از دوپلاز شروع کرده و از سال ۱۳۴۸ در تلویزیون ملی ایران مشغول کار شده، دیگر صدابردار این برنامه ناصر فرودی است که فارغ‌التحصیل مدرسه عالی تلویزیون وسینما است و کار بلویزیویتی را از سال ۱۳۴۸ شروع کرده است.
- ۴- منوچهر آنتن دوره‌ای به مدت دوسال در B. B. C لندن گردانده و یکسال امانت از سال ۱۳۴۹ همکاریش را با تلویزیون ملی ایران شروع کرده است.
- ۵- سپهر زوزی که فارغ‌التحصیل مدرسه عالی تلویزیون و سینما است در سال ۱۳۵۲ وارد کارهای تلویزیونی شده و تا کنون با برنامه‌های مختلفی همکاری داشته است.
- ۶- مسعود مجور دستیار تهیه و مدیر صحنه شهر آواز...



فرهنگ و تمدن ایران در زمان تیموریان دچار تحولات گردید.

یکشنبه ۲ شهریور

ساعت ۱۴/۳۰

جغرافیا سال دوم راهنمایی

قاره آمریکا

در زمانی که سفرنامه‌ی مارکوپولو در اروپا انتشاری وسیع یافت، ترکان عثمانی قسطنطنیه را فتح کردند و راه تجارت با اروپا را بریدند. همین امر تجارت بلاد مغرب چون ونیز، ژن و لیسبون را بفکر انداخت تا از راهی دیگر به ممالک زرخیز شرق دست یابند.

در میان خوانندگان سفرنامه مارکوپولو جوانی بود از ژن اسپانیا بنام کریستف کلمب. او که اطلاعات زیادی



در علم جغرافیا داشت و در بکار بردن نقشه از مهارتی وافر برخوردار بود، بفکر افتاد که بانوجه به فرضیه کروییت زمین ممکن است بتوان از راه غرب به هندوستان و آسیای شرقی رسید. کریستف کلمب در تعقیب این فکر به راه افتاد و آمریکا را کشف کرد. قاره آمریکا در جهت عرض جغرافیایی گسترش زیادی دارد. به عبارت دیگر این قاره از مناطق قطب شمالی تا نواحی قطب جنوب را دربر میگیرد، و همین امر در آب و هوای قاره تأثیری کلی دارد. تنوع آب و هوا به تنوع پوشش گیاهی منجر شده است. این موضوع بطور کلی به قاره وضعیت خاصی بخشیده است. برای سهولت مطالعه این قاره را در چهار محت خلاصه کرده‌ایم. چهار محت بصورت چهار برنامه بخش خواهد شد. این هفته کلیات قاره را، بخش خواهیم کرد. استفاده وسیع از فیلم فهم مطالب را ساده میکند.

ساعت ۱۵

ریاضیات سال اول راهنمایی

ضمن یادآوری این مطلب که «عضوهای هر مجموعه خواص مشترکی دارنده خواص جمع توضیح داده می‌شود.

ساعت ۱۵

انگلیسی سال دوم راهنمایی

درس ۲۳

۱- جانت و پرو درباره تاریخ روز مشغول صحبت هستند که متوجه میشوند هفته بعد روز تولد فلورانس (گوریل) است. آنها تصمیم میگیرند جشن تولدی برای او بگیرند.
۲- از تماشاگران خواسته میشود به جملاتی درباره جشن تولد گوش بدهند.

Let's have a Party.

و آنها را به این شکل دربیاورند:

Yes, We'll have a Party.

و:

Let's make a big cake.

Yes, we'll make a big cake.

۳- جانت آوازی را که معمولا در روز تولد کسی میخوانند به پرو و تماشاگران یاد میدهند.

Happy birthday to you.

Happy birthday to you.

Happy birthday dear Florence.

Happy birthday to you.

و سپس درمورد تلفظ کلمه Will تمرین میکنند.

۴- لیست کارهایی که آنها برای جشن تولد فلورانس باید انجام دهند به تماشاگران نشان داده میشود:

cake - Pru

jelly - Janet

drinks - Ferooz

bananas - Pru

telephone - Ferooz

و سپس از آنها خواسته میشود با استفاده از این لیست جملاتی بسازند:

Question: Who'll make the cake?

Answer: Pru will.

ساعت ۱۸/۳۰

تاریخ سال دوم راهنمایی

درس ۲۲

وضع سیاسی ایران از یورش تیمور تا تشکیل دولت صفوی

بعد از حمله مغول بایران و درگونی نظام اجتماعی و اقتصادی مملکت، سرزمین ایران که بین سرداران مغولی تقسیم گردیده بود بصورت ملوکالطوایفی متشکل از حکومتهای مغولی و ایرانی درآمد. بطوریکه درحدود ده حکومت محلی بر قسمتهای مختلف ایران حکومت میکردند، چوپانیان در مغرب، سرداران در شرق، مظفریان در جنوب و... که هرچند قدرت چندانی بحساب نمی آمدند و قدرتشان صرف سرکوبی یکدیگر میشد. تیمور لنگ که از نژاد چنگیزخان مغول بود از آشنگی اوضاع داخلی و تضادهای شدید بین حکومتهای محلی استفاده کرده و بایران تاخت.

در برنامه این هفته بررسی چگونگی روبرو شدن حکومتهای محلی با تیمور لنگ و شرح جنگها و جهانگشاییهای تیمور میپردازیم.

هرچند در اثر حمله تیمور لطمات زیادی بایران وارد آمد ولی بازماندگان او توانستند جبران گذشته را بکنند.

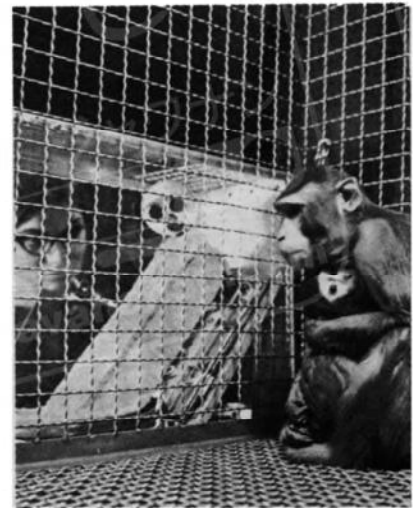


شنبه ۱ شهریور

ساعت ۱۴/۳۰

علوم سال اول راهنمایی

انسان توانسته است میان موجودات زنده و غیرزنده ارتباط برقرار سازد و برای شناسایی بهتر، آنها را طبقه بندی کند اگر بخواهیم با سابقه این کار آشنا شویم باید به زمانهای بسیار قدیم و متجاوز از ۲۰۰۰ سال قبل برگردیم. اولین بار ارسطو در یونان به فکر طبقه بندی افتاد. شاید قبل از ارسطو هم کسان دیگری موجودات زنده را تقسیم بندی کرده باشند ولی فقط از ارسطو به بعد نوشته هائی را در دسترس داریم که دلایل آشنائی او با اینکار میباشد. ارسطو در زمان خودش توانست راجع به ۴۵۴ نوع حیوان مطالبی را شرح دهد او برای جانوران A گروه قائل شد که البته بیشتر آنها دریازی بودند. کار ارسطو را دیگران دنبال کردند بطوریکه امروز نزدیک به دو میلیون نوع موجود زنده را دانشمندان به راحتی طبقه بندی کرده و مورد مطالعه قرار میدهند.



برنامه هفتگی

ایام همه	۱۴/۳۰	۱۵/-	۱۸/۳۰
شنبه	علوم - سال اول راهنمایی	انگلیسی - سال دوم راهنمایی	تاریخ سال دوم راهنمایی
یکشنبه	جغرافیا - سال دوم راهنمایی	ریاضیات سال اول راهنمایی	شناخت حرفه و فن - سال دوم راهنمایی
دوشنبه	شناخت حرفه و فن سال اول راهنمایی	ریاضیات سال دوم راهنمایی	علوم - سال دوم راهنمایی
سه شنبه	ادبیات سال دوم راهنمایی	تاریخ - سال اول راهنمایی	شناخت حرفه و فن سال اول راهنمایی
چهارشنبه	علوم اجتماعی سال اول راهنمایی	فیلم مستند	انگلیسی سال دوم راهنمایی
پنجشنبه	خیابان سامی	فیلم مستند	

کامل ارضا می‌کند. هیچ یک از اشکال هنر چنین دامنه متنوعی ندارد و هیچ هنری قادر نیست که این چنین تقاضاهای گونه‌گون را در آن واحد ترسیه کند. لکن هیچ یک از هنرها نیز مستلزم این گونه سرمایه‌گذاری وسیع و نیازمند به توفیق مادی فوری نیست.»

ساعت ۱۵

تاریخ سال اول راهنمایی

بنا به نظریه‌ای، از جمله ویژگیهای تمدن مصر نفوذ مذهب و اعتقادات دینی در مظاهر گوناگون تمدن این سرزمین است. بر اساس همین خصوصیت است که مصریان در دوران باستان «زندگی این دنیا چندان اهمیتی نمیدادند» و در استحکام خانه‌های خود نمی‌کوشیدند. ولی در عوض آرامگاههای ابدی خود را مستحکم می‌ساختند. سومیانی کردن اموات، ساختن تابوت‌های مخصوص برای فراتر از مصر جلوه‌ای از آنست. خط مصری به هیروگلیف یا خط مقدس معروف است.



در درس تاریخ این هفته تلویزیون آموزشی علاوه بر ذکر مطالب بالا وضع کنونی کشور مصر از هر لحاظ و نیز نقش کانال سوئز در اقتصاد مصر و جهان تشریح میشود. برنامه با تشریح سابقه تاریخی این کشور و چگونگی ساختن اهرام و ویژگیهای تمدن مصر پایان میرسد.



میشوند و در اثر تماس با هوا سرد شده تبدیل به سنگ میشوند چون این سنگها در اصل از مواد آتشفشانی درست شده‌اند به آنها سنگهای آتشفشانی یا آذرین میگویند. دسته دیگر از سنگها به سنگهای رسوبی معروف هستند. موادی که در ته دریا رسوب میکنند قطران کم کم زیاد میشود. این رسوبات تحت اثر دو عامل فشار سخت میشوند و تشکیل سنگهای رسوبی را میدهند. مطالب فنی و همچنین نحوه تشکیل فسیل در این برنامه مورد بحث قرار میگیرد.

سه‌شنبه ۳ شهریور

ساعت ۱۶/۳۰

سینما

اساس سینما از یک ردیف عکسهای ثابت تشکیل شده که روی فیلم یعنی نوار طولی از سلولئید که معمولاً به عرض شانزده تا سی و پنج میلیمتر می‌باشد چاپ شده. هر کدام از این عکسها لحظه‌ای روی پرده سفید منعکس میشوند و سرعت جای خود را به‌عکس دیگری میدهند. سرعت حرکت و تعویض این عکسها چنان است که چشم بتواند رابطه بین یک عکس و عکس بعد از آن را برقرار سازد و تصویر حرکت مداوم را به بیننده بدهد. امروزه سینما یکی از بهترین وسائل آموزشی می‌باشد که بوسیله آن یادگیری سهل و آسان میشود. «از میان تمام هنرها، سینما که ویژه‌ترین فرآورده فرهنگ همگانی است، تقاضاهای اینگونه مردم را بنحو



در این برنامه سعی شده است عمل جمع در داخل مجموعه مورد بحث قرار گیرد. ابتدا با نشان دادن فیلمی از معادن سنگ آهن و انتقال سنگها به کوره‌های ذوب آهن و بدست آوردن آهن و فولاد، چگونگی عمل جمع چند جسم طبیعی تشریح شده و بعد سخن آشنائی با ماشین جمع خواص عمل جمع از نظر ریاضی مورد بررسی قرار میگیرد.

ساعت ۱۸/۴۰

شناخت حرفه و فن سال دوم راهنمایی

پرورش گوسفند

گوسفند یکی از اولین دامهایی بوده که انسان توانسته است آنرا اهلی کند و از آن استفاده‌های زیادی ببرد.

در حال حاضر پرورش گوسفند از رشته‌های پر درآمد دامداری شده و در اطراف شهرها و مناطق مصرف، واحد‌های بزرگ پرورش گوسفند ایجاد شده است.



دوشنبه ۳ شهریور

ساعت ۱۶/۳۰

شناخت حرفه و فن سال اول راهنمایی

پیدا شدن کیم‌های اولیه

وسایل و مواد لازم کیمهای اولیه بنما نشان داده میشود. وسائلی از قبیل پنس و موادی مثل نوار، چسب مرکور کم، آمونیاک، و پسر از آن کار هریک از این وسائیل را مینیمیم. راهنمای پیدا شدن، طریقه صحیح یک پاسمان ساده را تشریح میکند.

ساعت ۱۵

ریاضیات سال دوم راهنمایی

وضع دو دایره نسبت بهم

ابتدا وضع یک خط و یک دایره نسبت بهم شرح داده میشود. خط و دایره نسبت بهم سه حالت دارند. خط، دایره را در دو نقطه قطع میکند. خط بر دایره مماس است. خط در خارج دایره واقع شده و با آن نقطه مشترکی ندارد.

سه حالت: مقاطع، مماس و متقاطع حالتها اصلی دو دایره نسبت بهم میباشد. با مثالهای تصویری سه حالت فوق و خواص دایره متداخل، مماس و متقاطع شرح داده میشود.

ساعت ۱۸/۴۰

علوم سال دوم راهنمایی

سنگها مواد سازنده پوسته زمین

سنگهاییکه روی زمین دارای موارد تشابه و اختلاف کونا کوندند. شما نیز در هر نقطه زندگی کنید حتماً با چند نوع از آنها سروکار دارید ولی آیا متوجه تفاوت آنها نیز شده‌اید؟

بعضی از سنگها بر اثر فعالیتهای آتشفشانی بوجود می‌آیند بدین ترتیب که مواد مذاب از داخل زمین خارج

شناخت حرفه و فن سال اول راهنمایی

پهداشت ۲



چهارشنبه ۵ شهریور

ساعت ۱۴/۳۰

علوم اجتماعی سال اول راهنمایی

در این برنامه ضمن تکرار برخی مطالب مهم درباره زندگی ایلی که در هفته گذشته عنوان گردید با جنبه‌های تازه‌ای از این نوع زندگی آشنا می‌شوید. ضرورت‌های اجتماعی و اقتصادی، توسعه و پیشرفت فنون و صنعت، بتدریج زندگی ایلی را در گرو می‌سازد، و کم‌کم آنرا به زوای نزدیک می‌کند.

دامداری اساس زندگی را در ایل تشکیل می‌دهد. بنظر بیشتر دانشمندان علوم اجتماعی، کار دامپروری از زمانی در زندگی بشر، متداول گردید که، انسان‌های اولیه دریافته‌اند، دامه زندگی با شکار هیچ جنبه ایشکاری نمی‌تواند داشته باشد و دیگر فقط به فکر شکار کردن یعنی، کاری که نتیجه آن فوراً عایدشان گردد نبوده و از این مرحله به میدان تلازع برای زندگی قدم نهادند.

سگی که استخوان نیم‌خورده خود را در خاک پنهان میکند، زنبوری که عسل را در کندوی خود ذخیره میکند، و یا مورچه‌ای که از ترس روز بارانی غذای خود را پنهان می‌سازد همه این موجودات، نخستین کارگران پشای تمدن‌اند. بدون تردید این مخلوقات ضعیف و شاید چندتای دیگری نظیر آنها به انسان‌های اولیه راه ذخیره کردن برای فردا را آموخته‌اند و با آنان یاد داده‌اند که از فراوانی تابستان سود ببرند و برای روزهای سخت زمستان چارهای بیندیشند. اگر انسان در مرحله شکارواری باقی میماند، چیزی بیش از یکی از هزاران گوشه‌خوار دیگر نبود. هنگامی بشر توانست گوهر انسانی خود را نمایان سازد که زندگی او از مرحله متزلزل شکار خارج شد و به مرحله مطمئن‌تر و ثابت‌تر حیات چوپانی وارد گردید. در این شکل جدید زندگی مزایای گرانبایی نصیب او شد که عبارتست از اهلی کردن جانوران و تربیت دامها و استفاده از شیر آنها. در این مرحله انسان‌های اولیه بجای کشتن حیوانات آنها را پدام انداختند و کم‌کم به فکر رام کردنشان افتادند. پس از چندی متوجه شدند که برای نگهداری دامها احتیاج به غذا و علوفه دارند.

طبیعت به مراتب سرسبزی و خرمی همیشگی نمیدهد، تغییر فصول و دگرگونی هوا باعث می‌گردد که فقط چند ماهی از سال مراتع یک منطقه علوفه مورد نیاز را تأمین نماید. لذا انسان متوجه شد، در مسافتی دورتر ممکن است غذای کافی و مناسب برای دامها وجود داشته باشد و برای بهره‌وری از این امکانات ناچار گردید که خود نیز با دامهایش بان‌سو کوچ کند. او پس از پایان گرفتن منابع غذایی منطقه جدید مجدداً بسوی مکان اولیه بازگشت. این رفت و بازگشت بتدریج و با مرور زمان بصورت عادت درآمد. در تابستان دامپروران به‌راه گله خود به بیلاق در

دامنه کوهها میرفتند و در زمستان به ناحیه گرمسیر یعنی به قشلاق بازمیگشتند.

ایلات سه ماه بهار و سه ماه پائین یعنی دو فصلی را که تقریباً آب و هوا معتدل و مناسب است به‌راه‌پیمایی و کوچ میگذرانند و بقیه مدت سال را یا در قشلاق و یا در بیلاق سپری میکنند.

امروز در شمال افریقا و قسمت‌های وسیعی از آسیا تعداد فراوانی از ایلات و عشایر پنجم میخورند که بشیوه‌های گوناگون کوچ‌نشینی زندگی میکنند.

در قسمت آخر این برنامه فیلمی توأم با گفتار درباره کوچ‌نشینی در شمال افریقا بنمایش درمیآید. در این فیلم جنبه‌های متنوع و زیبای زندگی کوچ‌نشینی، تشریح میگردد.

ساعت ۱۵

فیلم مستند

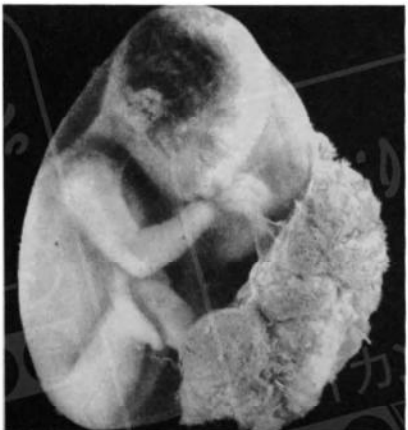
دانش‌تن تولد

تقریباً ۲۸۰ روز بعد از آسستی بچه بدنیا می‌آید. بحث را از جنین داخل رحم شروع میکنیم. احتیاجات غذایی جنین در داخل رحم بوسیله مادر تأمین میشود. زمان تولد را دقیقاً نمیتوان مشخص کرد. نوزاد در موقع تولد تقریباً بصورت کامل درآمده ابتدا کیسه‌ای که نوزاد در داخل آن قرار دارد بازه میشود، سپس نوزاد از طرف سر از رحم بیرون می‌آید.



نفس نوزاد بلافاصله پس از تولد آغاز میگردد، تغییرات دیگری نیز پس از تولد صورت میگیرد که حائز اهمیت هستند. برای مثال گردش خون را بررسی میکنیم. قلب یک انسان بالغ از دو قسمت تشکیل شده. خون بدن بوسیله سیاهرگ وارد قلب میشود و سپس به شش‌ها می‌رود که در شش‌ها اکسیژن لازم را میگیرد و بی‌اکسیژن کرین خود را پس میدهد، خون اکسیژن گرفته به قسمت چپ قلب برمیگردد سپس به‌طرف مغز و سایر قسمت‌های بدن فرستاده میشود.

حالا جریان خون جنینی را که در رحم قرار دارد بررسی میکنیم، جنین خون را به طرف جفت میفرستد در جفت خون



اکسیژن لازم را میگیرد اما در عین حال با خون سیاهرگی که از بقیه بدن جنین می‌آید مخلوط میشود. سپس خون

سیاهرگ متوجه طرف چپ میشود و خون باقی‌مانده به‌طرف راست تلب و از راه کانال دیگر به‌طرف چپ قلب می‌رود که هر دو آنها از شش عبور میکنند.

ساعت ۱۸/۳۰

انگلیسی سال دوم راهنمایی

درس ۶

۱- تمرین با جملاتی نظیر:

How much / is / rice / a kilo?
are / eggs /

I haven't any / rice / but I have some
eggs / bananas.

۲- در پایان برنامه آوازی در مورد روزهای هفته خوانده میشود.

How many days are there in a week
Sunday, Monday, Tuesday,
Wednesday Thursday Friday,
Saturday,
Seven days in one week.

پنجشنبه ۶ شهریور

ساعت ۱۴/۳۰

خیابان سسامی

ساعت ۱۵

فیلم مستند

دانش‌تن رشد

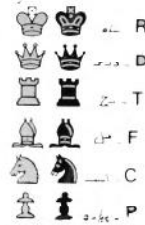
هر کدام از ما دارای شکل بخصوصی هستیم. حال ببینیم بچه‌ها چگونه رشد می‌کنند. رشد در صورتی امکان‌پذیر است که احتیاجات غذایی تأمین گردد، بدن جانداران از سلول‌هایی تشکیل شده که در حال تغییر هستند. ابتدا به‌دویم، بعد چهار قسمت‌والا آخر... ولی بزرگی آنها در تمام موجودات برابر است. اگر فکر کنیم که سلول‌فیل بزرگتر از انسان است اشتباه کرده‌ایم. اگر سلولی آسیب دید، دیگری جایگزین آن میگردد. اطراف هسته سلول را نوعی ماده ژله‌ای پر کرده در اطراف سلولها فاصله‌ای هست که در افراد بالغ این فاصله را پر کرده است.

رشد استخوان بوسیله عوامل وراثتی است که در داخل خود استخوان قرار دارد. در اوایل دخترها سریع‌تر از پسرها رشد می‌کنند و از آنها جلو می‌افتند ولی بعد سرعت رشد پسرها خیلی بیشتر از دخترها میشود. اگر عاملی از رشد کودک جلوگیری کند میتوان با امکاناتی که امروزه در اختیار علم پزشکی است، آنرا از میان برداشت. سن انسان نشان دهنده رشد نیست دو پسر در یک سن ممکن است از نظر رشد یکی نباشند.



دنیای شطرنج

مصر شطرنج



32- C-d6	32- T-d8	21- P-a4	21-	9- P-e4	9- P×Pe4	
33- P-c5!	33-	دومین امتیاز: سفید از هر فرصتی استفاده میکند و مهره‌های جناح وزیر را به پیش میراند:	10- C×P	10- F-b7	11- D-c7	
کشدان میگوید: اگر از این پیشروی نتیجه نسوری بدست نیاید، ممکن است ضایعاتی حاصل شود:	21-	21- D-f6	11- T-d1	12- F-g5	12- Tf8-e8	
33-	33- D-c6	22- P-b4	22- C-d7	13- P×P	13-	
34- D-f3	34- D×Pa4	23- C-b5	23- C-f8	نخستین امتیاز: سفید اکسون در جناح وزیر سه پیاده در برابر دو پیاده حریف در اختیار دارد:	13- F×C	
35- D×P+	35- R-h7	24- D-e3	24- P-a6	13-	14- C×F	
36- P-h3	36-	25- C-d6	25- T-b8	14- F×F	14- C×P	
سفید از یکسو خانه‌ای برای مهره شاه خالی میکند و از سوی دیگر دام کوچکی در سرازیر حریف میگسترند:	26- T-d2	26- D-e7	26- D-e7	15- D×C	15- C×P	
36-	27- Ta1-d1	27- D-c7	27- D-c7	16- D-c4	16- F×F	
37- P×P	28- P-c4	28-	28-	17- C×F	17- D-e7	
38- R-h2	28- T-d7	28-	28- T-d7	18- C-f3	13-	
39- T-e2	29- D-c3	29- D-c3	29- P-h6	کشدان عقیده دارد که: آسمان از ایر های سیاه خالی شده... نبرد باید با نیروهای برجای مانده پایان برسد... هدف این بود که در جناح وزیر از نظر نیروی پیاده برتری داشته باشیم که داریم... این پیاده‌ها خواه و ناخواه پیشروی خواهند کرد و حداقل یا یک پیاده آزاد از آنها خواهیم ساخت و یا میان دو پیاده برجای مانده جناح وزیر سیاه نترسده خواهیم انداخت و یکی از آنها را بچنگ خواهیم آورد... سیاه هم می‌تواند پیاده‌های جناح وزیرش را بحرکت در بیاورد؛ منتهی باید توجه داشته باشد که در وسط بازی، مهره شاه‌اش آرامش نخواهد داشت و در آخر بازی فاصله میان مهره شاه و طسرف دیگر میدان کارزار، عامل تعیین کننده‌ای در کسب پیروزی من خواهد بود... بنا بر این پیش بودن یک پیاده در جناح وزیر، مسئله‌ایست که بآن باید توجه کامل داشت و باید از هر فرصتی برای کاسب این برتری، سود جست.	18-	18- Te8-d8
40- D×Pe6	30- C-e4	30- C-e4	30- T×T	19- C-d4	19- D-h4	
چهارمین امتیاز: سفید در این مرحله نقیه در صفحه ۵۹	31- T×T	31- T×T	31- T-c8	20- D-e2	20- Ta8-c8	

ز: این ویدئو چرک
ترجمه جهانگیر افشاری

۹۴

چند امتیاز و...

استادان بزرگ شطرنج جملگی بر این عقیده‌اند که در مراحل نخست بازی، باید پیاده‌ای از حریف به غنیمت گرفت و سپس تا رسیدن به موقعیت نهایی از یک برنامه حساب شده و کامل پیروی کرد... در این نبرد که بسال هزار و نهصد و سی و دومین ای - کشدان I. Kashdan و اچ - اشتاینر H. Steiner روی داده، مبنای به اهمیت این عقیده پسی برد... کشدان در این مبارزه بخوبی این طرح را پیاده میکند... البته ناگفته نباید گذاشت که مشکلاتی هم در سرازیر وجود دارد که گذشتن از آنها چندان آسان نیست... اجازه بدهید به بینم کشدان چگونه از موانع میگردد و به نتیجه دلخواه میرسد:

کشدان، سفید	1- P-d4	1- C-f6
اشتااینر، سیاه:	2- C-f3	2- P-d5
	3- P-e3	3- P-e6
	4- F-d3	4- Cb8-d7
	5- Cb1-d2	5- F-e7
	6- D-e2	6-
سفید آماده میشود که در حرکت بعد پیاده e3 را بخانه e4 بکشد... این حرکت در سیستم کل Colle یک شاه کلید است که تمام درها را بروی مهره‌های جناح وزیر میگشاید:	6-	6- P-c5
	7- P-c3	7- O-O
قلعه کوچک	8- O-O	8- P-b6

حل مسئله شطرنج شماره ۱۹۶

سیاه در دو حرکت مات میشود

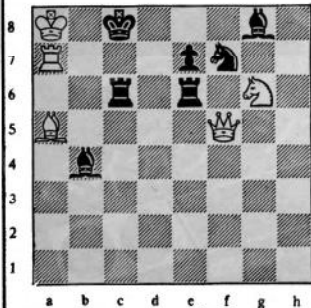
سفید

سیاه

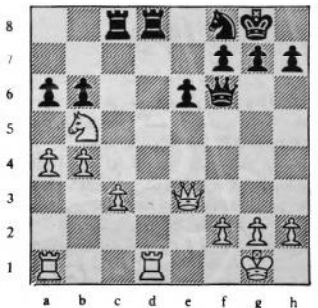
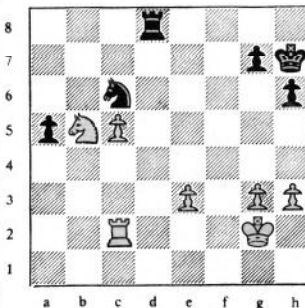
- | | |
|-------------------|---------------|
| 1- Fe7-f8 | کیش+ P-c4-1 |
| 2- Cf5×Dd4++ | کیش+ Ca6-b4-1 |
| اگر: 1- | کیش+ Tbg×p-1 |
| 2- Dc2×Ta4++ | |
| اگر: 1- | |
| 2- Fc8×Tb7++ | |

مسئله شطرنج شماره ۱۹۷

5- سفید: Fa5 - Df5 - Cg6 - Ta7 - Ra8.
7- سیاه: Rc8 - Fg6 - Pe7 - Cf7 - Tc6 - Te6 - Fb4.



سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات می‌کند



گفتگویی درباره

کمر بند سبز

مجموعه جدید برنامه‌های رادیویی گروه ادب امروز

از امروز (اول شهریور ماه)، گروه ادب امروز، مجموعه جدید برنامه‌های رادیویی خود را آغاز می‌کند.

این برنامه‌ها که با عناوین «یک شعر و یک شاعر»، «قصه ۴۰»، «شعر ۴۰» در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، «مباحث نظری شعر» و «شعر ۴۰» در اروپا و آمریکای شمالی، به ترتیب در ساعت بیست و سه روزهای شب و یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه از شبکه سراسری رادیو (صدای ایران) پخش می‌شود، به اعتبار هزمانی در ساعت بیست و یک سبب استقرار در سرزمین خرمن‌شعر و ادب، کمر بند سبز نام گرفته است. علاوه بر پنج عنوانی که ذکر

شد، در نظر است که برنامه دیگری به نام «قصه‌های ماه» - در زمینه داستان‌های کوتاه امروز فارسی - تهیه و پخش گردد و نیز، برنامه تازه‌ای در قلمرو ادبیات کودکان، آماده و آغاز شود. بدینوسیله است که ساعات پخش این دو برنامه نیز، در وقت مقتضی به اطلاع خوانندگان مجله «مانشا» خواهد رسید.

اکنون، متن گفتگویی را که به مناسبت شروع پخش برنامه‌های پنجگانه با آقای نادر نادریور، سرپرست گروه ادب امروز سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران و نیز با مسئولان و تهیه‌کنندگان این برنامه‌ها کرده‌ایم، در زیر خواهید خواند.

یکی از جلسات هفتگی گروه ادب امروز



۱- گفتگو با نادر پور

فاناشا - آقای نادر نادریور، لطفاً تاریخچه هدف و برنامه‌های گروه ادب امروز را از آغاز تا کنون به اختصار شرح دهید.

نادر نادریور - گروه ادب امروز در رادیو و تلویزیون، هزمان به وجود آمد و این در نیمه دوم سال ۱۳۵۱ بود. البته ما در اینجا، از شاخه تلویزیونی این گروه و برنامه‌هایش گفتگو نمی‌کنیم و فقط به‌شأن رادیویی آن می‌پردازیم. سرپرستی گروه از آغاز به من سرورده شد و من نیز جمعی از ادیب‌پژوهان و هنرمندان را به همکاری خواندم. قلمرو عمل ما از اول، معلوم و محدود بود: ما با قرون گذشته کاری نداشتیم و فقط می‌خواستیم که هنرهای گوناگون کلامی یعنی شعر و داستان (بلند و کوتاه) و نمایشنامه را در ایران (از آغاز انقلاب مشروطیت تا کنون) و در جهان (از ابتدای قرن بیستم تا امروز) به مخاطبان خود - که اغلب در میان دانشجویان و روشنفکرانند - بهتر و بیشتر بشناسانیم و این کار را - حتی الامکان - با زبانی ساده و بیانی درست به انجام رسانیم. نخستین برنامه ما که آئینه آدینه نام داشت (و در ضمن همین گفتگو، شرحش خواهد آمد) در آخرین هفته اسفندماه ۱۳۵۱، به مدت دوساعت از ۹ پ تا ۱۱ صبح، از فرستنده دوم رادیو پخش شد و تا کنون نیز مرتباً در پامداد جمعه‌ها و اعیاد، ادامه یافته است.

آئینه آدینه، با برنامه‌های دیگری که از فرق اساسی دارد و آن این است که از قلمرو عمل گروه ادب امروز با فراتی می‌گذارد و از دوچیت - یکی، زمان و دیگری، سوز - سرحدات اختیاری را ما نادیده می‌گیرد. توضیح آنکه، این برنامه، اولاً مجموعه‌ای از همه هنرها - از شعر و نقاشی و پیکرتراشی و داستان‌نویسی و تئاتر و سینما - است و بنابراین، فقط به ادبیات نمی‌پردازد و ناچاراً علاوه بر اینکه به رویدادهای کنونی این هنرها نظر دارد، با نگاهی تازه به آثار کهن می‌نگرد. فی‌المثل، دو قطعه شعر - یکی از پیشینیان دیگری از آمریقایان - را باهم مقایسه می‌کند و وجوه اشتراک آنها را نشان می‌دهد و یا مضمونی را در یکی از رشته‌های هنر - (مثلاً زمستان را در فیلمهای



سینمایی) - دنبال می‌کند و تحولات آنرا از قدیم تا امروز، باز می‌گوید. ضمناً چنانکه اشاره کردم - به جلسات شعرخوانی و تئاترها و نمایشگاههای نقاشی و فیلمهایی که در طول هفته دائمی و یا ظاهر می‌شوند نیز نظر دارد.

باید همین جا از فرصت استفاده کنم و در فراتر، بگویم که خوشبختانه این برنامه - با همه دشواریهایی که در کار داشته - تا کنون از اقبال شنوندگان برخوردار بوده و امید است که در آینده نیز باشد. باری، دوین برنامه گروه، موسوم به کتاب روز - که معطوف به نقد و عیارسنجی کتابهای مهم تازه انتشار یافته و یا تجدید طبع شده است - در خرداد ماه ۱۳۵۲، به مدت نیم‌ساعت، از فرستنده دوم رادیو آغاز و تا کنون نیز، هفته‌ای دوبار - روزهای یکشنبه و پنجشنبه - از ساعت شانزده و سی و پنج دقیقه تا هفده، ادامه یافته است.

سومین برنامه گروه نیز به نام کتاب شب - که اختصاص به روخوانی یا بازخوانی رمانهای معاصر ایرانی و جهانی دارد - از همان تاریخ شروع شده است و تا امروز نیز، هفته‌ای شش‌بار - از ساعت بیست و دو تا بیست و دو و سی دقیقه هر شب - به مدت نیم ساعت از فرستنده دوم رادیو پخش می‌شود.

۳- گفتگو با دکتر حسین ولی‌زاده

(مسئول برنامه «آئینه آدینه»)

فاناشا - آقای دکتر ولی‌زاده، برنامه آئینه آدینه، حاوی چه مطالبی است و قصد اصلی گروه ادب امروز از تهیه آن چیست؟
دکتر حسین ولی‌زاده - برنامه آئینه آدینه، چنانکه آقای نادریور قبلاً اشاره کردند، از دو نوع مطلب تشکیل می‌یابد: اول - مطالبی که از نظر گاه زمان، همیشه تازه است و هیچگاه کهنه نمی‌شود، مانند یادنامه‌ها که شامل بحث مختصری در شرح احوال و آثار هنرمندان تمام اعصارند و بدان سبب یادنامه خوانده می‌شوند که از هر فرصت مناسبی برای یادآوری آنان استفاده می‌کنند و این فرصت‌های مناسب عبارتند از: تاریخ تولد و وفات، تاریخ انتشار و یا تجدید طبع آثار مهم، تاریخ سفرها و وقایع معتبری که در حیات هنرمندان تأثیر کرده‌اند.... و یا مثل سخن‌سجی‌ها که دو قطعه شعر و یا دو قطعه نثر، یکی از دانشمندان و دیگری از امروزیان را با هم مقایسه می‌کنند و شباهت‌ها و یا تفاوت‌های آن دو را نشان می‌دهند. و نیز، از حسین مطالب کهنه نشدنی «آئینه آدینه»، تحلیل شعر است که معمولاً به قلم یکی از شاعران، عضو گروه نوشته می‌شود و غرض از آن، پرکشیدن و باز نمودن نکات نهفته‌ای است که در یک قطعه شعر قدیم و یا جدید وجود دارد، با این تفاوت که اگر شعر مورد بحث از آثار معروف پیشینیان باشد، تحلیل کننده

علی نثری - از دوسال پیش (تیرماه ۱۳۵۲) به دعوت آقای نادریور، همکاری با گروه را آغاز کردم و سمت سرپرستی رادیویی آنرا پذیرفتم و تا امروز نیز در همین سمت باقی هستم. وظیفه من دوچیتبه دارد: اداری و ادبی. در زمینه اداری، بر جریان کار تمام برنامه‌ها از آغاز تا انجام - یعنی از هنگام جمع‌آوری نوشته‌ها تا هنگام ضبط آنها نظارت می‌کنم و بدین ترتیب، تهیه فهرست مطالب و تنظیم وقت و تعیین استودیو برای ضبط برعهده من است و همچنین، رسیدگی به امور مالی و اداری افراد گروه (برطبق موازین و مقررات سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران) نیز جزو وظایف من به‌شمار می‌رود.

اما در قلمرو ادبی، نظارت بر متن برنامه‌های کتاب شب و کتاب روز و تکرش پروتئریات ادبی تاکنون برعهده من بوده و از این پس نیز، تا حد پنج (و بزودی هفت) برنامه جدید گروه، افزایش خواهد یافت. فاناشا - از همکاری دو ساله خود با گروه ادب امروز، چه احساسی دارید؟
علی نثری - در طول این دو سال، همیشه روح همکاری و بی‌غرضی، همراه با وسعت نظر بر گروه حاکم بوده و بی‌شک و سیمپانه‌ای را که لازمه هرگونه کار جمعی است در میان اعضای آن پدید آورده و این شوق را به من بخشیده که با دقت و علاقه‌ای روزافزون، کار خود را در این گروه ادامه دهم.



۴- گفتگو با علی نثری

سرپرست برنامه‌های رادیویی گروه ادب امروز
فاناشا - آقای نثری، همکاری شما با گروه ادب امروز رادیو از چه هنگامی آغاز شد و سمت قبلی و فعلی شما در این گروه چیست؟



باید از دیدگاهی تازه به آن بنگرد و لطافت جدیدی را در آن کشف کند. اما مطالب نوع دوم آئینه آدینه، آنهایی است که به زمان خاص تعلق دارد و بنابراین، کهنه نمی‌شود. مثل گزارشها و تفسیرهایی که از نمایشگاههای نقاشی و تئاترها و فیلمها و رویدادهای هنری دیگر به شنوندگان عرضه می‌گردد و در واقع، آئینه وقایع هفته است. ناگفته نماند که هدف ضمنی گروه ادب امروز از تهیه این برنامه (و برنامه‌های

این سه برنامه که مجموعاً شش ساعت هفته را دربر می‌گیرند، تا سه ماه پیش، محصول هفته کوششهای گروه ادب امروز به شمار می‌رفتند، اما از خرداد ماه اسفند، برنامه دیگری نیز به نام **نگرشی بر نشریات ادبی** بر این مجموعه افزوده شد و جمع ساعات آنرا به شش و نیم رساند. این برنامه تازه که به نشریات ادبی (اعم از هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها و گاهنامه‌ها) را نقد و بررسی می‌کند، هفته‌ای یکبار - روزهای چهارشنبه - میان ساعات شانزده و سی و پنج دقیقه تا هفتده، از همان فرستنده دوم پخش می‌شود. البته شرح مفصلتر این سه برنامه را از زبان مسئولانشان در ضمن همین گفتگو خواهید شنید، اما من در پایان پاسخ اول شما، باید این نکته را یادآوری کنم که تاکنون، همه برنامه‌های رادیویی گروه ادب امروز که شامل شش ساعت و نیم در هفته بود، از فرستنده دوم پخش می‌شد و از امروز - که آغاز شش‌روز ماه است - پنج برنامه جدید ما (که هر یک به مدت نیم ساعت و جمعا بالغ بر دو ساعت و نیم است) از فرستنده اول، یعنی صدای ایران پخش خواهد شد و به این ترتیب، مجموع ساعاتی که برنامه‌های ما در طول هفته و بر روی دو فرستنده اشغال خواهند کرد، به ۹ واحد رسید و با دو برنامه‌ای که هر یک به مدت نیم ساعت در زمینهٔ مساجد ایرانی و ادبیات کودکان در دست تهیه داریم به ۱۰ ساعت بالغ خواهد شد و این رقم، طبعاً ساعات برنامه‌های تلویزیونی ما را دربر نخواهد داشت.

تلاش - شرط عضویت در گروه ادب امروز ویا همکاری با برنامه‌های آن چیست و شما تاکنون، از چه کسانی به عنوان نویسنده و یا همکار گروه استفاده کرده‌اید؟
ناذر نادری - شرط عضویت در گروه ویا همکاری با برنامه‌های آن، دو چیز است: ۱- صلاحیت در قلمرو ادب و هنر ۲- حسن شهرت در محیط اجتماع.
 اما علاوه بر اعضای دائمی گروه که با ضمانت در ضمن همین گفتگو خواهد آمد، نویسندگان و مترجمان و شاعرانی که هم اکنون نام می‌برم، کم‌وبیش با برنامه‌های ما همکاری کرده‌اند:

بناوان: شورانگیز فرخ، سوسن سمعی، هایده وهاب‌زاده، پوران سامی، آقایان: محمد قاضی، غلامرضا سمعی،

دکتر فتح‌الله مجتبی، رضا سیدحسینی، عبدالله نوکل، مهدمن سروش حبیبی، دکتر توجرحضه، فریدون مشیری، نصرالله رحمانی، و کسان دیگری که شاید نامشان را به یاد نیاورده باشیم.

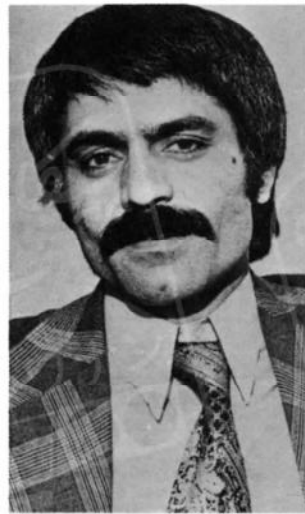
بسیوی است که علاوه بر صاحب قلمانی که نام بردم، از همهٔ کلاس‌های کم و بیش در حد صلاحیت و شهرت ایشان باشند، در حال و آینده، یاری خواهیم خواست.
تلاش - آقای نادری، شما در مقام سرپرستی گروه چه تأثیری در اعضای آن دارید و عقاید و سلیقه‌های شما تا چه میزان با نظریات و افکار نویسنده‌ها برنامه‌ها هماهنگ است؟

نادری - تأثیر من، مانند سرپرستان گروه‌های دیگر رادیو، و تلویزیون، در هماهنگ کردن مطالب و انتخاب زیربنایی و گسختگی برنامه‌هاست. اما علاوه بر این «تأثیربخشی» که لازمهٔ کار سرپرستی است، خصلت شاعری من نیز هست. تأثیر این خصلت در کار گروه این است که در برنامه‌های آن، تمایلی بیش از معمول به اشاعهٔ شعر امروز وجود دارد و شاید همین تمایل باشد که جمعی از شاعران معاصر را نیز به همکاری با گروه ما ترغیب کرده است. اما در پاسخ دومین قسمت سؤال شما باید بگویم که بی‌گمان، همهٔ عقاید و نظریات نویسنده‌گان، با اعتقادات و افکار من توافق ندارد و این، امری طبیعی است. ولی از آنجا که اولاً به حکم سلیقهٔ شخصی، اعتقاد به «تعامل و تبادل افکار» دارم و ثانیاً به عنوان سرپرست گروه ملزم به ایجاد هماهنگی در میان آنها هستم، می‌گویم تا بین این دو وجه مختلف - یعنی امکان بروز دادن به عقاید جدی که به هماهنگی کلی برنامه‌ها آسیب نزنند - بپذیرم و آنها را فرصت بروز و خصلت انتشار ببخشم.

۵- گفتگو با احمد کسیلا

(مسئول و مجری برنامه‌های «کتاب روز» و «نگرشی بر نشریات ادبی»)
تلاش - آقای کسیلا، اول دربارهٔ هدف و کیفیت برنامهٔ کتاب روز صحبت کنیم و بعد، به برنامهٔ نگرشی بر نشریات ادبی بپردازیم... موافقت؟
احمد کسیلا - بله، از برنامهٔ کتاب روز آغاز می‌کنم که از لحاظ قدمت، سومین برنامهٔ رادیویی گروه ادب امروز است و هر هفته، روزهای یکشنبه و پنجشنبه از ساعت شانزده و سی و پنج دقیقه تا هفتده پخش می‌شود.

در این برنامه، کتابهای مهم تازه انتشار یافته و یا تجدید طبع شده، به توسط نویسندگان گروه ادب امروز، برحسب ارزشهای گوناگون آنها مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند.
 شیوهٔ معمول این است که بانویسنده یا مترجم اثر نیز، پس از انتشار نقد گفتگو



می‌شود تا شنوندگان با آراء و عقاید او نیز آشنا شوند و معیاد درستی برای داوری به دست آورند.

مهمترین ویژگی این برنامه، گزینش ضابطه‌های راستین در ارزشیابی جنبه‌های گوناگون آثار مکتوب و آراءهٔ شناختی، منطقی و گسترده دربارهٔ کتابهای تازه انتشار یافته، به ویژه کتابهای مربوط به ادب امروز است.
 نویسندگان این برنامه، بدون رعایت هیچگونه اولویت، عبارتنند از بانوان: مهین پیرامی و پوران سامی، هایده وهاب‌زاده و آقایان: اسفند آقادی، همایون علی‌آبادی، محمد مالیری، ولی‌الله درویان، جمشید چالنگی، ابراهیم امین‌زاده، حسین خلجی اسدی، ام. الف. بخیرینا و علی‌رضا نوری‌زاده.
تلاش - بسیار خوب، آقای کسیلا، حالا نوبت برنامهٔ دیگری شماست.

احمد کسیلا - برنامهٔ دیگری که من عهده‌دار مسئولیت آن هستم، **نگرشی بر نشریات ادبی** نام دارد و از روز بیست و یکم خردادماه اسفند آغاز شده و هفته‌ای یکبار، روزهای چهارشنبه از ساعت شانزده و سی و پنج دقیقه تا هفتده - توسط فرستنده دوم رادیو پخش می‌گردد و در آن، ماهنامه‌ها و گاهنامه‌های ادبی مانند «سخن»، «نگین»، «رودکی»، «فرهنگ» و «زندگی» و نشریات دانشکده‌ها از قبیل «مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران» و «مجموعه مقالات و بررسیها» (نشریهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی همین دانشگاه) نقد و بررسی می‌شود. در این نقد و بررسی، ارزش‌های گوناگون مطالب و مقالات تحقیقی مورد توجه قرار می‌گیرد و به شنوندگان عرضه می‌گردد.

تلاش - لطفاً نویسندگان و همکاران این برنامه را نام ببرید.
کسیلا - این برنامه، مانند پنج برنامه جدیدی که مجموعهٔ گهرنند سبز را تشکیل می‌دهند، محصول تلاش یک نفر است و جز مسئول آن - که من باشم - نویسنده و حتی گوینده‌ای ندارد. یعنی خود من هستم که هم مطالب آنرا می‌نویسم و هم می‌خوانم. اما در اینجا باید از آقای محمد مهاجر یاد کنم که تاکنون هم در این برنامه و هم در برنامهٔ کتاب روز، سهمیه‌ها با من همکاری کرده زیرا تهیه کنندهٔ فنی هر دو بوده است.

۴- گفتگو با داود رمزی

(مسئول و مجری برنامهٔ «کتاب شب»)

تلاش - آقای رمزی، از کمی مسئولیت برنامهٔ کتاب شب را به عهده گرفته‌اید؟ هدف این برنامه و طریقهٔ انتخاب کتابهایی که باید در آن خوانده شود، چیست؟
داود رمزی - در خردادماه ۱۳۵۲، مسئولیت تهیه و اجرای این برنامه به عهدهٔ من گذاشته شد. هدف این برنامه، برگزیدن و باز-خواندن کتاب‌های معروف و شناخته‌ای است که در قرن بیستم تألیف و طبع شده‌اند. طریقهٔ انتخاب به این منوال است که در جلسات هفتگی گروه ادب امروز، کتابی از تالیفات نویسندگان ایرانی و یا ترجمه‌ای از آثار نویسندگان خارجی، به وسیلهٔ من و یا همکاران دیگر پیشنهاد می‌گردد و پس از تصویب گروه، بنا به تعداد صفحات کتاب، ۱۲ صفحهٔ خوانده می‌شود.

تاکنون در این برنامه، بسیاری از آثار بزرگترین نویسندگان جهان که توسط تواناترین مترجمان ایرانی به فارسی درآمده و همچنین، خیلی از تالیفات نویسندگان مهم ایرانی که قبلاً به طبع رسیده، متناوباً خوانده شده است.

موسیقی متن، متناسب با حال و هوای داستان و زمان وقوع آن انتخاب می‌شود و هر دو یا سه دقیقه یکبار، برای ایجاد تنوع و تفکر، در لابلای متن پخش می‌گردد.

دیگر، درست نوشتن و درست گفتن است و به همین سبب، تمام مطالب پیش از ضبط برنامه، خوانده و به معیاد دستور زبان فارسی سنجیده و برای گوینده اعراب‌گذاری می‌شود و جهد کافی به عمل می‌آید تا تلفظ کلمات، صحیح باشد و این، البته به آن معنی نیست که مثلاً کلماتی مانند **معدن** و **معرض** به کسر «دال» و «راء» خوانده شود تا به اصل تلفظ عربی نزدیک گردد. بنا بر آنچه گفته شد، هدف برنامهٔ **کتاب شب**، علاوه بر آگاه‌نشدن شنوندگان از مسائل ادبی و وقایع هنری هفته، نوعی تعلیم و تمرین در صحت بیان است.

تلاش - شما از چه تاریخی، مسئولیت این برنامه را به عهده گرفته‌اید و چه کسانی با شما همکاری می‌کنند؟

دکتر ولی‌زاده - من از تیرماه ۱۳۵۲ (دو سال پیش) به دعوت آقای نادری، مسئولیت برنامهٔ **کتاب شب** را به عهده گرفتم و از همکاری همهٔ اعضاء و نویسندگان گروه ادب امروز برخوردار شدم و خواهم شد، تصور می‌کنم که دو نام آنان در اینجا لزومی نداشته باشد زیرا در پایان همین گفتگو، هنگامی که از همکاران و نویسندگان گروه نام بردم می‌شود، همهٔ آنان معرفی خواهند شد. فقط در اینجا لازم است بگویم که آقای **منوچهر جبارتگریز** از آغاز این برنامه، به عنوان تهیه کنندهٔ فنی، در انتخاب موسیقی و ضبط مطالب آن با من همکاری سهمیه‌مانه دارند و در این راه، ذوق و کوشش فراوان به کاد می‌برند.



۳- گفتگو با حسین منزوی

(مسئول برنامهٔ «یک شعر و یک شاعر»)

تلاش - آقای منزوی، از نام برنامهٔ امروز، شاعری صاحب سبک هستند و پیداست که شعر و شاعر، محور و مدار این برنامه است. حالا، اگر ممکن است، کمی مفصلتر دربارهٔ آن صحبت کنید.
حسین منزوی - «یک شعر و یک شاعر»، برنامه‌ای است نیم ساعته که هدفش معرفی شعر امروز و شناساندن دقیق و مضایق اوست و آثبات هرچه باشد این شعر، که شعر امروزه براستی ادباً منطقی شعر کهن است. برای برآوردن این منظور، در **بقیه در صفحه ۵۹**



در آغاز خواندن هر کتاب، در صورت دست‌یابی به مترجم بانویسنده آن، گفتگوی نیم‌ساعته به قصد تجزیه و تحلیل محتوای کتاب و شناسایی شخصیت و پیام مؤلف ترتیب داده می‌شود.
 بنا به گفتهٔ ناشران، این برنامه سبب شده است که بسیاری از شنوندگان، پس از آشنایی با متن یک کتاب، به خرید آن علاقه‌مند شوند و همچنین، توانسته است که توجه عدهٔ زیادی از دوستداران کتاب را به سوی خود جلب کند.
 این برنامه، هر شب به مدت نیم‌ساعت - از بیست و دو تا بیست و دو و سی دقیقه - از فرستنده‌های A M P O M (برنامهٔ دوم) پخش می‌شود و تهیه کنندهٔ فنی آن، **داود جمشیدی** و ناظر ادبی‌اش، **علی نثری** است.

تولید محلی و برنامه‌های اختصاصی مراکز شهرستانها

مرکز آبادان	مرکز رشت	مرکز شیراز	مرکز رضایه	مرکز تبریز	مرکز اصفهان
<p>همه‌روزه بغیر از جمعه‌ها ۱۹/۱۵ اخبار استان</p> <p>شنبه ● ۱۶/۵۵ تلاوت قرآن ۱۷/۰۵ روستائیان (محل) ۱۸ ورزش نوجوانان</p> <p>یکشنبه ● ۱۶/۵۵ تلاوت قرآن</p> <p>سه‌شنبه ● ۱۶/۵۵ تلاوت قرآن</p> <p>چهارشنبه ● ۱۶/۵۵ تلاوت قرآن</p> <p>پنجشنبه ● ۱۶/۵۵ تلاوت قرآن</p> <p>جمعه ● ۱۰/۱۵-۱۱/۳۰ سخنرانی مذهبی + هنر و ادبیات نوجوانان + کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان آبادان</p>	<p>همه روز بجز جمعه‌ها ۱۶/۴۵ اخبار استان</p> <p>شنبه ● ۱۸ ورزش نوجوانان ۳۰ حامیان ۴۱ موسیقی محلی</p> <p>دوشنبه ● ۱۹/۴۰ هنر و جوانان</p> <p>چهارشنبه ● ۴۰ مسابقه و سرگرمی ۴۱ وارثه ۴۴ جنگ خزر</p> <p>پنجشنبه ● ۱۴/۳۰ فیلم سینمایی ۱۸/۴۰ اخبار استان</p> <p>جمعه ● ۰۹/۳۰ کودکان و نوجوانان ۱۱ رویدادهای هفته</p>	<p>جمعه ● ۱۶/۴۵ موسیقی محلی (تولید محلی) همه‌روزه ۱۹/۴۰ اخبار استان</p> <p>مرکز کرمانشاه</p> <p>همه‌روزه بااستثنای روزهای جمعه ساعت ۱۷/۴۰ اخبار استان</p> <p>شنبه ● ۱۷/۴۰ کودکان روستائی (تولید محلی) ۴۱ فیلم ویدئو</p> <p>دوشنبه ● ۱۷/۴۰ کودک (تولید محلی)</p> <p>چهارشنبه ● ۴۱ یتاوب یک‌هفته نوجوانان و جوانان (تولید محلی) و یک هفته برنامه مستند (تولید محلی)</p> <p>مرکز شیراز</p> <p>همه‌روزه بغیر از جمعه‌ها ۱۸/۱۵ اخبار استان</p> <p>سه‌شنبه ● ۱۷/۳۷ دهکده (برنامه‌ای برای کشاورزان و روستائینان فارسی)</p> <p>برنامه کلاس‌های آزاد رادیو تلویزیونی دانشگاه پهلوی شیراز</p> <p>شنبه ● ۱۶ فارسی (تکراری) ۱۶/۳۰ اقتصاد (تکراری) ۱۷ روانشناسی (تکراری)</p> <p>یکشنبه ● ۱۶ فارسی ۱۶/۳۰ اقتصاد ۱۷ روانشناسی</p> <p>دوشنبه ● ۱۶ فارسی (تکراری) ۱۶/۳۰ اقتصاد (تکراری) ۱۷ روانشناسی (تکراری)</p> <p>سه‌شنبه ● ۱۶ فارسی ۱۶/۳۰ اقتصاد ۱۷ روانشناسی</p> <p>چهارشنبه ● ۱۶ فارسی (تکراری)</p>	<p>همه‌روزه بجز جمعه‌ها ۱۶/۴۵-۱۷/۱۵ اخبار استان</p> <p>شنبه ● ۴۱ موسیقی محلی</p> <p>یکشنبه ● ۱۷/۴۰ کودک (تولید محلی)</p> <p>چهارشنبه ● ۴۱/۴۰ فیلم</p> <p>مرکز کرمان</p> <p>همه‌روزه ۱۶/۴۵ تا ۱۷/۱۵ اخبار استان</p> <p>جمعه ● ۱۱/۳۰ تا ۱۱/۵۵ کرمان در هفته‌ایکه گذشت</p> <p>مرکز بندرعباس</p> <p>همه‌روزه بغیر از جمعه‌ها ۱۷/۱۵ اخبار استان</p> <p>شنبه ● ۱۷/۳۷ رنگین گمان (تولید محلی) ۴۱ فیلم اطاق ۴۴</p> <p>سه‌شنبه ● ۱۷/۳۷ آشیانه (تولید محلی)</p> <p>چهارشنبه ● ۱۷/۳۷ رنگ و وارنگ (تولید محلی)</p> <p>۴۱ موسیقی محلی (محل) شنبه‌ها ساعت ۴۱ یک هفته درمیان برنامه پروانه‌ها (تولید محلی) پخش میشود</p>	<p>همه‌روزه بجز از جمعه‌ها ۱۶/۱۵ عصر بخیر همه‌روزه بغیر از جمعه‌ها ۱۶/۴۵ اخبار استان</p> <p>شنبه ● ۱۷/۴۵ روستائیان ۴۱ شهرها، شهرها (تولید محلی)</p> <p>سه‌شنبه ● ۱۸/۱۵ برنامه بچه‌ها (تولید محلی)</p> <p>چهارشنبه ● ۴۱ راز بقا</p> <p>جمعه ● ۱۱ آهنگهای درخواستی تلفنی</p>	<p>مرکز زاهدان</p> <p>شنبه ● ۴۱/۳۰ تارک و روشن (تولید محلی)</p> <p>۴۴/ تاتر (تولید محلی)</p> <p>چهارشنبه ● ۴۱ تارک و روشن (تولید محلی)</p>



- 1655 Electric Co.
- 1725 Rifleman
- 1750 James Hound
- 1800 Evening Report
- 1830 Program Notes
- 1840 Feature Film:
«Beware My Lovelvs»
- 1955 Ozzies Girls
- 2015 Gunsmoke
- 2105 Party
- 2130 Sanford and Son
- 2200 10 O'clock Report
- 2215 Boxing From the Olympic
- 2300 Buck Owens Ranch Show

SATURDAY

- 1340 Beverly Hillbillies
- 1405 Daniel Boone
- 1450 Andy Griffith
- 1520 Jack Lalanne
- 1540 General Hospital
- 1600 Sesame Street
- 1655 Electric Company
- 1725 Bewitched
- 1750 Captain Fathom
- 1800 Evening Report
- 1830 Program Notes
- 1835 Truth of Consequences
- 1855 Civilisation:
«The Warship of Nature»
- 1945 Movie:
«Spirits Of The Dead»
- 2130 Maude
- 2200 10 O'clock Report
- 2215 Movie:
«Three Desperate Men»
- 2320 To Be Announced

SUNDAY

- 1400 Beverly Hillbillies
- 1425 Daniel Boone
- 1515 Andy Griffith
- 1540 General Hospital
- 1600 Sesame Street
- 1655 Electric Company
- 1725 Jim Bowie
- 1750 Captain Fathom
- 1800 Evening Report
- 1830 \$10,000 Pyramid
- 1850 Password All Stars
- 1910 If These Walls Could Speak:
- 1940 Amazing world of Kreskin
- 2005 Movie:
«A For Texas»
- 2200 10 O'clock Report
- 2215 Tonight Show
- 2320 Jimmy Dean

MONDAY

- 1535 General Hospital
- 1600 Sesame Street
- 1655 Electric Company
- 1725 My Favorite Martian
- 1745 James Hound
- 1800 Evening Report
- 1830 Program Notes
- 1835 Last of the Wild:
«Cheetah»
- 1900 Price Is Right
- 1920 Information Special
- 1950 Bare Foot in the Park
- 2015 Carol Burnett
- 2105 Bonanza
- 2200 10 O'clock Report
- 2215 movie:
«Butler's Dilemma»
- 2320 Info Corner:
«Your Government Today»

TUESDAY

- 1535 General Hospital
- 1600 Sesame Street

WEDNESDAY

- 1430 Mike Douglas Show
- 1535 General Hospital
- 1600 Sesame Street
- 1655 Electric Company
- 1725 Wyatt Earp
- 1750 James Hound
- 1800 Evening Report
- 1830 Program Notes
- 1835 Trails to Adventure:
«The Ocean that Became a Desert»
- 1855 Newly wed Game
- 1920 Good Times
- 1945 Movie:
«In This Corner»
- 2045 Mancini Generation
- 2145 Dick Powell
- 2200 10 O'clock Report
- 2215 Movie:
«Invasion of the Animal Peoples»

THURSDAY

- 1005 New Zoo Revue
- 1030 Make a wish
- 1050 Cartoon Carnival
- 1120 Abbott and Costello
- 1140 Thursday Sports
- 1505 Movie:
«Flight to Nowhere»
- 1615 Pro Bowlers Tour
- 1725 The French Chef
- 1800 Weekend Reports
- 1815 Program Notes
- 1820 Information Special
- 1855 Let's Make a Deal
- 1900 Movie:
«Young Dillingers»
- 2045 Wacky World of Jonathan Winters
- 2105 Perry Mason
- 2200 Weekend Report
- 2215 Movie:
«Beauty and the Robot»

FRIDAY

- 1005 Sacred Heart
- 1020 Music and the Spoken Word
- 1050 Spring Street
- 1120 Animal World
- 1145 Friday Sports
- 1540 Movie:
«Taj & The Jungle Hunters»
- 1700 I Hour Information Specials
«Golden Spring»
- 1800 Weekend Report
- 1815 Program Notes
- 1830 Jackpot
- 1850 All in the Family
- 1915 Movie:
«Requiem For A Nun»
- 2040 Oto Variety:
«Don Rickles»
- 2130 M*A*S*H
- 2200 Weekend Report
- 2215 Weekend Tonight
- 2320 Luck Jim:
«Umpqua Stripers»

مه‌باد

● چهارشنبه ۲۹ مرداد

- ۱۷/۳۰ اسلاید و موزیک
- ۱۷/۴۵ سیری در مطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
- ۱۸ کارتون
- ۱۸/۳۰ روستائیان
- ۱۹ فیلم سردی بنام جونز
- ۲۰ موسیقی محلی (کردی)
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ گریزیا
- ۲۲ تاتر

● شنبه ۲۵ مرداد

- ۱۷/۳۰ اسلاید و موزیک
- ۱۷/۴۵ سیری در مطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
- ۱۸ برنامه ورزشی (تولید محلی)
- ۱۸/۳۰ روستائیان
- ۱۹ فیلم سردی بنام جونز
- ۲۰ موسیقی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ دختر استثنائی
- ۲۲ لحظات اضطراب

● یکشنبه ۲۶ مرداد

- ۱۷/۳۰ اسلاید و موزیک
- ۱۷/۴۵ سیری در مطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
- ۱۸ کارتون
- ۱۸/۳۰ بچه‌ها بچه‌ها
- ۱۹ موسیقی
- ۲۰ کالری شبانه
- ۲۱/۳۰ اخبار
- ۲۱ ایران زمین
- ۲۲ فیلم سینمائی

● دوشنبه ۲۷ مرداد

- ۱۷/۴۵ سیری در مطبوعات + نیازمندیهای شهرستانها
- ۱۸ کارتون
- ۱۸/۳۰ عصر حج
- ۱۹ گشت و گذار جغرافیائی
- ۲۰ موسیقی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ طبقه بالا و پائین
- ۲۲ دامستان ارواح

● سه‌شنبه ۲۸ مرداد

- ۱۷/۳۰ اسلاید و موزیک
- ۱۷/۴۵ سیری در مطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
- ۱۸ کارگاه موسیقی
- ۱۸/۳۰ نوجوانان (محلی)
- ۱۹ گوزینست نتردام
- ۲۰ نیکلای نیکل‌بی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ موسیقی
- ۲۲ لحظه‌های بحرانی

● پنجشنبه ۳۰ مرداد

- ۱۷/۳۰ اسلاید و موزیک
- ۱۷/۴۵ سیری در مطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
- ۱۸ کارتون
- ۱۸/۳۰ پاکر بانی
- ۱۹ اسمیت و جونز
- ۲۰ شما و تلویزیون (محلی)
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ شهر آواز
- ۲۲ رستاخیز

● جمعه ۳۱ مرداد

- ۱۴ اخبار
- ۱۴/۳۰ کودکان (محلی)
- ۱۵ فوتیال
- ۱۶/۳۰ موسیقی
- ۱۷ فیلم سینمائی
- ۱۸ دکتر مسئول
- ۱۸/۳۰ موسیقی
- ۱۹ آقای شهردار
- ۲۰ اتاق ۲۲۲
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ ادبیات جهان
- ۲۱/۳۰ تسخیر ناپذیران

عکاسی در ۱۰ درس



از ترسیان کستاس
ترجمه امیر هوشنگ کلاسی

درس نهم (قسمت دوم)

نگاتیف را دقیقاً بررسی کنید

کافی هست؛ زیاد کدر نیست؛ (کم-نور- دیدگی و یا کپتارشدگی ندارد) - زیاد روشن نیست؛ (برنوردیدگی و پرظاشرشدگی ندارد) - خراش یا لکه‌های روی آن نیست؛ - دانه‌هایش زیاد درشت نیست (این مورد در فیلم‌های باحساسیت تند و یا شتاب شده در ظهور آن دیده میشود).

● بوجه شما آیا اجازه میدهد، در صورتیکه میدانید هرچه کاسه‌ذ عکاسی بزرگتر باشد بهای آن گرانتر است؟ هرچه یک عکس 18×24 که خودتان خواهید چاپ کنید شاید به بهای یک عکس 10×7 که به بیرون سفارش دهید تمام میشود.

● آیا به اندازه کافی محلول ظهور و ثبوت جهت تعداد عکس‌هایی که در نظر دارید چاپ کنید یا در نظر داشتن ابعاد آنها، فراهم ساخته‌اید؟ (چون میدانید سطح یک عکس 18×24 برابر است با 432 سانتی‌متر مربع و چهار برابر بیشتر از یک عکس 12×9 است که سطح آن 108 سانتی‌متر مربع می‌باشد و چهار برابر کمتر ترکیبات شیمیایی مصرف می‌کند)

پس از پاسخ به این سئوالها و بعد از اینکه بایک مداد چرب روی شیشه‌ای که برای «کنتاکت» بکار میرود علامت‌گذاری شد (ماژیک از مداد چرب بهتر است چون

برای بزرگسازي چه نسبتی را بر میگزینید؟ این بستگی به پاسخ‌هایی دارد که بدان پرسش‌ها میدیدید:

- آیا خواهان یک تصویر از تمام نگاتیف می‌باشید؟
- نگاتیف آیا دارای کیفیات کافی جهت بزرگ شدن زیاد می‌باشد؟
- کنتراست (تفاوت ارزش میان منطفه‌های روشن و تاریک) آیا به اندازه

آسانتر بایک تکه بنه یا کپنه پاک‌میشود) - یعنی حدود قاب‌گیری موردنظر خط‌کشی کردید سعی کنید آنها را که لازم دارید طبق نسبت‌های بزرگسازي انتخاب نمایید و نگاتیف‌ها را که میخواهید از آن تمامی تصویر را بزرگ سازید و یا اینکه نصف آنرا بزرگ نمایید، و سپس آنها را که یک چهارم تصویر را بزرگ می‌کنید ردیف کنید و این کار بدانجهت است که برای یک اندازه کاغذ و یک فیلم که تمام‌منظر-

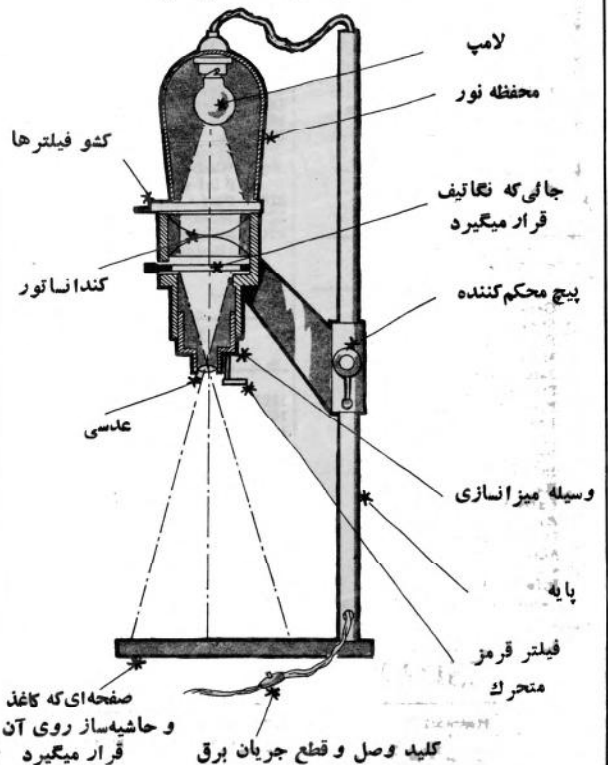
های آن به‌طریقی مشابه نور گرفته است پشت‌سرهم بزرگ شود و هر باز مجبور نشوید زمان نورگیری را پشت‌سرهم تفسیر دهید چون تمام مناظر بزرگ شدن در سه نسبت بزرگسازي ردیف میگردد.

بطور کلی هرچه بیشتر بخواهید بزرگ سازید، بیشتر تهنه‌سنگاه و بنا بر این منبع نور باید از صفحه‌ای که کاغذ عکاسی آنجا قرار دارد دور گردد و زمان نورگیری باید طولانی‌تر شود.

نیرنگ‌های فنی



طرح یک دستگاه بزرگسازي (آگروانديسور)



دیافراگم را بیاد داشته باشید

چگونه باید زمان نورگیری را تعیین کرد؟ بهمان روش که برای صفحه کنتاکت عمل شده، یعنی با برداشتن ریبوشی که هر بار قسمتی از کاغذ را در معرض نورگیری قرار میداد. ۴ ثانیه بدو، بعد از ۸ و ۱۲ و ۲۵ و ۲۶ بایک دستگاه بزرگسازیم برای شما امکان بازی کردن با نور وجود دارد: دیافراگم آن مثل مال یک دوربین عکسبرداری کار می‌کند.

ارزش کشودگی دهانه دیافراگم وضع عمق میدان را تعیین می‌کند (درس سوم) بنابراین ففع در این است که از پیش یک دهانه دیافراگم برابر با $(f/8)$ انتخاب نماید که در عین حال یک عمق میدان کافی برای پوشاندن بعضی اشتباهات احتمالی می‌انسانزی را در دسترس قرار میدهد و یا زمان نورسانی زیادتری امکان بعضی دخل و تصرف‌ها را بعداً خواهیم دید فراهم می‌آورد. سپس به تنظیم قاب تصویر می‌پردازید. برای این کار یک برگ کاغذ عکاسی بهمان اندازه که مورد کارتان است بردارید - (این برگ کاغذ البته فدا باید بشود ولی همیشه ببردتان بخورد) قاب تصویر دلخواه را با بالا بردن تنه دستگاه (که تصویر را بزرگ می‌کند) و با پائین آوردن آن (که تصویر را کوچک می‌کند) می‌توانید بدست آورید.

هنگامی که تصویر مورد نظر را انتخاب کردید، اقدام به میزانشناختن با دیافراگم تمام باز نماند.

بیشک نیاز به دستکاری روی فایکیری پیش می‌آید، به این منظور میزانشناختی را کمی تغییر دهید و مجدداً آنرا بوضع صحیح خود در آورید. مگر اینکه دستگاه بزرگساز شما اتوماتیک باشد.

دیافراگم را نیز به همان کشودگی به هنگام کار بگذارید، سپس فیلتر فرمز را که تمام دستگاه‌های بزرگساز مجهز به آنست در مسیر عبور نور قرار دهید که آنرا بی اثر میسازد - یک کاغذ عکاسی از جهتش بیرون آورید (فراموش نکنید که باید آنرا مجدداً خوب ببندید - کاغذ را طوری قرار دهید که سمت حساس آن رو باشد قاب گیری مورد نظر را روی آن بررسی کنید. سپس آنرا با آن برگ کاغذ فدا نشده که قبلاً جهت فایکیری و میزانشناختی منظور مورد استفاده شما قرار گرفته بود، ببوشانید. دستگاه را خاموش سازید - فیلتر فرمز را بکنار بزنید. بعد شروع به نور دادن ردیفی کاغذ به طریق که بالاخر به آن اشاره شد بنمائید.

سپس کاغذ عکس را با ظاهر سازی، بعد به ثبوت آن پردازید - سپس طریقی که برای صفحه کنتاکت عمل شد.

نوار تصاویری را که با شدت‌های گوناگون نور گرفته است مورد بررسی قرار دهید و زمان نورگیری دلخواه را با توجه به آن برگزینید.

برای برق انداختن؛ گرما لازم است

عکس‌هایی را که ظاهر و ثابت کرده‌اید باید خشک کنید.

● اگر دارای دستگاه برقی‌انداز نیستید عکس‌هایی‌تان را روی یک برگ کاغذ آب خشک کن تمیز بگذارید (رویه حساس روی آب خشک کن باید باشد) در صورت نداشتن کاغذ آب خشک کن می‌توانید آنرا روی یک

پارچه نظیف و با یک حوله فرار دهید و منظر بنمایید. پس از یکسب که برای خشک شدن آنها لازم است می‌توانید سراغ این شاهکارهایی که از زیر دست شما بیرون آمده است بروید. آنوقت تعدادی عکس لوله شده را می‌بینید که باید آنها را به فشار دوستانه یک ستون کتاب به مدت چند روز بسپارید.

● چنانچه دارای یک دستگاه برقی‌انداز هستید، پس از آبکشیدن عکس‌ها آب آنرا بکمک یک نورد ولتین از هر دو رویه، بگیرید این کار را روی یک زمینه سفید و لفت‌زنده انجام دهید (فورمیکا و غیره) سپس عکس را روی ورقه فلزی صاف دستگاه برقی‌انداز جعبه‌بندی و با کمک نورد جواب‌های هوای را که زیر عکس احتمالاً مانده است با فشار خارج سازید. اگر میخواهید عکس شما مات بماند رویه غیرحساس کاغذ را به سنفه فلزی بپسایید - رویه حساس زیر پارچه میماند - پس از چند دقیقه - دستگاه کاغذ فلزی آن توسط یک رزیستانس برق گرم میشود عکس شما را براق یا مات و خشک شما پس میدهد - پایان این مرحله را از یاد قوی‌تر کنید که کاغذ حین جلا شدن از صفحه فلزی تولید می‌کند. مطلع بشوید.

هرگز کاغذ را بزور از صفحه فلزی نکشید: باید خود بخود وقتی پارچه را برداشدید جدا شود. دستتان را روی پارچه بگذارید چنانچه مرطوب باشد معلوم است کار خشک شدن هنوز با آن نیافته است.

● ظاهراً با جعباندن عکس‌ها روی یک صفحه شیشه‌ای میشود آنها را برقی ساخت اما چنین کاری را به شما توصیه نمی‌کنیم چون تجربه‌هایی که از این راه بدست آمده بسیار ندامت‌بار بوده است.

● به طریقی است باید یک دستگاه برقی‌انداز تهیه کرد و این دستگاه‌ها نیز مثل کاغذ عکاسی هر چه بزرگتر باشد بی‌اشکوب بیشت است و ففع شما در این است که دستگاه برقی‌اندازی هر چه بزرگتر داشته باشید. یک دستگاه (30×40) به شما این فرصت را میدهد که یک عکس (40×40) و یا دو (18×24) یا نه (9×12) را در یک نوبت برقی سازید - دستگاه‌های طبلی هم وجود دارد که با بیای زیاد و حجم نسبتاً بزرگی در لای‌اتوآهای حرفه‌ای مورد استفاده قرار میگیرند. همچنین دستگاه‌های دو رویه نیز یافت میشود که دارای این خاصیت است که میتوان دو (40×40) یا چهار (18×24) یا هجده (9×12) را در یک نوبت با آن برقی ساخت.

نیرنگ‌های فنی کار

● وقتی یک ردیف عکس باید از نکاتیف واحدی بکشید اینگونه اقدامات باید: مقدار نورسانی وقتی مشخص کردید تعداد عکس‌هایی را که در نظر دارید نور دهید و سپس آنها را در یک جعبه یا یک کشو که نور تروانده به آن نتون کش بگذارید - نوری آنها را قرار دهید که رویه حساس بسمت کف جعبه یا کشو قرار گیرد تا از تماس هرگونه نور پارازیت نیز در امان ماند.

● **هه این عکس‌ها را با هم ظاهر سازید (نفع یک‌ضمتک بزرگ در اینجا معلوم میشود حتی اگر عکس‌های شما با قطع کوچک باشد)**

- عکس‌ها را بشوئید و ثابت سازید و بعد آبکش نمایانید. ● بنابر عادت و چنانچه همیشه یک نوع مواد مصرف می‌کنید (ترکیب ظهور،

کاغذ) و برای فیلم‌های ظاهر شده نیز همیشه بر همان روش میتوان برای عکس‌های روکش مثل بزرگساز به قطعات نمونه ساده اکتفا کرد - از همان نوع کاغذ که برای کنتاکت یا بزرگساز بکار میرود باید قطعات با سه سانتی متر عرض برید. بنا بر غلظت حساسیت نکاتیف و ارزش بزرگساز می‌مورد انتخاب یک زمان نورسانی تقریبی میشود یافت که چندان نیز از نتیجه مطلوب دور نیست.

قطعه نمونه را که باید قسمت‌های خیلی روشن و خیلی تیره عکس را معین سازد نور دهید - آنرا ظاهر سازی و با توجه به آن خواهید دانست که باید زمان نورسانی با کاغذ یا افزایش دهید. در صورت لزوم یک کاغذ دیگر را نیز نور دهید تا بهتر از این معاینه بتوانید نتیجه بگیرید. به این ترتیب مقداری کاغذ صرفه‌جویی خواهید کرد. ● دو نوع دستگاه برای مشخص کردن زمان نورسانی وجود دارد: دانستیتو مترها (غلظتسنج) مجهز به گوشه‌کلدیگ (سیستم ایتیک) و کمپوتورها (سیستم الکترونیک) با سولوس G.D.S که نور گذرنده از وی را نکاتیف را اندازه گیری می‌کند - این دستگاهها پیشرو کم گران است - با کاغذی که مورد مصرف است تنظیم میشود و بسیار سوده‌مند و راحت است.

● چنانچه یک قسمت از نکاتیف خیلی روشن باشد، زمان نورسانی موافق با مناطق تیره‌تر که طولانی میشود، جزئیات قسمت روشن روی کاغذ را خواهد سوخت. اگر قسمتی تیره است میتوان با قرار دادن یک یا چند انگشت یا دست میان تابش نور که از سوی عدسی به کاغذ می‌تابد زمان

برای دورترین قسمت کاغذ از دستگاه بزرگ طولانی‌تر ساخت؛ یک نقاب یا پوش را آهسته از سمت بلند نگاه داشته شده بکنار بزنید، تا اینکه تمام کاغذ پوشانده شود. ● وسایل لازم:

یک صفحه گرم‌کننده با ترموستات که زیر پشتک قرار میگیرد و موجب گرم نگاهداشتن محلول در درجات حرارت مورد نظر میشود بویژه برای محلول ظهور رنگی (در درس دهم به این موضوع اشاره خواهیم داشت).

- یک شش‌سودهنده که در آن عکس‌ها دائماً ضمن شسته شدن تکان داده میشود.

- یک بازجوینده (ورفیکاتور) میزانشناختی: یک سیستم ایتیک با آئینه امکان میزانشناختن را روی داده‌های نکاتیف منگس شده، فراهم میسازد.

- یک ترکیب شیمیایی ویژه برای تمیز کردن ظرفها و ابزارها و پشتک‌ها وغیره.

ردیف را باید بحساب آورد

ما برای کاغذ نمونه اشاره به «ردیف» نورمال شماره ۲۰ داشتیم. کاغذهای عکاسی تماماً کیفیات واحدی را دارا نیست - ردیف‌های مختلفی در آن وجود دارد که برای تطبیق با نکاتیف‌های با تفاوت‌های نورانی ساخته شده است - این ردیف‌ها توسط شماره تعیین می‌گردد و اما تفاوت‌هایی میان مارک‌ها وجود دارد مثلاً شماره (۱) سازنده‌ای ممکن است برابر باشد با شماره (۲) سازنده‌ای دیگر در صورت امکان همواره با مواد یک مارک کار کنید و اگر میخواهید مارک‌مورد کارتان را عوض کنید آزمایش‌هایی

ردیف	اثر	کاربری
۵ یا ۱	فوق‌العاده ملایم	برای نکاتیف‌های با تفاوت نوری (کنتراست) زیاد
۱	ملایم	برای نکاتیف‌های با تفاوت نوری کافی.
۲ یا ۳	نورمال	برای نکاتیف‌های با تفاوت نوری متوسط.
۳ یا ۵	سخت	برای نکاتیف‌های با تفاوت نوری.
۶	فوق‌العاده سخت	برای نکاتیف‌های با تفاوت نوری اندک.

روی مواد مارک جدید بعمل آورید. کاغذهای ملایم دارای مشخصه نقض‌گیری از رنگ‌های میانه است، رنگ‌های میان سفید و سیاه در صورتیکه کاغذهای سخت این تفاوت‌ها را کمتر نمایان میسازد. صرف نظر از ردیف‌های کاغذهای عکاسی در شکل‌های دیگری نیز وجود دارد - پایه نرم یا مقوایی، ریزدانه یا درشت‌دانه، دارای نقوش پارچه، رنگ گرفته (بعضی ترکیبات شیمیائی موجب تغییر رنگ‌ها میشود و رنگ سیاه را به رنگ‌های قهوه‌ای، سبزه‌بور، آبی، قرمز، زرد و غیره تبدیل میسازد. میشود روی صفحه آلومینیوم و یا پارچه نیز عکس چاپ کرد.

بعضی کاغذها یک تون «گرم» به عکس میدهد و برخی دیگری یک تون «سرد» انتخاب هر کدام با شما است. در درس آینده به چاپ عکس‌های رنگین می‌پردازیم - کمی مشکل‌تر است ولی ارزش فرا گرفتن را داراست.

«داده دارد»

قلمرو میترا

بقیه از صفحه ۲۲

شمال افریقا، لژیون‌های رومی تا مصر میانه پیش رانندند و میترا همچنان پیشاپیش آنان گام برمیداشت. مصریها از دیرباز خدای «هوروس» مظنر خورشید را میپرستیدند و با وجود تغییرات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی که همواره در جریان تاریخی مصر واقع میگردد از اهمیت خداوند خورشید هرگز کاسته نشد. با اینحال نقش میترا در اساطیر مصری چندان مشخص نیست. به احتمال قوی پیروان میترا در مصر اکثراً از میان پادگان‌های رومی که در آنجا مستقر شده بودند تشکیل میشدند و خود مصریها ظاهراً چندان اقبالی به این خدا نشان ندادند. کمبود آثار میترائی در مصر یکی از نشان‌های این مسئله است و با وجود آنکه مصر پیش از هر کشور دیگری تحت نفوذ امپراتوران روم قرار داشت اما شواهد بازیافته نشان نمیدهد که میترا در سرزمین نیل چنان پایگاه مستحکمی داشته باشد. آیا سنت هزاران ساله خدایان مصری عرصه را برای قدرت نمائی میترا تنگ کرده بود؟ در واقع نیز خدایان کهنسال مصری رقبای سرسختی بشمار میرفتند، تا آنجا که حتی خدایان «جان» رومی نیز در مقابل آنان تضعیف شدند. بزرگترین خدای روم، «ژوپیتر» خدای خدایان، در مصر با «سرایس» یکسان گردید و بسیاری از خصوصیات و صفات این خدای مردگان مصری را اخذ کرد و قلمرو اساطیر رومی را بر روی خدای جدیدی گشود. «ژوپیتر - سررایس» بزودی یکی از چند سیمای محبوب ژوپیتر گردید که تندیس‌های متعدد از او در سراسر متمدنات رومی بدست آمده است. با اینحال میترا نیروی خود را آشکار کرد؛ نقش برجسته‌هایی که از معبد او در «میتراآناه» در حوالی مغفیس پیدا شد همان خدای آشنا را در حال قربانی گاو نشان میدهد و قلمرو گسترده او را بیان میکند.

میترا فقط خدای محبوب سربازان و سپاهیان نبود؛ دو قرن پس از ظهور مسیح، میترا بزرگترین رقیب خدای مسیح بشمار میرفت. امپراتوران رومی که آنچنان نسبت به پیروان مسیح خشم گرفته بودند، در مقابل میترا، خدای آفتاب ایرانی خضوع و خشوع خود را در دوز دادند. آنان نه تنها ما آئین میترا مخالفی نکردند بلکه خود از حامیان و متوفین آن شدند. مدارکی هست که نشان میدهد «کوروبوس» امپراتور رومی (۱۹۲-۱۸۰ میلادی) خود به آئین مری گرایید. در قرن سوم میلادی «والریانوس» ماکسیمیانوس» در فتح میترا سه معبد در «دالماسی» شمال غربی یوگوسلاوی و چند معبد در مستعمرات شمالی افریقا به این خدا تقدیم کرد و در ۳۰۷ میلادی امپراتور «دیوکلسین» میترا، خورشید شکست‌ناپذیر را حامی و حافظ بقای امپراتوری روم خواند و معبدی را در «کارونتوم» حوالی ریم وقف او کرد.

در دورانی که پیروان مسیح آنچنان مورد مخالفت و آزار قرار میگرفتند گرایشی به گانه وجود آمد، بسیاری شکفت‌انگیز است. در واقع میترا برای شکست خدایان رومی و تصرف معابد آنان بسیج نشده بود، خدایان رومی این خدای تازه‌وارد را که از شرق برخاسته بود در جمیع خود پذیرفتند در بسیاری از نقش برجسته‌های معابد میترا، خدایان بزرگ رومی چون «ساتورن»، «کوروبوس» و «اوسان» و خدایان ماه و خورشید نقش شده‌اند و هر کدام به طریقی خود یکی از ماجراهای این خدا با او همگام هستند.

اما سرانجام غروب تابش میترا در غرب فراسید. در قرن چهارم میلادی با رسمیت یافتن دین مسیحی بتدریج خدایان عتیق شکوه و اقتدار خود را از دست دادند. معابدشان متروک شد و نشان‌ها از بناها افتاد. میترا نیز در این رقابت بزرگ با خدای

مسیح شکست خورد و در غرب به خاطر اساطیر پیوست.

میترا بزرگترین رقیب همه «خدایان» باستانی مسیح در طول دو هزار سال بقای خود سرزمین‌های بسیاری را فتح کرد و ماجراهای بسیار آفرید. آئین میترا کهن-قدیم، آئین جهانی تمدن بشر است. از بین رفتن قدرت میترا در غرب لطمه‌ای به شوکت این خدای باستانی در میان قدیمی‌ترین پاسدارانش، زرتشتی‌ها، وارد نیارود و حرمت مهر (میترا) و خاطر او در میان آنان هنوز زنده است.

قسمت دوم:

اساطیر میترائی

درباره ماجراها و اساطیر مربوط به میترا در متن‌های باستانی فارسی چیزی ذکر نشده است. «مهریشت» سرودهای اوستایی که در ستایش مهر سروده شده بیشتر اختصاص به شرح خصوصیات میترا و وظایف او داد و افسانه و اسطوره‌ها، در آن نیامده است. «مهریشت» شکوه ایزدی و سطنه حماسی میترا را در فهرست ایزدان زرتشتی مشخص میکند و در سراسر مهریشت چنین آمده است:

«اهورمزدا» به «سپینمان زرتشت» گفت:
ای سپینمان، من مهر دارنده دشتیای فراخ را پسندم اهریس درساتی‌کنی سناش و براردی نی یایی بر ابر خود که «هورمزدا هستم بیافریدم». و ماها بهمین طریق بوده که زرتشت موفق میشود گروه سیر پرستندگان میترا را جلب کند.

مهر در بیشتر سرودها بعنوان «مهر-دارنده دشتیای فراخ» ذکر شده است و همین نامرو گسترده ایزدی او در زمین است.

مهر «نیرومند و همه‌جا پیرومند، هرگز فریفته نشدنی و در سراسر جهان حاکم سزاوار سناش» است.

«..... آنکه تله و رمه بخشد، آنکه شیرباری بخشد، آنکه پسران بخشد، آنکه زلد کالی بخشد، آنکه بهروزی بخشد، آنکه راستی بخشد». مهر است این صفات همان صفاتی هستند که برای اهورمزدا نیز ذکر شده‌اند و باز با این حقیقت تاریخی روبرو هستیم که میترا در آئین جدید نه تنها صفات دیرینه خود را از دست نداده، بلکه توانائی‌های تازه‌ای نیز یافته است.

میترا «ایزد مینویی» بخشنده فر و شهریار... است و در کتیبه‌ای در طاق بستان که اردشیر دوم تاج شاهی را از اهورمزدا میگیرد، مهر در پشت سر شاه «برسم» خود را به حمایت و پشتیبانی از اردشیر دوم بر فراز سر او نگاهداشته است.

چنانکه گفته شد مهر خدای عهد و پیمان بود و با همین خصوصیت خود نیز به آئین زرتشت راه یافت، او بخصوص حافظ راستی و راستکاران است و دروغ و پیمان-شکنی را کفر می‌دهد. علاوه بر آن مهر خدای جنگ و آشتی نیز هست:

«ای مهر، آشتی و ستیزه در سرزمین‌ها از توست».

اوست که آتش جنگ را می‌افروزد، به جنگ آوردان نیرو می‌بخشد، در رزم پایدار مانده و رده‌های دشمن را از هم می‌درد، گروه‌های رزم آوران را پراکنده و پریشان ساخته و در میان لشکریان خونخوار لریزه درمی‌افکند، و رزم آوران بر پشت اسب‌سناش او را بجای می‌آورند.

مهر دارای هزار گوش و هزار چشم است، او «ده هزار دیده‌بان دارد و از همه چیز آگاهست و هرگز فریفته نشود». پیش از سربر آوردن خورشید هر صبح



نقش میترا در طاق‌بستان: اردشیر دوم نشان سلطنت را از اهورمزدا میگیرد و میترا در پشت سر او (برسم) خود را به نشان حمایت از اردشیر دوم برافراشته است. میترا بر روی گل نیلوفر آبی ایستاده و انوار خورشید از سر او ماطع است

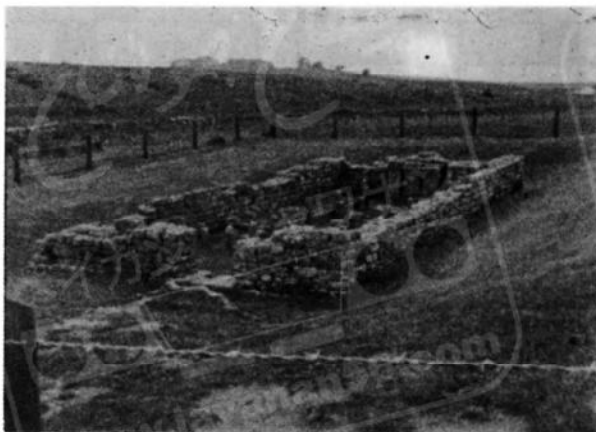
«بر فراز کوه‌ها (البرز) برآید و همه خانمانهای آریائی را بنگرد». «آن یل رزم‌آور که بازوانی نیرومند دارد» و گریزی صد گره و صد تیغه سلاح اوست و «سوار پراسب سفید نیزه سرسبز چوبه بلند و تیرهای دورپرواز در دست‌دارد». «چهار اسب سبید جاودانی که خورش و آب دروغ ندارد و اگر کسی دروغ بگوید «مهر و خشم او هراس‌انگیز است. مهر یارای میترا در ایران بسیار مشکل است زیرا علاوه بر فقدان آثار نوشته هیچ‌نقش برجسته و اثر منقوشی نیز از ماجراهای میترا در ایران، بدست نیامده است. اما آثار میترائی خارج از ایران در این مورد بسیار است. از

نه در اوستا و نه در هیچ يك از متون فارسی باستان داستان و اسطوره‌های رایج بعد زندگی و ماجراهای میترا ذکر نشده‌است. بدین ترتیب می‌گیری ماجراهای اساطیری میترا در ایران بسیار مشکل است زیرا علاوه بر فقدان آثار نوشته هیچ‌نقش برجسته و اثر منقوشی نیز از ماجراهای میترا در ایران، بدست نیامده است. اما آثار میترائی خارج از ایران در این مورد بسیار است. از



نقش یافت شده در نرودداغ پایتخت کماتزن که آنتوکوس را در مقابل میترا نشان میدهد (۴۴ تا ۶۹ قبل از میلاد) این قدیمی ترین نقشی است که میترا را با کلاه فریزی نشان میدهد.

آثار معبد میترا در حوالی (نیوکاسل) انگلیس و در کنار آثار دیوار دفاعی هادریان



نقوش و مجسمه‌های معابد میترا و نوشته‌هایی که نویسنده‌گان و مورخین رومی از خود بجای گذاشته‌اند میترا تا حدی شناخته میشود به موجب اساطیر میترا از سنگ زاده شد؛ او را «میترای زاده‌سنگ» هم مینامند. مجسمه‌ها و نقوش برجسته‌هایی که در نقاط مختلف اروپا بدست آمده میترای عریان را در حال زاده شدن از سنگ نشان میدهد، او خنجر در یکدست و شمشیر فروزانی در دست دیگری دارد. خنجر همان است که میترا توسط آن باید بزرگترین وظیفه خود، یعنی قربانی-کردن گاو مقدس را، انجام دهد و شمشیر نشان روز و روشنایی و اشاره‌ای به نقش میترا بعنوان خدای خورشید است. ظاهراً اساطیر دیگری نیز راجع به تولد میترا وجود داشته است، بیسکراهی که از معبد میترا در «هاوس ستده» انگلستان بدست آمده میترا را در حال زاده‌شدن از «تخم ازل» نشان میدهد و یکی از زیباترین آثاری است که نشان دهنده تولد میتراست:

میترا خنجر و شمشیر همیشگی خود را در دست دارد، نیرومند است و به نشان عزم سختی در مبارزه با تاریکی، دروغ و پیمان-شکنی ایرانی گمراه‌خورده و سیمایی مصمم دارد.

افسانه تولد میترا از سنگ بسیار جالب توجه است و مفهومی عمیق دارد: میترا، خدای روشنایی از سنگ زاده میشود، بهمان گونه که جرفه آتشی از سنگ بیرون می-آید.

پس از شباهت دیگری میان این خدایان هست که تا حدی حضور آنان را توجیه میکند، لیتون که یونانیها او را «پوزیدون» مینامیدند بزرگترین خدای آبها و اقیانوسهای سطح زمین است، او سه شاخه‌ای در دست

دارد که با فروکردن آن به زمین میتواند چشمه‌ای بیافریند، میترا نیز قادر است شکفتنی‌ای در این حد بیافریند.

در چند نقش میترا گمان در دست و در حالیکه سخره‌ای را نشان گرفته‌است دیده میشود. در نقش برجسته‌ای که از یوکوسلاوی بدست آمده فوران آب از سخره کاملاً مجسم شده و مردی در جلوی سخره به ستایش معجزه بزرگ خدا ویا برای نوشیدن آب زانو زده است، این نقوش مبین یکی از ماجراهای تمثیلی میترا است و شاید زمان فطری و خشکسالی بزرگی را شرح میدهد که معجزه میترا و ایجاد باران و چشمه‌ها به آن پایان داده و پیروانش را نجات بخشیده است، بهرحال در این ماجرا میترا نقشی شبیه لیتون بهیچه دارد. این داستان بر اغلب آثاری که از رومانی، یوکوسلاوی، آلمان و ایتالیا بدست آمده نقش شده است.

اما بزرگترین ماجرای میترا قربانی گاو مقدس است.

تقریباً در تمام آثار و نقوش برجسته-هائی که خارج از ایران بدست آمده‌سحنه قربانی کردن گاو نقش شده است. در نقش برجسته‌هایی که از نواحی راین و دانوب بدست آمده داستان اسارت گاو و کشتن او تقریباً یکسان مجسم شده است: میترا گاو را اسیر کرده و پرده‌ش می‌کند و یا بر پشت او بسوی قربانگاه میتازد. قربانی در غاری انجام میگردد و در نقوش، مدخل هلالی شکل غار کاملاً مجسم شده است. میترا ظاهراً از قربانی گاو متاثر است و این عمل را برخلاف میل باطنی خود انجام میدهد. در اغلب نقوش سیمای میترا در حال کشتن گاو، متفکر است و چنین بنظر میرسد که انجام این وظیفه برای او تاحدی دردناک است. تقریباً در تمام نقوش و مجسمه‌ها میترا خنجر خود را در گلولی گاو فرو برده، سگی از خون جانور مینوشد ماری بسوی زخم می‌خزد و عقرب‌ی برپیشه‌های گاو چنگ می‌زند.

حضور این سه جانور با سه خوی متفاوت در مراسم قربانی تاکنون مورد گفتگوها و ابراز نظرات مختلف از جانب میراث‌شناسان واقع‌شده است: سگ و احتمالاً مار نیز مظنر نیروهای نیک بوده و باعمل خود که مکیدن خون گاو باشد نیروهای حیاتی او را به زمین منتقل میکنند. در بسیاری از اساطیر قدیمی مار همواره مظنر زمین و بارآوری بوده است، ولی نقش عقرب متفاوت است. عقرب مظنر نیروهای اهریمنی، برپیشه‌های گاو چنگ می‌اندازد تا نطفه پرتوان و حیات بخش او را از میان بردارد. اما این نیروی اهریمنی محکوم به نابودی است زیرا که در همان نقوش‌ها از دم گاو خوشه‌ای گندم به نشان برکت و بارآوری می‌ریزد.

میترا با قربانی گاو یکتوع آفرینش ویا تجدید حیات را اعمال میکند. قربانی گاو یک عمل تمثیلی و اشاره‌ای به نقش خدا در حیات بخشیدن به طبیعت است. در این وظیفه دیگر میترا فقط خدای عهد و پیمان و یا جنگ و آشتی نیست، میترا حیات بخش و آفریننده است، میترا نقش آفرینش و تجدید حیات را بر عهده دارد. در برخی از نقوش میترا در حال قربانی گاو سر خود را بر گردانده و به «سل» خدای خورشید که در بالای سر او نقش شده است، می‌نگرد. و در بیشتر موارد کلاهی مینا او را خورشید وجود دارد و چنین بنظر می‌آید که کلاغ بیامی را از خدای خورشید به میترا ابلاغ میکند و شاید این پیام راز قربانی گاو را در بر دارد. رابطه میترا و «سل» خدای خورشید از جریان‌های پیچیده مربوط به میترا است که هنوز کاملاً شناخته نشده است: آیا «سل» فقط برعمل قربانی نظاره میکند؟ آیا «سل» فرمان قربانی گاو را صادر میکند؟ تا آنجا که از نقوش و آثار میترا می‌تواند.

«سل» حرمت و شکوهندی «میترا» را گردن نهاده و به‌او خضوع میکند.

برخی از نقش برجسته‌ها پیمان سل و میترا را نشان میدهند و در برخی از سحنه‌ها سل در مقابل میترا زانو زده است و سرانجام میترا پس از انجام وظایف خود برگردونه «سل» سوار شده و با او به آسمان صعود میکند. میترا حتی‌بام «سل» را بخود اختصاص میدهد و پیروانش او را «سل انیوکوس» خدای خورشید شکست ناپذیر، میخوانند. قربانی گاو مقدس یکی از شکفت-ترین ماجراهای مربوط به میترا را تشکیل میدهد: این حادثه تمثیلی در هیچ یک از اساطیر رومی سابقه ندارد و به‌شک ریشه آن به اساطیر ایرانی باز میگردد. گرچه در هیچ یک از متون فارسی و اوستایی ذکری از قربانی گاو بدست میترا به‌میان نیامده ولی اشاره‌هایی چند در متون قدیمی فارسی به نقش گاو و رابطه او در بیکار میان دو نیروی اهریمنی و ایزدی شده است، از آن میان افسانه‌ای است در کتاب «بندهشن» در باره گاوی که اهورمزدا قبل از آفرینش تخمین بشر خلق کرد. این گاو بدست نیروهای اهریمنی نابود شد ولی از نخاع او انواع گیاهان و جانوران پدید آمدند. علاوه بر آن جانورانی که در سحنه قربانی گاو حضور دارند (سگ، مار و عقرب) از جانوران و مظاهر سنتی زرتشتی محسوب میشوند. گمان میرود که علاوه بر این رد پای میهم در داستان قربانی گاو، ریشه‌ای اسطوره در سنن و شعائر پرستش خدایان از ظهور زرتشت نهفته باشد که البته هیچ اثر و نقشی در تائید این فرض در دست نیست.

در نقش برجسته‌ها در مراسم قربانی گاو دومشعلدار در دوسوی سحنه دیده میشوند. این دو مشعلدار از مهران نامی میترا هستند که به موجب برخی از اساطیر در زایش میترا نیز حضور داشتند. آنان مظنر شب روز هستند: «گوتواتس» مظنر شب با مشعلی که آنرا رو به پائین گرفته است و «گوتس» با مشعل افراخته‌اش مظنر روز. حضور این دو مشعلدار که همواره با پیوستگی و بدون توجه به درامی که در جلوی آنان به وقوع می‌پیوندد ظاهر میشوند نیز یکی از اسرار اساطیر میترا است. در اغلب معابد میترا می‌مانند معبد «سنتریسکا» در رم و معبد «نیوکاسل» انگلیس در آستانه مدخل صحن اصلی معبد دوبیکره از مشعلداران نصب‌شده‌اند. لباس مشعلداران شب و روز مانند پوشش میترا است و کلاه فریزی بر سر دارند. در برخی از نقوش یکی از آنان دم گاو را در دست دارد و دیگری گوشه گندم می‌ریزد، این یکی از نتایج قربانی گاو است که بر بردگی و در حال مرگ گاو به وقوع می‌پیوندد. رویش گندم از دم گاو نشان برکت و به نرسیدن این معجزه ایزدی و دوباره آفرینش زمین است. مشعل وازگوشه «گوتواتس» شاید نشان مرگ و مشعل افراخته «گوتس» نشان زندگی است، و یا به‌تعمیری پیچیده‌تر شاید این دو مشعلدار مظنری از جوانی و کهن سالی میترا باشند، همچنانکه زندگی «هستاس» الهه بزرگ دریایی در سه مرحله ماه (ماه نو، قمر کامل، هلال آخر) که مظنر سه‌دوره زندگی او (دوشیزه، بانویز و سالخورده) بودند تصویر میشد. در معبد «سنتریسکا» پاتنامی «گوتس» مظنر روز و زندگی‌ها به رنگ روشن نقاشی شده و خروسی در کنار پای او مجسم شده است در حالیکه پاتنامی «گوتواتس» به نشان شب و مرگ رنگر تیره دارد. در برخی از نقش برجسته‌ها جزئیاتی دیده میشود که هنوز مفهوم داستانی و اساطیری و یا تمثیلی آنان کاملاً مشخص نشده است و گوشه‌های از اسرار زندگی اساطیری و آئین میترا را تشکیل میدهد. دومین کنگره جهانی مطالعات میتراثناسی که از دهم تا ۱۸ شهریور ماه در تهران تشکیل خواهد شد فرصتی است تا برخی از جزئیات آئین و اساطیر این خدای بزرگ ایرانی آزرده ابهام بیرون آید.

کمر بند سبز

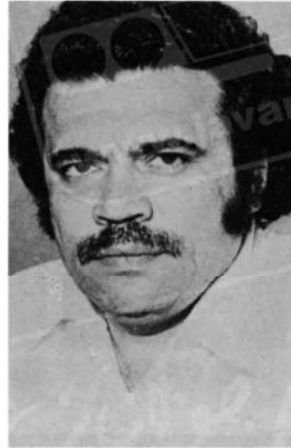
بقیه از صفحه ۵۱

هر برنامه به تحلیل یک شعر از یک شاعر معاصر خواهیم پرداخت و این پرداخت و این تحلیل، هر دو جنبه عینو ذهنی شعر را شامل خواهد شد. سباز تحلیل شعر توسط نویسنده برنامه، باشاعر درباره همان شعرش گفتگو خواهیم کرد و تحلیل شعر از زبان شاعر می‌تواند در کنار تحلیل شعر از زبان نویسنده برنامه، برای شنونده جالب توجه باشد. گفتنی است که شعر مورد بحث، یکبار در آغاز برنامه، توسط گوینده

به قلم دانشمندان و پژوهشگران در زمینه یکبار در پایان آن، توسط خود شاعر خوانده خواهد شد. این برنامه، شاید بخش کوچکی از آن خلاء عظیم فقدان شعر معاصر را در رادیو پر کند. بنابراین، هدف برنامه، چنانکه گفتیم، معرفی شعر معاصر است با توجه به آموزش‌های آری از مسائل آن، به یاری عواملی جذاب مانند روایت شعر از زبان گویندگان بنام، تحلیل گسترده و سرانجام، حضور شاعر و صدای مستقیم، فکر می‌کند که توضیح من در همین حد، کافی باشد و معرفی کامل را به عهده خود برنامه می‌گذارم که اگر مشاک باشد،

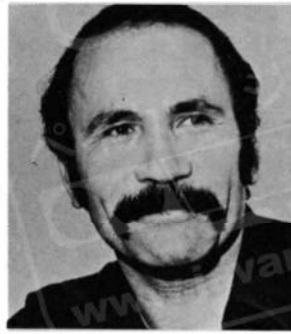
۷- گفتگو با عدنان غریفی

(مسئول و مجری برنامه‌های «قصه ۲۰» و «شعر ۲۰» در اروپا و آمریکای شمالی) **تغاشا** - آقای غریفی، منظور از این عدد ۲۰ که در اسامی هر دو برنامه شما دیده می‌شود چیست؟ و اصولاً چه هدفی را در این برنامه‌ها دنبال می‌کنید؟
عدنان غریفی - گمان می‌کنم که توضیح من در باره عدد ۲۰، هدف هر دو برنامه را روشن کند. منظور از این عدد، قرن بیستم است. بنابراین، برنامه «قصه ۲۰» به ترجمه - و گاهی، تفسیر مختصر - داستانهای کوتاه این قرن که شهرتی جهانی یافته‌اند، اختصاص دارد. این داستانها از میان آثار نویسندگان بزرگ تمام کشورها - به جز ایران (که برنامه ویژه‌ای به نام «قصه‌های ماه خواهد داشت) - انتخاب خواهند شد.
اما برنامه «شعر ۲۰» در اروپا و آمریکای شمالی، که با برنامه دیگری به نام «شعر ۲۰» در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، واحد کاملی را تشکیل می‌دهد، معلوم به معرفی



۸- گفتگو با محمد حسن سجودی

(مسئول برنامه «شعر ۲۰» در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین). **تغاشا** - آقای سجودی، گرچه همکاران آقای غریفی، از برنامه شما هم صحبت کردند، اما بد نیست که خودتان هم چند کلمه‌ای در باره آن سخن بگویید...
محمد حسن سجودی - همانطور که اشاره کردید، آقای غریفی، در ضمن توضیح برنامه «شعر ۲۰» در اروپا و آمریکای شمالی، از برنامه من هم به قدر کافی سخن گفتند و بنابراین، جز یکی دو جمله، حرفی برای گفتن ندارم و آن یکی دو جمله این است که من از قاره آسیا، بیشتر به کشورهای شرقی و جنوب شرقی (مانند ژاپون و چین و تایلند و



۹- گفتگو با اصغر واقدی

(مسئول برنامه «مباحث نظری شعر») **تغاشا** - آقای واقدی، نام شما و برنامه شما هم مانند نام و برنامه آقای غریفی، به حد کافی گویاست و معلوم می‌کند که شاعری، مباحث نظری شعر را در برنامه‌اش مطرح می‌کند، اما آیا خودتان در این باره سخنی ندارید؟
اصغر واقدی - چرا، سخن کوتاه دارم؛ در این برنامه که تاکنون چند قسمت ارسال شده و نخستین قسمتش در روز سه شنبه شنبه هفته پیش خوانده شد، به بحث دربارهٔ مسائل کسر و کفر شعر خواهیم پرداخت. انگاه، تغییر و تحول این مباحث را از دیر باز تا امروز دنبال خواهیم کرد. فی‌المتل، وزن شعر فارسی را از قدیم‌ترین ایام تا زمان حاضر مورد بررسی قرار خواهیم داد و در این روند، از نظریات صاحب صلاحات و محققان سود خواهیم جست. امید است که در ضمن این بررسیها، به نکات تازه و کشف شده‌ای دست یابیم.
تغاشا - آیا شما نیز در تدوین و اجرای این برنامه، تئبانیید و یا برخلاف دوستان خود، همکاری دارید؟
واقدی - همکاران من در این برنامه، در واقع، کتابها و مقالات پربهایی هستند که



مباحث شعر نوشته شده‌اند، اما نوشتن متن برنامه که مستلزم استخراج و استنتاج از مطالب آن کتابهاست، به عهده من است. بنابراین نویسنده برنامه خودم هستم، اما گوینده یا اجرا کننده‌اش دیگرانند (و هنوز از هیچ کدام آنان نمی‌توانم نام ببرم زیرا ثابت و مشخص نشده‌اند).
یکانه کسی که تاکنون در این برنامه با من همکاری کرده است، آقای بیژن مقدسی، تهیه کننده فنی آن است. ضمناً باید یادآوری کنم که برنامه «مباحث نظری شعر» هم جزو مجموعه جدید «کمر بند سبز» است و از شبکه سراسری رادیو (صدای ایران) پخش می‌شود.

از یکایک مسؤولان برنامه‌های رادیویی گروه ادب امروز، با آرزوی توفیقشان در

خواهد بوئید و گرنه...

تغاشا - این برنامه از کسی آغاز خواهد شد و آیا تاکنون همکارانی داشته است و یا پس از این خواهد داشت؟
هنزوی - «یک شعر و یک شاعر»، از لحاظ روز پخش، اولین برنامه مجموعه «کمر بند سبز» است و امروز (آغاز شهریور ماه) از فرستنده اول رادیو (صدای ایران) پخش خواهد شد. این برنامه، تاکنون جز خود من و خانم فخری نیکزاد - گوینده - آقای بیژن مقدسی - تهیه کننده آن - همکاری نداشته اما شاید در آینده داشته باشد.

دنیای شطرنج

بقیه از صفحه ۴۹

از نبرد، پیاده‌ای بغنیمت گرفت:

- کیش + f4 - D - 40 40-
41- D - d4 41- P - g3
42- D - e3! 41- D x D
43- P x D 43- C - e5
44- R - g2 44- P - a5
45- T - c2 45-

در این جا سفید از تاز تاراش
Tarrasch بهره گرفته... تاراش میگوید:
رخ یا باید در پشت پیاده آزاد قرار بگیرد
و یا در پشت پیاده حریف استقرار یابد تا
بتواند او را زیر آتش خود داشته باشد و
بالاخره یکی از پیاده‌های مهرنگ خود
باستاد که او را در پیشروی پاری دهد... در
اینجا رخ در پشت پیاده آزاد c5 مستقر شد:
45- 45- C - c6
46- 46- C - b5

- پنجمین امتیاز: با توجه باین حقیقت
که پیاده آزاد سفید، محصور شده، سفید می-
کوشد تا حصار را بهر نحوی که شده از میان
بردارد:
46- 46- T - d8
47- C - d4! 47- C x C
48- P x C 48- T x P
49- P - c6 49- T - d8
50- R - f3! 50- P - a4

توجه دارید که فاصله مهر شاه سیاه با
پیاده آزاد a4 بسیار زیاد است و نمیتواند
از او حمایت کند:
51- R - e4 51- P - a3
52- R - e5 52- T - d3
53- p - c7 53- P - a2
54- T x P 54- T - c3
55- R - d6 55- T - d3+ کیش
56- R - c6 56- T - c3+ کیش
57- R - b7 57- T - b3+ کیش
58- R - a8 58- T - c3
تسلیم میشود 59- T - a7

بطوریکه نیز وویج میگوید: سفید
برای مهر شاه پسی بنا کرده که حریف
نمی‌تواند باسانی از آن بگذرد... اگر سیاه
بخواید پیاده آزاد را بهلاکت برساند، طبیاً
رخ را از دست خواهد داد... شکلها وضع
مهرها را بعد از انجام حرکات بیست و چهارم
و چهل و ششم نشان میدهم.

و ترجمه اشعار ملل نامبرده است. وظیفه من
در این برنامه، بیشتر ترجمه است و گشت
اظهار نظر. سبب من از گنجینه اشعار ملل،
در وهله اول، شعرهای اروپای غربی و آمریکای
شمالی است و در مرحله بعد، شعرهای
استرالیا و دیگر کشورهای قاره اقیانوسیه.
اشعار ممالک آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین
را همکار من - آقای محمد حسن سجودی -
در برنامه خود معرفی می‌کند. در واقع، من
او، دنیا را برادرانه میان خود قسمت
کرده‌ام!

تغاشا - آقای غریفی، حالا که به قول
خودتان: «دنیا را برادرانه با آقای سجودی
قسمت کرده‌اید، چه کسانی را به عنوان
همکار در قلمرو خود سبب مردانید؟
غریفی - جز آقای بیژن مقدسی - که
تهیه کننده فنی هر دو برنامه من است - هیچ
همکار و یا سببی ندارم و نویسنده و مترجم
و گوینده هر دو برنامه خودم هستم، زیرا این
دو برنامه، یعنی «قصه ۲۰» و «شعر ۲۰» در
اروپا و آمریکای شمالی - جزو مجموعه جدید
«کمر بند سبز» هستند که معمولاً مسؤلیت تدوین
و اجرای آنها برعهده یک نفر است.

ویتنام و اندونزی) و ممالک مرکزی و جنوبی
(مثل هندوستان و پاکستان) توجه خواهم
داشت و از قاره آفریقا نیز، بیشتر به ملل
«سیاه پوست» و نه ملت‌های عربی زبان مانند
مصر و تونس و مراکش و الجزایر.
ضمناً این نکته را هم بگویم که گرچه
برنامه من جزو مجموعه جدید «کمر بند سبز»
است اما برخلاف بعضی برنامه‌های این مجموعه،
مجری یا گوینده‌اش دیگری است و من فقط
نویسنده و مترجم آن هستم، آئیم نویسنده
و مترجمی که مانند دوست و همکارم - آقای
غریفی - تنها به نوشتن و ترجمه کردن اکتفا
می‌کند و کمتر به تفسیر و اظهار نظر می‌پردازد.
مجری یا گوینده برنامه من هنوز
ثابت نیست، اما تهیه کننده فنی آن، آقای
بیژن مقدسی است.

کار، تشکر و خداحافظی کردیم و پیش از ترک
گفتن اطاق جلسه، نام همه اعضاء و نویسندگان
و همکاران گروه را پرسیدیم و همه بیج آدابی
و تربیتی، به خاطر سپردیم:
نویسندگان و اعضاء: بانوان -
شورانگیز فرخ، سوسن سیمعی، مهین بهرامی،
پوران صارمی و هایده وهاب‌زاده.
آقایان - غررضا سیمعی، علی‌نوری،
دکتر حسین ولسی‌زاده، داود رمزی، حسین
هنزوی، احمد کسبلا، عدنان غریفی، اصغر
واقدی، وریز شاپور، قطب‌الدین صادقی،
عمران صلاحی، میرامان‌الله بخیرنیا، محمد
حسن سجودی، ابراهیم امین‌زاده، پرویز
نژاد، محمد مالیر، حسین خلجی‌اسدی،
ذوبن.

تهیه کنندگان فنی: آقایان - منوچهر
جهانگیری (آئینه آذینه)، بیژن مقدسی (بج)
برنامه جدید - مجموعه «کمر بند سبز»،
احمد هاشمی (قصه‌های ما)، محمد مساجیر
(کتاب روز و نگارشی بر نشریات ادبی)، داود
چشمبندی (کتاب شب).

مجریان و گویندگان: بانوان - فخری
نیکزاد، مولود کمانی، مولود زهتاب، پروین
صادقی، زلاله، هدا، مریم فرخ‌نیا، نصرت
آقایان - امیرنوری، رضا معینی،
صدرالدین شجره، بهروز رضوی، جنواد
آتش‌افروز.

آلبوم‌های هفته

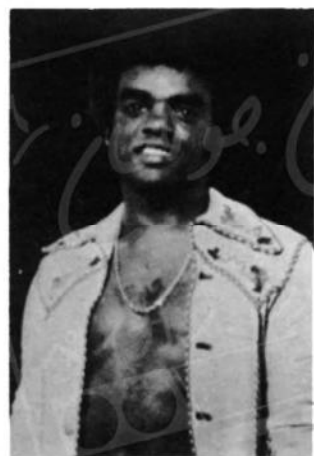
«EAGLES - ONE OF THESE NIGHTS»

این چهارمین آلبوم است که گروه «ایگلز» - بعد از قطع فعالیت‌هایش منتشر کرده است و یکی از بهترین نمونه‌های موسیقی راک جنوب کالیفرنیاست.

آهنگ‌های این آلبوم هم به‌فشنکی آهنگ‌های آلبوم «Desperado» و «On the Border» است و «Don Henley» با خواندن بسیاری از شعرهای این آلبوم، شهرت این گروه را حفظ خواهند کرد. در اجرای نخستین آهنگ این آلبوم به نام «One of Those Nights» به‌خصوص، صدای رانندگی میزنر و دان‌هنلی توانایی رقابت با گیتار و ریتم بسیار قوی این آهنگ را دارد. در مجموع آلبومی است شنیدنی که از این به بعد می‌توانید در برنامه‌های موسیقی راک به آهنگ‌هایش گوش کنید.



دنیاک‌یابی



«ISLEY. BROTHERS»- «THE HEAT IS ON»

این گروه همیشه گروهی با اصطلاح «دیسکوتک» بود و در سال‌های ۱۹۶۰ آهنگ «Twist and Shout» آنها آهنگ مناسب و شناخته شده‌یی برای رقص بود.

این گروه در بخش دوم این آلبوم چندین آهنگ به سبک «بسالاد» ارائه داده است. «Ernie Isley» که تلاش کرده در اجرای گیتارش از سبک گیتارنوازی یکی از اعضای قدیمی این گروه جیمی هندریکس تقلید کند، در اجرای آهنگ «Hope You Feel Better» به خوبی استمدادش را در این زمینه نشان داده. آلبوم «Heat» اگرچه در تاریخ موسیقی راک و یا موسیقی «سولو» چندان اثری به جای نمی‌گذارد، لیکن آلبومی است که برای رقص مناسب است و به‌یقین به کار موسیقی «دیسکوتک» می‌آید.

ENGLAND ALBUMS

- 1 (2) ONE OF THESE NIGHTS
Eagles, Asylum
- 2 (1) CAPTAIN FANTASTIC AND THE BROWN DIRT COWBOY
Elton John, MCA
- 3 (4) LOVE WILL KEEP US TOGETHER
The Captain and Tennille, A&M
- 4 (5) CUT THE CAKE
Average White Band, Atlantic
- 5 (6) THE HEAT IS ON
Isley Brothers, T-Neck
- 6 (3) VENUS AND MARS
Wings, Capitol
- 7 (11) CAT STEVENS GREATEST HITS
A&M
- 8 (9) GORILLA
James Taylor, Warner Bros
- 9 (21) RED OCTOPUS
Jefferson Starship, Grunt
- 10 (15) WHY CAN'T WE BE FRIENDS
War, United Artists
- 11 (8) THE WAY OF THE WORLD
Earth, Wind and Fire, Columbia
- 12 (14) STILLS
Stephen Stills, Columbia
- 13 (7) MADE IN THE SHADE
Rolling Stones, Rolling Stones
- 14 (10) HORIZON
Carpeters, A&M
- 15 (18) THE ORIGINAL SOUNDTRACK
10cc, Mercury
- 16 (24) BETWEEN THE LINES
Janis Ian, Columbia

دنیای راک

(استریو)

- Sunday**
Neli Young - Tonight's the Night.
Leon Russel - Willo, the wisp.
- Monday**
John Mayal - New Year
Rolling Stone - Made in the Shade.
- Tuesday**
Steely Dan - Kathy Lied
Little Feat - Feats Don't Fail Me Now.
- Wednesday**
Eagles - One of These Nights
Tim Moore - Behind the Eyes
- Thursday**
Those Oldies But Goodies.

دنیای پاپ

(استریو)

- Sunday**
Love Unlimited - Love's Theme (Instrumental)
- Under the Influence of Love
Eric Clapton - Little Rachel
- The Sky Is Crying
Elliott Murphy - Hollywood
- History
- Bittersweet
- Stephenstills** - Turn Back Pages
- My Favorite Changes
- Love Story
- To Mama From Christopher and the Old Man
- Alex Harvey Band** - Action Strasse
- Soul in Chains
- Shusha** - Song of Long Time Lovers
- Adam and the Beasts
- Monday**
Emmylou Harris - Coat of Many Colors
- For No One
- Queen of the Silver Dollar
Jesse Colin Young - Again

US ALBUMS

- 1 (1) VENUS AND MARS
Wings, Capitol
- 2 (2) HORIZON
Carpenters, A&M
- 3 (5) ONCE UPON A STAR
Bay City Rollers, Bell
- 4 (3) THE ORIGINAL SOUNDTRACK
10cc, Mercury
- 5 (4) CAPTAIN FANTASTIC AND THE BROWN DIRT COWBOY
Elton John, DJM
- 6 (7) THE BEST OF THE STYLISTICS
Avco
- 7 (6) ONE OF THESE NIGHTS
Eagles, Asylum
- 8 (17) MUD ROCK VOL. 2
Mud, RAK
- 9 (16) THANK YOU BABY
Stylistics, Avco
- 10 (15) THE BASEMENT TAPES
Bob Dylan and the Band, CBS
- 11 (8) THE BEST OF TAMMY WYNETTE
Epic
- 12 (9) TUBULAR BELLS
Mike Oldfield, Virgin
- 13 (12) ROLLIN'
Bay City Rollers, Bell
- (19) GREATEST HITS
Cat Stevens, Island
- 15 (14) STEP TWO
Showaddywaddy, Bell
- 16 (10) 24 CARAT PURPLE
Deep Purple, Purple
- 17 (11) MADE IN THE SHADE
Rolling Stones, Rolling Stones
- 18 (13) 100cc GREATEST HITS

- Slick City
- Till you Come Back Home
The Detroit Spinners - Sitting on top of the World
- Smile, we Have Each Other
- Then Came you
- There's No one Like you
Rick Derringer - Hang on Snoopy
- Walking the Dog
- Tuesday**
John Mayall - So Much To Do
- My Train Time
- Respectfully Yours
Cher - Gypsies Tramps and Thieves
I Saw a Man and He Danced with His wife
- The Carousel Man
- Living In a House Divided
Leslie West - If I Still had you
- If I Were a Carpenter
Minnie Riperton - Perfect Angel
- Every Time He Comes Around
- Lovin' you
- Our Lives
- Barry White - Honey Please, Can't Ya See
Barbara Mason - Shackin'up
- I Call out Your Name
- Your Sweet Love
- Wednesday**
Man - Bedtime Bone
- One More Chance
- Rainbow Eyes
Hot Tuna Serpent of Dreams
- I Don't Wanna go
- Great Divide
Dobie Brothers - Texas Lullaby
- Music Man
- I Cheat the Hangman
- Thursday**
Spirit 1948
- Mechanical World
Carole King - Come Down easy
- My My She Cries
- Peace In the Valley
Crosby, Stills, Nash and Young - Woodstock
- Guinnevere
- Suite: Jody Blue Eyes
Dan Fogelberg - As the Raven Flies
- Telling you Stories
- There's a Place in the World for a Gambler
Dave Loggins - Please Come to Boston

خبرها

پل سیمون که بعد از مدتها سکوت دوباره اسمش در نشریه های موسیقی به چشم می خورد، دربارۀ آلبوم جدیدش که به احتمالی در اوایل سپتامبر منتشر خواهد شد، گفت که بار دیگر برای اجرای آهنگی از این آلبوم، با «آرت گارفونکر» به هم پیوسته اند. قرار است نام این آلبوم «Still Crazy After all Those Years» باشد.

فرانک سیناترا برای اولین بار حاضر شد که در «Slow»هایی که در «Lake Tahoe» اجرا میکرد، یک خواننده دیگر هم شرکت کند و این خواننده کسی جز «جان دنور» نبود و با وجود تفاوت بسیار زیاد میان سبکهای این دو خواننده و هواداران شان بر نامه بسیار خوبی از آلبوم درآمد چنانکه تا دو نیمه با مدام ادامه داشت.



جان لنون اسلام کرده که یکی از صفحات مورد علاقه اش در سال گذشته صفحه «I Can Help» اثر «بیلی اسوان» است در ضمن «رینگو استار» از «Swan» دعوت کرده که برای آلبوم آینده اش دو قطعه بنویسد.

«اریک کلایتون» هم برودی آلبومی به نام «Live» که از کنسرت های دور اروپا پیش تهیه کرده، منتشر خواهد کرد. این آلبوم که «E. C. Was Here» نام دارد، بیشتر به سبک «بلوز» است تا شبیه کلاسیونی از «بهترین ها».

چهار هفته

«Why Cant We Be Friends» تبلیغی کرده باشد. با وجود استمدادی که این گروه در زمینه ترکیب موسیقی «Soul» با نوعی موسیقی آمریکای لاتین جدید دارد و هنوز هم می تواند آلبومی پر فروش به بازار ارائه کند، بیش از یکسال است که آلبومی منتشر نکرده است.

«WAR»

آهنگ «Why Cant We Be Friends» در نمره «بهترین» های آمریکا است و با وجودیکه این گروه به خاطر اختلاف با کمپانی «یونایتد استیت» بودجه کمی در اختیار داشت، توانست دوستدارانش را نگهدارد و نقول خودشان جرو «گروه محبوب مردم» باقی بماند.

گروه هفت نفره «WAR» که در دنیای موسیقی «سول» شهرت بسیاری بدست آورده است، همراه با «جان مایال» و «دکتر جان» و «مارسیا مولدور» و «کامساندر کوی» در «Madera Speedway» کنسرت تابستانی اجرا خواهد کرد تا برای آلبوم جدیدش به نام



صدای ایران

برنامه مخصوص روز شنبه
 بمناسبت مصادف بودن روز شنبه با روز میلاد حضرت قائم (ع) برنامه‌های مخصوص و فوق‌العاده‌ای از برنامه‌های اولادوم رادیو ایران اجرا و پخش خواهد شد که امیدواریم این برنامه‌های ویژه مورد توجه شنوندگان قرار گیرد.

شنبه - ساعت ۲۱
مشاعره
اجراکننده: مهدی سپیدی
تپه‌کننده: عباس تهرانی
 برای سومین هفته و آخرین بار خانم مهین بانو ترکمان اسدی با آقایان علی فروغی و پرویز محمدی بمشاعره خواهند نشست و در صورتیکه امتیاز منفی نیابند به بریک جایزه‌ای داده خواهد شد.

یکشنبه - ساعت ۲۱
شاهکارهای ادبیات جهان
برنامه‌ای از: حسن شهباز
تپه‌کننده: مهدی شرفی
 در مکاتیب گوناگون داستانسرایی، شیوهای هست که آنرا ابداع حکایات عجیب و خارق‌العاده می‌نامند و منظور آفرینش حوادث و سوانحی است که بطور طبیعی اتفاق نمی‌افتد. ریشه آفرینش این نوع داستانها، در ذهن خیالپرداز و افسانه‌ساز بشر بوده است. شاید از همان دورانی که بدلیلی با یکی از اسرار ناشناخته عالم هستی برخورد می‌کرد، چون با دانش محدود خود قادر نبود آنرا توجیه کند آنرا به نیروئی خارج از دنیای واقعیت نسبت می‌داد و انسان را با تمام



ادگار آلن پو

هوشمندی و مال‌اندیشی و توانائیش در برابر آن زودن و در مانده می‌پنداشت. طبیعی است کسانی نیز که به نیروی نهائی خویش اعتمادی نداشتند و خویشتن را اسیر و برده سرنوشت می‌پنداشتند از اینگونه روایات و حکایات استقبال می‌کردند اسطوره‌ها و قصص خدایان خود نیمی از همین خیالپردازی‌هاست که بیش از رواج یافتن داستان‌نویسی بین توده‌های اجتماع معمول بوده و امروز بخشی از گنجینه فرهنگ عامیانه اقوام مختلف را تشکیل می‌دهد.

«ادگار آلن پو» نیز در کار داستان‌نویسی از همین سبک پیروی کرد یعنی شیوه آفرینش داستان‌های تخیلی و غیر واقعی که در این برنامه مورد بحث قرار می‌گیرد.

سه‌شنبه - ساعت ۲۱
فرهنگ مردم
نویسنده: انجوی شیرازی
گویندگان و مجریان: سرویاز کشتان، امیر توری و محسن رفیعی
تپه‌کننده: مهدی پورحجازی
 یکی از مطالب قابل توجه و قابل مطالعه در فرهنگ مردم موضوع اعتقاد مردم به تماشای یا مسخ شدن است این موضوع عظیمی نیست که فقط یک اعتقاد ساده‌اوهامانه باشد بلکه در بعضی از ادیان قدیمی جای مهمی را دارد و پایه‌های باور مردم در اینگونه مذاهب است. پارهای از این باورها و قصه‌های مربوط به آن در برنامه آمده است.

قصه‌تلاها و آداب شیلان‌بازی در مرز بین رامیان گنبد کاووس» هم از مطالب شنیدنی است که در این مجموعه آمده است در هندوستان در فصل تابستان بادی که از جنوب می‌وزد بر شدت گرمای محل می‌افزاید برعکس این باده از طرف شمال بادی می‌وزد که هوا را خنک می‌کند، از اینرو بچه‌های محل برای اینکه باد شمال زودبوزد کارهای قابل توجه و شنیدنی انجام میدهند و به استقبال باد شمال می‌روند که میتوانیید در این برنامه بشنوید.

علاوه بر مطالب ذکر شده، برنامه فرهنگ مردم در نفر مهمان دارد که یکی از آنها با آنچه محلی لری برای شنوندگان شاهنامه میخواند و دیگری که اهل اندیمشک است چستانها و مثلاها و عقاید محلی را معرفی میکند.

پنجشنبه - ساعت ۱۳/۵۵
سخنرانی استاد محیط طباطبائی
تپه‌کننده: مقصود نامدار
 چنانکه میدانید نخستین مظاهر تحول وضع فرهنگی کشور ما در شهر تبریز تجلی کرد و چاپخانه و ترجمه کتابهای خارجی و ایجاد مراکز تعلیم و تربیت فنون و علوم از این شهر آغاز کرد. روش تحقیق جدید هم بالطبع بایستی اصولا از اینجا گذشته باشد. سخنرانی استاد محیط طباطبائی در این جلسه اختصاص به سهم تبریز در تحقیقات دارد.

جمعه - ساعت ۲۵/۳۵
جانی دالر
کارگردان: جدر صاری
تپه‌کننده: عباس تهرانی
 داستان این هفته پلیسی جانی‌دالر که عبدالحسین مؤمنی آنرا نوشته «بجره» نام دارد. بازیگران آن عبارتند از: سرور عیوبی - جواد آتش‌افروز - مهین نثری و عباس مصدق. داستان اینطور شروع میشود که بوسیله جانت دربان ساختمانی به جانی‌دالر

اطلاع داده میشود که قتل رخ داده. کارآگاه با اتفاق دستیارش فوراً به محل حادثه می‌روند و می‌بینند در طبقه چهارم آپارتمان قتل اتفاق افتاده و کارآگاه پس از جستجوهای زیاد بی‌میرد که قاتل شخصی بنام میکی است. از شما پرسیده میشود جانی‌دالی از کجا می‌داند قاتل و یک کتور شخصی بنام میکی است اگر شما توانستید به معمای برنامه بی‌میرد نامه بنویسید تا بحکم قرعه بیک نفر یک جایزه تقدیم کنیم.

جمعه - ساعت ۱۷/۳۵
سیر و سفر
تنظیم از خسرو شاهانی
گویندگان: تاجی احمدی - فریدون توفیقی
تپه‌کننده: عباس تهرانی
 مردی به اتومبیلی که در کنار خیابان پارک شده بود نزدیک شد و دید یک دختر و پسر جوان در صندلی عقب اتومبیل نشسته و مشغول راز و نیاز عاشقانه‌اند و توجیهی باطرافشان ندارند. مرد چند ضربه به شیشه اتومبیل زد، پسر جوان سرش را بالا گرفت و شیشه اتومبیل را پائین کشید و با صباغت گفت: بضمنا چه آقا که مزاحم شدنی که عسا ما مور پلیس هستیم؟ مرد گفت نخیر آقا چون ولی... جوان داخل اتومبیل فوراً گفت: ولی نداره برو بی کارت! آقائی که بیرون اتومبیل بود گفت: ولی اتومبیل مال منه. این قسمتی از برنامه سیر و سفر این هفته است که شامل مطالب شیرین و متنوع و جالب میباشد.

ساعت ۲۳ تا ۲۳/۳۰
آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ
نویسنده: مهرداد شکوهی
تپه و اجرا از: مهران روحانی

شنبه:
شومن: ستفونی شماره ۶
یکشنبه:
بتهوون: کنسرتو پیانو شماره ۲
دوشنبه:
موتارت: کنسرتو پیانو شماره ۱۷
سه‌شنبه:
دفایا: شب در باغهای اسپانیا

چهارشنبه:
پولنک: کنسرتو برای کلاوسن
Great Musician's Immortal Compositions
Saturday:
W. Schuman: Symphony No. 6
Sunday:
L. V. Beethoven: Piano Concerto No. 2
Monday:
W. A. Mozart: Piano Concerto No. 17
Tuesday:
M. Defalla: Nights in the gardens of Spain
Wednesday:
F. Poulenc: Concerto for harpsichord

برنامه دوم رادیو

شنبه
۵۷/۵۵ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۵۷/۵۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۵۷/۳۵ اخبار
۵۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)

A - M
۵۹/۵۵ خواننده روز
۵۹/۳۵ آینه آدینه

F - M
۵۹/۵۵ خواننده روز
۱۵/۵۵ سیری در جهان موسیقی
 تپه و اجراکننده: مهران روحانی
 آثاری از: یوهان کریستین باخ - بلبل - ویونی - دوین کرسنون - موتسارت
۱۱/۳۵ گلها
۱۲/۳۵ اخبار
۱۲/۳۵ موسیقی به انتخاب شما
۱۳/۳۵ موسیقی فیلم
۱۴/۵۵ موسیقی کلاسیک
۱۵/۵۵ موسیقی جاز
۱۶/۵۵ اخبار
۱۶/۵۵ موسیقی برای جوانان
۲۵/۵۵ گلهای جاویدان
۲۱/۵۵ اخبار
۲۱/۵۵ موسیقی کلاسیک آوازی (اپرا)
 شونتیرک: اپرای موسی و هارون
۵۱/۵۵ پایان برنامه

یکشنبه
۵۶/۳۵ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۵۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۵۷/۳۵ اخبار
۵۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۵۸/۵۵ کنسرت بامدادی (استریو)
 اجراکننده: محمدنادر تبار
 تپه‌کننده: سهراب جابر
 یوزف فوکس: دوسرناد
 بارتوک: رقص‌های محلی رومانی
 رامو: سوویت کلاوسن
۵۹/۵۵ خواننده روز
۱۵/۵۵ موسیقی سرزمینها
۱۵/۳۵ سیری در جهان موسیقی (استریو)
 آثاری از: موتسارت - اشتراوس - برامس - لیست - سوپه - گلیر
۱۱/۳۵ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۵۵ باموسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
 نویسنده: مهرداد شکوهی
 تپه و اجراکننده: مهران روحانی
 سرگرمی راخمانیف

A - M
۱۲/۵۵ تدریس زبان انگلیسی
۱۲/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۲/۲۵ موسیقی غربی
۱۵/۵۵ برنامه بزرگان روسی
۱۶/۱۵ برنامه بزرگان آلمانی

۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۳۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشبو برنامه دوم:
- نمایشنامه: «در بسته» اثر: فردین هورشلمان
ترجمه: عایرشا - مبین
کارگردان: بهزاد فراهانی
تهیه کننده: مظفر مقدم

F - M

۱۳/۰۰ آهنگهای متنوع غربی
۱۴/۰۰ اخبار
۱۴/۰۵ گلهای جاویدان
۱۵/۰۰ موسیقی کلاسیک
اجرا کننده: محمدنادر تبار
تهیه کننده: سهراب جابر
بازی: کتابهای اول و دوم استروکوتور
ویرن: سنفونی در لا مینور
ویرن: چهار آواز
۱۶/۳۰ اخبار
۱۶/۳۵ کتاب روز
۱۷/۰۰ موسیقی فیلم
۱۷/۳۰ دنیای پاپ (استریو)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۳۵ برای شما خواننده ایم
۲۰/۰۰ دنیای راک
۲۱/۰۰ هنر هفتم
۲۱/۳۰ گلهای تازه شماره ۳۷ (مونو)
(هایون)
آواز سیاوش - ناز فرهنگ شریف
شعر از سایه
گوینده: آذر پژوهش
کتاب شب
«دکتر استارک» اثر: جک لندن
ترجمه: فرامرز بزرگ
اجرا کننده: پروین صادقی
تهیه کننده: مقصود نامدار
در این هفته هم در برنامه کتاب شب،
اثر جالب و جاویدان نویسنده مشهور جک
لندن بنام «دکتر استارک» از برنامه دوم بخش
میشود که امیدواریم مورد توجه ادب دوستان
و علاقمندان آثار بزرگ دنیا قرار گیرد.
۲۲/۳۰ اخبار
۲۲/۳۵ کنسرت شب
اشتراوس: سنفونی آلپ
دورژاک: کنسرتو ویلن
۲۴/۰۰ موسیقی نیمه شب
۰۱/۰۰ پایان برنامه

دوشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله برنامه بامداد و موسیقی
(استریو)
۰۸/۰۰ کنسرت بامدادی (استریو)
سیبلیوس: تاپیولا
سیبلیوس: سنفونی شماره چهار
گریگ: دولموردی الریک
خواننده روز
۰۹/۰۰ ارکسترهای بزرگ جهان
۱۰/۳۰ سیری درجهان موسیقی (استریو)
آثاری از: کلینکا - زوبیستین -
روبینی - وردی - ماسکانی - واگنر -
اشتراوس - فلوئو
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ یا موسیقیدانان بزرگ آشناسویم
سرگئی راخمانینف

A - M

۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه

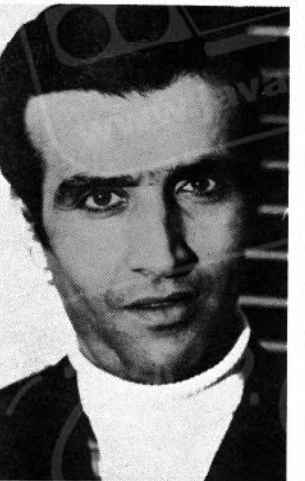
۱۳/۳۰ موسیقی غربی
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۳۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشبو برنامه دوم
- نمایشنامه: «از نیمه شب تا ساعت ۲»
نوشته: کریستیان بوک - ترجمه
علیرضا مبینی
کارگردان: رامین فرزاد
تهیه کننده: مظفر مقدم

F - M

۱۳/۰۰ آهنگهای متنوع غربی
۱۴/۰۰ اخبار
۱۴/۰۵ گلهای جاویدان
۱۵/۰۰ موسیقی کلاسیک
شومان: پاپون
شومان: سونات شماره ۲
شومان: کارناوالرین
هندل: سه کنسرتو کروسو
۱۶/۳۰ اخبار
۱۶/۳۵ فرهنگ ایران زمین
۱۷/۰۰ موسیقی آمریکای لاتین
۱۷/۳۰ دنیای پاپ (استریو)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۳۵ برای شما خواننده ایم
۲۰/۰۰ دنیای راک
۲۱/۰۰ جهان اندیشه

نویسنده و مترجم: عبدالله توکل
تهیه کننده: شاپور میرزائی
آندره برتون در سر تاس عم خود
دست از گفتگو با دوست خود واشه برداشت،
همان واشه ای که تا حدود امکان، چیزی
نمی نوشت، و هنر را حماقت می پنداشت و آنگ
آندره برتون هرگز پاک و بی گناهانه و ساده
و زودبادر بسوی ادبیات نرفت برای این بود
که همیشه واشه ای در وجود خود داشت...
۲۱/۳۰ گلهای تازه شماره ۵ (استریو)
(افشاری)
آواز ایرج - ویلن پرویز یاحقی

پرویز یاحقی



سنور مسعود صامی - ضرب چهلگیر ملات
خواننده ترانه: سیامینا - آهنگ از
جواد معروفی
شعر از سایه - گوینده فخری
بیکزاد
۲۲/۰۰ کتاب شب
«دکتر استارک» اثر: جک لندن
ترجمه: فرامرز بزرگ
اجرا کننده: پروین صادقی
تهیه کننده: مقصود نامدار
۲۲/۳۰ اخبار

۲۲/۳۵ کنسرت شب
موشکوفسکی: پنج رقص اسپانیایی
چایکوفسکی: سنفونی شماره یک
لوتوسلاوسکی: شماره ۲
۲۴/۰۰ موسیقی نیمه شب
۰۱/۰۰ پایان برنامه

سه شنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله برنامه بامداد و موسیقی
(استریو)
۰۸/۰۰ کنسرت بامدادی (استریو)
آثاری برای پیانو از چایکوفسکی
ویتاللی: شاگون برای ویلن و ارگ
۰۹/۰۰ خواننده روز
۱۰/۰۰ موسیقی سرزمینها
۱۰/۳۰ سیری درجهان موسیقی (استریو)
آثاری از: اوپر - گونو - بیونه -
سن سانس - راول - بووردین - اشتراوس -
لیست
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ یا موسیقیدانان بزرگ آشناسویم
سرگئی راخمانینف

A - M

۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ موسیقی غربی
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۳۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشبو برنامه دوم:
- نمایشنامه: «پرنده آبی» اثر: موریس
مترلینک
تنظیم رادیویی از خسرو فرخزادی
کارگردان: مبین دیمیم
تهیه کننده: مظفر مقدم

F - M

۱۳/۰۰ آهنگهای متنوع غربی
۱۴/۰۰ اخبار
۱۴/۰۵ گلهای جاویدان
۱۵/۰۰ موسیقی کلاسیک
هالفتر: اس پروس - لاندوسکی:
سنفونی شماره ۲
لاندوسکی: کنسرتو پیانو شماره ۲ -
تاوئر: نومانین ژسو
۱۶/۳۰ اخبار
۱۶/۳۵ برگیهای اندیشه
۱۷/۰۰ موسیقی فیلم
۱۷/۳۰ دنیای پاپ (استریو)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۳۵ برای شما خواننده ایم
۲۰/۰۰ دنیای راک
۲۱/۰۰ ادبیات جهان

نویسنده و مترجم: عبدالله توکل
تهیه کننده: شاپور میرزائی
به دور کتاب، ژاله امیر: «م. نوازی»
کشیده شده است که چنین میگوید: پر خاشاچو،
ناسزا گو، خود گامه، سودای اما بی روی و
ریا... و وقتی که کتاب را بخوانیم، می-
بینیم که هر چه در اعلان آمده است، در آن
هست. نامه سرگشاده به زمینیان که بدست
ژاک استرنبرگ نوشته شده است، همه
پرده های جدل و انتقاد را زیر پا می گذارد...
آفتور که انسان در سر تاس این کتاب
دویست صفحه ای نقش خود را در سیمای
این زمین خشن و بی معنی، فسخ پرست،
مغرض، قرمو، بزدل و پر کوفی می بیند که

ژاک استرنبرگ سرگذشتش را برای ما باز
می گوید. در برنامه ادبیات جهان این ساعت
درباره ژاک استرنبرگ و کتاب تازه اش و
نامه سرگشاده اش به زمینیان صحبت
میشود.
۲۱/۳۰ گلهای تازه شماره ۵۶ (استریو)
(افشاری)
آواز گلپایگانی - تار جلیل شهنواز -
ویلن پرویز یاحقی - ضرب ناصر افتتاح شعر
از سیمین بیبهانی
گوینده: آذر پژوهش

۲۲/۰۰ کتاب شب
«دکتر استارک» اثر: جک لندن
ترجمه: فرامرز بزرگ
اجرا کننده: پروین صادقی
تهیه کننده: مقصود نامدار
۲۲/۳۰ اخبار
۲۲/۳۵ کنسرت شب
مارتینو: سنفونی شماره ۴
مارتینو: کنسرتو پیانو شماره ۳
مارتینو: کنسرتو ویلن
۲۴/۰۰ موسیقی نیمه شب
۰۱/۰۰ پایان برنامه

چهارشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ کنسرت بامدادی (استریو)
دلپ: باله سیلیویا
خواننده روز
۰۹/۰۰ ارکسترهای بزرگ جهان
۱۰/۳۰ سیری درجهان موسیقی (استریو)
آثاری از: خاچاطوریان - گابالوسکی -
اشتراوس
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ یا موسیقیدانان بزرگ آشناسویم
سرگئی راخمانینف

A - M

۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ موسیقی غربی
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۳۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشبو برنامه دوم:
- نمایشنامه: «فاناربان» اثر: نیکلای
گوگول

کارگردان: بهزاد فراهانی
تهیه کننده: مظفر مقدم

F - M

۱۳/۰۰ آهنگهای متنوع غربی
۱۴/۰۰ اخبار
۱۴/۰۵ گلهای جاویدان
۱۵/۰۰ موسیقی کلاسیک
شومان: پنج قطعه برای ویلن سل
و پیانو
شوبرت: کوارتت زهی در سل مینور
شوبرت: کوارتت زهی در لا مینور
۱۶/۳۰ اخبار
۱۶/۳۵ نگرشی بر نثریات ادبی
۱۷/۰۰ موسیقی آمریکای لاتین
۱۷/۳۰ دنیای پاپ (استریو)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۳۵ برای شما خواننده ایم
۲۰/۰۰ دنیای راک

CLASSICAL MUSIC

Second Programme and FM Radio

INTRODUCING GREAT MUSICIANS

12

SATURDAY

S. Rachmaninov
SUNDAY

S. Rachmaninov
MONDAY

S. Rachmaninov
TUESDAY

S. Rachmaninov
WEDNESDAY

S. Rachmaninov
THURSDAY

D. Shostakovich

- ۱۶/۳۰ اخبار
- ۱۶/۳۵ کتاب روز
- ۱۷/۰۰ موسیقی فیلم
- ۱۷/۳۰ دنیای پاپ (استریو)
- ۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
- ۱۹/۰۰ آهنگهای روز از آلبوم صفحات
- ۲۰/۰۰ دنیای راک
- ۲۱/۰۰ کاتر روز
- ۲۱/۳۰ گلپای تازه شماره ۱۰۸ (استریو)
- اواز نادر گلچین - ویلن حبیب‌الله
- بدیعی - سنتور منصور صارمی - ضرب
- چهارتکیر ملک
- شعر از حافظ
- گوینده: فریدون توفیقی
- ۲۲/۰۰ کتاب شب
- «کشتی اسنارک» نوشته: جک لندن
- ترجمه: فرامرز برزگر
- اجرا کننده: پروین صادقی
- تهیه کننده: مقصود نامدار
- ۲۲/۳۰ اخبار
- ۲۲/۳۵ کنسرت شب
- شوستا کوویچ: سنفونی شماره ۲
- شوستا کوویچ: سنفونی شماره ۷

MORNING CONCERT 8 A.M

SUNDAY

J. J. Fux: 2 Serenade
Bartok: Rumanian Dances
Rameau: Suite for Harpsichord

MONDAY

Sibelius: Tapiola
Sibelius: Symphony No-4

Grieg: 2 Elegiac Melody

TUESDAY

Works for Piano by Tchaikovsky

WEDNESDAY

Delibes: Sylvia Ballet

THURSDAY

D. Shostakovich's Memorial
D. Shostakovich Memorial

CLASSICAL MUSIC 3 P.M.

Boulez: Structure Books nos. 1 & 2

SUNDAY

Vieme: Symphony in a minor
Vieme: 4 Songs

MONDAY

Schumann: Papillon
Schumann: Sonate no - 2

Schumann: Carnaval of wien

Handel: 3 Concerto grosso

TUESDAY

Halffter: Espejos

Landowski: Symphony no. 2

Landowski: Piano Concerto no. 2

Taverner: Nomine Jesso

Ligeti: Lontano

WEDNESDAY

Schuman: 5 Pieces for Cello & piano

Schubert: String Quartet in G minor

Schubert: String Quartet in a minor

D'Indy: Suite in old Style

THURSDAY

D. Shostakovich's Memorial



۲۴/۰۰ موسیقی نیمه شب
۰۱/۰۰ پایان برنامه

جمعه

- ۰۷/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۰۷/۰۵ بامداد و موسیقی (استریو)
- ۰۷/۳۰ اخبار
- ۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)

A - M

- ۰۹/۰۰ خواننده روز
- ۰۹/۳۰ آینه آدینه

F - M

- ۰۹/۰۰ خواننده روز
- ۱۰/۰۰ سیری در جهان موسیقی (استریو)
- آثاری از: دیمیتری شوستا کوویچ
- ۱۱/۳۰ گلپای
- ۱۲/۳۰ اخبار
- ۱۲/۳۵ موسیقی به انتخاب شما
- ۱۳/۳۰ موسیقی فیلم
- ۱۴/۰۰ موسیقی کلاسیک
- ۱۵/۰۰ موسی جاز
- ۱۵/۰۰ اخبار
- ۱۶/۰۵ موسیقی برای جوانان
- ۳۰/۰۰ گلپای جاویدان
- ۲۱/۰۰ اخبار
- ۲۱/۰۵ موسیقی کلاسیک آوازی (ایرا)
- موتوردی: ایرای تاجگذاری پوپه
- ۰۱/۰۰ پایان برنامه

- ۲۱/۰۰ دانش
- اجرا کننده: دکتر احمد خوشنویس
- تهیه کننده: شاهپور میرزائی
- در برنامه دانش رادیو ایران برنامه دوم این ساعت دکتر احمد خوشنویس متخصص بیماریهای پوست دربارہ انواع سرطانهای پوست صحبت خواهند کرد. سرطانهای پوست که با داشتن نام سرطان ایجاد وحشت می-توانند بکنند، خوشبختانه در اکثر موارد چنین نیستند و درمان بموقع آنها تقریباً همیشه نتیجه مطلوب داشته و درمان پذیر میباشد در این برنامه درباره انواع سرطان-های پوست، عوامل مساعد کننده ابتلاء به بیماری و ضایعات سرطانی و همچنین علائمی که به شناخت بیماری کمک میکنند صحبت خواهند کرد و در اواخر برنامه مطالبی در باره نحوه پیشگیری و درمان با اطلاع شنوندگان خواهد رسید.
- ۲۱/۳۰ گلپای تازه شماره ۱۴ (مونو)
- (سه گاه)
- آواز محمودی خوانساری - ویلن حبیب‌الله بدیعی - سنتور منصور صارمی - تار فرهنگ شریف - ضرب چهارتکیر ملک
- شعر از سایه
- گوینده: آذر پژوهش
- ۲۲/۰۰ کتاب شب
- «کشتی اسنارک» اثر: جک لندن
- ترجمه: فرامرز برزگر
- اجرا کننده: پروین صادقی
- تهیه کننده: مقصود نامدار
- ۲۲/۳۰ اخبار
- ۲۲/۳۵ کنسرت شب
- کاسلا: یاگانینا
- وینیاوسکی: کنسرت ویلن شماره ۲
- مالر: سنفونی شماره یک
- ۲۴/۰۰ موسیقی نیمه شب
- ۰۱/۰۰ پایان برنامه

AN APPROACH TO THE WORLD OF MUSIC 10.30 A.M

SATURDAY

Pieces by:
J.C. Bach - Playel - Viotti - Devienne
- Creston - Mozart

SUNDAY

Pieces by:
Mozart - Strauss - Brahms - Liszt -
Suppe - Gliere

MONDAY

Pieces by:
Glinka - Rubinstein - Rossini - Verdi
Mascagni-Wagner - Strauss - Flotow

TUESDAY

Pieces by:
Auber - Gounod - Pierre - Saint
saens - Ravel - Borodin - Strauss -
Liszt

WEDNESDAY

Pieces by:
Khatchaturian-Kabalevsky - Strauss

THURSDAY

Pieces by:
D. Shostakovich

FRIDAY

Pieces by:
D. Shostakovich

EVENING CONCERT 10.30 P.M

SATURDAY

A. Schonberg: Moses and Aaron -
Opera

SUNDAY

R. Strauss: An Alpine Symphony

A. Dvorak: Violin Concerto

MONDAY

Meszkovsky: 5 Spanish Dances

F. I. Tchaikovsky: Symphony No. 1

Lutoslavsky: Symphony No. 2

TUESDAY

B. Martiue: Symphony No. 4

B. Martiue: Piano Concerto No. 3

B. Martiue: Violin Concerto

WEDNESDAY

A. Casella: Paganiniana

H. Wieniawsky: Violin Concerto No 2

G. Mahler: Symphony No. 1

THURSDAY

D. Shostakovich: Symphony No. 2

D. Shostakovich: Symphony No. 7

FRIDAY

C. Monteverdi: the Coronation of the
Popea - Opera

پنجشنبه

- ۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
- ۰۷/۳۰ اخبار
- ۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
- ۰۸/۰۰ کنسرت بامدادی (استریو)
- برنامه ای بنامست در گذشت دیمیتری شوستا کوویچ در این ساعت پخش میشود
- ۰۹/۰۰ خواننده روز
- ۱۰/۰۰ موسیقی سرزمینیا
- آثاری از: دیمیتری شوستا کوویچ
- ۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
- ۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشناسویم

A - M

- ۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
- ۱۳/۳۰ موسیقی غربی
- ۱۴/۰۰ برنامه یزبان روسی
- ۱۴/۱۵ برنامه یزبان آلمانی
- ۱۴/۳۰ برنامه یزبان فرانسه
- ۱۴/۴۵ برنامه یزبان انگلیسی
- ۱۵/۰۰ از آرشو برنامه دوم
- نمایشنامه: «استریپ تیز»
- آثر: اسلاوین مروژک
- به ترجمه و کارگردانی: ایرج زهری
- تهیه کننده: مظفر مقدم

F - M

- ۱۳/۰۰ آهنگهای متنوع غربی
- ۱۴/۰۰ اخبار
- ۱۴/۵۰ گلپای جاویدان
- ۱۵/۰۰ موسیقی کلاسیک
- گذشت دیمیتری شوستا کوویچ پخش میشود.

مراکز سرویس تلویزیونهای بلاپونکت در تهران و شهرستانها



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان آرز نهادریستگاه
شاپولورنی پلاک ۵۵۸
تلفن: ۲۰ - ۹۶۳۰۱۶



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان کاشانی
تلفن: ۲۲۲



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان ششم بهمن
تلفن: ۳۰۷۳



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان شهناز
تلفن: ۳۵۸۳



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان داورپناه ساختمان
تلفن: ۲۹۲۹



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان سمیرای جدید
تلفن: ۲۵۶۳



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان شاهزاده نوروزیان
سیدمادی اجناسی
تلفن: ۳۸۶۹



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان فرح رزبری
بیمارستان گومر شاد
تلفن: ۳۳۹۶۳



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان قصرالذلت چهار
راه سیماسندی
تلفن: ۲۲۵۹۸



تعمیرگاه
بلاپونکت
بلوار شاهنشاهی اول خیابان
پهلوی
تلفن: ۳۳۳۵



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان محمد حسن آمان
تلفن: ۵۵۶



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان بهلوی
تلفن: ۲۴۱۹



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان (۲۴) متری نش
کومرنت تلفن: ۳۳۱۹۶



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان فرمانداری
تلفن: ۲۱۲



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان سعدی جنب
کتابفروشی اندیشه
تلفن: ۳۲۷۹



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان فردوسی
تلفن: ۳۳۸



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان فرح ترسید، شهیاران
دربوش تلفن: ۸۲۷۷



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان بهلوی رزبری
کلانتر کوجه تلفن: ۳۰۲۷۵



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان شاهزاده جنب هتل
کیوان تلفن: ۲۴۱۴۳



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان بوعلی شماره ۱۷۳
تلفن: ۳۱۹۶



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان شاه بخش جنب پل
اجلاله تلفن: ۲۹۲۹



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان خرم آباد
تلفن: ۲۳۳۳



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان ششم بهمن
تلفن: ۲۳۳۳



تعمیرگاه
بلاپونکت
اصفهان



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان شیخ بهایی چهار
راه مرتب تلفن: ۳۷۹۱۶



تعمیرگاه
بلاپونکت
خیابان فرح جنب مرغود
تلفن: ۵۲۵۳

بلاپونکت

 **BLAUPUNKT**

SONY SOUNDS BETTER

راديو
ضبط صوت
سوني



- مدل CF-310S
- با امواج FM دكو تاه و متوسط
 - خاموشي اتوما تيك دستگاہ در پا يان نوار در حال ضبط يا پخش
 - مجهز به ميكروفن مخفي بسيار حساس
 - مجهز به سيستم SONY - O - MATIC برای تنظيم اتوما تيك ضبط
 - تنظيم اتوما تيك ضبط از طريق راديو
 - مجهز به سيستم AFC برای تنظيم كامل امواج
 - قابل استفاده با برق و باطری
 - بلندگوي ديناميك ۹۲ سانتي
 - مجهز به نمودار قدرت باطری و ضبط

SONY

برای برخی فقط سونی وجود دارد،
آنها که از هر چیز بهتریش را میخواهند.

لطفا در موقع خرید محصولات سونی از فروشنده کارت تضمین بخواهید

میانه

آخرین روزهای جنگ جهانی دوم بود. نیروی دریایی آمریکا در آقیانوس کبیر ژاپنیا را ذله کرده بود و ارتش ژاپن داشت متسحل مرشد. بالاخره فرماندهی گل ژاپنیا تصمیم به اجرای عملیات معروف «کامیکاز» گرفت، همانکه در تاریخ زیانزد شده است. فرمانده نیروی هوایی کلیه خلبانان باقیمانده را جسی کرد و گفت:

- ژاپن اینک محتاج فداکاری شماست. آخرین مأموریت شما اینه که تاحد امکان بمب و مواد منفجره پر کنید و با هوایمانون، به کشتی درصورت امکان نارواییمانر آمریکایی رو نشونه بگیریید و محکم روش سقوط کنید... روشن شه؟ حالا کسی سؤالی داره؟

از ردیفهای آخر، خلبان کوتاهقد و جوانی دست بلند کرد. ژنرال او را صدا کرد جلو:

سؤالشو مطرح کن.

خلبان خبرداری کرد و پرسید:

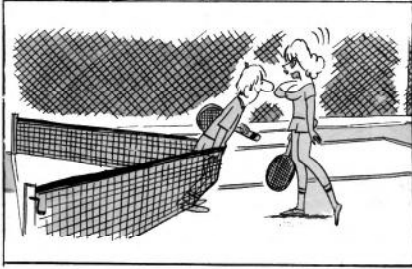
- ژنرال ببخشید، شما په خورده عفتون پارهمنگ ورنمیداره؟

در عهد دقایانوس، نصارا از یهود پرسید:

- چرا شما امت موسی وقتی ازتون سؤالی می کنن، با به سؤال دیگه جواب میدین؟

امت گفت:

- چه عیبی داره؟



آقا اسمعیل و آقا ابراهیم دوتا کهنه جوهر فروش زرتک و قدیمی بودند که بغل دست هم مغازه داشتند. یک روز آقا اسمعیل گردنبد قشنگی توی دستوبال آقا ابراهیم دید.

پرسید:

- چند خریدی؟

- هزار چوق، از به حراج.

آقا اسمعیل کمی فکر کرد و دید که همکاری عجب مالی را هزارتا خریده است. قطعاً بیشتر از اینها میارزیده. این بود که بی معطلی پیشنهاد کرد:

- دوهزار تا خریدم.

- فروختم.

مامله تمام و جنس ردوبدل شد اما همان شب آقا ابراهیم رفت تو فکر: اگه این مال چندبرابر نمی ادرزیده، آقا اسمعیل به اون زرنگی فوری دوبرابر ازش نمی خرید. این بود که فردا صبح اول وقت سراغ آقا اسمعیل:

- گردنبنده رو سه هزار چوق خریدارم.

- فروختم.



شب هنگام وسوسه افتاد به جان آقا اسمعیل: چه خیره که آمده سه هزار تا داده گردنبدو پس گرفته؟ یه کاسه ای زیر نیم کاسه هست. باید از چنگش درارم.

فرداصبح گردنبد به قیمت چهارهزار چوق در دست آقا اسمعیل بود و پس فردا به پنج هزارتا در دست آقا ابراهیم... هر روز با هزار تا بیشتر دست به دست می شد. تا آنکه یک روز آقا ابراهیم آمد معامله هر روزی را انجام دهد ولی آقا اسمعیل گفت:

- فروختمش.

- چنند؟

- سی هزارتا.

- ای نالوطی ناهمکار بی معرفت احیق! چطو په همچی مالی رو که روزی هزار چوق واسه هر کدمومن منفعت داشت به این مفتی دادی؟



بچه شروع کرد به نق زدن:

- مامان جون، من نمی خوام پیام آمریکا، مکه زوره. ساکت باش.

- واسه چی ساکت باشم مامان، آخه گفتم مکه زوره، نمی خوام پیام آمریکا، آمریکا خیلی دوزه.

- خفه شو بچه، به جای نق زدن شنا کن...

شب شراب نیارزد به بامداد خمار... حسینقلی خان با علم به این نکته، صبح از جا بلند شد اما از عرق خوری دیشب، سرش به اندازه کوهی سنگین شده بود و انقدر درد می کرد که گفتمی داشت می ترکید، آهسته از جا بلند شد و آمد توی آشپزخانه سراغ عیالش و با صدای نسینی گفت:

- عیال جان، سرم خیلی درد می کنه، اگه ممکنه به قرص بهم بده... آره... مرسی... ولی یواش... یواش... خیلی مواظب باش، در لوله قرصو یواش بدار...

در یکی از میهمانیهای مجلل هالیوود، دوتا جنتلمن سینمایی آمریکایی تازه باهم آشنا شدند و از اوضاع و احوال یکدیگر جوینا شدند. اولی گفت:

- هی جو! نیکاکن اونجا رو: دوتا خانوم کنار بوفه وایسادن، اونکه موخرماتیه زمنه، اون که موطلاتیه معشوقه.

جو محکم زد به پشت دوستش و گفت:

- اوکی بیل! چیز عجیبیه، چون مال من درست برعکس مال توفته.

جوانی که دستپاشی رشد شدیدی داشت وارد مطب دکتر شد. دکتر مدت درازی او را معاینه و آزمایش کرد و بالاخره از او پرسید:

- درست سر درمنی آرم... شما مشروب زیاد می خورین؟

جوان جواب داد:

- نه والله، نصف بیشترش تا به دهنم برسه می ریزه.

دوتا بندباز معروف و ماهر سیرک، در ابتدای برنامه خود، سوار تاپها شدند و از آن طرف چادر سیرک ناب می خوردند و در وسط به همدیگر می رسیدند؛ مقدمه ای بود برای برنامه عملیات خطرناک، یکشان باید بندتاب را رها می کرد و در هوا دوتا معلق می زد و آن یکی دستهای او را می گرفت... در آخرین قاب، آنکه باید دستهای حریفش را در هوا می گرفت، به آنکه باید دوهوا می پرید گفت:

- رفیق، دیشب فهمیدم در غیاب من اومده بودی خونمون، پیش عیالم... خیله خوب، حالا پیر!

که از این ندا قلب فلامل هری ریخت پایین. شارلوت و فلامل نگاه طولانی بهم انداختند، بعد فلامل زستی مینی بر اظهار تاسف نشان داد و شارلوت هم وارد دفتر کار عمویش شد. عمو کازیمیر بی آنکه سر بلند کند بلافاصله گفت:

- خوب، ز تعارف کم کن و برمیخ
افزای: بفرمانی شما برای چی می‌خواین با
برادرزاده من ازدواج کنی؟
صدای نرم و نازک شارلوت بلند شد:
- عموجون، منم!
- عجب! پس بقیه چی‌شدن؟ ساعت
چهار و ربعه. سه‌ربع دیگه تعدید مهلت
نموم می‌شه خانوم کوچولو!
- عموجون، اقالا به‌دفعه‌م که شده تو
عبرتون خوب باشین. به‌مهلت دیگه‌م بیم
بدین آخه جمع آوری دواطلب ازدواج کار
چندون ساده‌ای نیست.
عمو کازیمیر مثل توفان غرش کرد
ولی بالاخره با یک تعدید سه‌ساعتی دیگه
موافقت نمود. سررسید مهلت ساعت هشت
شد.

شارلوت باعجله رفت به باشگاه شکار
و باصدای مضطربی زیزی را خواست؛ بعد
از این او دیگه تنها امیدش بود. بهش
گفته که زیزی ساعت دو بعد از ظهر رفته و
دیگر یادی‌اش نشده‌است. شارلوت به‌هرکجا
که عقلتش می‌رسید تلفن زد و موفق نشد.
بالاخره یکی از دوستان مشترکشان باحالی
بسیار از خود راضی سررسید و به شارلوت
گفت که لازم نیست بیخودی این‌در و آن
در بزنی. زیزی در خانه خودش خوابیده، او
خودش زیزی را در رختخواب گذاشته و
پر ز تلفن را هم کشیده است چون زیزی
احتیاج فوق‌العاده‌ای به آرامش داشته است.
شارلوت نه آره گفت و نه، نه. فکر کرد
آرامشی نشان زیزی بدهد که خودش حفظ
کند. فوراً خود را به خانه او رساند. چنان
آشوبی جلو در خانه به‌یا کرد تا آنکه کلفت
خانه آمد در را باز کرد، بعد تقریباً از روی
تنه کلفت عبور کرد تا توانست وارد خانه
شود و قدم به‌اتاق زیزی بگذارد. زیزی با
کیسه یخ روی پیشانی به‌خواب عمیقی فرو
رفته بود. شارلوت باحرارت چندتا کشیده به
صورت او زد تا بیدار شود.

زیزی به‌زحمت گفت:
- من باسی‌ام!
و دوباره خوابید.
شارلوت با یک‌نگه‌کش خود را درآورد
و با آن ضربات جانانه‌ای به پیشانی زیزی
زد. زیزی یک چشمش را باز کرد و ناله‌کنان
گفت:

- بگو چهل و چهار
فلامل، لرزان و با صدای ضعیف
گفت:
- چهل و چهار
عمو کازیمیر گفت:
- به‌هات ضعیفه. دره‌های آزاد ورزش
نمی‌کنی. تنت مٹ ملافه سفیده. بازی
«اسکویا» بلدی؟

فلامل که می‌رسید این سؤال‌تله‌ای
برسر راهش باشد جواب داد:
- من خیلی کم ورزی بازی می‌کنم.
- خیلی اسباب تأسفه. من همیشه
بازی می‌کنم، حتی موقع کار. این دسته‌ورزی
رو بگیر و بشین رو بروی من. به دست باهم
می‌زیم. اگه برنده‌شدی شارلوت مال تو؛
اگه بازنده‌شدی که بدا به حالت
فلامل که این نوع بازی را فوت
آب بود و هیچ‌تردیدی دربرد خود نداشت
گفت:

- پی مٹ به‌دست شطرنجه
- کاملاً درسته
بازی توفانی عجیبی شد. فلامل باخت
و از حیرت دهانش بازماند و به‌تجمع گفت:
- بیست‌هزار دفعه تا حالا این بازی رو
کردم، هیچ بازیکنی به‌خوبی شما ندیدم
عمو کازیمیر درحالی‌که چندین ورزی
خال هفت از آستینها و جیبها و بقیه و
دوئل سلوارش درمی‌آورد جواب داد:
- منم تا حالا چهل‌هزار دفعه نعلب
کردم، بازیکنی به‌خنگی شما ندیدم. شما
چون قمارباز مهاجم و خنگی هستین ظرف
دوسال ته ارثیه برادرزاده منو بالا میارین.
فلامل اعتراض کرد:
- آقا من پول خودمو خرج می‌کنم؛
من جنتملمنم.

- حالا امتحان می‌کنیم. من برادرزاده‌مو
به‌شما میدم بشرطی که شما به‌کلی از جهازش
چشم‌پوشی کنین.
فلامل درحالی‌که برق جلالتمآیی در
چشمانش می‌درخشید گفت:
- قبوله!
ولی عمو سر تکان داد.
فلامل پرسید:

- مگه صداقت‌حرف منو قبول ندارین؟
- مسأله این نیست! معلومه که شما
صداقت دارین. اما بدیختی همین‌جاس.
- شما به این آسونی از هم‌چین
ارثیه‌ای چشم پوشیدین؛ این کار آدمای
مفلوک رمانتیکه. شما مردی نیستین که ما
لازم داریم.
فلامل را تا دم در همراهی کرد و بعد
به‌طرف راهرو خم شد و گفت: «نفر بعدی!»

- خونه عمو کازیمیرت؟
- بله، خونه اون. اون اراده کرده
که من تا فردا عروسی کنم در غیر این صورت
از ارثیه‌ش محروم می‌شم. من اینو فقط به‌تو
می‌تومم بگم. فلامل، من کسی جز تو در دنیا
ندارم.

فلامل بلافاصله رکاب عزیمت کشید:
- الان میرم خونه عمو کازیمیرت. آه!
چه سعادت! آه چه نشاط بی‌پایانی...
- صبر کن، بیاده شو. انتقد خیالی‌افی
نکن. شرط اولش اینه که عمو از خوشش
بیاد، اونم به اخلاق عجیبی داره که...
- به! من شترهای خیلی شترتر از
عمو تو رو خوا بوندم
عمو کازیمیر توی دفترش بود و وقتی
شارلوت و فلامل وارد شدند همانطور نشسته
باقی ماند. حتی وقتی شارلوت، جوان را به
او معرفی کرد از جایش بلند نشد. شارلوت
به‌آرامی گفت:

- آقای فلامل چندتا کلمه باشما حرف
دارن
این را گفت و از اتاق رفت بیرون و
به انتظار نتیجه امتحان در راهرو نشست.
فلامل وقتی با کازیمیر تنها ماند به‌او گفت:
- بنده افتخار دارم که برادرزاده شما
شارلوت را خواستگاری کنم
کازیمیر زیر لب غرید:
- عجب آدم مسخره‌ای! شما هنوز با
من آشنا نشده به‌چیزی از من می‌خواین؟ خوب
بفرمانی واسه‌چی می‌خواین با شارلوت
ازدواج کنین؟
فلامل بازحمت جواب داد:
- خوب... واسه اینکه دوستی دارم
- اونم شمارو دوس داره؟
- معلومه

ای‌چاخان! آقا کوچولو، اگه اینجوری
بود که تا حالا بدون کسب اجازه، ازدواج
کرده بودین. عشق عمو و دایمی نمی‌شناسه
که! پس معلومه داری چاخان می‌کنی.
- نه پندار! راس می‌گم؛ ما برای این
تا حالا ازدواج نکردیم که اون میلش نبود.
اگه به‌میل من بود تا حالا دوسال می‌شد که
ازدواج کرده بودیم.
- پس اراده و مردونگی نداره؛ وقتی
به‌زنی اینجوری آدمو بازی میده، باید
انداختنی دور دستاتو بیتم.
فلامل دوتا دستش را به‌سمت کازیمیر
دراز کرد.

- سر انگشتنای سیابه و وسط‌ات از
یک‌توین زرد شده. خیلی سیگار می‌کنی.
بعد کازیمیر گوشش را گذاشت روی پشت
فلامل و گفت:

رمان طنز

از جوانی گوارسکی

Giovanni Guareschi

ترجمه‌ی جمشید از جمند



شوهر در مدرسه

– من دیشب نخوابدم، تا ساعت دو بعد از ظهر بازی کردم، مشروب خوردم، سیگار کشیدم، تازه می‌خوام بخوابم. بذار بخوابم جزو مینا!

شارلوت غریش کنان گفت:

– من شارلوت نه کلفتت
– تشارلوت! یا خدا! چه خبر شده؟
شارلوت يك طرف آب سرد روی او ریخت و التماس کنان گفت:
– باشو، تورو خدا باشو آگه نه هر دو مون بیچاره می‌شیم.

زیزی بالاخره چشمها را باز کرد و حالت معصومی بخود گرفت.
– باشو آگه اونجوری که ادعا می‌کنی منو دوست داری، باشو برو منو از عموکازیمیر خواستگاری کن

زیزی به لحنی تصریح آمیز پرسید:
– آخه چطوری، مگه نمی‌بینی که من نمی‌تونم سرپا و ایسم. آگه با این حال برم خواستگاری تو که خط می‌کنم و متأسفانه این حرف کاملاً واقعیت داشت. اما شارلوت بعد از دو دقیقه فکر به این نتیجه رسید که زیزی در رختخوابش بماند و تمارضی کند.

– عموجان رو قانع می‌کنم که خودش پاشه بیاد اینجا و به تعدید دوباره هم بده. زیزی گفت:

– اینجوری خیلی خوبه. خداوند هر دو مونو نجات بده

و دوباره خوابید.

همان‌طور که قبلاً دیده بودیم، عمو کازیمیر آدم نرم و ملایمی نبود و به این جهت پیشنهاد شارلوت را با فریاد و نعره استقبال کرد. بعد نعره و فریادش خوابید، و بعد کلاهش را برداشت و دنبال برادرزاده‌جانش که ظاهر آچومخ عمو را در دست داشت به راه افتاد. بیست دقیقه بعد عموجان دنبال شارلوت وارد اتاق زیزی شد. جوانک داشت خروپ می‌کرد. شارلوت باعصابت او را تکان داد.

– باشو، چشماتو واکن. عموجون اوومه.

– زیزی توی خواب غریب:
– گوهر پدر همه عموها
شارلوت دستپاچه گفت:
– داره هذیون میگه

– بعد دوباره به زیزی گفت:
– زیزی، منم، شارلوت؛ به دقه باشو؛ تو که منو گفتی!

جوان مفلوك زور مفصلی زد لای يك چشمش را باز کرد و به زحمت گفت:
– من خیلی ناخوشم، منو ببخشین آقا، استدعا می‌کنم اجازه بدین از همین بستر بیماری برادرزاده‌تون خواستگاری کنم... عموکازیمیر گستاخانه گفت:

– هیچ از شما خوشتم نبودم. این مزخرفترین کلکی بود که داشتیم می‌خوردیم.

زیزی دوباره گفت:
– منو به غلامی قبول کنین.
– باز شروع کرد به خروپف
شارلوت تا چشم به هم گذاشت در اتومبیل پهلوی عمویش نشسته بود. عمو غرغر می‌کرد:

– حقه باز! الحمدلله تا نیم ساعت دیگه همه این مسخره بازیاتوم میشه و قسم می‌خورم که بعش به هیچکس رحم نمی‌کنم.
شارلوت باصدای غمگینی گفت:
– آره، می‌فهمم، این هونه که شما می‌خواستین.

عمو ناگهان فریاد کرد:
– خبته خوب! تا فردا ساعت ده هم بپت میله میدم. اما بعش دیگه همه چی نوممه. حسابتو در بانک می‌ندم و بیرون توون می‌کنم. وصیتنامه‌مو هم دوباره می‌نویسم.

شارلوت به خانه که رسید حاضر نشد گزارش فعالیت‌های روز را بدهد و همه کارها را به فردا صبح موکول کرد. به زوزوماری گفت:

– فردا صبح بیداری ساعت شیش

پیرمرد ملتفت نشده بود که همه ساعت شش بیدار می‌شوند با فقط شارلوت. و به این جهت شارلوت توضیحات بیشتری داد:
– همه بجز من؛ چون من احتیاج ندارم بیدارشم

در حقیقت آن شب شارلوت نخواهد و ساعت پنج صبح داشت توی باغچه قدم می‌زد.

کنگره در سالن برگزارشد: چشمها همه خواب‌آلود بود؛ ولی وقتی شارلوت جمع را در جریان کارهای دیروزش گذاشت همان چشمها، مثل دروازه، باز شد و آخرین آثار خواب از آنها رخت پرست. می‌آهت بسیار داغ بود و نتیجه فوق‌العاده جالب توجه: عموکازیمیر نه تنها دیوانه است، جنایتکار هم هست.

گاستون فود بالحرف نرفت آمیزی گفت:
– شرافتمندانه نمیشه از به دختری خواست که چهار ساعته شوهر پیداکنه. ادو فود که ارباب حس واقع بینی بود توضیح داد:

– در عرض یه ساعت
و ساعت دیواری در تأیید حرف ادو، نه‌ضربه نتواخت.

باوان شروع کردند به جویدن دستمالهای حریر در لای دندانهای مشخصانه خود، و بالاخره ادو سکوت عمیق را شکست:
– خوب، پس چندونارو ببندیم؟

همانطور که قبلاً تذکر دادیم، ادو ارباب حس عمل بود. شارلوت در جواب این حرف ندا درداد که:
– هنوز نه! پنج دقیقه دیگه هم فکر کنیم.

خاله الیزابت متضرعانه گفت:

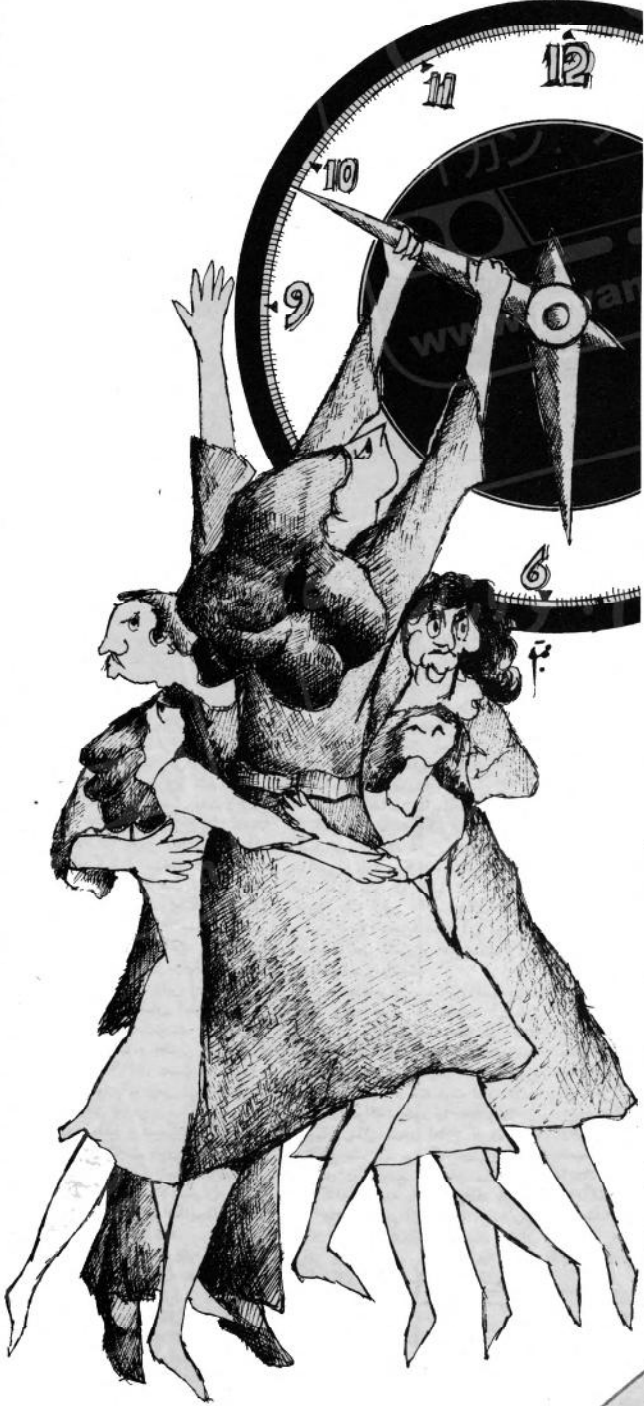
– محض رضای خدا زود فکر کنیم.

وقت داره به سرعت میگذره
شارلوت پله‌ها را چهارپا یکی کرد و رفت توی اتاقش در را بست. بعد جلوی پنجره، به حالت مکاشفه، دستها را زد زیر چانه که این مطلوبترین حالت برای فکر کردن است. اما در همان لحظه که آرنجش را روی سنگ جلو پنجره می‌گذاشت چیز مرطوب و سردی به صورتش خورد.

در اینجا داستان، خود را ناگزیر می‌بینیم که سخن را قطع کرده و به معرفی قهرمان غمزه داستان، کامی‌دیره بپردازیم. خاله‌ای که آقای وونسدر در اختیار خانواده مادلسی گذاشته بود، یکی از آن جمله ساختمانهای درشت کهنه‌ای بود که طرحهای معماری و شهرسازی مدرن هنوز موفق به نابود کردن کامل آن نشده است. اینها ساختمانهای دراز باک طبقه‌ای هستند با تزئینات و برجسته‌کاریهای بزرگ و نرده‌ها و در ورودی بزرگ، وسط در وسط قرار گرفته. این ساختمانها معمولاً به شکل T هستند. قاعده T در خیابان قرار دارد و دوتا شاخه آن حیاطی باغچه دار را تشکیل می‌دهد. وقتی خورشید به عقب خانه می‌تابد، در ورودی چشمان سبز درخشان خود را رو به نمای تیره خانه بلز می‌کند.

خانه مادلسیها چنین بود و پنجره شارلوت روبه باغچه بزرگ، در انتهای شاخه دست راستی باز می‌شد. به این ترتیب شارلوت می‌توانست باغچه خانه همسایه را زیر نظر داشته باشد. نظر به اینکه قوانین بصری، خدشه‌ناپذیر و شرافتمندانه است، هر آن کسی که در باغچه همسایه هم وجود میداشت، از پنجره شارلوت رؤیت می‌شد. پس شارلوت غالباً جلو پنجره می‌نشست.

این نکته برای ما و بخصوص برای قهرمانان ما اهمیت فوق‌العاده دارد. چون در این باغچه کسی وجود داشت: همان کامی-دیره سابق‌الذکر؛ او حتی غالب اوقات خود را در این باغچه می‌گذراند. پس او هم نمی‌توانست غالباً شارلوت را زیارت نکند. حقیقتش را بخواهد اکثر اوقات او را می‌دید.





باقی مانده کنفرانس یالتا يك مصیبت بود. هرگز يك اجتماع سیاسی در محیطی چنین آشفته و ناآهنگ برگزار نشده بود. هیچ دستور کاری مهیا نشده بود و هیچ جلسه‌ای مطابق برنامه تشکیل نمی‌شد. جلسه‌های سران که بعثت بیماری روزولت خیلی کوتاه مدت بودند، صرف بحث‌های بی‌سروته درباره مسائل تکراری میشدند. مذاکرات وزیران امور خارجه و روسای ستاد ارتش‌های سه کشور هم به نتیجه‌های قطعی منجر نمی‌شدند، چون هم روزولت و هم استالین - به نسیبتی بیشتر - میل داشتند تنها نظرهای خود را به کرسی بنشانند.

نظامیان آمریکائی برین عقیده بودند که باید به ترتیب شوروی را با زاین وارد جنگ کرد. در نتیجه با اعدای روسا روبرو شده بودند. در حالیکه می‌توانستند به سادگی رقیبان امروز و یاران دیروز را متقاعد کنند که کار زاین به علت انسداد ناوگان جنگیش، ساخته شده است و دخالت شوروی فقط برای آن ضرورت دارد که مدت جنگ کوتاه‌تر شود. بالینهم روزولت علیرغم نظر وزیر امور خارجه‌اش، می‌گوید رضایت استالین را در رابطه با ورود شوروی به جنگ با زاین جلب کند. روسا در مقابل همان امتیازهایی را می‌خواستند که حکومت تزاری در شرق دور داشت و بخشی از آن در جنگ ۱۹۰۵ از دست داده بود؛ جزایر کوریل، نیمی از ساخالین، خط آهن چین شرقی و...

در واقع واشینگتن می‌خواست بهای رضایت شوروی را از جیب متحد غایب خود، چیتکاچیچک، بپردازد. بهمین جهت می‌توان گفت که زمینه سقوط چیتکاچیچک به یک معنی در کریمه مهیا شد. مسئله اصلی، درام دلخراش، مربوط به لهستان بود. هفت جلسه از هشت جلسه مذاکرات تماما یا قسمتی صرف بحث در اطراف سرنوشت این کشور شد. تلاشهای سرسختانه چرچیل و کوشش آرام‌تر روزولت محکوم به شکست بود. استالین می‌خواست لهستان در حوزه نفوذ مسکو قرار گیرد و سبیری برای مرزهای غربی شوروی باشد. جنگ بخاطر لهستان شروع شده بود و انگلستان حفظ تملک ارضی و استقلال این کشور را تضمین کرده بود. چرچیل می‌گفت: «این برای ما يك مسئله حیثیتی است.»

استالین جواب میداد: «برای ما این مسئله حیثیتی نیست. مسئله مرگ و زندگی است.»

ارتش سرخ شش هفته در کنار ورشو بیحرکت ایستاده بود تا آلمانی‌ها شورشی را که در گرفته بود، درهم بشکنند. این حادثه در ماه اوت ۱۹۴۳ رخ داده بود و پیروزی آلمانی‌ها راه را در برابر پلشویک‌های محلی هموار کرده بود. آمریکا و انگلستان با همه اصرارهایشان نتوانسته بودند موافقت مسکو را جلب کنند که از طریق مناطق اشغالی ارتش سرخ به نهضت مقاومت در برابری نازیسم اسلحه، مهمات و آذوقه برسانند. اضافه برین بیشتر هواپیماهایی که کوشیده بودند بدون اجازه استالین به نهضت مقاومت لهستان کمک برسانند، توسط آتشبارهای روسی سرنگون شده بودند.

... هیات نمایندگی انگلستان با خشم و نوسیدی کریمه را ترک کرد. در حالیکه آمریکائی‌ها چندان ناراضی نبودند، چون استالین به آنها قول داده بود که کشورش در زمان معینی علیه زاین وارد جنگ میشود و این «زمان معین» بعد از آن بود که افکندن بمب اتمی بر هیروشیما، زاین را به تسلیم واداشت!

اضافه برین استالین تنها روی کاغذ نقشه غرب را درباره لهستان پذیرفته بود. ترکیب حکومتی که کمونیستهای لهستانی ترتیب داده بودند با حکومت لهستان آزاد که در لندن تشکیل شده بود متفاوت بود. نیز شوروی موافقت خود را با عضویت در سازمان ملل متحد اعلام کرده بود. استالین پذیرفته بود که جمهوری‌های شوروی در مجمع سازمان ملل آراء جداگانه نداشته باشند، بلکه از سه حق رای برخوردار باشند: يك رای برای جمهوری فدراتیو روسیه، يك رای برای بیلوروسی و يك رای برای اوکراین. در حالیکه تمام کشورهای دیگر - از جمله آمریکا - تنها يك رای داشتند.

با اینهمه روزولت یقین داشت که روابط آینده بین المللی را بر مبنای دمکراسی استوار کرده است. حتی امروز هم مدافعان «یالتا» عقیده دارند که توافق بسیار منطقی بوده است، منتهی استالین بعدها مفاد آن را زیر پای نهاد و می‌برسند: «چه کسی می‌توانست انتظار این بدقولی را داشته باشد؟»

روزولت آنقدر زنده ماند که سر به این بدقولی را تحمل کند: روز

۱۲ آوریل ۱۹۴۵ - شش هفته بعد از کنفرانس یالتا - استالین مخالفت جدی خود را با بازگشت اعضای حکومت آزاد لهستان، به کشورشان، اعلام کرد.

چرچیل بدنبال این امر درصددیر آمد که نطقی درباره سیاست خارجی شوروی در مجلس عوام ایراد کند. ولی روزولت که طرف مشورت قرار گرفته بود، به او توصیه کرد که لحن قاطعی نکند، اما سعی کند مسائل مربوط به شوروی را تا آنجا که می‌تواند، کوچک جلوه دهد. يك ساعت بعد ازین توصیه يک خونریزی مغزی بزندیگی رئیس جمهوری آمریکا پایان داد.

چرچیل در انتخابات شکست خورد، ولی چند سال بعد دوباره نخست وزیر شد. او درین فاصله يك کار عظیم و بزرگ انجام داد: دعوت اروپائیان به وحدت.

سال ۱۹۴۶ پایان نیافته بود. ویرانی و گرسنگی هنوز بر سراسر قاره اروپا دامن گستر بود. کینه‌های ناشی از شش سال جنگ باز هم قلب‌ها را میکشاد. روز ۱۹ سپتامبر نخست‌وزیر سابق انگلستان، در دانشگاه زوریخ نطقی ایراد کرد و هنگامیکه به گستردگی ویرانی‌ها اشاره میکرد، صدایش را آهسته‌تر کرد و گفت: «اکنون مطلبی را عنوان میکنم که سبب شگفتی‌تان خواهد شد. اولین گام در راه برپا کردن يك خانواده اروپائی، ایجاد همفکری و همکاری میان فرانسه و آلمان است. این تنها راه است برای آنکه فرانسه رهبری اخلاقی و فرهنگی اروپا را به دست گیرد. تجدید حیات اروپا بدون ایجاد يك فرانسه بزرگ، يك آلمان بزرگ و همکاری میان آنها ممکن نیست.»

چرچیل در همین هنگام اصطلاح بسیار مشهور «پرده آهنین» را ساخت.

اندکی بیشتر از سی سال پیش، از ۴ تا ۱۱ فوریه ۱۹۴۵، در يك شهر کوچک کریمه که تا آن زمان ناشناس بود، یالتا، ژرف استالین، فرانکلین روزولت و ونستون چرچیل به ترمیم نقشه «دنیای بعد از جنگ» پرداختند. نتیجه این کار تقسیم اروپا به دو بلوک کاملاً مجزا از هم بود که بلافاصله بعد از پایان جنگ به رقابت و منازعه‌ای سخت پرداختند که حدود سی سال بطول انجامید و اینک همراه با اجرای سیاست «قفاهم» به نوعی همکاری و همزیستی تبدیل شده است.

نوشته‌ی ریمون کار تیه
ترجمه‌ی دکتر منصور مصلحی



چرچیل - در کنار همسرش

کنفرانس پاپان یافته بود و دنیای متحول و منطرب نگران چهره لاغر روزولت بود. این یکی از آخرین عکسهای اوست.



کشورهای جدیدست.

در جریان کنفرانس یالتا، استالین با اونیفورم خاکی رنگتس که تا زیر چانه تکه میخورد و با بوتین چرمی و هیکل تنومندش مظهر قدرت بود، او در تمام مدت آرام بود و اصرار داشت که نباید حق تعیین سرنوشت جهان را به «کوچکها» سپرد: «اگر سه کشور ما در صلح و صفا باقی بمانند، تمامی جهان در آرامش بسر خواهد برد.»

چرچیل در ضیافت ناهاری که به افتخار روزولت و استالین داده بود، نمایش درخشانی از تخیل و خوشبینی داد: «به گمان من ما به قله کوهی رسیده‌ایم که در اطراف آن تمام زیباییهای آینده در برابر دیدگانمان گسترده است.»

آخرین میهمانی ناهار رجب‌ران سه کشور بزرگ که در واقع آخرین جلسه کنفرانس هم بود روز یکشنبه ۱۱ فوریه در سالن بیلیارد تزار در کاخ «لیوادی» ترتیب یافت. روزولت از امپراتور اتوپی، ملک فاروق و ملک سعود دعوت کرده بود که در دریاچه تلخ، در عرشه کشتی «کوئین سی» با او ملاقات کنند. این دعوت چرچیل را نگران و خشمگین کرده بود، در حالیکه رئیس‌جمهوری آمریکا در بازگشت به کشورش بی‌تاب بود. اسناد و اوراق بیانیه‌های رسمی که آماده امضاء بودند، روی میزهای اتاق کنار سالن انباشته شده بودند. اسناد را به سالن آوردند چرچیل، روزولت و استالین بشقاب‌هایشان را کنار زدند و آنها را امضاء کردند.

کنفرانس یالتا پایان یافته بود. ۱- در تهیه این قسمت از ماجرا، از گزارش‌های «فرانس پرس» هم استفاده شده است.

در شماره آینده: مرگ موسولینی

کمتر توافقی در جهان سیاست، میان قدرت‌هایی چنین متضاد بسته شده و چنین مدت طولانی نیز پایدار مانده است. «اول هریم» که در آن زمان سفیر آمریکا در مسکو بود، میگوید: «روزولت و چرچیل از استالین قول گرفتند که در هر کشوری که به اشغال ارتش سرخ درمی‌آید، حق تعیین سرنوشت از مردم سلب نشود.» استالین به قولش وفا نکرد و اروپا به‌رحال تقسیم شد. ایجاد زیربنای وحدت اروپا، «خودکفائی» در آتون اروپا - در برابر آمریکا - و بهبود اوضاع اقتصادی قاره «خط‌های جدائی» را از بین نبرده‌اند.

زرنال دوگل که مخالف سر سخت توافقات یالتا بود، در سال ۱۹۶۸ گفته بود که مسکو خود را از سیاست تقسیم اروپا به دو بلوک آزاد نکرده است و افزوده بود: «تقسیم اروپا به دو بلوک که حاصل کنفرانس یالتا و ناشی از بهم‌پاشیدگی این قاره است، یک توج بدیختی است که به بدیختی‌های قبلی افزوده شده است.» استالین در کنفرانس یالتا و در اشاره به کنفرانس سانفرانسیسکو که بیانیستی سازمان ملل متحد را پایه‌ریزی کند، با قاطعیت و درعین حال با لحنی مستخرا آمیز گفته بود: «هرگز نمی‌پذیرد که کشور کوچکی مثل آلبانی و کشور بزرگی چون شوروی، در سازمان ملل متحد از نظر تعداد رای مساوی باشند.»

این تمایل به عدم برابری با دادن حق وتویه شوروی، آمریکا، انگلستان، فرانسه و چین در شورای امنیت، شکل مشخص‌تری بخود گرفت. کنفرانس یالتا بیشتر به اروپا پرداخته بود و انتشار اسناد محرمانه آن که در سال ۱۹۵۵ صورت گرفت، نشان میدهد که شرکت‌کنندگان تا چه‌حد نسبت به چین و آسیای جنوب شرقی بی‌تفاوت بوده‌اند.

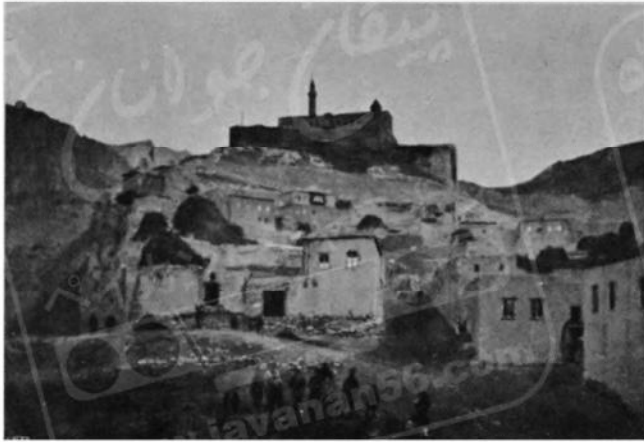
نتیجه این بی‌تفاوتی بعدها روشن شد: چنانکه چنگ شکست‌خورده، چین به هم‌وردی با شوروی برخاست و هندوچین سال‌های سال در آتش جنگ سوخت.

رهبران سه کشور اضافه‌ترین به این نکته هم توجه نداشتند که «دوران بعد از جنگ»، دوران از هم پاشیدن قدرت‌های استعماری و تولد



مارکوپولو در ایران

۶



با بیزید

که باریک‌تر از تیزین، اصفهان، مشهد و آبادان، چهارشهری که در آن زمان بیشتر از ۴۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت داشتند، فقط از شهرهای تیزین و اصفهان یاد می‌کند، در شگفت نیستیم. مشهد، که در زمان مرد ویزی چهارم قرن زیم بود، که اراک، هارون الرشید و امام رضا بود و سناباد نایده می‌شد، به دست مغولها به کلی ویران شده بود و آبادان، که در زمان مارکوپولو به خلیج فارس نزدیک بود - چون ساحل دریا بیشتر از ۵۰ کیلومتر در آب پیش رفته است - به خاطر صنعت نفت است، که رونق گرفته و به سرعت ترقی کرده است.

در زمان مارکوپولو هم داخل طشت بزرگ کویر فلات ایران - مانند امروز - خالی از سنگه بود و زندگی در دامن پهن و گسترده کوههایی که بارانشان کفایت می‌کرد جریان داشت، چه خوب بود اگر مارکوپولو در «شرح جهان» از میزان تراکم جمعیت و رابطه شهر و روستا و شرایط تغذیه و چیزهای دیگر سده سیزدهم سخن می‌راند.

مناسفانه در کتاب مارکوپولو درباره زمینهای قابل کشت و پوشش طبیعی گیاهی ایران مطلب جالب توجهی وجود ندارد. قطعاً زمینهای قابل کشت - مانند امروز - جزیره‌هایی بودند در دریای بیابان طبیعی - جزیره‌هایی که تا حدودی مسکون بودند و چیزی برای زندگی عرضه می‌کردند. شرح مرد ویزی از زمینهای قابل کشت حوزه باقی، که امروز خیلی بی‌بر شده‌اند، نشان می‌دهد، که میزان نباتات در زمان مارکوپولو بیشتر از امروز بود و در آن زمان درخت و همچنین واحه‌های اطراف آبهای طبیعی بیشتر بود و شکار فراوان‌تر.

اگر قصد پرداختن به مسئله تغییر آب و هوای ایران در زمانهای اخیر را داشته باشیم، که درباره آن اختلاف عقیده زیادی وجود دارد، فقط شرح مارکوپولو از کوریهای ایران در «شرح جهان» می‌تواند نقطه اتکالی به دست بدهد. در اینجا کوچکترین دگرگونی در میزان بارش تأثیری تعیین کننده در میزان آب منطقه دارد. اما درست منتقلای که مارکوپولو از آن برای رسیدن به قلب خشک ایران استفاده کرده است، امروز هم به همان طریقی طی می‌شود، که ۷۰۰ سال پیش، تعداد واحه‌ها همان قدر کم است، که در زمان مارکوپولو آب چشمه‌ها و چاهها به همان شوری است، که در زمان مارکوپولو. به این ترتیب ما به دگرگونی‌ناپذیری فیزیکی کویر از زمان مارکوپولو تا به امروز می‌بریم.

اما از طرف دیگر، در قرون وسطی کاروانها چگونه از راه جدیدی مسلمانها از کویر لوت می‌گذشتند؟ راهی که مؤلف و زنت در سال ۱۹۳۷ موفق به کشف آن شدند و امروز به کلی ویران و بی‌عبور است. کمتر شده است، که درباره مسئله‌ای مانند تغییر آب و هوای اخیر ایران این‌قدر چندگانگی عقیده وجود داشته باشد و وقتی که دورهای بسیار دوز و داز، و پیش از تاریخ امتداد می‌یابد، جلو چشمان آدمی قرار می‌گیرد، پیدا کردن راه‌حلی برای مسئله بسیار دشوار می‌شود.

دست‌آوردهای باستانشناسی، مانند سدهای

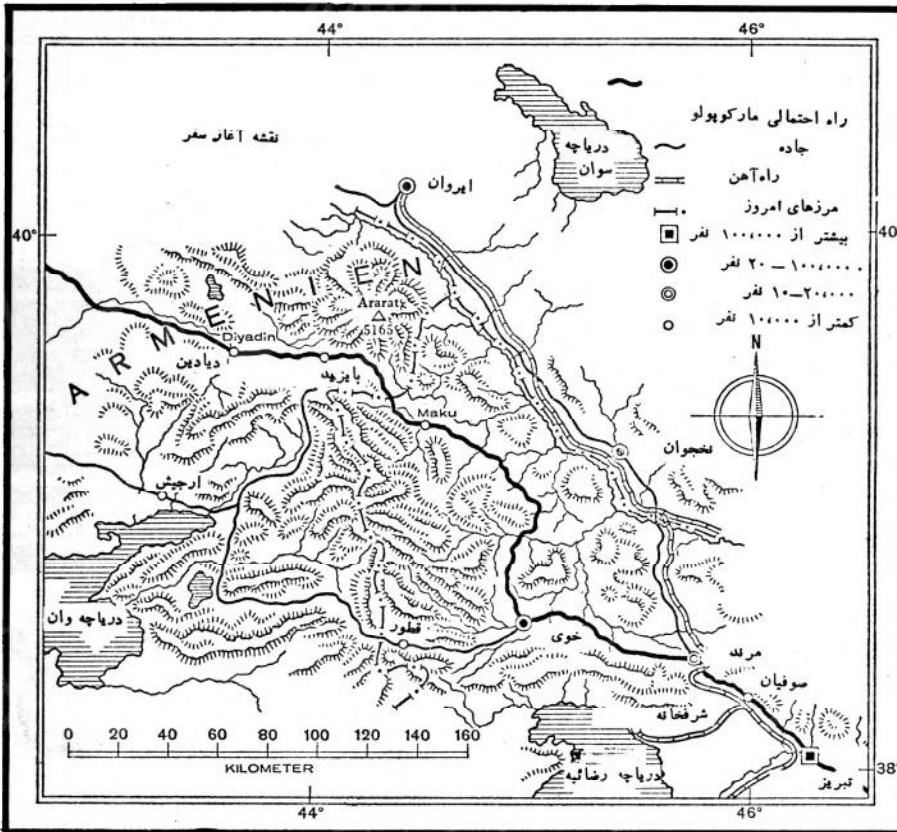
مانند همه بخشهای «شرح جهان»، در بخش مربوط به ایران هم، مشاهده‌هایی که با جغرافیای انسانی سروکار دارند بسیار جالب توجه هستند. (به این موضوع که مارکوپولو اطلاعی از تاریخ ندارد، پیش از این اشاره شده است. این ناآگاهی از حقیقتها مربوط به ایران هم مشهود است. مسافری ما از این که ایران روزگاری دارای تمدن و فرهنگ درخشانی بوده است و هم چنین از شکوه تاریخ پر تحول تقریباً بی‌خبر است. او فقط در یگ‌جا از کتابش «شرح جهان» به نام استانی یاد می‌کند «که روزگاری پر شکوه و نیرومند بوده است». مارکوپولو از اسکندر بزرگ - که به گرات از راههایی که او رفته بود استفاده کرده بود - در «سرزمین تک‌درخت»، که در محدوده کشور قرار دارد، یاد می‌کند.)

مارکوپولو هر جا که از عادات و سنن مردم صحبت می‌کند کار پرازشی عرضه می‌کند. در قرون وسطی هیچ کس از غریبها نکته‌های جالبی را که از زندگی مردم دیده است به خوبی مارکوپولو شرح نداده است. مثلا مارکوپولو طرز کار زنان خدمتکار کرمان را به خوبی مورد وقت قرار داده است و با علاقه زیادی عادات مردم کرانه‌نشین خلیج فارس را روی کاغذ آورده است و آن‌چه در این باره نوشته است امروز هم مشهور است. به طرز کلی تصویری را که مارکوپولو از سنن بندری هرمن می‌دهد بسیار خوب است.

شگفت‌انگیز است، که آثار معماری خوبی که در ایران وجود دارد جلب توجه مارکوپولو را نکرده است. او حتی در ایران با بناهای خوبی از قبیل مسجد و مدرسه دینی و یا بقعه، که از زیبایی بی‌نظیری برخوردارند و با کاشیهای رنگارنگ و جذابی ساخته شده‌اند، برخورد داشته است، اما در «شرح جهان» حتی یک کلمه درباره آثار معماری به چشم نمی‌خورد.

در تیزین - اولین شهر بزرگی که مارکوپولو در ایران با آن روبه‌رو شد - فرصتهای خوبی برای آشناندن با هنر معماری ایران وجود داشت. در سدهای که سیاح ما از ایران دیدن کرده است، این سعید - مانند دیگر نویسندگان عرب - می‌نویسد، ساختمانهای تیزین خوب و با سلیقه با کاشی و گچ و آهک ساخته شده‌اند. (مارکوپولو به ادبیات هم توجه چندانی نداشته است. او که دو سال یا بیشتر در ایران با مسر برده است، حتی یک کلمه درباره هنر شعر ایران نمی‌نویسد - هنری که ایرانیها به حق به آن می‌بالند. وقتی مارکوپولو در ایران بود، از شاهنامه فردوسی ۳۰۰ سال گذشته بود. ریاضیات خدای قرن و نیم بود، که دهان به دهان می‌گفت و دو تن از بزرگترین شاعران ایران، جلال‌الدین رومی و سعدی از معاصران مارکوپولو بودند.) خوب بود، که مارکوپولو درباره اجتماعات به‌طور اعم و شهنشینی به‌طور اخص گزارشهایی می‌داد. وقتی او در ایران سفر می‌کرد، شهنشینی برتر حکمی در ایران از سابقه‌ای چند هزار ساله برخوردار بود.

در «شرح جهان» به شهر دو میلیونی تهران امروز [۱۹۶۳] اشاره‌ای شده است - چون تهران تازه ۵۰۰ سال پس از مارکوپولو به پایتختی قاجارها انتخاب شد و در سده سیزدهم میلادی پیش کوچکی بود مانند بخشهای بیشمار دیگر. ما هم چنین از این



پیش - زمانی که ایران در مشخص ترین دوره های زوال خود بود، برای اروپایی کردن کشور دگر-خواهی ها و دگرگونیهای نخستین شروع شد و بعد این دگرگونیها وارد سومین دهه سده ما شد و تحت شرایط متغیری تا به امروز - کاملاً بیامان - همچنان ادامه دارد.

درباره ایران مارکوپولو مطالبی در دیباچه آورده شد. در این جا مختصراً اشاره می شود، که سفری که امروز از ایران دیدن می کند، با گرایش ایران به شیوه های زندگی اروپایی و آمریکایی، با چه دگرگونیهایی انسانی و زیستی روبه رو است. این دگرگونیهایی با ورود ماشین و هم چنین پیدایش راههای ارتباطی مناسب، در همه زمینه های اقتصادی و زیستی، شروع شده اند.

شکل قدیم در همه جا در هم ریخت و فرا-گشت تازه ای آغاز گردید. در شهرها با تشویق به صنعتی شدن و در روستاها با گسترش زمینهای زیر کشت و بالا بردن میزان برداشت، منابع نفی هم حامل دگرگونیهایی ناچیزی نبودند.

استخوانبندی کهنه اجتماعی جانی تازه گرفت. منابع تازه درآمدی که برای مردم فراهم آمد، نیروهای کار را به طور بنیادی دگرگون ساخت. کوچ آغاز گردید و شهرهای تازه ای اندام گرفتند و در زندگی عشاری دگرگونیهایی همه جانبه ای پدید آمد.

درون انسانها هم تا اندازه ای از برداشتهای کهنه دوری گرفت و خورجین سنتهای قرون وسطایی خالی شد. نظام کهن ارباب رعیتی متزلزل شد. و ایران چنان چیره ای به خود گرفت، که مارکوپولو از بازشناختن آن ناتوان می بود.

اکنون در کنار بنای تمدن مهاجم غربی، جهان تازه ای از مسائل گوناگون پدید آمده است: آموزش و پرورش جوانان، آزادی زنان، درهم شکستن تعصبات دینی و نیروبخشیدن به احساسات میهن پرستی.

اما موج منفی بزرگی که روحیه کهن ایرانی را در پوششی از ماده گرایی - غربی یا آسیایی - نامعقولی بنیان می کند، کشور را تهدید می کند. تأثیر دست آوردهای غربی در زمینه های زیادی به طور تکان دهنده و شکننده ای به چشم می خورد. با برخوردی گوناگون و سنگینی و برانندگی سنی کاهش گرفت - سنتی که به راستی ایرانیان را از ما برتر ساخته بودند. با در هم ریختن نظام پدرشاهی، با سرعت هر چه تمام تر خصیصه های متعلق به دوران پیش از تکنیک و ماشین، مانند حس احترام حیثیت، آبرو و ادب ناپود شدند.

میراثی که بیرون از مرزهای ایران از ارزش زیادی برخوردار است، با شتاب زیادی مورد حمله و استیفاء قرار می گیرد، تا ملت از «تمدن» سدن پس نماند. فراموشی شده است، که «پیشرفت» خیلی نیازمند دنیای کهن است. دنیای کهن - چون چیزی جاشین از دست رفته ها نشده است - در خیلی از زمینه های ریخت یکنواختی یافته است.

انسانها با میل زیادی قالبهای کهنه را در هم شکسته اند و با شتاب زیادی «دیروز» شان را به تاریخ سپرده اند و از دیروزشان شرم ندارند. ترس از عقب ماندگی یکی از خصلتهای ایران نو است. اغلب حل مشکل به این «مد» بزرگ واگذار می شود، که در مشرق زمین هیچ چیز نباید آدمی را به یاد ریش زمین بیندازد. هر مسافری در ایران با دیدن ریخت شهرها با این موضوع روبه رو است. ساختمان خیابانها و خانه ها کاملاً به سبک

اروپایی است. چیزی شهرها به دست اتومبیل های پرزرق و برق آمریکایی و آنتنهای تلویزیونی و کاباره ها از ریخت افتاده و تهی شده است. زندگی در صدای بوق اتومبیل ها کم است و در هوا دیگر از ملل گل سرخهای شیراز خبری نیست و در ایران هم - مانند همه جای دنیا - هوا بوی بنزین می دهد. (البته شهرهای زیادی علی رغم ظاهر غریبه خود هنوز هم تا اندازه ای در قالبهای سنتی زندگی اقتصادی خود مانده اند. مانند تقریباً همه مشرق زمین) ایرانیان هم مواج پیشرفت خود را چندی نمی گیرند.

سدن ساختن کشور و رشد سریع با بازگانی سقوفایی همراه بود. حالا دیگر برخلاف زمان مارکوپولو و مدتها پس از مارکوپولو مشخص شهرهای ایران به جای ویرانه ها کارگاههای ساختمانی شده بود. مصالح ساختمانی به کار رفته،

دارد. او سرش را برهنه گرداند - حداکثر با شتاب لحظه ای کوتاه می ایستد، تا عکس بگیرد و یا در پسم پتین رنگ بریده کوچکی بتزین بزند. هیچ کس به مسافر بیگانه نمی گوید، که از شتاب دست بردارد و استراحت بکند. ایرانی از مهبان نوازی قدیمی و مقدس خودش فاصله گرفته است.

حالا باید به کوچه های دور رفت. به کوره راههای کاروانها، که از زمان مارکوپولو بی تغییر مانده اند و پوشیده از خرابه هستند - اغلب خرابه آب انبارهایی که نشان نم انگیزی از سنگدلی طبیعتند - تا با انسانهایی روبه رو شد، که از با مرد و تیزی می نشستند و این هنر را دارند، که از چشمه ناچیزی بهشتی بیافرینند و به رسم پدرانشان در سایه باشکوه دلگشا، از مهبان نوازی پذیرایی بکنند.

هر کس که رد پای مارکوپولو را می گیرد، هوای به فضاهایی می رسد، که زمان در آنها بی-تکان شده است. با وجود این هر قدم هم که این فضاها آرام و دست نخورده باشند، باز هم برخاطره هستند.

ما در ماه مه ۱۹۲۸ در مرز استان بلوچستان بودیم - در منطقه سفر مارکوپولو. و در دامنه جنوبی کوهستان بازار اترق کرده بودیم - کوهستانی که استخری در سده دهم میلادی در جغرافیای خود می نویسد، در منطقه «سرسیری» قرار دارد، دارای درخت است و به سختی می توان از آن گذشت. ما ایرانیان را در دره خوش رنگ و تندی، در میان بوته های خرزهره، در نزدیکی چند کلبه حصیری برپا کرده بودیم. نگاه روی کوهستان باشکوهی، که در شمال راه را برده هلیل می بندد، می افزود. در طرف جنوب بلندبهای بشاکرد به زحمت به دید می آیند - منطقه ای که مردمش چند هفته پیش در دره های برپایان فراهم کرده بودند.

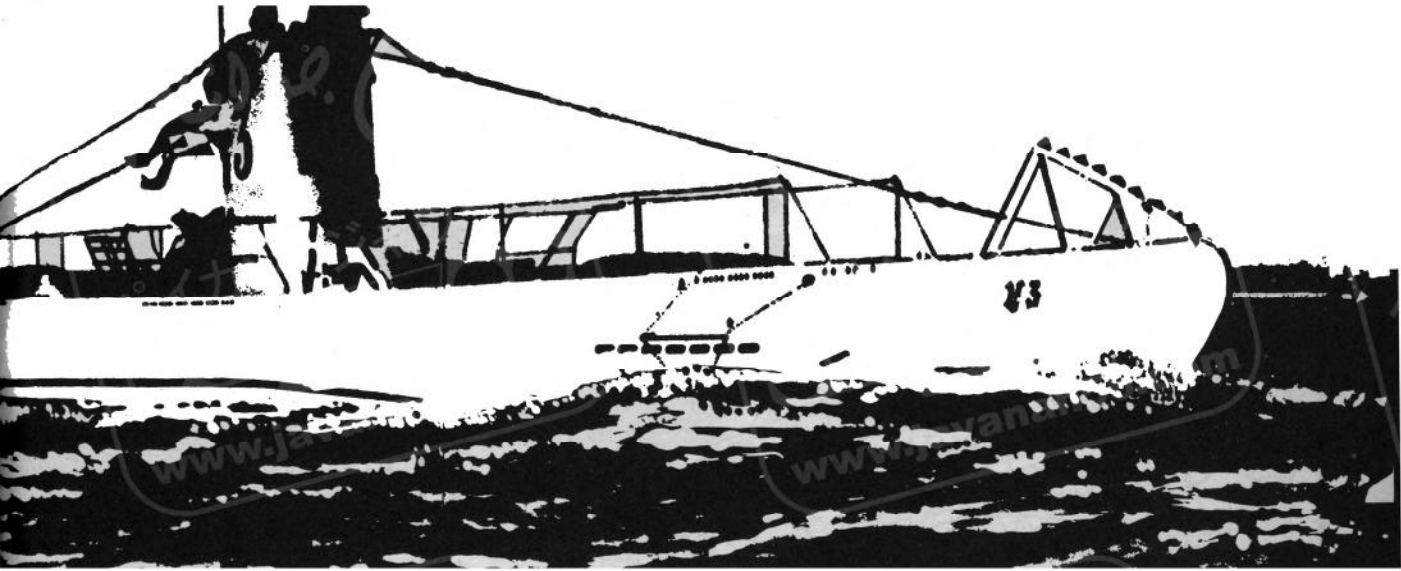
یک روز راه بیامی سخت را پشت سر گذاشته ایم و حالا شیرینی شب را می چشیم. نسیم ملایم جانبختی می وزد. روز به آسمان آبی سبز رنگی تبدیل می گردد، که در آن تکه ابرهای سرخ رنگ تیره در صفحه ۷۷

که تقریباً فقط از خست خام بود، جریان خراب کردن و باز ساختن را آسان تر می کرد. نوسازی ایران در جنوب شرق کشور به خاطر دور بودن از راههای ارتباطی از سرعت کمتری برخوردار است. برای پاسخگویی به نیازمندیهای جدید ارتباطی، نخستین کاری که شروع شد ساختمان راههای ارتباطی بود. هم زمان با پیدایش جاده ها و راهسند و بازرگانی از بازارهای سرپوشیده به خیابانهای اصلی نوساز نقل مکان دادند. در چهار راههای اصلی این خیابانها میدانهای دایره شکلی ساخته شدند. باروهای شهرها خراب شدند و در خانه های شهرها از تراکم خانه ها کاسته شد. اکنون در این جا پارکها و خانه های میانبانی، فرودگاهها و میدانهای تفریح، سربازخانه ها و کارخانه ها ساخته شده اند و سبکهای ساختمانی، که از نفاذ کورتاگون چنان وارد شده اند، با حالت نامتجانسی در کنار یک دیگر قرار گرفته اند.

در بافت تشکافتنی پدیده های خاوری و باختری، چشمه پیاپی دره های کهن و راستین هستند. کاشیهای زیبای زیادی از مسجدها و مدرسه ها و بقعه ها کنده شده اند. به نظر می آید کاشیهای تازه رنگارنگ به گذشته باشکوه می خندند و کشتی که روزگاری در ایران وجود داشت از میان رفته. تنها چیزی که به خاطر نامیرایی اش به همان شکل زمان مارکوپولو بر جای مانده است، زمینه ای است گسترده. این زمینه آدمی را به یاد شکوه جادویی روزگار آن گذشته شهرهای آسیایی می اندازد، که با وجود بزرگیهایشان واحه های کوچکی هستند در بیابان خالی بی کشتی.

محصول جدید تمدن کسی دورتر از جاده ها، در کنار یکدیگر به چشم می خوردند. در کنار این جاده ها ساختمانهایی ساخته می شوند، که دیگر به هیچ تزیینی شباهتی به خانه های گلی مردم روستایی ندارند. در امتداد نوارهای اسفالت برپای شکه برق قوی به چشم می خورد و به جای کاروانسراها، که در زمان موتور دیگر ارزشی ندارند، کارگاههای که رانندگان در آنها به تعمیر اتومبیل هایشان مشغولند.

صدای رادیو شنیده می شود. شوفرها جای کاروانسالارهای آرام را گرفته اند. توریست شتاب



گرگهای دریا سالار

ترجمه محمود کی

۱۳

ناوگروه آموزشی را مبنی بر حرکت او بسوی اولین مأموریت جنگی دشمن بوی ابلاغ نمود او در حالیکه آشکارا رنگ و روی خود را باخته بود خطاب به آورنده پیام گفت: «شوخی میکنم، غیرممکنه» و امری قبل از اینکه حرکت خشک و سریع «عقب‌گرد» نظامی را انجام دهد در پاسخ وی گفت: «گمان نمی‌کنم سرکار ناخدا! درسته، خودشه».

بادربوتی که از خصوصیات فردی و اخلاقی «اشمیت» بود بیکباره فروکش کرد و فیس و افاده‌ای که همیشه بین او و سایر افسران زیردیا نورده فاصله انداخته بود دفعتاً فرو نشست او آن‌ها با کامیابی شتابزده بنزد فرمانده ناوگروه رفت و در کمال شدت وحدت بوی گفت:

«اجرای این دستور غیرممکن است، خدمه من بزحمت دو ماه آموزش دیده‌اند و بهیچوجه قادر نیستند که با یک وضعیت و موقعیت جنگی مقابله کنند».

فرمانده ناوگروه ساکت و خاموش برجای ماند و «اشمیت» با لحنی تقریباً خشن و کوبنده بگفته خود ادامه داد:

«معنی تردیدناپذیر اجرای این دستور فرستادن ما به استقبال مرگی حتمی است» فرمانده ناوگروه بابی‌حالی و آهستگی خاصی ته سیکار خود را در زیر سیکاری خاموش کرده و سپس با صدایی سرد و لحنی بیخیزه در پاسخ وی چنین گفت:

«ناخدا! اشمیت شما دستور بیوسستن بناوگان مستقر در «لوریان» را دریافت کرده‌اید، آیا باید این‌الفبای نظامی را بشما یادآوری کنم که یک امر و دستور نظامی جروبحث بردار نبوده و چاه‌پذیر نیست»

– آخر لاف‌ل‌بمن چند نفر پرسنل کارآزموده و با تجربه بدهید.
– شما در ساعت ۵ صبح حرکت خواهید کرد همین‌وس. مرخصید خداحافظ سرکار ناخدا».

در بازگشت به زیردریای «اشمیت» سارن خود نارسروان «بوندت» را احضار بوی دستور میدهد:

«خواهش میکنم زیردریای را آماده و مسلح کنید. ما در راس ساعت ۵ صبح بمقصد لوریان حرکت خواهیم کرد».

– غیرممکنه سرکار ناخدا!!!
– همینکه که گفتم.
«اشمیت» دیگر حال و حوصله روده درازی نداشت لذا لب مطلب را همین‌جا دوز گرفت و بلافاصله در برجک مستقر شد و با تشریفاتی و بدعتی که سرشت ثانوی او بود

«این مادر ق.... بالاخره مارو خواهد کشت. مرتیکه خبیث عمدا بر روی آب، دریا نوردی میکنه».

زمین‌و‌غری که حق را بجانب‌فاورمن میداد گفته او را تأیید کرد.

منظور ناوی «فاورمن» از لقب «مادر ق....» اشاره به ناخدا سوم «اشمیت» «پاشای» زیردریای ۵۷۰-۱۱ است.

از موقع عزیمت از «ویلهلمسپافن» زیردریای دانما در معرض بدبختیهای قرار گرفته که از همه طرف بر آن هجوم آورده است. با قطع ناگهانی آموزش افراد آن، زیردریای مزبور قاصداً آخرین زیردریای است که باید به پایگاه «لوریان» ملحق گردد. هنگامیکه این دستور به زیردریای واصل شد نقرات با دیرباوری و نگرانی خاصی نگاههای وحشتزده خود را بصورت یکدیگر دوختند. ناوی «والتر فاورمن» که بعلت کوتاهی قد و لاغری پیش از اندازه خود بلقب «ماهی سفید» ملقب شده بمحض اطلاع از این خبر وحشت‌آور ترجمان افکار و عقاید رفتاری غرور شده و اندیشه و تگرانی آنها را بدینسان بیان کرد:

«اونها واقعا خل و دیوانه‌اند، ما از این قارقارکشتون هیچی نمیدونیم و تنها چیزی که بلدیم اینه که بزحمت میتونیم اونو چند قدم جلو ببریم».

ولی در میان پرسنل زیردریای آنکسی که بیش‌از‌همه از دریافت این خبر دستخوش وحشت و تگرانی قرار گرفته بدون تردید ناخدا «اشمیت» فرمانده زیردریای است. هنگامی که امر بری دستور کتبی فرمانده

ساعت ۷ و ۱۲ دقیقه «رودی» گفتن: ناوی کوتوله زیردریای ۵۷۰-۱۱ تلوتلو-خوران و یا چیره‌ای که خطوط آن در اثر دریاگرتنگی بکلی وارفته و پریشان شده است به نردبانی که برای بالا رفتن به برجک مورد استفاده قرار میگردد نزدیک می‌شود.

«گفتن» دیگر بر روی پاهای خود بند نمی‌شود، طاق‌طاق و کارد باستخوان رسیده، بوی گند و تعفن تبوع‌آوری درون زیردریای را در خود فرو برده است. هیچکس حال آنها ندارد که زباله‌های آشپزخانه و کفایت‌های انباشته شده را جمع کرده و بدریا بریزد، مستراحها در اثر گیر کردن لوله‌های تخلیه پر شده بوی عفونت‌ان‌ها در تمام زیردریای پیچیده است و احدی در دسرس تمیز کردن آنها را بخود نمیدهد. کف زیردریای را در همه‌جا لکه‌های تبوع و استفراغ پوشانیده است.

بوی زننده و نامطبوع روغن نیز با رطوبت داخل زیردریای دست بدست هم داده و این محیط سرشار از عفونت و اشباع‌شده از گند و کفایت را در جهت تحمل‌ناپذیری آن تکمیل کرده است. همه نقرات در اثر تکانهای شدید و دریاگرتنگی بیمار شده، بیحالت زار و نزار افتاده‌اند بطوریکه هیچکس را یاری آن نیست که خدمات داخلی زیر دریای را آتلوز که باید و شاید تأمین نماید. دستورات نیز با لنگش و ندانم‌گاری آشکاری بطور سراسری اجرا می‌شود.

بهنگام بالا رفتن از نردبان «گفتن» متوجه می‌شود که ناوی «فاورمن» که بر روی تخت خواب خود دراز کشیده با صدای گرفته‌ای میگوید:



ساکت و خاموش، مچن شدن زیر دریائی را تماشا میکرد. دلسردی و بی‌علاقگی و نیش زدنها و واکنشهای خارج از اندازه ملوانانش او را عمیقاً دستخوش اشتغکی هیجان کرده بود.

«بوندت» معاون او زمزمه کنان و زیر لب بوی گفت: «خیال میکنید که با این یاروها ما به «لوریان» میرسیم؟ اینها که دریانورد نیستند یک مشت بزاند.»
«بوندت» تصور نمیکرد که پیشگویی او تا این حد صحیح و دقیق از کار درآید. زیرا هنوز چند لحظه از وارد شدن ۵۷۰ ال ال بدیای آزاد نگذشته بود که سروکله اولین دلربم خوره‌ها پیدا شد.
به برجک رسید روی به اشتیاق کرده و گفت: «سروکار ناخدا ۹ نفر از بچه‌ها اوضاعشون خیلی بیراحت.»
اشتیاق بی‌اعتنائی جواب داد:

— با این قیافه‌ی که تو داری تقریباً عده آنها ده نفر خواهد شد.
— سروکار ناخدا شما نفیدونید که اون پائین چه‌خبره؟ یک چاه مستراح واقعی که دل و روده آدم را بهم میریزه.
بمحض اینکه «گفتن» این جمله را ادا کرد بطور یابانه زیر دریائی رفت و در زیر کلاههای حیرت‌زده دیده‌بانان ناله کنان مشغول بالا آوردن شد.
شب‌هنگام مقارن نیمه‌شب طوفان و تلاطم دریا به اوج خود رسید و ۵۷۰ ال ال تلو تلو خوردن و یكوری شدن و رقصیدن پیر روی امواج را آغاز نمود. گاهی دماغه آن بطور واضح در بالای خط افق قرار میگرفت. دیده‌بان «چلو-چو» از شدت دریازدگی روزهای کنسید و نقش بر زمین گردید و لرزش و تشنج سرپای وجود او را فرا گرفت.
«اشمیت» در حالیکه تکاهی بی‌اعتنا و تحقیر آمیز به جسم بی‌حرکت و کثیف شده وی افکند روی بناوان حاضر کرد و گفت: «این سپهر را بندهایش پائین، چند لحظه بعد افسر زیر دریائی بتزد او آمد و گفت:

«سروکار ناخدا، استندا میکنم...»
«چه بازهم؟»
— سروکار ناخدا نفرات از شما بی‌اندازه ممنون خواهند شد اگر که موافقت بفرمایید که دریانوردی در زیر آب و بشکل غوطه‌ور انجام بگیرد. فقط در این صورت است که آنها میتوانند تجدید قوا کنند.
«اشمیت» با لحنی زننده و در عین حال نیشدار پاسخ داد:
— به آنها جواب بدهید که اگر تا

حالا نفهمیده‌اند که اولین مهم‌ترین ماموریت زیر دریائی جستجوی دشمن در سطح دریاست. لاف با یاد اینکه دشمن داشته باشند که بفهمند که يك زیر دریائی برای پر کردن باطرپیای خود احتیاج به دریانوردی برزوی آب دارد. بم پهنکام طلوع آفتاب و در سپیده‌دم بزیر آب خواهم رفت.»
مدت ۵ ساعت پایان‌ناپذیر در داخل زیر دریائی کسرت‌گوشتراشی از قریادهای ناشی از درد، صدای خرخر، تهدید و فحش و ناسزا بگوش میرسید. هنگامیکه نخستین روشنایی‌های روز پهنه اقیانوس را پرتو افشان نمود **«اشمیت»** در لوله صوتی فرمان داد:
«برای رفتن بزیر آب، آماده.»
هنوز چند لحظه از بستن سرویش برجک نگذشته بود که شدت نفونت دل‌زده او را بهم برآورد و احساس کرد که عضلات معده‌اش بوضع موخشی متشنج شده‌اند. در پیرامون او منظره تبوع‌آوری بچشم‌میخورد. نفراتی که سرویسهای مختلف زیر دریائی را تاین می‌کردند با قیافه‌های وارفته و چهره‌های کبود شده خود محکم به دستگیره‌ها چسبیده بودند. لباس نظامی آنها همه آلوده بچرک و کثافت بود. برزوی تختخوابها و یابروزی کف زیر دریائی نفرات دیگری بشکل زهوار در رفته لخت و شهید در کنار هم دم افتاده و بزحمت توانایی نفس کشیدن را داشتند. در فواصل زمانی منظم ناله‌ها و ضجه‌های دلخراشی از این انسانهای مغلوب و درماتده بگوش میرسید. بوی گند و غوطه‌ی چاکنازی در تمام حجم و سوراخ و سنبه‌های زیر دریائی رسوب کرده بود. **«اشمیت»** در حالیکه از خود بیخود شده بود فرمان داد:
«این کثافتها را پاك کنید.»
زیر دریائی نشد خود کونوبه.
گروه بیکاری در حالیکه سطل و بیل و مقداری بگاری و کرباس را با زحمت هرچه تمامتر با خود به این سوی و آن سوی میکشید آغاز بکار کرد. ولی افراد این گروه هم توانائی ایستادن و کار کردن را نداشتند و پشت سر هم بزمین میخوردند.
اینک از لحظه حرکت زیر دریائی چهار روز میگردد. چهار روز تحمل کابوسیی وحشتناک وسیله ۴۲ نفر جوان بی‌تجربه و فاقد ابتدائی آداب مادمادی لازم برای اینکه دریانوردی.

دیگر يك واقعه جزئی و يك هیچ روپج کافی است که پرسنل زیر دریائی را به لغیان و شورش علنی وادارد. او اسلحه کمربی خود را حتی يك ثانیه هم از خود جدا نمیکرد و آنی دیده برهم نمی‌نهاد. وقتی که در برجک بود در ورودی و مدخل زیر دریائی را چهار چشمی می‌نابید و از این می‌ترسید که مبادا افراد یکباره آن را بسته و زیر دریائی را بزیر آب فرو برند و او را تا فرارسیدن مرگی فیجع دستخوش قهر امواج سازند.

۵۷۰ ال نزدیک يك ساعت در سطح دریا مشغول ناوبری بود که ناگهان سروکله متصدی بی‌سیم پیدا شد:
«سروکار ناخدا پیامی از ستاد نیروی زیر دریائی رسیده است.»
این جمله جزئی اشمیت را یکلی پاره کرد.

«بدهید بمن.»
در میان باد شدیدی که میوزید او سرعت متن پیام را پدیدنرخ از زیر نظر گذرانید:
«شما آنجا چه میکنید؟ برای ادای توضیحات منتظر شما هستیم. باندازه کافی ول گشته‌اید فوراً بپایگاه بیایید.»
امضاء «دونیت»
«شیر» در لوریان منتظر او بود و در این‌بار هم تردیدی نداشت که بمسئول رسیدن مایون «شیر» به‌تن وی مایلیده خواهد شد و **«دونیت»** بدون رودریاستی حساب او را خواهد رسید و شاید با را از اینهم فراتی نسهاده و او را از فرماندهی زیر دریائی خلع خواهد نمود.
در سینه زیر دریائی نفرات بیکاری کار نظافت را بیپایان رسانیدند. باوجود اینکه ارتفاع ایرها بسیار کم بود روشنائی تقریباً پهنه اقیانوس را تا بی‌نهایت روشن میکرد. افسر ناوبی موقعیت زیر دریائی را تعیین و مشخص کرده بود:
«سروکار ناخدا ما در موقعیت و مختصات ۳۲ درجه و ۴۳ دقیقه شمالی و ۵۸ درجه و ۵۵ دقیقه غربی قرار داریم.»
«اشمیت» غرغرکنان بوی گفت:
— امیدوارم که این دفعه دیگر اشتباه نکرده باشیم.
— امیدوارم سروکار ناخدا.
پس از یک گردش دور افق **«اشمیت»** فرمان داد:

«بزرگ آرد. می‌رویم.»
ناخدا **«اشمیت»** در برجک را بست و هنوز چند لحظه نگذشته بود که يك هواییگام شکاری از نوع **«هووسن»** که متعلق به پایگاه ایسلندی در «فرانک ژاویک» است و کاروانی را که در دریاك آزاد خود را کم کرده جستجو میکند دفعتاً زیر دریائی را دیده و از اخلال ایرها و از ارتفاع ۲۰۰۰ متری به‌جالت شیرجه برسر آن فرود می‌آید. در این هنگام آب تقریباً تمام سطح زیر دریائی را گرفته و امواج کم‌کم روی آن را پوشانیده‌اند.
شکاری در حالیکه حداکثر فشار با موتورهایش وارد می‌آورد بمنظور پرتاب نارنجک‌های ضد زیر دریائی برزوی ۵۷۰ ال که از این موضوع یکلی بی‌خبر است شیرجه می‌کند. هواییمای پس از اینکه از حالت شیرجه در حالت افقی و در ارتفاع ۳۰ متری پرواز درآمد و غرش کنان از روی مجلسی که هنوز در اثر فرو رفتن زیر دریائی جوشان و کم‌آلود بود گذشت در این لحظه خلبان برآورد، دگمه پرتاب بمب فشار آورد ولی اتفاقی رخ نداد. خلبان بی‌اختیار ناسزائی‌نثار کرد زیرا نارنجک‌های ضد زیر دریائی گیر کرده و از هواییمای جدا نشدند.
در مدت زمانی که هواییمای مشغول چرخ‌زدن بود و میخواست حمله خود را دوباره از سر بگیرد زیر دریائی یکلی‌ناپدید شده بود. خلبان فوراً پیامی به پایگاه خود فرستاد.
یک زیر دریائی را گیر آورده‌ام. بزین به اندازه کافی ندارم. تقاضا دارم که برای توضیح من هواییمای بفرستید.»

در روز ۹ و ۲۷ دقیقه **«اشمیت»** که برزوی تختخوابی دراز کنسیده بود از جای خود بلند می‌شود، دهان او تلخ و وزیر جانشین در اثر بیخوابی متورم شده است. احساس میکند که از زور خشکی مثل اینکه چکنس را بر شقیقه‌های او فرو میکند. او زبان خشک شده خود را از روی لب‌هایش گذرانید و سپس خمیازه‌ای میکند. گمگماتش فنجان‌ی قهوه برای او میآورد. و ضمن نوشیدن قهوه بطرف افسر کنترل میکند و دلیل این عمل هم‌اشتباهات مکرر افسر ناوبی است. از موقعی که بیکاریها زیر دریائی را کاملاً نظافت کرده‌اند هوای داخل ناو تا حدی قابل‌تفصیل شده و وضع مزاجی افراد نسبتاً بهتر شده است. شکی نیست که چند نفر هنوز هم آنطور که باید و شاید سرحال نیتند ولی ناریان بطور کلی با شرایط دریانوردی در حال خو گرفتن‌اند. مهندس ماشین‌به‌ناخدا نزدیک شده و پس از ادای احترام نظامی میگوید:

«سروکار ناخدا همه‌چیز روپراه است. زیر دریائی يك جواهر واقعی است.»
«اشمیت» با حرکت سر به‌او پاسخ میدهد و سپس چشمان خود را بسته و پس از چند لحظه آنها را باز میکند. سردرد شدیدی که از روز قبل عارض وی شده دست از سر او برنمی‌دارد. **«اشمیت»** حس میکند که نوعی ناراحتی و حالت روحی نگران‌کننده‌ای در محیط زیر دریائی حکم فرماست. روحیه افراد که در نتیجه شرایط دشوار دریانوردی و فقدان تجربه شدیدی را تحمل کرده است هنوز هم مضطرب‌کننده است. **«اشمیت»** قیافه‌های آنها را بدقت ورناداز می‌کند و می‌یابد که خطوط چهره‌های آنها نشان‌دهنده نوعی درماندگی و کوفتگی آینه‌بخش به‌گرفته‌ای احساس و میل به‌بشت‌یازدن بهمه‌چیز است. او بخاطر می‌آورد که چند ماه پیش هنگامیکه افسران در باشگاه «کیل» پسن خود گفتگو میکردند برزوی این نکته خیلی تکیه مینمودند که موقعی که کسی به درد دریازدگی گرفتار شد دیگر از او هیچ گونه انتظاری نمیتوان داشت.

«سروکار ناخدا» بیش از پیش غیر قابل تحمل شده است. او تکاهی بساعت خود می‌افکند و بخود میکوبد:
«موقع بالا رفتن است چون ممکن است ستاد نیرو درصدد مخابره پیامهایی باشد. ضمناً فنس کسیندن در هوای آزاد ممکن است حال مرا جا بیورد و اگر دیدم که سردردم بازمه ادامه پیدا کرد چند تا قرص خوابم خوردم گو اینکه از ۲۴ ساعت با بظرف کارم جز این ندارم و دائماً قرص پشت قرص می‌بلعم.»
بنابراین **«اشمیت»** فرمان داد:
«بروی آ.»
چند لحظه بعد مهندس ماشین اعلام میکند:

«برجک بیرون است.»
«اشمیت» بیخ سرویش برجک را باز می‌کند و بلافاصله بروی برجک می‌رود و فوراً ریه‌های خود را از هوای آزاد پس میکند ولی هنوز نفس خود را نکشیده بود که چشمانی که از شدت ترس و وحشت از حدقه بیرون می‌زدند برسرچای خود یخ می‌زدند. يك هواییمای شکاری در حال شیرجه کردن برزوی آوست.
«اشمیت» فوراً زوزه‌کنان فریاد می‌زند:
«بزرگ آرد. سریع»
و سپس مانند دیوانه‌ای خود را بابتداخل برجک پرتاب کرده و با عجله سرویش آنرا می‌بندد. هنوز این عمل درست انجام نشده که هواییمای در میوهین گرش خود درباره بظرف زیر دریائی سر می‌برد.
«سروکار ناخدا» جمعی گروه هوائی شماره ۲۶۹ از محفظه «کابین «هووسن» خود تکاهی سریع‌باینین می‌افکند و

اشمیت و دو نای دیگر فقط فرصت آنرا می‌یابند که آنگاه بر روی شکم، خود را بکف عرشه زیر دریایی بیندازند، و هنوز وقت بلند شدن از جای خود را پیدا نمی‌کنند که هواپیمای در گذر دوم خود همانند عقابسی تیز چنگ بر بالای سر آنها ظاهر می‌شود. صدای برخورد گلوله‌ها که مثل دانه‌های درشت تگرگ بر روی زیر دریایی فرو میریزند بگوش می‌رسد. غرش گوش‌خراش موتور-های هواپیمای در داخل زیر دریایی طنین-انداز می‌شود نفرات را در رعب و وحشت وصف‌ناپذیری فرو برده است و همه آنها سعی دارند که با هجوم آوردن و ازدحام در مقابل درهای خروجی سینه و پاشنه زیر دریایی هر طوری که شده خود را از داخل زیر دریایی نجات دهند.

در داخل هواپیمای سروان «تاسون» از شدت خشم و غضب مانند مازی زخمی بخود می‌پیچید و علت این امر آن است که روی یک بوم هم برای فرو افکندن بر روی زیر دریایی ندارد و با بی‌اطلاعی کامل از حوادثی که در زیر دریایی میگذرد از این متیرسد که مبدا زیر دریایی دوباره در آب فرو رفته و ناپدید شود. او میداند که در وارد آوردن خسارت کلی و انسداد زیر- دریایی کار زیادی از دست سلسله‌های ۷۰۷ میلیتری او ساخته نیست و این سلسله‌ها نمیتوانند ضایعه فلج‌کننده‌ای را بر پیکر آن وارد سازند. او هم‌اکنون از پایگاه‌هوائی کمک خواسته و تقاضا نموده است که هواپیمای دیگری را بیاری روی کسبل دارند و از اینکه می‌بیند که از آمدن آنها خبری نیست چیزی نمانده که در اثر خشم و عصبانیت دیوانه شود.

در این هنگام «تاسون» خطاب‌بخدهمه هواپیمای که سه نفراند میگوید: «بچه‌ها برای گذر سوم از روی آلمانی عبور می‌کنید». درست در لحظه‌ای که «تاسون» میخواهد با ۷ قبضه مسلسل خود را برای گلوله‌باران کردن زیر دریایی آماده کند و بر چک و سینه و پاشنه زیر دریایی را با گلوله‌های خود جارو نماید ناگهان فریادی از دل بی‌میکند و میگوید: «آتش‌بس».

چشمان او آنچه را که دیده‌اند باور نمیکند. در بالای برجک زیر دریایی تسلی از ملوانان تیر آهن سفیدی را بعلات تسلی تکان میدهد. «تاسون» و خدمه زیر امر او از مشاهده این صحنه بی‌سابقه مات و مبهوت شده‌اند بطوریکه او رو بکمک خلبان خود کرده می‌نویسد: «این اولین بار است که یک هواپیمای یک زیر دریایی را اسیر میکند. ولی خدایا چه‌جوری؟ متواتیم دست‌پروری آن بگذاریم».

«تاسون» غرغر گنان میگوید: «عجب در وضع بی‌رحمستی گیر کرده‌ایم» سپس رو به کمک خلبان کرده و می-افزاید:

«بوسیله آئینه مخایره پیامی برای نزدیک نشود و از هر گونه اقدامی در مورد انهدام و تخریب زیر دریایی خودداری کنید، همه نفرات فوراً بروی عرشه بیایند و بعضی مشاهده جزئی‌ترین حرکتی فوراً آتش را بروی همه باز خواهیم کرد».

پاسخ زیر دریایی دیرری نمی‌یابد و فوراً به‌خلبان مخایره می‌شود. «اشمیت» که در این لحظه دیگر تسلطی بر روی افراد زیر امر خود ندارد و عملاً نمیتواند بر روی زیر دریایی اعمال‌قدرت کند در پاسخ خلبان مخایره می‌نویسد: «من قادر به انهدام زیر دریایی نیستم». برای نفرات زیر دریایی این تسلیم بدون زود خورد آنها را بکلسی از چنگام کابوس و خشتنایی که از چند روز پیش با آن دست گیراییان بودند روانه می‌بخشد. درست بهنگامی که در هر گذر هواپیمای

نفرات بر روی عرشه زیر دریایی دستمالها و کلاههای خود را بعلامت شادی و خوشحالی تکان میدهند در داخل زیر دریایی چنگال و زود خورد کوتاهی در جریان است. یکی از مکانیسم‌های دیزل یکی از متصدیان بی‌سیم را بهنگام مخایره کردن پیامی به‌ستاد نیروی زیر دریایی غافلگیر کرده است. متصدی بی‌سیم که توانسته بود با ستاد نیرو تماس بگیرد يك پیام کمک خواهی اضطراری را به‌زیر دریایی می‌کند که در آن نزدیکها هستند مخایره میکنند. یکی از مکانیسم‌ها رو برق‌های خود کرده و ضمن نشان دادن متصدی بی‌سیم میگوید: - این کثافت را نگاه کنید که می-خواهد همه ما را جلوسینه‌کنشی دیوار بذاره. سه‌نفر از ملوانان کشتی فوراً خود را بر روی متصدی بی‌سیم (که این پیام را از یکی از زیر دریایی‌ها دریافت می‌کرد «فوراً میرسیم موقعیت خودت را تعیین کنید» پرت کرده و پس از اینکه او را از روی چهارپایه خود کنار می‌زنند یا کتک جانانه‌ای حساب خود را با او تسویه می‌کنند.

*** دو فرزند هواپیمای آب‌نشین «ئیدر- آرون» از نوع «کاتالینا» در این هنگام بکمک «موسون» رسیده و آن را توسط یکی می‌کنند. امروز فرار رسیده، مأموریت آنها عبارت است از تخلیه و جمع‌آوری کرده کردن افسران آلمانی از زیر دریایی و بیاوردن کسبل یک گروه «تصرف» بر روی این ولی‌تلاطم شدید دریا آنها را از انجام این مأموریت باز میدارد و آنها نیز نوبه خود در بالای سر زیر دریایی به‌چرخیدن مشغول میشوند. کمی بعد هوانوردان انگلیسی ناهاخوردن ملوانان زیر دریایی که غذای خود را شکم‌پرستانه و با ولع آشکاری می‌بلعیدند نظاره می‌کنند ولی در میان این جمع یک نفر وجود دارد که لب بغذا نمی‌زند و آن «هانس اشمیت» است. در ساعت ۱۷ يك کشتی ماهیگیری که بوسیله زیر دریایی از انگلستان در تروزی که در میان این جمع یک نفر وجود دارد که لب بغذا نمی‌زند و آن «هانس اشمیت» است. در ساعت ۱۷ يك کشتی ماهیگیری که بوسیله زیر دریایی از انگلستان در تروزی که در میان این جمع یک نفر وجود دارد که لب بغذا نمی‌زند و آن «هانس اشمیت» است.

این اولین بار است که یک هواپیمای یک زیر دریایی را اسیر میکند. ولی خدایا چه‌جوری؟ متواتیم دست‌پروری آن بگذاریم».

«تاسون» غرغر گنان میگوید: «عجب در وضع بی‌رحمستی گیر کرده‌ایم» سپس رو به کمک خلبان کرده و می-افزاید:

«بوسیله آئینه مخایره پیامی برای نزدیک نشود و از هر گونه اقدامی در مورد انهدام و تخریب زیر دریایی خودداری کنید، همه نفرات فوراً بروی عرشه بیایند و بعضی مشاهده جزئی‌ترین حرکتی فوراً آتش را بروی همه باز خواهیم کرد».

پاسخ زیر دریایی دیرری نمی‌یابد و فوراً به‌خلبان مخایره می‌شود. «اشمیت» که در این لحظه دیگر تسلطی بر روی افراد زیر امر خود ندارد و عملاً نمیتواند بر روی زیر دریایی اعمال‌قدرت کند در پاسخ خلبان مخایره می‌نویسد: «من قادر به انهدام زیر دریایی نیستم». برای نفرات زیر دریایی این تسلیم بدون زود خورد آنها را بکلسی از چنگام کابوس و خشتنایی که از چند روز پیش با آن دست گیراییان بودند روانه می‌بخشد. درست بهنگامی که در هر گذر هواپیمای

زیر دریایی همه ملوانان فکر و اشتباه‌گی واحدی بیش ندارند و آن این است که «اشمیت» با عوضی کند. آنها برای نجات جان خود و جلوگیری از پتوپ بستن ناو برای انجام هر کاری آماده‌اند. «اشمیت» در حالیکه بین قسمت جلویی برجک و نفرات جری شده و مسموم خود گیر کرده است سعی میکند که برای اولین بار پس از بروز این فاجعه با دلیل و منطق زیر-دستان خود را برآه راست هدایت نموده و وادار به تمکین نماید.

یکی از نایبان که کمتر از رفقای خود دستخوش حرکات و اعمال عصبی قرار گرفته بود با قیافه‌ای تا حدی ناراحت به‌اشمیت نزدیک شد و گفت: «سرم کار ناخدا استمعا هر چه را که انگلیسیها می‌گویند انجام بدهید و ما را از شر حواش بدتری نجات بدهید». «اشمیت» چاره‌ای جز تسلیم ندید و گفت:

«بسیار خوب همین کار را میکنم» او ناوروان «بوندت» معاون خود را احضار کرد و خطاب بوی گفت: «دستور بدهید که يك قابین نجات لاستیکی را به‌آب بیندازند. از این لحظه بیهوش فرمادھی ۵۷۰ - U با شمساعت».

«اشمیت» بداخل زیر دریایی رفت و در کابین مخصوص خود سواک و ریش‌تراش و چند تکه لباس اضافی را چنگ زد و در داخل خود قرار داد و سپس اسلحه کمری خود را باز کرد. برای چند لحظه او فکر کرد که با خالی کردن گلوله‌ای در مغز خود بزندانگی خویش پایان بخشد. اسلحه بالا بردست گرفت و لوله آتش را تا دهانش بالا برد ولی فولاد سرد آن چندشی در بدن او بوجود آورد لذا طمانچه را بروی تختخواب خود پرتاب کرد و بسرعت از دربان برجک بالا رفت. درست در همان لحظه‌ای که او دوباره با هوای آزاد تماس میگیرد فرمانده کشتی ماهیگیری که در ۲۰ متری زیر دریایی قرار دارد در بلندگوی دستی خود میگوید: «مهلت ببایان رسیده. فوراً با کشتی من سوار شوید و یا تیراندازی میکنم».

«اشمیت» بشیندن اتمام حجت دشمن نگاه می‌کند و افراد خود می‌افکند و میخواهد برای آخرین بار با این سخن گفته و توصیه-های لازم و معمولی را برای اوزان اسارت بعمداً بدهد و خوشبختی آنها را آرزو نماید. ولی صدای دستخوشی او غرغر گنان می‌گوید: «جون بکن راه بیفت دیگه حالا که وقت این مزخرفات نیست».

اشمیت کیسه خود را بداخل قایق پرتاب میکند ولی در لحظه‌ای که میخواهد سوار قایق شود باد شدید کاسکت سفید او را از سرش برداشته و بدریا میرود، تو گویی که طبعیت هم میخواهد که این آخرین نشانه و تاج افتخار فرماندهی او را سر کسبش و کشته‌اش عارضه کند اذری آنها نداشت برآید. «اشمیت» که در این تلاطم دریا و ملوانان قایق را رها می‌کند و ملوانان کشتی نروزی کوچک را که بروی امواج دریای طوفانی همانند چوب پنبه‌ای برقص در آمده است بطرف خود میکشند. با وجود صدای باد شدید و غرش امواج مبعداً در این هنگام صدائی بزبان آلمانی بگوش اشمیت میرسد: «برو گورت را کم کن راحت شدیم».

«دانه داره»

زیر دریایی هم ملوانان فکر و اشتباه‌گی واحدی بیش ندارند و آن این است که «اشمیت» با عوضی کند. آنها برای نجات جان خود و جلوگیری از پتوپ بستن ناو برای انجام هر کاری آماده‌اند. «اشمیت» در حالیکه بین قسمت جلویی برجک و نفرات جری شده و مسموم خود گیر کرده است سعی میکند که برای اولین بار پس از بروز این فاجعه با دلیل و منطق زیر-دستان خود را برآه راست هدایت نموده و وادار به تمکین نماید.

یکی از نایبان که کمتر از رفقای خود دستخوش حرکات و اعمال عصبی قرار گرفته بود با قیافه‌ای تا حدی ناراحت به‌اشمیت نزدیک شد و گفت: «سرم کار ناخدا استمعا هر چه را که انگلیسیها می‌گویند انجام بدهید و ما را از شر حواش بدتری نجات بدهید». «اشمیت» چاره‌ای جز تسلیم ندید و گفت:

«بسیار خوب همین کار را میکنم» او ناوروان «بوندت» معاون خود را احضار کرد و خطاب بوی گفت: «دستور بدهید که يك قابین نجات لاستیکی را به‌آب بیندازند. از این لحظه بیهوش فرمادھی ۵۷۰ - U با شمساعت».

«اشمیت» بداخل زیر دریایی رفت و در کابین مخصوص خود سواک و ریش‌تراش و چند تکه لباس اضافی را چنگ زد و در داخل خود قرار داد و سپس اسلحه کمری خود را باز کرد. برای چند لحظه او فکر کرد که با خالی کردن گلوله‌ای در مغز خود بزندانگی خویش پایان بخشد. اسلحه بالا بردست گرفت و لوله آتش را تا دهانش بالا برد ولی فولاد سرد آن چندشی در بدن او بوجود آورد لذا طمانچه را بروی تختخواب خود پرتاب کرد و بسرعت از دربان برجک بالا رفت. درست در همان لحظه‌ای که او دوباره با هوای آزاد تماس میگیرد فرمانده کشتی ماهیگیری که در ۲۰ متری زیر دریایی قرار دارد در بلندگوی دستی خود میگوید: «مهلت ببایان رسیده. فوراً با کشتی من سوار شوید و یا تیراندازی میکنم».

«اشمیت» بشیندن اتمام حجت دشمن نگاه می‌کند و افراد خود می‌افکند و میخواهد برای آخرین بار با این سخن گفته و توصیه-های لازم و معمولی را برای اوزان اسارت بعمداً بدهد و خوشبختی آنها را آرزو نماید. ولی صدای دستخوشی او غرغر گنان می‌گوید: «جون بکن راه بیفت دیگه حالا که وقت این مزخرفات نیست».

اشمیت کیسه خود را بداخل قایق پرتاب میکند ولی در لحظه‌ای که میخواهد سوار قایق شود باد شدید کاسکت سفید او را از سرش برداشته و بدریا میرود، تو گویی که طبعیت هم میخواهد که این آخرین نشانه و تاج افتخار فرماندهی او را سر کسبش و کشته‌اش عارضه کند اذری آنها نداشت برآید. «اشمیت» که در این تلاطم دریا و ملوانان قایق را رها می‌کند و ملوانان کشتی نروزی کوچک را که بروی امواج دریای طوفانی همانند چوب پنبه‌ای برقص در آمده است بطرف خود میکشند. با وجود صدای باد شدید و غرش امواج مبعداً در این هنگام صدائی بزبان آلمانی بگوش اشمیت میرسد: «برو گورت را کم کن راحت شدیم».

«دانه داره»

کوچکی در راه بودند. ازدور آوای چوپانی به گوش می‌رسد. کبوترها می‌خوانند و به یادمان می‌اندازند، که مارکوپولو در «شرح جهان» خود از کبوترها، زیاد این منطقه نوشته است:

خاطرات، خاطرات! اکنون کوههای دور و بردامن بنفش خود را می‌گسترند و سپس قرص ماه در این بیابان ناآبادان - زیبا و تنبا - می‌درخشد. گله‌ها به خانه - هایشان برمی‌گردند. بزها و گوسفندها. مدتی طول می‌کشد، تا نهر گوسفندها و بزها پایان می‌گیرد. چیزی که برجای می‌ماند، بود پوهت‌های آفسنتین است. یکی از مردان آتش اتراق را روشن می‌کند، تا از نزدیک شدن جانوران وحشی کوهها جلوگیری بشود. من نرسیدانستم، از آن روز زمستانی سال ۱۲۷۲ میلادی چه چیزی در این جا دگرگون شده است - از روزی که ونیزی بر تجربه از نخلستانهای میناب به سوی کرانه خلیج فارس، که بیماری تب در آن جا شایع بود، در حرکت بود. آن زمان که مارکوپولو از کوهها به سوی دره جیرفت سرازیر بود، همه چیز مانند امروز بود. شاید او هم در همین جای که ما اتراق کرده‌ایم اتراق کرده است. چون آب اتراق ما به خاطر گواراایش مشهور است و تنبا چیزی که در ایران همیشه بیشتر از هر چیز دیگر به حساب می‌آید آب است.

اسکندر هم نمی‌بواسه است در عبور از این منطقه از اتراق ما فاصله چندان داشته باشد. بایستی در نقطه‌ای از این محل، راه ونیزی و یونانی همدیگر را بریده باشند. که از هر مز آمد و در این جا به پادشاه خود بر خورد و درباره سرفروخت نواکان خود گزارش داد.

اگر یازم بیشتر به تاریخ برگردیم، به برسپیا و کاوشهای ام. آ. شتاین خستکی‌ناپذیر بر می‌خوریم - مردی که در سال ۱۹۳۲ - با این که ۷۰ سال از عرش می‌گذشت، راه دشواری را، که بر از راهزن بود، از روی کوهها، از کرانه خلیج فارس، از طریق جازموریا، به منطقه سا برگزید. او در پی آثار پیش از تاریخ بود و در تکولو [تکی؟] و رودبار و جاهای دیگر آثاری از عهد برون بدست آورد.

در ایران، هر جا که مارکوپولو را به خود دیده است، یاد گذشته را در آدمی بیدار می‌کند و آدمی همواره در ردیای پاک شده او به یاد رویداد - های می‌افتد، که زمانی طولانی بر آنها گذشته است و همیشه همواره به یاد داریم، که مخصوصاً در شرق زمین، چقدر زود همه چیز بدست فراموشی سپرده می‌شود. راستی این - گوردراه‌های گرتی که مارکوپولو پشت سر گذاشته است و ما اکنون در پی آنها هستیم، در طول نسلها چه رویدادهایی را به خود دیده‌اند؟ و این گوردها را در کجا هستند.

بخش دوم

سفر

۱

آغاز راه ایران

تبریز نخستین شهر بزرگ ایران بود، که مارکوپولو با آن روبه‌رو شد. (به این موضوع، که مارکوپولو تبریز را ایران نمی‌دانست، در فصل دیگر خواهیم پرداخت.) مارکوپولو از راههای گوناگونی می‌تواند به شهر تبریز رسیده باشد.

ما یقین داریم، مرد ونیزی به‌جای این که از ازنجان و ارزروم به جنوب، به سوی موصول، برده راه خود را در سمت شرقی ادامه داده است. شاید پولوها از این روی راه زمین ایران را برگزیده‌اند، تا فرصت بیشتری برای دادستانداشته باشند و دیگر این که می‌خواستند، درباره راهها و امنیت راهها به قویولای گزارش بدهند. پنتزر راه مارکوپولو را در راستای کرانه شمالی دریاچه وان، از راه «ارزیزی» یا «دازیزی» می‌داند. از این آبادی در «شرح جهان»، در کنار شهرهای ازنجان و اززروم، به نام بزرگترین شهر ارمنستان یاد می‌شود و ما این شهر را همان ارجیش (ارجیش) ناخته وان و در کنار دریاچه‌ای به همین نام می‌دانیم. این شهر در اواسط سده نوزدهم ویران شد و حالا جز قلعه‌ای ویران و روستای فقیری در درون دیوارهای آبادی پیشین چیزی از آن بر جای نمانده است. اما ارجیش در زمانهای پیش یکی از

مراکز قدیمی پادشاهی ارمنستان بود. ارجیش در راه مستقیم میان ارزروم و تبریز قرار دارد و نظیر پنتزر درباره خط مسیر مارکوپولو مدلل به نظر می‌رسد.

اگر مارکوپولو کوتاهترین راه را برگزیده باشد، از کوههای مرزی میان دریاچه وان و دریاچه رنهایه، از گداز قلور در - صومعه کره‌نشین گذشته است. راه دوم شمالی تر است و دریاچه به راه بزرگ بازرگانی ارزروم می‌پیوندد و بالاخره راه سوم هم وجود دارد، که از ایروان می‌گذرد. این راه از نزدیک دریاچه سوان می‌گذرد. ما با احتیاط گمان می‌کنیم، که صومعه لئونارد، که مارکوپولو به آن اشاره می‌کند، در کرانه این دریاچه قرار داشته است.

به اعتقاد ما، مارکوپولو از این سه راه به تبریز، راه میانی راه، که از بایزید می‌گذرد، مورد استفاده قرار داده است. در راهنمای بازرگانی پنگولوتی [میلادی ۱۳۴۰] هم به این راه اشاره شده است. یکی از منزلت‌های این راه «زیر کشتی نوح» نامیده می‌شد، که ما در حوزة دیادین یا بایزید در پی این منزل هشیم.

این راه بازرگانی در سده‌های بعد هم مورد استفاده قرار گرفته است، در عین حال رویدادهای ناگوار چندی را هم به یاد دارد. در سال ۱۸۰۶، در بایزید، ژوبر خاورشناس فرانسوی، که در راه ایران بود، در یک مغاک تاریک سه‌ماهه در زندان به سر برد.

اگر مارکوپولو از راه بایزید یا ایروان استفاده کرده باشد، تاگزیر بوده است، که از کنار آزارات بگذرد. و این موضوع قطعی است، که او از کنار آزارات گذشته است. چون با این که سیاه ما خوانده‌اند را معمولاً عادت به شرح کوهها نمی‌دهد، در کتابش توجه خاصی را به آزارات مبذول می‌دارد.

تارک آتشفشانی سفید و درخشان که از دورها به چشم می‌خورد، یکی از باشکوهترین چشم‌اندازهای جهان را دارد. آزارات با ارتفاعی بیشتر از ۵۰۰۰ متر، بر تمام کوههای اروپا برتری دارد و با ارتفاع متوسطی، که بیشتر از ۴۳۰۰ متر است، از بیشتر قسمتهای بلند دنیا بلندتر است.

آزارات سنگ‌مرزی تومندی است، که در مرز سه کشور قرار دارد. در مرز شوروی - ایران ترکیه و یکی از مشهورترین کوههای جهان است، که نامش را همه کودکان دبستانهای مسیحی می‌آموزند و در تارکش کشتی نوح - پس از توفان - پهلوی گرفته است. ما از این که مارکوپولو به این افسانه اعتقاد داشته است در شکفت نیستیم. امروز هم این شایعه وجود دارد، که چوپانهای گوهی کشتی نوح را در صخره‌های فریقا بلندسترس آزارات دیده‌اند.

آزارات با شئل همیشه تازه برفی خود به بیابان و چشمانداز آرامی چیره است، که در آن از آبادی و آدمیزاد نشانه‌ای نیست. آزارات بزرگ، سوا از آزارات کوچک، از سکوی آتشفشانی بزرگی سر به آسمان کشیده است و به گفته مارکوپولو «چنان عریض و طویل است، که در روز نمی‌توان درش زرد و ارتفاعش آن قدر بلند است، که سینه آسمان را شکافته است.»

دو «شرح جهان» به تأثیر زیاد آب برفها در پیدایش رسوبهای اطراف آزارات اشاره شده است و همچنین مارکوپولو به ارزش ذخیره آب برای پیدایش چراگاههای دامنه آزارات که از دورها گله‌ها و جانوران را به سوی خود می‌خوانند پی‌برده است.

مرز برف در ارتفاع ۴۰۰۰ متری قرار دارد و ادعای مرد ونیزی مبنی بی وجود برفهای جاودانه درست است. اما آن جا که مارکوپولو این عقیده ارمنیها را - که امروز هم موجود دارد - بازمی‌گوید، که قلله آزارات دست یاقینی است در اشتباه است. در عین حال از زمان مارکوپولو ۵۰۰ سال گذشت تا بارتون، در ای اولین بار، به تارک آزارات رسید.

اگر مارکوپولو از یکی از راههای شمالی یاد شده به تبریز رسیده باشد، احتمالاً در آن سوی گذر کوهستانی کوچک مرند، پشت بزرگی را دیده است، که بخش بزرگی از آن دریاچه رضاییه را در دست گرفته است. در صوفیان در جامی که امروز شاخه کوچکی از خط آهن به بندر کوچک شرفخانه منتهی می‌شود، چشم در میدان بازی بر روی کفه فراموش شده کرانه دریاچه می‌چرخد، که سطح آبش در چادری از زه بندها است. در جنوب شرقی، آن جا که چشم‌انداز زیره در چیزی شبیه سایه ابراز تداوم انداخته است تبریز قرار دارد.

«ادامه دارد»

«لاری» شروع در انجام امر مرجوع نموده و آن مجموع را طریق الحقایق نام نهاده و نساأل الله ان يجعله ذخیره لیوم المعاد. آنچه نمی‌است و آنچه اخبار است وز شایخ به آنچه آثار است اندرین نامه جلگلی جمع است مجلس انس را یکی شمع است گزچه بسیار دیده شد تالیف کس ندیده بر این صفت تصنیف!!

و شش وصال و خاتم. و مرتب ساخت این دفتر را بمقدمه مقدمه مشتمل بر سه اصل است. اصل اول: در توضیح حقیقت علم و اوصاف عالم و آداب متعلم.

اصل دوم: در تحقیق معنی حقیقی صوفی و وجه تسمیه و نسبت آن. اصل سوم: در بیان رجوع تربیت و اخذ طریقت و خرقة ارادت.

هر يك از سلاسل صوفیان نشان بر حضرت ولی الاولیاء علیه‌السلام. واصل اول: در ذکر اشخاص مشرفین خدمت حضرت مولی‌الموالی که اصحاب سر آجتجاب بوده‌اند.

وصل دوم: در ذکر سلسله‌ای که بتوسط حسن بصری قدس سره جاری شده و ترجمه وی و مشایخ آن سلسله. وصل سوم: در ذکر سلسله‌ای که بتوسط جمیل قدس سره جاری شده و ترجمه وی و مشایخ آن سلسله. کتاب این نسخه که من در پیش روی دارم، از غلطها و لغزش‌های چاپی خالی نیست. و حیف! اما فهرست‌های متعدد دارد: فهرست نامه: جای‌ها، کتابها، و نسبا و ...

- ۱- دوردان بن مختصر، تفهوه‌نگاشت، متأسفانه!
- ۲- امینودار بهرحمت آرمزنده‌ی بزرگ
- ۳- روشن است‌ته از «کلمتان» قدوسی است.
- ۴- مردم امین و مردم اعتماد واطمینان
- ۵- ستیزه‌خوبی و ستیزه‌خوبی
- ۶- رکود و بی‌دولتی.
- ۷- شکرخدای راه، و سیاس احسان و بیکی

اورد.

- ۷- به لطف پروردگارت شرف حدوت و وجود یافت.
- ۸- اقطاب: جمع قطب بزرگان طریقت
- تصرف.
- ۹- سلال: «سلسله» زنجیره‌ها، رشته‌ها و پی‌آیندها.
- ۱۰- هدایت: هدیه - ارمان و پیشکش
- ۱۱- همیگتی.
- ۱۲- پاجسر: برابر مردمانه، فریب، شناختنا جانفشیان سرا پجهانی. گفته شده: ای رسول خدا! جانفشیان تو کویانده گفت: آنان‌که پس از من آیند رحمت دست مرا به مردم آموزند و پس از من - همه را به صدق و راستی روایت‌کنند و ...
- ۱۳- و آیا دین بجز شناختن مسردان راستین

است ؟

- ۱۴- و آیتی می‌آورد از قرآن، کلام کریم.
- ۱۵- لهدا = با برابری.
- ۱۶- و از خدای تعالی می‌خواهیم که آنرا ذخیره روز بازگشت و رستاخیز ما مقرر فرماید.
- ۱۷- خبر سریع و روشن و بی‌تردید.

دیوارنگاری

بقیه از صفحه ۲۵



۶- کلبه و دمنه، ۳۵-۱۴۱۰ میلادی



۷- سد سکندر، اثر قاسم علی ۱۴۸۵

نسخه‌یی متعلق به سنه ۵۰-۹۴۶ هجری قمری باز از اهمیت نفوذ و تأثیر چین حکایت دارد (تصویر شماره ۱۵). در این نسخه جانوران ویژه چین، چون اژدها و فوس، را ترسیم کرده‌اند. مسأله‌ی پرکردن اسب‌های فوس در گاه ایوان باز در اینجا مطرح می‌شود. خط‌های مواج بدن اژدها بشکل فوس‌های نرم فوس‌های استوار بنا را همراهی می‌کند.

بین سالهای ۷۹۹ و ۹۵۰ هجری قمری دگرگونی عظیمی پدید می‌آید؛ با آنکه قبلاً زمینه‌ی ساختمانی نقش تعیین‌کننده داشت، ولی اینک مورد اغراض قرار می‌گیرد و فقط سبکی و سادگی طرح، غنای فوس‌ها، و حرکت، عوامل شایان اهمیت می‌شود. نقش جانوران و گیاهان در دیوارها، جای خود را

به نقش برجسته‌های ظریف می‌دهد. حرکت برای یک طرح‌بندی هندسی اهمیتی بیش از یک موضوع روشن دورگیری شده پیدا می‌کند.

در ۹۴۶ هجری قمری یک ترکیب‌بندی کاملاً انعطاف‌پذیر، تعادلی بین مردی که در یک سو کنار درختی ایستاده و زنی که سینه‌ی پندست در سوی دیگر قرار دارد بوجود می‌آورد (تصویر شماره ۱۶). در اینجا تمامی فیوژ از بین رفته، و ساختن وجود ندارد تا بیکرها را بر روی دیوار دبر گیرد. [در اینجا شیوه‌ی دیوارنگاری تک بیکره که قبلاً در مورد نسخه‌ی متعلق به بیتز - تامپسون - گلبنکیان از آن سخن رفت، کاملاً تحقق یافته است. به‌علاوه شاید این نوع بیکرنگاری بود که دوست محمد به سال ۹۵۱ هجری قمری از آن سخن می‌راند: «سید آقا جلال‌الدین میرک‌الحسینی که نادره‌ی زمان خود، و به حمایت شاه (طهماسب) مستظهر بود نگاره‌گر و چهره‌پردازی بی‌همتا بشمار می‌آمد. و صورتگر و پرآوازه و نام‌آور «میر سید مصوره» نیز این چنین بود. این دو «جام خانه» را به استادانه‌ترین و عالی‌ترین وجه برای شاهزاده بهرام آذین کردند، و آن را چون بهشت که آکنده از جوان و جوانان است آراستند»^۱.

در نیمه و پایان سده‌ی شانزدهم میلادی^۱ جنبه‌های آذینی طرح‌های دیوارنگاری به پیشرفت چشمگیری نایل می‌شود (تصویر شماره ۱۷ و ۱۸). با آنکه هنوز نقش پرندگان و فرشتگان بالداری که قبلاً در بالای اسب‌های ساق‌های چاقی (شاخ بزی) ترسیم می‌شدند، بی‌شمار می‌خورند، بال‌های آن‌ها شکل آذینی پرهیبتی بخود می‌گیرد که به منابه آهنکی بر طینت به‌رمه خطوط ساده ساختمان، در آن می‌پیچد. در این تصاویر قفس‌ها با دم بلند و رنگارنگ خود بصورت گمانی در محدوده‌ی فضای که قرار گرفته‌اند به پرواز درمی‌آیند، و فرشتگان، شمن پر کردن مثلث‌های ساختمان با حرکات کشیده و برگردش، به زیباترین وجه آن را آذین می‌کنند. دیوارنگاره‌هایی که در مینیاتورهایی متعلق به اواسط و نیمه دوم سده‌ی شانزدهم میلادی وجود دارد اوج آذین‌های دیواری بشمار می‌آید. چنین جانوران عجیب و خطوط خمیده خود را به عاریت داده و ایران فرشتگان پروان و آذینی زیبای خود را بکار گرفته است، لکن آنچه اثر یک آذین کامل دیواری را بوجود می‌آورد حرکت موزون آن‌ست. هنر ترسیم جانوران، که مردمان ایران از سینه‌ی تمدن استادان برجسته‌ی آن بشمار می‌آیند، همراه با هنر ترسیم نقوش گیاهی، که از عشق به باغ نشأت می‌گیرد، مقامی شایان اهمیت در آذین دیواری می‌یابد.

در یکی از تصاویر نسخه‌ی خطی، متعلق به سال ۹۹۹ هجری قمری^۱، حرکات شاخه‌ها، که با ظرافتی غیرقابل توصیف بدور پنجره‌ی باریک و بلند حرکت می‌کند، به اوج زیبایی می‌رسد؛ و در سال ۱۰۵۲ هجری قمری^۱ سه تنگه خلق می‌شود که تصاویر هر یک از آن‌ها نقش درخت، برگ، بز کوهی، روباه و خرگوشی را که به آزادی می‌دود دبر دارد. بدینسان تفاوت فضای بسته یک اندرونی را با یک باغ از بین برده‌اند. دیوار نقش پنجره‌ی را یافته که ایران از میان آن درختان و جانوران مورد علاقه خود را تماشا می‌کند.

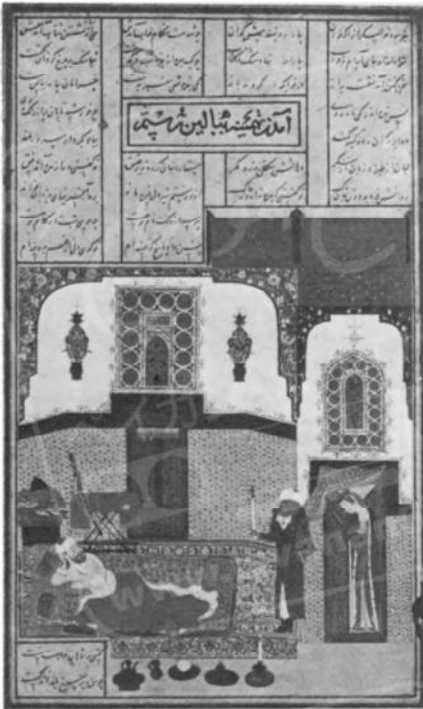
این هنر خالص و ناب که به ترسیم جانوران و گیاهان می‌پردازند و آمیزه‌ی از جانوران چینی و فرشتگان ایرانی دبر می‌گیرد، همراه با سبک آسیایی و اشرافی خود، به ناگاه در پایان سده‌ی شانزدهم میلادی تماسی دائمی با اروپا برقرار می‌سازد. تلافی هنر ایران، که در آن خطوط طرح خالص و نرم‌ست، با هنر ظریف لکن پیچیده‌تر چین، از برخورد آن با هنر اروپا کمتر انقلابی بود.

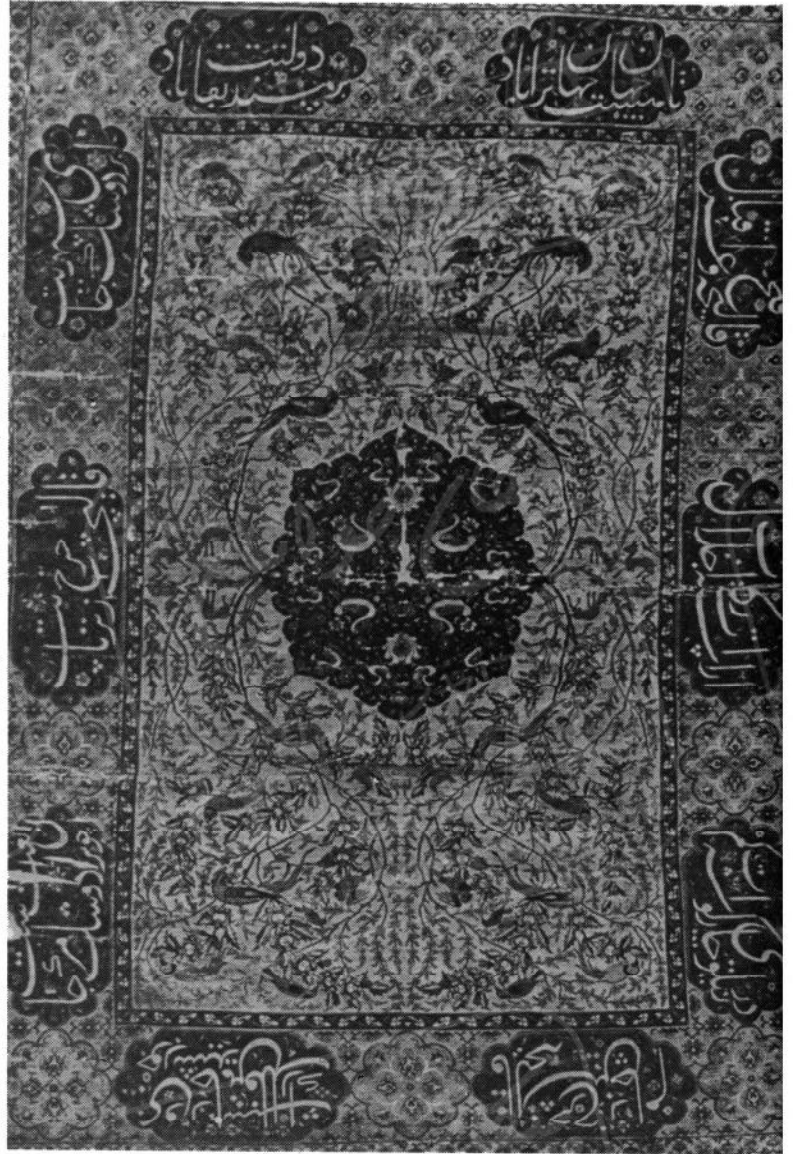
این دوره از نظر تاریخ دیوارنگاری ایران بسیار مهم است، زیرا شاه‌عباس کبیر (۱۰۳۷-۹۹۶) هجری قمری - که گذشت از همه‌ی زمان شهرسازی اوست که بیش از همه شایان اهمیت می‌نماید - آثاری در اسفهان و اشراف (بیشتر کنونی) بسا گذاشت، که با وجود آسیب‌دیدگی فراوان، خصلت‌های کاملاً مشخص دیوارنگاری صفوی را نمودار می‌سازد. شاه‌عباس، شهرسازی به کمال سازمانده بود و علاقه داشت تا دیوارهای کاخ‌های بیشمار و گوشک‌های تفریحی خود را بدست آدینگران بسازد. به‌علاوه، در همین زمان، جهانگردان اروپایی - انگلیسی، ایتالیایی، اسپانیایی، پرتغالی، فرانسوی، هلندی و روسی - از ایران بازدید کرده و در شرح سفرهای

۸- خنسای جامی، ۹۴۸ هجری قمری

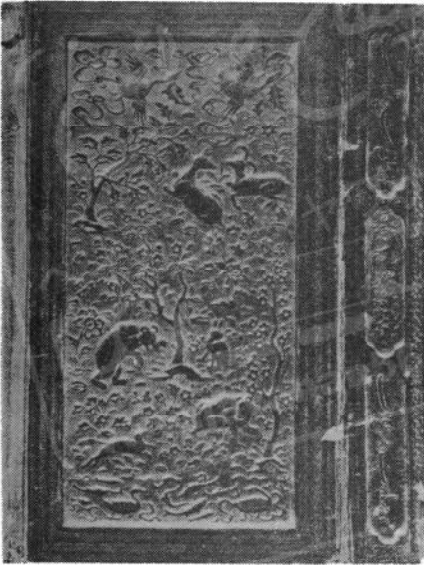
۹- شاهنامه فردوسی ملاقات تنبیه و رسم، ۸۴۴ هجری قمری

۹- شاهنامه، ۱۵۳۷ میلادی





۱۱- جلد کتاب، اوایل سده ۱۶ میلادی



۱۱- مکرر - جلد کتاب چرمی، اوایل سده ۱۶ میلادی



نکاری مزبور نمایشگر سحنه جنگ بوده، لکن مناسفانه وی رنگها و ترکیب‌بندی را دقیقاً تعریف نمی‌کند، و فقط به گفتن اینکه آن‌ها را «خام‌دستانه کشیده بودند» بسنده می‌کند. در اینجا ذکر کوشکی در «امین‌آباد» که محل تفریح بهمنار می‌باشد نیز اهمیت دارد.^{۱۰} یادداشت هربرت در اینجا بطور اخص از بکار رفتن طلا در نگاره‌های موجود در این کوشک حکایت دارد.

هربرت در توصیف خود از جلفا، از سرای یک ایرانی ازمنی بنام «خواجه ناصر» سخن می‌راند که نگاره‌های موجود در آن، بحدی شگواهی می‌نمود که هربرت را به خشم درآورد و وی را از سخن گفتن درباره اوصاف آن بازداشت.^{۱۱} می‌دانیم که این نگاره‌ها آثار «استاد میناس» نامی‌ست که نزد هنرمندان اروپایی در حلب تعلیم یافت و به‌هنگام بازگشت به ایران با شاگردان خود به آذین‌سراها

راهنما به عهده می‌گیرد. لکن باید توجه داشت ذوق و شناخت هنری جهانگردان اروپایی در آغاز سده هفدهم شکل گرفته بود، و این شناخت عمده از کشورهای خودشان متأثر میشد. در نتیجه این جهانگردان غالباً در درک آثار ایرانی درماندند و در داوری بطور غیرمنصفانه به راه انشقاد و درستی افتادند. با همه این احوال شناخت هنر اروپا بود که جهانگردان را قادر ساخت تا اثر آن را بر دیوارنگاری ایران دریابند.

در شیراز هربرت را می‌توان به عنوان راهنما پذیرفت. سرای «شاه علی بیگ» دارای یک تالار پذیرایی با سقفی گنبدی بود، و دیوارهای آن را پیکره‌های پراکنده‌ی رنگی بصورت گچ‌سری می‌پوشانده.^{۱۲} توصیف اطاق شکوهمندی که بیروزی هرمن را در آن ترسیم کرده بودند از همه جالبتر می‌نماید.^{۱۳} نوشته هربرت حاکی از آن‌ست که

خود به توصیف این بناها پرداخته‌اند. ایرانیان که در پی یافتن هم‌پیمانانی بر ضد ترک‌ها و نیز مجاری تجارت بدون واسطه‌ی ابریشم بودند، سفرایی به دربارهای غرب گسیل داشتند. تاریخ آن دسته از «آثار هنری» که بصورت هدایای حیات‌های سیاسی وجود دارد، شعبه‌ی آن تاریخ هنر بهمنار می‌آید که توجهی بدان مبذول نگشته است. این شعبه در مناسبات بین ایران و اروپا به هنگام شهرباری شاه عباس کبیر، نقشی عمده برعهده دارد.

پیش از بررسی آثار و ابنیه تاریخی، که نگاره‌های بجا مانده در آن‌ها مدارک شایان اهمیتی را تشکیل می‌دهند، لازم است که نیم‌نگاهی به نوشتارهای جهانگردان بکنیم که غالباً با دیدنی اغراق‌آمیز به ذکر آذین‌های دیواری پرداخته‌اند. به هنگام تهیه جزوه‌ی دقیق از دیوارنگاره‌های ایران و نوشتارهای این جهانگردان‌ست که نقش

دیوارنگاری

آرامنه توانگر می‌پرداخت. این نگاره‌ها تا به امروز نیز باقی مانده‌اند.^{۱۱}
 پلک کاخ سلطنتی کوچک ییلاقی در هزارگریب اصفهان^{۱۲}، دارای اطاق‌هایی بود که دیوارهای آن را چشم‌اندازهای زیبایی از صحنه‌های شکار، ماهی‌گیری و فعالیت‌های همانند می‌پوشاند. این نوع صحنه‌های مربوط به زندگی روزانه در نگارگری اروپای آن زمان نیز رایج و معمول بود. هربرت از کوشک‌های ییلاقی که شاه‌عباس در مازندران و کرانه دریای خزر ساخته بود نیز دیدن کرد. در اشرف (بیشتر)، تعدادی کاخ^{۱۳} وجود داشته که جهانگردان گوناگون به توصیف آن‌ها پرداخته‌اند، هربرت در آنجا به «بارگاه» برخورده که سقف آن را با طلا

آراسته و داستان‌هایی را با رنگ‌های زنده بر آن طراحی کرده بودند؛ منظور آن بود تا انسان هوشمند بتواند فرق میان هنر یا طبیعت را دریابد. نگارگری هلندی بنام «جان» (که قبلاً در خدمت شاه بود) در اینجا مهارت خود را برای ستایش ایرانیان و مزیت خود بکار گرفته بود.
 این اشاره به ملیت هنرمند بسیار اهمیت دارد، زیرا نشان می‌دهد که در آن زمان، نه تنها هنرمندان ایتالیایی، بل هنرمندان هلندی نیز در ایران فعال بودند. بدینسان هنر اروپای شمالی همانقدر بر هنر ایران اثر گذاشت که هنر ایتالیا. خصلت شهبوانی نگاره‌ها در فرج‌آباد باز مانع می‌شود تا هربرت به ذکر جزئیات آن‌ها بپردازد.^{۱۴}

این یادداشت‌ها، با وجود ایجاز و اجمال، تصویری کلی از دیوارنگاری دوره شاه عباس در اختیار ما می‌گذارند. بدینسان ما می‌توانیم موضوع-های رایج نگاره‌های آن دوره را مرور کنیم. مضامین مربوط به مسایل روزانه، صحنه‌های شهبوانی^{۱۵}، جنگ، و طرح‌هایی که از آسمان کشیده شده بود موضوع نگاره‌ها را تشکیل می‌داد. لکن اندازه‌ی کوچک نگاره‌ها و حاصلت خصوصی بودن آن‌ها، ترکیب‌بندی‌هایی را که دارای کیفیت عظیم باشند جایز نمی‌داشت. این دیوارنگاره‌ها نیز، به‌مناسبه نگاره‌های سده‌ی شانزدهم، بیشک شبیه مینیاتورهای بزرگ شده‌ی بودند، که رنگ‌های طلایی و روشن بدان‌ها جلوه‌ی خاص می‌بخشید.

ادامه دارد



۱۴- قالیچه ابریشمی، کاشان (؟) نیمه‌ی سده‌ی ۱۶ میلادی



۱۲- شاهنامه، ۱۵۳۷ میلادی

۱۵- خمسه‌ی نظامی، ۴۳-۱۵۳۹ میلادی



۱۳- شاهنامه، ۱۵۳۷ میلادی



1. T. W. Arnold, *Painting in Islam*, Pl. XXXII a.

مشابه این دیوارنگاره‌ها را می‌توان باز در تصویری از همین واقعه، که در نسخه‌ی «یوسف و زلیخا» سنه ۹۴۰ هجری قمری کتابخانه‌ی خدیوال وجود دارد مشاهده کرد؛ (تصویر شماره‌ی ۳)

2. Martin, *The Miniature Painting and Painters of Persia, India, and Turkey*, London, 1912, Pl. 76.

گلدان مشابهی در مینیاتورهای یک شاهنامه‌ی متعلق به موزه کاخ گلستان تهران وجود دارد (تصویر شماره‌ی ۵)؛ گلدان‌هایی که بدین ترتیب عرضه شده‌اند و گیاهانی به سبک چینی در آن‌ها قرار دارند باز در مینیاتوری از کتاب کلیله و دمنه که در موزه کاخ گلستانست و به‌اوایل سده پانزدهم تعلق دارد دیده میشود (تصویر شماره‌ی ۶). نقش تزیینی کاملاً متفاوتی که خصلت آذین‌های ایرانی را داراست بصورت شمشه، بیضی‌شکل کتک‌دار، در مینیاتوری از کتاب سدسکندر امیرعلی‌شیرنوازی (۸۸۹۰ ه. ق.) چشم‌می‌خورد که در کتابخانه‌ی بودلیانست (تصویر شماره‌ی ۷)؛ نوع دیگری از این طرح را می‌توان در یک مینیاتور متعلق به خمسه‌ی جامی (۹۲۸ ه. ق.) که در موزه‌ی کاخ گلستان نگهداری میشود و در یک شاهنامه یافت. (تصویر شماره‌ی ۸ و ۸ مکرر).

3. Martin, *op. cit.*, pl. 125.

دیوارنگاره‌هایی را که دارای این سبک هستند در مینیاتورهایی می‌توان یافت که در زیر ذکر شده‌اند:

۱. بوستان سمدی توسط «میرعلی‌الحسینی»، هرات (۹۳۱ هجری قمری) مجموعه‌ی M. H. Vever
 ۲. چهره‌ی یک شاهزاده به‌امضای «محمد‌مرداد سمرقندی»، نیمه قرن شانزدهم میلادی، مجموعه‌ی Vever

۳. نسخه‌ی خطی توسط فرخ‌بیگ، نگارگر دربار آکبرشاه، سده‌ی شانزدهم میلادی، مجموعه‌ی Vever

۴. خمسه‌ی نظامی (۱۰۱۳-۳۶ هجری قمری) مجموعه‌ی P. W. Schulz

۵. مضمونی مشابه در یک اجرای اندکی متفاوت نظامی (۱۰۳۴ هجری قمری) در کتابخانه‌ی ملی پاریس.

۶. خمسه‌ی خسرو دهلوی (۹۰۰ هجری قمری) Staatsbibliothek، برلین؛ تصویر شماره ۹ مکرر.

ترکیب‌بندی دیگری که نمایشگر شاخه‌های گیاهان و مرغانست و یک درگاهی را در برگرفته در نسخه‌ی «شاه و گدای، هلالی» (۹۴۶ ه. ق.) بیستم میخورد (تصویر شماره‌ی ۱۶). این اثر با نگاره‌های خاور دور که نقش گل و پرند را در بر می‌گیرند همانندی بسیار دارد. برای نمونه‌ی دیگر مراجعه شود به مینیاتوری از شاهنامه‌ی «دموت»:

Marteau-Vever. *Miniatures Persanes*, Paris, 1913, Pl. CIII, Fig. 127.

۴. همان مرجع (تصویر ۱۲۴).
 ۵. این نکته را نخست «لورنس بینون» در سخنرانی‌هایش پیش‌کشید و طرح‌ها را بطریق سینمایی روی پرده بزرگ کرد.

۶. تاریخ بیبقی، چاپ کلکته، ۱۸۴۸ صفحات ۹-۱۶۸.

7. Martin, *op. cit.* pl. 137.

(تصویر شماره‌ی ۱۵). به‌امضای «میرزاملی». شلیق نشسته‌ی بی از نظامی که برای شاه‌سلطنت اجرا شده بود.

8. Martin, *op. cit.* pl. 141.

9. Binyon-Willkinson - Gary, *Persian Miniature Painting* London, 1933, Pl. XCII B.

۱۰. همان مرجع (تصاویر CIV و CII, CII).

11. Arnold - A. Grahmann, *The Islamic Book*, Paris, 1929, Pl. 66.
 [شاخه‌های آویزان بید، باز در مینیاتوری از یک‌صفحه کتاب می‌رخوند (۱۰۱۳ ه. ق.) بیستم می‌خورد که هم‌اینک در Staatsbibliothek برلین است.]

۱۲. همان مرجع (تصویر ۶۵).
 [برای مشاهده‌ی نمونه‌های دیگر تنگه‌گاری که با نقوش جانوران و گیاهان پر شده مراجعه کنید به یک مینیاتور از شاهنامه منسوب به پیرمحمدالحافظ:]

L. T. Guzalyan - M. M. Diakonov, *The Iranian Miniature in Shah-nameh Manuscripts in the Leningrad Collections*, Leningrad, 1935, Pl. 37.

13. T. Herbert, *Some Years Travels into Africa and Asia*, London, 1677, P. 128.

«سرای شاه‌علی‌بیگ» (که شب اول در آن ضیافتی برای ما برپا شد) جای افراد معدود نیست؛ زیرا اطاق پذیرایی وی سقف بلند داشت، و گرد و وسیع می‌نمود؛ سقف‌ها گنبدی‌شکل و دیوارها زردنود و پر تصویر بودند، و تصاویر چنان سایه‌ی بی داشتند که مشکل میشد ضیافت کرد که نقش برجسته، کنده‌کاری یا نقاشی‌ست.
 [یک جهانگرد دیگر که مدتی بعد به‌شیراز سفر کرد، از نگارگری آنجا سخن می‌گوید:]

E. S. Waring, *A Tour to Sheeraz*, London, 1807.

14. Herbert, *op. cit.*, p. 132.

۱۵. همان منبع، صفحه ۱۵۳.

۱۶. همان منبع، صفحه ۱۵۵.

۱۷- به گفته‌ی م. خاچاطوریان.

18. Herbert, *op. cit.*, p. 165.

۱۹. همان منبع، صفحه ۱۷۵.

۲۰. همان منبع، صفحه ۱۸۵.

21. J. Morier. *A Journey through Persian, Armenia and Asia Minor* (1808 and 1809), London, 1812, P. 105.

موریه از داستان سرگرم‌کننده‌ی یک دیوارنگاره در هفت‌تن شیراز سخن می‌راند که گویا منسوب به شیخ صنعتانست. باقی تصویر نمایشگر قربانی‌کردن ابراهیم، و نیز حضرت موسی‌ست. جزئیات نگاره‌های آذینی در گوشه‌ک‌ریمخان نیز توصیف شده است.

عصا را پائیزی

بقیه از صفحه ۴۷

اتا را می گرفتند، برایش تسکین خاطر می بود و چون، سر تا سر روز، بدینگونه بیکه و تنها ماند، شروع به بتکلی کرد.

برای مرد چهل و هشت ساله ای، زیاد به فکر خوببختی بودن خطرناک است، علی الخصوص که زندگی مثل زندگی هوم بوده باشد. و مراد و دریاچه و آفتاب و پرندگان وحشی رفته رفته به تخیل او فوت و حرکتی دادند.

چنانکه به من گفت، در مسیر زندگی به عقب برگشته بود. به این ترتیب، در عرصه زمان سرخوردده بود و هرچه بیشتر به عقب رفته بود و سرانجام احساس های آن روزگاری را در دل خود پیدا کرده بود که ما هم برای شما و آب تنی به دریاچه می رفتیم، و روزی از روزها، بی اختیار، لخت شد و در آن نهار خوردن روی شن سفید دراز کشید و ناگهان، تا اندازه ای ترسید.

از روزی که نزدیک خانه ارواح، روی علفها دراز کشیده بودیم، آن روز نخستین روزی بود که تنش رنگ آفتاب به خود می دید، و راحت و رفاهی که به او دست داد، اندیشه های غریبی در ذهنش برانگیخت. نشستن و به تن خود تکیه ای و ناگهان دید که پیر نشده است، پیه نیابوده است و تنش از رفته است. خشک و استخوانی نبود و ماهیچه های سفت و سخت و برجسته بود، و آنچه این ماهیچه ها می داشت، استداره دوره جوانی اش بود. کشف این مطلب که پیر نشده است برایش حیرت به بار می آورد. اما چهل و هشت سال داشت و دیگر چندان سالی برایش نمانده بود که از صحت و سلامت و قوت و قدرت برخوردار باشد. و آفتاب و باد نوازشگر و نیم گرم اندکی گیش کرده بود.

چنانکه می گفت، انگار تنش از نو، شروع به رشد و تکامل کرده بود. ناگهان دریافت که در طرفی بیست سال گذشته، نخستین بار خوببخت شده است. اما از این احساس نگران شد و رفته رفته از «نگاه به هراس افتاد. به تنی از جا برخاست و لبانش را پوشید.

سعی کرد گردش های دور و درازش را رها کند، اما اگر در هتل می ماند، جز مثنی پیرزن و مثنی پیر مرد خشک و استخوانی و گرفته و اندوه زده چیزی نمی دید. پس، بسیار زود، گردش هایش را از سر گرفت، سر تا سر روز را در پشته های سیری کرد و چون یکی دو روز گذشت، لبش هایش را در آورد و در آفتاب دراز کشید.

تنش بزودی قیوهای رنگ شد و ماهیچه ها، از نو، استداره و حجم و سفتی خودشان را پیدا کردند. حالش، هم از لحاظ روحانی و هم از لحاظ جسمانی، بهتر شده بود، و یکی دو بار، ساعت چهار صبح از تخت خواب بیدار پائین آمد تا به پشته های طلوع آفتاب در دریاچه برود، خورشید مرکز همه زندگی و هستی او شد. چنان شد. بود که گفتمی هر روز، در پشته های سفید، با خورشید می جاد می داشت.

گاهی آسمان ابری بود و آن روزها، از خود می پرسید که نکتند دیوانه شود. اما همینکه آفتاب بیدار می شد، آسوده می گشت و اطمینان خاطر خود را با می یافت. پس از مدتی، رفته رفته نگران شد، برای آنکه هرچه بیشتر فکر می کرد، به همان میزان محال و منتع می نمود که بتواند روزی به هانور برگردد و آنجا، درخانه غمزه و اندوهباری که انا چندان در بندش نبود، زندگی کند.

اتا، بسیار زود، به یاد سرزنشش گرفت، به این عنوان که اغلب راه هایش می کند و خود بیکه و تنها به گردش می رود و پا به صومعه نمی گذارد. اما چنین می نمود که هوم حتی در بند این سرزنش های انا هم نبود. یک کلام باید گفت که حرف های او را نمی شنفت و تا زمانی که لحظه جستن از دست اتا و رساندن خود به پشته ها برسد، دندان روی چکر می گذاشت.

روزی، سر نهار، با هوم مرافعه وحشتناکی به راه افتاد و این تمهت را به او زد که با دخترک هتل زیاد مهربانی می کند و اغلب به هوسوی دخترک نگاه می کند.

همینکه نهار خورده شد، به دفتر رفت و خواستار شد که دخترک بی کارش فرستاده شود. اما مدیر هتل از قبول چنین درخواستی سرباز زد برای آنکه انا نمی توانست ثابت کند که کمترین کار سرزنش پذیری از او سر زده است. دختری را که در هتل کار می کند، تنها به این عنوان نمی توان بیرون کرد که به هوسوی «مشتربی» نگاه کرده است پس، به این انگاه، شد که این دخترک را به سر میز بفرستند و نهار و شام هوم و انا را به متوسط پیر زن زنتی بدهند.

این واقعه مایه آن شد که خوب به دخترک توجه کند... و آن وقت دیده که دختری بلندبالا و موخرمانی و شموزی است... و بناخواه نگاه های زده ای از



به هرحال، - هوم که نتوانسته بود چندان مدتی جلو نگاهداریش را بگیرد - هر دو هفته ای که به هوسوی اونگاه می کرد، دخترک - لیخند زنان - با نگاه جوازش را می داد و هوم، آن وقت، همه فرصت های را که از کف داده بود، به خاطر می آورد و با خود می گفت که اکنون چهل و هشت سال دارد و فراد، پس فردا می میرد و بی آنکه زندگی را شناخته باشد، از این دنیا می رود.

از آن روز، هر بار که به گردش می رفت، سعی می کرد از محلی که رفتن آن نو را در آفتاب، روی شن های سفید، دیده بود، دوری کند، اما، همیشه، به رغم هر کاری که می توانست بکند، به اختیار روانه آن جا می شد. گاهی همان جا می دیدنش... و گاهی هیچکس در آن جا دیده نمی شد، و هرگز حس نزدند که یکی دیدشان می زدن. روزی از آن روزها، توی خیابان، آن جوان را دید... پیران و شلوار کپش او پوشیده بود و رفتارش کاسلا مثل رفتار سی سال پیش او بود، و وقتی که از نام و نشان این پسر جویا شد، گفتند که اسمش هری لاندیس است و از ایام تابستان به ولالات می آید تا چندانهای جهانگرد را را از ایستگاه راه آهن به مهمانخانه و از مهمانخانه به ایستگاه راه آهن برسد.

روزی از روزها پسرک نابدید شد و هوم پرسید چه به سرش آمده است. جواب دادند که به راه افتاده و رفته است، برای اینکه مادرش در آپتین مرده است و تا تابستان سال آینده سر و کله اش این جا پیدا نمی شود. آن وقت، هوم به پشتر رفت و کیف دستی ارزانی خرید. روی قطعه کاغذی، چند کلمه ای نوشت و توی کیف گذاشت و از دختر بیخشمی خواش کرد که این کیف را به فریاد، دخترک بلندبالا موخرمانی بدهد.

هوم، در دست چند لحظه ای پیش از مرگش به من گفت که دیوانه شده بود. بعد، توی فکر رفت و برایشم اعتراف کرد که هر که هر که نتوانست روشن کند در همه سالهای ازدواج خود با انا دیوانه نبوده است... عجلش روزی به سرش آمده بود که دوباره، در پشته های شنزار، آن حمام آفتاب را به راه انداخت.

هر روز غروب، به اتفاق انا، مرتباً به صومعه می رفت، اما آن شب، همینکه سرد دوام تمام شد، به انا گفت که احتیاج به هواخوری دارم، پس، انا را کلیسا ماند و هوم بیرون رفت و به هوسوی باراندها روانه شد. آنجا، در سایه بوته ها و مهالها، فریاد چشم به راهش بود و کیفی را که هوم برایش فرستاده بود در دست داشت.

ابتدا، چنین پنداشت که از شدت هیجان و رغبت و وحشت می میرد. همه اعضای تنش می لرزید، دندانهایش به هم می خورد، و پیش از آنکه به هوسوی او پیش برود، ناگزیر صبر کرد تا به عصاب خود تسلط پیدا کند. مدتی، در تاریکی، به روی هم نگاه کردند و درباره کیف و مهتاب حرف های آغشته به سرگیجه و تشویش زدند.

چنانکه به من می گفت، انگار کمی چنان شده بود که هرچه در جریان این سالها از دسترش بیرون مانده بود، در وجودش تمرکز یافته بود و سرانجام مفری پیدا کرده بود. دلش می خواست چیزهای بسیاری به او بگوید که نمی توانست به زبان بیابورد.

رویی علفها تنسندند و هوم، ساکت و صامت به روی او نگاه کرد و هیچ کاری دیگر نتوانست بکند. مهتاب از خلال درختان فرو می تافت و موهای خرماتی اش را روشن می کرد. خیال می کشید دخترک بسیار خوشگل و نازنینی بود. اشخاصی که در دادگاه از این دختر برایشان حرف زد، این نکته را به من گفتند، دختری بسیار باهوش نبود و چندان آرزویی بزرگ در سر نداشت، و گرنه، بی چون و چرا می توانست هر چیزی را که به اصطلاح دلش می خواست به چنگ بیآورد.

هنگامی که هوم به روی او نگاه می کرد، ناگهان به یادش آمد که در انتظار مراجعت او، به صومعه

اتاق به هوسوی او کرد. یکی دوباره دخترک این چیزها را دید و لیخندی زد. هوم می دانست که این کارها گناه دارد و درصدد برآمد نقش دخترک را از ذهن خود براند.

اتا روز به روز پرخاشجو تر و جانفرسا تر می شد. هوم به من گفت که انا، به قرار معلوم، برای آن چنین شده بود که نمی توانست او را سالم و خوشبخت ببیند. و روزی فرا رسید که انا به او گفت که به هتل خبر داده است که آخر ماه از آنجا می رود.

تصور چنین چیزی برای هوم مایه وحشت شد، برای آنکه چنین کاری به معنی تمام شدن یگانه سعادت بود که از روز ازدواج با انا و بازگشت به خانه رحمتبار هانور، دیده بود. از بسکه سالهای سال عادت کرده بود دلخواه او کار کند، اعتراضی نکرد، اما، عصر همان روز که در آفتاب دراز کشیده بود، تصمیم گرفت به طرف هانور حرکت نکند. در آن آنگاه که لباسهایش را به تن کرد، راجع به حرفی که می خواست با زنتی بزند، فکر کرد، و در سکوت پشته ها، در ذهن خود، این حرف را چندین بار تکرار کرد و تا قوت قلبی به خود بدهد.

هنگامی که از پشته ها بر می گشت و شن سفید را نگاه می کرد، ناگهان صدای تله ای را شنید. وقتی که سرش را بلند کرد که به هوسوی این پرند نگاه کند، به عوض پرند چیز دیگری دید. درست، روبروی خودش مرد و زنی را دید که در فرورفتگی میان دو پشته، در آفتاب خفته بودند.

نخستین عکس المصلش این شد که دوان دوان دور شود، سپس ناگهان تلخکامی دیرین، همه وجودش را فراگرفت. دلخور و خشمگین شد. و آن وقت، دریافت که آندو هم، مثل او، خوردشان را در پشته ها تنها پنداشتند، هر مردی که از دلالات سکوت داشتند، هرگز به آنجا نمی رفتند.

سعی کرد بگریزد، اما نتوانست. بی گناه گاه، که از دستش بر می آمد، این بود که باها در پشته سفید، مثل آدمی افسون زده، بی حرکت بایستد.

ناگهان تأثیری که از آن منظره ناگوار به او دست داده بود، دست از سرش برداشت. این دو نفر به او شباهت داشتند، مثل انا نبودند، مثل خود او، شیفته و پیرشتشگر آفتاب بودند!

توانست به یاد بیاورد چه مدتی همان جا ماند. خورشید، آهسته آهسته، به طرف دریاچه نیلگون سرازیر شد و لحظه ای فرا رسید که زن تکان خورد. و آن وقت دید که الهه موخرمانی شن ها همان دخترک بیخشمی است که انا، بر سر او، آن مرافعه را به راه انداخت.

پرگشت و دوان دوان به راه افتاد، ترسید که میباید به چشمش نگاه دیده شود... و در همان آنگاه که دوان دوان راه می رفت، به من برود که تصمیم گرفت است اقامت خود را در دلالات تمدیدی کند و شاید هرگز به هانور برنگردد. همینکه به هتل بازگشت، به سراغ انا رفت و به او خبر داد که قصد دارد در ولالات بماند و انا چون نتوانست به علت چنین تصمیمی پی ببرد، سعی کرد به هوسویله ای که باشد او را به زری تسلط خود بیاورد... حتی سرش را به لنگه در زد، اما، این مسخره بازیها، به قرار معلوم، تأثیری در هوم نکرد.

آن شب، هوم جرات پیدا نکرد که با چشمهای خود در جستجوی دخترک بیخشمیت باشد. زیرا که به چشمی دیگر در او می تکیست، و نگاه کردن به او، برایش تحمل ناپذیر و جانفرسا شده بود.

خیال می کشید که دختری خوب و مهربان، تاندازه ای رام، بود و می خواست که پسند خاطر همه باشد و چنین می نمود که برای این بردوی زمین آمده است که به همه مرها لطف و عنایت داشته باشد و همه مرها را خوشبخت کند. و چنین گمان می پریم که دیدن مردی مثل هوم که با زن فالان و خشکیده ای مثل انا ازدواج کرده بود، برایش اسباب تأسف بود.

رفته است و به فریاد گفت: «می‌خواهید فردا عصر یکدیگر را ببینیم؟» در پشت‌ها به سر می‌پایرد. یکی از روزهای زیا و جوان - را دیده بود، با او قرار ملاقات گذاشت.

آن شب تا صبح خوابش نبرد و صبح زود به راه افتاد تا روز را در پشت‌ها به سر می‌پایرد. یکی از روزهای زیا و آفتاب اواخص سینمای بود اما چنین می‌پنداشت که گذر زمان، تا نمایان شدن فریاد، در کنار دریاچه، پایانی نخواهد داشت.

و سرانجام سرو کله فریاد پیدا شد، با آن لباس کاری که به تن داشت سرپا سیدبوش بود و موهای خرمایی اش، بر زمین نیلگون دریاچه، مثل طلا به چشم می‌خورد. هومر، در زندگی خود، نخستین بار مومی آزادی و خوشبختی را دریافت. وقتی که حرف‌هایش گوش می‌داد، همه این چیزها به نظر چنان ساده و زیا می‌آمد که دلم می‌خواست گریه کنم.

در روز به بستن‌شدن هتل مانده بود که انا، چون به اطاق خود رفت، چشمش به یادداشتی افتاد که به نام‌هایش ستفاج شده بود. این یادداشت شعر بود که هومر رفته است و بیبوده خواهد بود که به جستجویش بپردازد، زیا که هرگز دیگری نمی‌تواند رویش را ببیند. هومر، گذشته از این مطالب، نوشته بود که پول‌هایش را از بانک هانورد پس گرفته است و مغازه طرف‌فروشی را که درآمدش می‌تواند برای نگه‌داری او و بچه‌ها بس باشد، برایش به‌جای گذاشته است.

آبنداء گمان بردند که هومر دست به خودکشی زده است و انا بیبوش بر زمین افتاد و بافریادهایش همه اهل مهبانه را به‌دور خود جمع کرد. درمستد برآمدند که لجن‌های دریاچه را نزدیک بارانداز بیرون بکشند، اما در حدود ساعت شش عصر، یکی از دختران پیشخدمت خبر آورد که این کارها بیبوده است، زیرا که هومر با فریاد گریخته است.

انا دوباره بیبوش شد، بیشتر زوزه کشید و بافطار اول به‌طرف هانور حرکت کرد. دو روز دیگر، روزنامه‌ها که بزبانهای در یکی از شهرهای کوچک شمال مینیسکان پیدا کردند و چندان درباره ز را دخترزبان شرح تفصیل تفتن پرستانه‌های نوشته‌شد که عاشق و معشوقه ناگزیر شدند تا او نای به فراز بگذارند. و همچنان از این شهر به آن شهر رفتند تا آنکه خبرنگاران روزنامه‌ها از تعقیب‌شان خسته شدند و سرانجام جای پایشان را گم کردند.

انا کوشش‌ها کرد که وسیله دستگیری‌شان را فرام بیآورد اما هیچکس نتوانست یا نخواست کاری‌صورت بدهد. حال طلاق گرفتن نداشت. به این اکتفاء کرده بود که بیشتر از پیش قیافه پارسانه‌ای به‌خود ببندد و خود را زن شکنجه دیده و شمشهد نشان بدهد. ماجری، درهانور، غوغا و رسوایی بزرگی به بار آورد اما بسیار زود آبی از آسیاب افتاد.

من، به سبب خود، راضی و خوشحال بودم، زیرا که حیفه از رزق کرده بودم که هومر اندکی از خوشبختی زندگی لذت ببرد، اما تقصیر او برایم اسباب هجیان و کنجکاری شده بود. بیست سال بود که برایم بیگانه شده بود و زندگی با انا یاگ مثل جوب خشکش کرده بود و برایش مایه تلخکامی شده بود. نمی‌توانستم سردر بیارم چه‌گونه نتوانسته است تصمیم به چنین اقدامی بگیرد، و من مدتی به نتوانستم از چگونگی این تصمیم سردر بیارم... اما دو سال دیگر که روزنامه‌ها را باز کردم، دیدم که دختری به‌نام فریادا همیز و مردی که با او بوده است کشته شده‌اند و هومر دیلورث که با این دختر زندگی می‌کرده، به‌جرم از کتاب دوقدره قتل بازداشت شده است. یک هفته دیگر، از شهری به‌نام میچلرولین، واقع در میسوری که هومر در آن‌جا زندانی بود، نامه‌ای به دستم رسید.

این نامه که به‌خط هومر نوشته شده بود، از من خواستار شده بود که به دیدن‌اش بروم و یاری‌اش بدهم. هاندم به‌راه افتادم و آن‌وقت همه سرگذشت را برام نقل کرد.

انتظار داشتم که با مردی زوبرو شوم که به آستانه پیری یا گذشتگی باشد و جز منتی پوست و استخوان چیزی از او به‌جای نمانده باشد. اما وقتی که در سلولش را باز کردند، آدم کردن‌گفتی دیدم که سربینه‌ساله، چهل ساله به‌نظر می‌آمد، اگر به‌همان شکل دوره جوانیش نمی‌بود، هر آینه نمی‌توانستم باور کنم که با هومر زوبرو شده‌ام. از روزی که واپسین بار در یکی از خیابانهای هانور دیده بودم، در حدود پانزده سال جوانتر شده بودم. همیشه قیافه خوشایندی داشت و دوباره خوشگل شده بود و، چنانکه گفتم، هاندم درخت سبزی شده بود که تا گنجان، در ماه اکتبر، غرق شکوفه می‌شود.

وقتی که حرف می‌زد، بسی دشوارتر بود که انسان خیال کند زوبروی هومر دیلورث ایستاده است.

با پوزخندی که می‌خواست لبخندی باشد، به روم نگاه کرد و گفت:

«چیم عزیز... مسلما خیال می‌کردی که من در دنیا

نفر آخری باشم که خود را به چنین مخمصه‌ای بیندازم، قوت و خشونتی در او دیدم که حتی پیش از ازدواج با انا هم در ازنده‌بودم، برای آنکه، در آن دور، آدم ملایم و ترسوئی بود.

اشاره‌ای کرد که روی تشک کاه‌اش بنشینم. چنین به‌نظر نمی‌آمد که خود را بایخته باشد و دل و جرات از تشک داده باشد. همچنین به‌من گفت: «این کارها را من کرده‌ام، چیم... در این عمل، تصدیق نداشتیم. ولی انجاش داد. هر چه می‌خواهند با من بکنند».

و غریبش از هر چیز دیگری، این بود که به‌نظر نمی‌آمد در بند سرنوشت خود باشد. به فراری که می‌گفت، برای آن این خواستش را از من کرده بود که در میان همه آن کسانی که می‌شناخت، یگانه کسی بودم که می‌توانستم از حرف‌های سردر بیارم. برای یاری خواستن از اهل کلیسا به هیچ دردی نمی‌خورد، برای آنکه اکتفا به این می‌کردند که برایش سخن‌رانی کنند و برایش دعا بخوانند، و علاقه‌ای نداشت که روی انا را اگرچه خواسته باشد ببیند.

وانکی، تا اهل هرگز نیامد و نگذاشت هیچک از بچه‌هایش به راه ملاقات او بیرونند. در ظرف این دوساله که فریاد و او باهم به‌راه افتاده بودند، پشت سرهم از جانی به جانی رفته بودند، چندانکه هرگز مجال سخن‌گویی نبودند که دوستی برای خوششان پیدا کنند. و سرانجام، درخطرهای خود، سی سال به عقب برگشته بود، و به‌آن واپسین عصری رسیده بود که باهم برای آبت‌نیتی کردن به دریاچه رفته بودیم، و آن وقت از طریق اولیای زندان از من خواست کرده بود که بیایم.

همه آن حادثه‌هایی را که در لالوات به سرش آمده بود، تا روزی که با فریادا گریخته بود، برام نقل کرد، و بعد، جوانی را که پس از فرار اتفاق افتاده بود، برام حکایت کرد. خبرنگارها شهر به شهر به دنبال‌شان افتاده بودند، و هر بار که جایشان پیدا شده بود، ناگزیر به‌جایی دورتر پناه برده بودند. برای گفت که در ظرف دوسال در بیست‌وهفت شهر اقامت کرده‌اند.

پولی که از راه تسویه حساب، بانکی خود به دست آورده بود، در جیبش بود، و چون این پول را خرج کرد، به عنوان ظرف‌فرو، کارگی کشاورزی کار کرد و به‌همه کارهایی که می‌توانست پیدا کند تن درداد. و در همه این مدت، خوشبخت بود زیرا که فریادا دختر خوبی بود و اخلاق سنج‌گاری داشت.

چنان‌که از این دختر برایم حرف می‌زد که کتبی نمره بود. گاهی حسد در دلتش به جوش آمده بود و یکی دوبار باهم دعوا کرده بودند برای اینکه فریادا با مردی جوانتر از او حرف زده بود.

چنین می‌نمود که از جوانها می‌ترسید. می‌دانست که پیر می‌شود و یکی که جوانش باشد، زوری این دختر را از دستش می‌گیرد، برای آنکه فریادا هنوز در بیخونه جوانی بود. و این امر، برایش شفره خطاری شده بود.

سرانجام به‌این شهر کوچک میسوری رسیدند و هیچکس نتوانست پیداایش کند. کاری برای خود دست پا کرده بود، کیسه‌های غله و خوک‌ها را بارانداز روده‌ها، علامت می‌زد. و سرانجام آبنده به چشمانان اطمینان‌بخش و شرفزار از سعادت می‌آمد، برای اینکه حتی در شهر آدمی نیرومندی را بدردتی از او وجود نداشت.

خانه کوچکی پیدا کرده بودند و کم‌کم برای این خانه، اسباب و اثاثه‌ای از روی «کاتالوگ» سفارش می‌دادند... و آن‌وقت... روزی که به‌خانه برگشت، نامه‌ای دید که نام گیرنده، روی پاکتش، چنین نوشته شده بود: «به دست بانو جان اسلید برسد، و زحمت‌قبول‌فرمایند و به‌دست دوشیزه فریادا همیز برسانند» [و اسم «اسلید» اسمی بود که در پنانه‌تی در آن‌جا لنگر انداخته بودند]. آن‌روز فریادا در خانه نبود.

پاکت نامه تخمیری داشت که در شهر اپلتن، درایالت ویسکانسین، مهر خودی بود، و چون در این‌باره، از فریادا سؤال کرد، فریادا جواب داد که این نامه از پسری آمده است که چندان‌ها را به هتل لالوات حمل می‌کرد، درست، همان پسری که در پشت‌ها با فریادا دیده بود. و بعداً که است مضمون نامه جویا شد، فریادا گفت که نامه را سوزانده است و مطلب قابل توجهی در آن نبوده... پس‌رگ فقط احوال‌پرسی کرده بود.

اما، قضیه در ذهن هومر نقش بست. به من گفت که در این‌جا، پای حسد در میان نبود. و اگرچه هرگز با این پس‌ر حرف نزده بود، و عهده محبتی به‌او نداشت. این احساس مریب به او دست داده بود که اگر این پس‌ر خواسته باشد فریادا واقعا به او ملحق خواهد داشت و همه این چیزها در کله‌اش بیبوابی می‌خورد و کوشش‌ها داشت آندیشه‌هایش را روبرو-ه‌ار کند.

و آن‌وقت... روزی که روزها که کشتی‌های رودخانه را سر بالا می‌رفت، بیست و چهار ساعت تاخیر کرده بود، یکی دوساعت پس از رفتن به سر کار خود، به خانه برگشت، در

عقب را باز کرد، اما هیچکس نبود. و وقتی که فریادا را صدا زد، جوابی نشنید. به طرف اطاق خوابشان رفت و چون دید که در بسته است، بی‌درنگ قضیه را دریافت.

لحظه‌ای بی‌حرکت بی‌درنگ ماند، این تالی به وی دست داده بود که نزدیک است ببرد. حس کرد که تش بیخ زده است. ممی جلو چشم‌هایش را گرفت. چنین می‌دیدم که همه چیز پنهان شده بود، همه چیز درم فریادی می‌زد... برای اینکه، از چندی پیش، بی‌برده بود که همه زندگی بیبیش‌اش تباه شده است و زندیش واقعا از روزی آغاز شده است که با فریادا به‌راه افتاده است.

این فکر در مغزش پیدا شد که یگانه کاری که باید بکند، این است که جا به‌جا به‌ماجرا خود پایان دهد و برای حصول چنین منظوری باید فریادا و مردی را که با او دربره روی خود بسته بود، به قتل برساند و بعد، خودش را هم بکشد.

و عجب آنکه همه این چیزها، و همه این جزئیات را به وضوح به‌یاد می‌آورد. برای آنکه مسلما در آن زمان عقل خود را از دست داده بود. چوچاپزایی‌ها را از روی زمین برداشت و در را شکست، و بعد، با هفت‌تیر، در اطاق که در تاریکی ستاره شده بود، تیراندازی کرد تا آنکه صدای هفت‌تیر خبردار که خالی شده است. و وقتی که خواست خودش را بکشد، دیگر گلوله نداشت.

لحظه‌ای که در آستانه در ایستاده بود، حقیقتا لحظه دهشت‌باری بود. گفتمی که هفت‌تیری خالی، اورا به ندای واقعیت باز آورده بود، و از آنجا که فطرتا مریب‌ان بود، در صد بر آمد که در روهستان را از مرگ نجات بدهد.

اما بسیار دیدن شده بود. فریادا که بیبوش شده بود، در آستانه مرگ بود و مرد، پیش از او، مرده بود. و آن‌وقت بی‌پرد که فاسق خود حسرتی است که چه‌اندان را به مهبانه‌های لالوات حمل می‌کرد... و برای آنکه با فریادا فرار کند، تا میسوری آمده بود.

هومر از پای در آمده بود، و عجب آنکه حدت و شدت پیشمانی‌های که برداشتن چنگ انداخته بود، زاده این نبود که دوقتر را کشته است... در این پایت پیشمان بود که این دوقتر فریادا و آن جوان هستند، اگر می‌دانست که فریادا با او است، آرام و آسوده به‌راه می‌افتاد و آندو را تا قیامت باهم می‌گذاشت.

جوان بودند و عشق به ایشان تعلق داشت. خودش پیر بود و کارش تمام شده بود... اما آنکه زنده مانده بود، خودش بود، و وحشتناکش از هر چیز دیگری، این بود که مرتدب قتل دوجوبدی شده بود که آرزایش در مدیون ایشان بود. زندگی به وسیله ایشان به او داده شده بود اما، او، آندو را کشته بود. به‌من گفت که لحظه‌ای این احساس دهشت‌بار به او دست داد که به‌عوض کشتن این جوان، در سی‌سالگی خودکشی کرده است.

پس از مدتی دراز، پاشد و دوجسد را روی تخت‌خواب گذاشت و ملحفه‌ای به روش‌شان کشید، بعد، در آشپزخانه رفت، سرش را در توره اجاق گاز فرو برد و شیر گاز را باز کرد. و زن همسایه‌ای که برای چندانه تخم مرغ به سراغ فریادا آمده بود، او را پیدا کرد.

نمره بود. از آشپزخانه بیرونش بردند و به‌هوشش آوردند، بعد، دوجسد را پیدا کردند، و من تا پایان کار همصحبت او شدم. کمترین کوششی برای نجات جان خود نکرد. اگر فریادا زنده می‌بود، به احتمال بسیار، تنها به جرم آدم کشی محکوم شناخته می‌شد، اما بدیسی است که همه قضایا، به جریان محاکمه، از پرده بیرون افتاد، و در چنان اوضاع و احوالی، هیچ امکانی نبود که از محصنه نجات بیابد.

اما هومر ذره‌ای هیئت منصفه را دل خوش نکرد. از اقدام به قتل فریادا و جوان متاسف بود، اما از هیچ چیز دیگری پیشمان نبود و از دو سالی که با فریادا به سی آورده بود راضی بود. و وقتی که قاضی حکم را قرائت کرد، به لبخندی مریب اکتفا کرد.

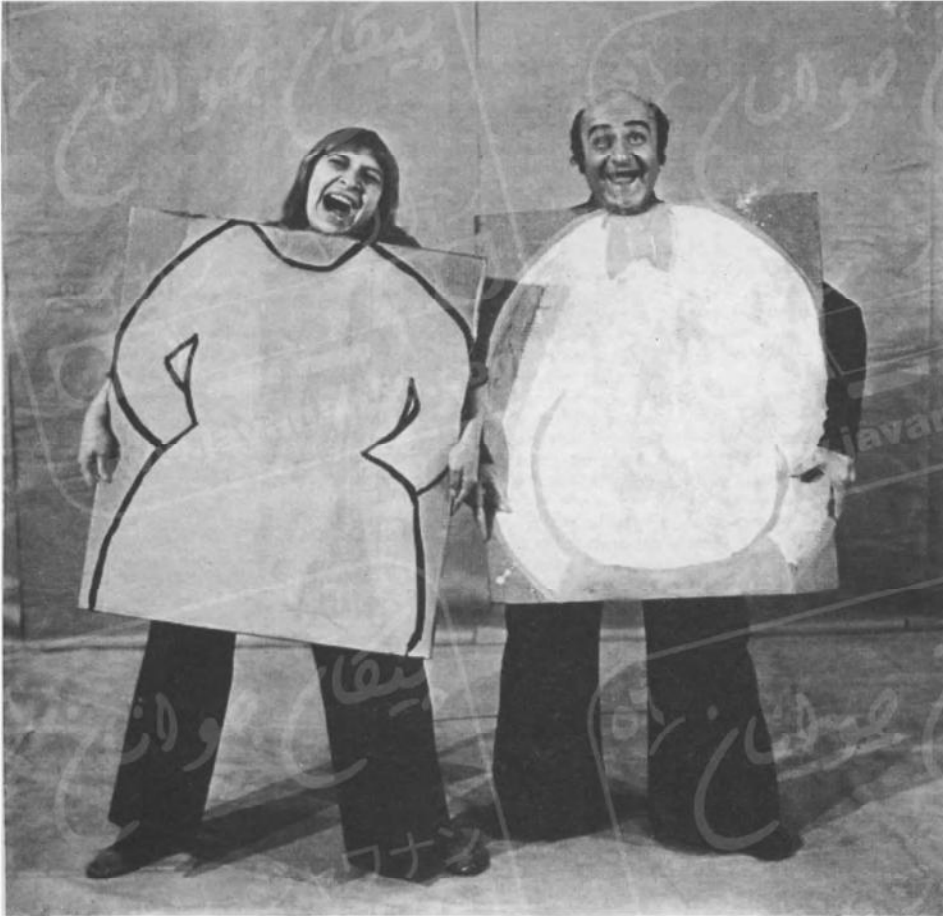
من چسندش را به هانور آوردم و چون انا نمی - خواست به هیبوجه کاری به کار او داشته باشد، بغل پدر بزرگ خود به خاکش سپردم. در هانور، سر مرقی بزرگی شد. به فراری که آنجا می‌گویند، مژد گناه مرگ‌ناست، انا نه از یاداشی که درخورد نحوه تریب هومر می‌تواند باشد، و نه از شکنجه‌هایی که هومر در زندگی خود با انا دیده، حرف می‌زنند.

هفته گذشته، من و زرنم، با اتومبیل، برای رسیدگی به خرید سبب زمستانی‌مان به اوتارویو، رفتیم و پیش از آنکه مجال تفکری پیدا کنم از چلو خانه کن‌سال ما سپس گذشتیم. سفتش فرو ریخته بود و تقریبا در میان بوته‌ها و درختها پنهان شده بود و غلظاری که ما، در زمان گذشته، همان جا، در آفتاب دراز کشیده بودیم، اینجا و آنجا پرتاده بود. چوچاپزایی، در به‌دو، سرها بغل هدیکری، ایستاده بودند و پشتشان را به باد تند و خشن ماه اکتبر داده بودند.



عزت‌الله زنگنه

فستیوال تابستانی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان



همه همه. نمایشی از کودکان

● اجرای برنامه تأثیر بسیار در پارک فرح آباد خزانه قدمی دیگر در راه گسترش این برنامه‌ها بود

یا نداشتن برنامه نیست بلکه چون همه پارکهای شهر آملی تأثیر ندارند قادر نیستیم برنامه فستیوالی را که در پارک نیاوران به اجرا گذاشتیم در نقاط دیگر هم برگزار کنیم. بطور متوسط در هر شب عده‌ای بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر از این برنامه‌ها دیدن می‌کنند.

حادثه‌ای در شهر عروسی



فتح‌الله دلیلی یکی دیگر از مسئولان اجرائی فستیوال گفت: برنامه‌های امسال فستیوال با دقت بیشتری تنظیم شده، این برنامه‌ها علاوه بر جنبه‌های تفریحی و سرگرمی جنبه آموزشی دارند. بطور کلی کانون سعی دارد چه از طریق تأثیر و چه از جهت نمایش فیلم به کودکان و نوجوانان بیش و دانش وسیعتر بدهد. در نظر است برای سال آینده نه تنها در تهران بلکه در شهرستانها نیز این برنامه‌ها را گسترش دهیم. و به شرح زیر است: گروه موسیقی کودکان و نوجوانان گفت: گروه ما مرکب از چهار دوازده نفرند که عضو کتابخانه شماره ۹ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان هستند. افراد گروه بشکلی تعلیم می‌یابند که تنها در یک ساز بخصوص مهارت نداشته باشند بلکه درباره نواختن تمام سازها آموزش می‌بینند. تا بتوانند در موقع لزوم در قسمتهای مختلف ارکستر همکاری کنند.

تابستانی تأثیر بسیار از اول تا سی و یکم مردادماه در پارک فرح آباد خزانه اجرا کرد و از این جهت کودکان و نوجوانان جنوب تهران را نیز در استفاده از برنامه‌های تابستانی کانون سهیم کرد.

در دیداری که از برنامه‌های سومین فستیوال تابستانی کانون در پارک نیاوران داشتیم با محمود محمدی و فتح‌الله دلیلی مسئولان امور اجرائی فستیوال گفتگوی کوتاهی پیش آمد که در این گفتگو، محمود محمدی گفت:

در تمام شبهایی که برنامه داشته‌ایم نه تنها کودکان و نوجوانان بلکه پدران و مادران آنان نیز از این برنامه‌ها دیدن کردند در حقیقت استقبال مردم از این برنامه فوق‌العاده رضایتبخش و چندین برابر سالهای قبل بود. بینندگان برنامه بیشتر از کسانی بودند که در منطقه شمیران سکونت دارند زیرا دوری محل این امکان را نمیدهد که کودکان و نوجوانان نواحی دیگر شهر به تماشای برنامه‌ها بیایند مگر در شبهای جمعه که برخی از کودکان بخش‌های دیگر شهر نیز این برنامه‌ها را می‌بینند و اتفاقاً همین عده از ما می‌پرسند چرا در نقاط دیگر شهر برنامه‌هایی مشابه این فستیوال در فصل تابستان ترتیب داده نمیشود. ما امسال در پارک فرح آباد خزانه یک برنامه تأثیر بسیار از اول تا پایان مردادماه به اجرا گذاشتیم اما علت اصلی اینکه در نقاط دیگر شهر چنین برنامه‌هایی نداریم، ضعف کادر ما و

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان امسال سومین فستیوال تابستانی خود را در زمینه مجموعه‌ای از تئاتر - موزیک و فیلم برگزار کرد. محل اجرای برنامه‌ها پارک نیاوران بود و طی دو ماه که این فستیوال جریان داشت کودکان و نوجوانان بسیاری این برنامه‌ها را دیدند. در این مدت ۳۳ فیلم از سری فیلمهای انتخاب شده برای کودکان و نوجوانان نمایش داده شد و در فاصله این فیلمها نمایشنامه‌های «حادثه‌ای در شهر عروسی» بصورت نمایش عروسی به مدت ۶ روز، دو نمایشنامه «همراه کودکان توب» و «خورشید خاتم آفتاب‌کن» به مدت ۶ روز و از نوزدهم تا بیست و چهارم مردادماه نمایشنامه «هفته ماه» توسط گروه ساکهای کاغذی از نیویورک اجرا شد. این گروه یکی از گروه‌هایی است که در زمینه کارهای کودکان و نوجوانان در سراسر جهان فعالیت دارد. از ویژگیهای کار آنها آموزش حین سرگرمی است. اینان تمام وسایل و ابزار کار خود را از کاغذ میسازند و این ابزار با حضور کودکان و نوجوانان تماشاگر ساخته میشوند تا از این طریق ذوق کودکان را هرچه بیشتر بسوی کارهای نمایشی جلب کنند. گروه موسیقی کودکان و نوجوانان نیز در این مدت چند برنامه جالب ارائه داد که نشان‌دهنده اندیشه سازنده نوجوانان سرزمین ما بود. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان امسال برای نخستین بار یک برنامه



▲ نمایش ساده لوحانه (۱۹۳۹) کارل کراپیل



▲ طیفه اشراق (۱۹۵۶) بینگ کراسبی - فرانک سیناترا

▼ جودی گارلند و میکی رونی (۱۹۳۹)



یک فیلم موزیکال (۱۹۳۴) تونی مارتین - آنمیلر - دی ریولندز



با فیلم «آوازخوانان جاز» به حل مسئله صدا در کنار تصویر اقدام نمایند. موزیک نقش با اهمیتی در سینما داشت - حتی کوچکترین و فقیرترین سالن‌های نمایش فیلم، پیاپیست خود را داشت که با آهنگ و ریتم، گمدهای صامت و دودین «آجان»های «کیستون» و حماسه‌های جوان سوارکار و «دشتیان» و لحظات پردلهره «دختران در خطر» را همراهی میکرد.

در آروزگار نوازنده پیانو خود درباره اجرای آهنگ‌ها و ریتم‌هایش تصمیم میگرفت گاه نیز سازنده فیلم میخواست موزیکی برای اثرش ساخته شود تا توسط یک ارکستر تمام اجرا شود - چه فیلم «کایریا» در ایتالیا و چه فیلم «تولد یک ملت» در آمریکا - از آن به بعد صفحه و رادیو نیز بستگی زیادی با سینما یافتند و دو وسیله تبلیغ برای فیلم شدند. آهنگ‌هایی که فیلم‌ها را همراهی میکرد. با صفحه به بازار آمد و با امواج رادیو به زیر پام خانه‌ها راه یافت «رامونا»، «شارمن»، «رویاها خوش»، «دوست دارم» و... و...

نخستین فیلم ناطق همه چیز را درگون ساخت. آن هنگام که آل جولسون زانو زد تا آهنگ «مدر» بخواند سینمای ناطق رسماً آغاز شد، چه معجزه‌ای! کمدهای موزیکال تولد می‌یافت.

از آن پس فیلم موزیکال جان گرفت - «خیابان چهل و دوم»، «ملاجویان»، «روشنی‌های نیویورک»، «امشب دوستم بدار»، «بیوه‌شادان»، «ستوان خندان» و تمام فیلم‌های دیگر و در این میان چهره بسی برکلی -

تغییرات کلی در هاسیوود انجام شد عسدهای از بازیگران صامت خود را با شرایط فنی جدید تطبیق دادند و عده‌ای دیگر راهی برادوی و کاباره و موزیک‌هال و رادیو شدند اما سینمای موزیکال همچنان به پیش میرفت - صحنه‌های عظیم دختران رقصنده که به شکل‌های مختلف در می‌آمدند.

سینمای موزیکال نیز راه خود را با تحول ادامه داد و خیابان چهل و دوم و ملاجویان رفتند جایشان را به جودی گارلند و میکی رونی یا جنت مکدونالد و لنسون دری و یا روی کیلر و دیک باول بدهند تا فرد آستر و جین کلی پیدایشان شود و بینگ کراسبی و فرانک سیناترا برده سینما و بلندگوی آنرا تسخیر خود سازند تا آنجا که فرم گیرد و هنرمندان درخشان فیلمسازی مثل مینسلی و دانی شخصیت خود را در ساختن این نوع از سینما بنمایانند.

(ه. ک)

این جهان موزیکال

بقیه از صفحه ۴۴

«ملاجویان» ساخته مروین لوروی و بوسی برکلی که جبهه‌گیری در برابر بحران اقتصادی ۱۹۳۶ است فیلمی است که همه چیزش آمریکائی است - در این فیلم دختران سکه‌های طلا را در استخرهای نقره گون می‌اندازند همانطور که وویشکستانک وال استریت خود را از بحر واهی آسمان خراش‌ها به بیرون پرتاب میکردند - بالا آمدن شرلی تمپل شیرین و جودی گارلند نمکین پیروزی اخلاق است در برابر سانور ویلیام هیز و پیدایش «روشی نو» امریکای فرانکلین روزولت - بحران اقتصادی در بی‌زمان امریکا را میخورد ولی روی پرده‌های سینما آواز و کلاکت ادامه دارد - جز این چگونه میشد در برابر بحران جبهه گرفت؟

در فیلمی که دوسه سال گذشته روی پرده‌های پایش شد و «آن سرگرمی بوده» عنوان داشت جمع آوری صحنه‌هایی از موزیکال‌های ساخت مترو گلدوین مایر بمناسبت پنجاهمین سال تاسیس این موسسه، وجود آمده بود، جیمس استوارت با اندوه از گذشته و از باهای هالیوود یاد میکرد: او میگفت مردم در آن روزگار خواستار فیلم‌های بارقص و آواز بودند.

در هالیوود رویا و سعادت ساخته و پرداخته میشد و بجهان آنرا می‌فروختند. گاه اثری هنری بوجود می‌آید که سازنده‌اش ناشناسی است آن اثر به‌زمان خود فقط تعلق دارد - سینمای موزیکال هم بیش از آنکه ساخته گمان باشد ساخته زمان بود - چه اهمیت دارد اگر این آثار بنظر فرسوده آید و چنین آنگاریم که از اعماق آرامگاه خود در «بیورلی هیلز» بیرون آمده است. مهم این است که این آثار وجود دارد و باقی میماند - ابدیت ذات آنها است چون با همه کهنگی، جوانی، نشاط و سلامت از آن می‌تراود.

این آثار چه سیاه و سفید و چه تکنی‌کار، آنجا در دسترس شما است. آثاری با تار و پودهای نور، موزیک. برای تماشا آن می‌تائیم چون رویا و سعادت از آنها بیرون میریزد.

آنگاه که تصویر زبان گشود

خیلی پیشتر از آنکه برادران وارنر و آل جولسون



بقیه از صفحه ۱۹

محلّه کلاهدوزان شهر ری در سده ششم هجری باشد و یا مدرسه ملکه خاتون سلجوقی در اصفهان، که خود از زنان مکتب دیده ایران بود و یا مدرسه درب ماهان، که به دستور زینب خاتون زن ارسلان شاه پسر کرمانشاه پسر قاورد در سده پنجم هجری ساخته شد.

در «مدرسه مجنون» بهزاد (۹۰۰ هجری) شاگرد کتابش را باز کرده است و درباره مطلبی سؤالی دارد. معلم با آرامش دستش را به طرف شاگردش دراز کرده است و کتاب را می‌خواند تا - ظاهراً - پس از خواندن مطلب جواب شاگردش را بدهد. درست‌راست شاگردی به تنهایی مشغول مطالعه است. در وسط سکوی دور درخت یکی از شاگردها مشغول نوشتن است و دو نفر باهم گفتگو می‌کنند و نفر چهارم گردنش را روی لبه دیوار سکو گذاشته است و تنبلی می‌کند. در این مینیاتور کتابها و صندوقچه‌ها (کینفها) به خوبی نشان داده شده‌اند.

یکی از ویژگیهای مکتبخانه‌هایی، که مینیاتور نشانمان می‌دهد آزادی و آرامشی است که در این مکتبخانه‌ها به چشم می‌خورد. در مدرسه‌ای که لیلی و مجنون امیر خسرو دهلوی درس می‌خوانند و در همه مدرسه‌های دیگر آزادی و آرامش در آموختن به خوبی احساس می‌شود. این آزادی و آرامش گاهی به شیوه دلنشینی شادی‌آفرین است. در مینیاتور «مدرسه در باغ» سده یازدهم که به سبک هراتی کشیده شده است، مکتب گوشه‌ای است از زندگی و این زندگی آنچنان پرحرکت و پرزندگی است، که بیننده بی‌اختیار شاد می‌گردد. در کلاس درس مکتبخانه مینیاتوری - به شیوه مترقی‌ترین روشهای آموزشی - استاد و شاگرد روبه‌رو و یا پهلو به پهلو نشسته‌اند و تا نوبت شاگرد بعدی، استاد فقط به آموزش یک شاگرد مشغول است.

زمزمه محبت در مکتبخانه تاریخ



لیلی و مجنون در مدرسه - ۹۰۰ هجری



آنتیگون

بقیه از صفحه ۴۰

ولی بختی که به این شکل آغاز شده پایانی به همین نحو ندارد. وقتی جوان به طور ضمنی زبان به اندرز می‌گشاید - سرآهنگ نیز حرف او را علاقه می‌یابد - گرئون نمی‌تواند بپذیرد که پسرش از او بخواد که از تصمیم خود عدول کند: - در این سن و سال تحمل آن که جوانی به ما درس عقل بدهد!... و جواب جوان این است: - درست است، من جوانم، ولی از روی اعمالم درباره من داوری کن نه از روی سال‌های زندگیم! او حتی در برابر پدر این نکته را بازگو می‌کند که همه مردم اقدامی را که در مورد آنتیگون صورت می‌گیرد انکار می‌کنند. و پدر که قدرت هر گونه راه اندیشه درست را بر او بسته است، اعتقاد دارد که وظیفه افکار عمومی نیست که به او بگوید چه باید بکند و بالاخره پسر خویش را هم متهم می‌کند که با آنتیگون هم‌راهی دارد. برای او آنچه اهمیت دارد، دفاع از قدرت است: - وقتی به قدرت خود احترام می‌گذارم آیا مرتکب بی‌عدالتی می‌شوم؟ پدر خشمگین اعلام می‌دارد که هر کفته فرزند به‌خاطر آنتیگون است و او - یعنی همون - هیچگاه با او ازدواج نخواهد کرد. همون که اندک اندک تاسیر جرم خود را آشکار می‌کند در جواب می‌گوید که آنتیگون خواهد مرد، ولی با مرگ او يك تن دیگر نیز نابود خواهد شد. و پدر این گفته را تهدیدی نسبت به خود تصور می‌کند و دستور می‌دهد که فوراً در حضور پسرش دخترک را نابود گردانند. ولی همون سحنه را ترک می‌کند و پیش از رفتن می‌گوید که این کار در برابر او صورت نخواهد گرفت و پدر نیز هیچگاه مجبور نخواهد بود حضور او را تحمل کند. از این گفتار فقط سرآهنگ است که احساس خطر می‌کند و از این پسر که به‌طور ناگهانی رفته است پدر را برحذر می‌دارد که در این سن و سال، درد مشاور بدی است. ولی پدر غافل اسلا در اندیشه نیست: تلافی او این است که دستور بدهد هر دو خواهر را نابود کنند. اما در برابر اعتراض سرآهنگ، برای نخستین بار - که آخرین بار هم نیست - به سرآهنگ حق می‌دهد: - حق با تو است: نه آن که دستي بپیکه دارد. وقتی سرآهنگ از گرئون می‌پرسد که چه منافی برای آنتیگون در نظر گرفته است او جواب می‌دهد که دستور می‌دهد او را در نقطه‌ای خالی با اندکی غذا محبوس کنند و به رویش دیواری بکشند تا شبر از آلودگی او مصون بماند.

در قسمت بعدی تراژدی آنتیگون را می‌یابیم که به‌سوی اناقی که باید در آن محبوس گردد و به رویش دیوار کشیده شود، روان است: - اهالی مبین من، نگاه کنید، در واپسین راه خود پیش می‌روم و آخرین آفتاب خویش را می‌بینم. سپس دیگر هیچ. هادس که همه را به خواب می‌برد، مرا که هنوز زنده‌ام به کرانه آشه‌رون می‌کشد، و من محروم از سعادت زفانی خویش گشتم، می‌آن که در آستانه در خانه شوهرم سرود عروسی برایم خوانده‌شود. آشه‌رون، شوهر من خواهد بود.

گفت و گوی آنتیگون و سرآهنگ ادامه دارد که گرئون سر می‌رسد و به تکه‌بان دستور می‌دهد که او را زودتر به مقصد برسانند. پیش از آن که آنتیگون از برابر جثمان ما مصوصود باید این‌ستنان او را بنویسم: - پایتخت سرزمین تبه، شبر پدرم و شما، خدایان، اجداد من، کار من به پایان رسیده است: مرا به همراه می‌برند. شما بزرگان تبه، واپسین شاهزاده خود را بنگرید. ببینید چه رفتاری را تحمل می‌کنم - و از جانب چه کسانی - آن هم به سبب ترم خود.

آنتیگون از نظر محو می‌شود و پس از سرود همسرایان، تیره زیاس، غیبگوی نابینا به‌راهنامه‌ی پسری خردسال وارد صحنه می‌شود. این شخصیت، یک‌بار دیگر در

تراژدی دیگری از سوفوکل حاضر می‌شود و آن بار هم حضور او برای آن است که از واقعات تلخ خبر بدهد و پیشگویی‌هایی شوم داشته باشد. گرئون ابتدا از اعلام خطر او در هراس است، به‌طوری‌که خودش هم می‌گوید از حرف‌های او می‌لرزد. تیره زیاس به‌سختن در می‌آید و اندرز می‌دهد که هر کسی ممکن است خطا کند. او می‌گوید که تمام شهر از کار او رنج می‌برد: تمام قربانگاه ما، و تمام جاهایی که در آن‌ها قربانی می‌کنند آکنده از ذرات پیکر پسر پینوای اودیپ است که سگان و پرندگان از آن جدا کرده‌اند. خدایان دیگر قربانی‌ها را نمی‌پذیرند. اندرز پیشگو این است که گرئون لاجت نکند و جسد را نیاورد زیرا مرده نیاز به آن ندارد که دوباره کشته شود. ولی گرئون در راهی که قدم گذاشته پیش می‌رود. او که با پسر خود چنان رفتار کرده در برابر پیرمردی نابینا چگونه رفتاری تپاسته‌تر خواهد داشت؟ او همه را خائن و خریداری شده تصور می‌کند: - هرگز، حتی اگر عقاب‌های زئوس دستخوش این‌ها هوس شوند که تکه‌هایی از جسد تازیکه ارباب خود ببرند، من هیچگاه آن‌ها به لرزه در نخواهم آمد که بگذارم این پیکر آلوده دفن شود، زیرا می‌دانم که هیچ چیز اساسی قدرت ندارد چیز الهی را بی‌الایه. تیره زیاس که دچار خشم شده، بی‌رحمانه وقایع را که باید روی دهد برمی‌شمارد و از آن پس گرئون منقلب می‌گردد. سرآهنگ از او می‌خواهد که احتیاط کند و او گویی که دیگری خود نمی‌تواند چاره‌اندیشی کند می‌برد که چه کند: چه کند؟ اندرزی بده، آن را به کار خواهم بست.

اندرز سرآهنگ که از زبان همسرایان سخن می‌گوید روشن است: دختر را از دخته‌ای بیرون آورد و برای مرده گوری فراهم آورد. گرئون درصدد برمی‌آید این گفته را به کار بندد. ولی این کار را به رغبت تمام نمی‌کند فقط آن طور که خود می‌گوید ناچار است: نبرد در قبال ضرورت، خالی از امید است.

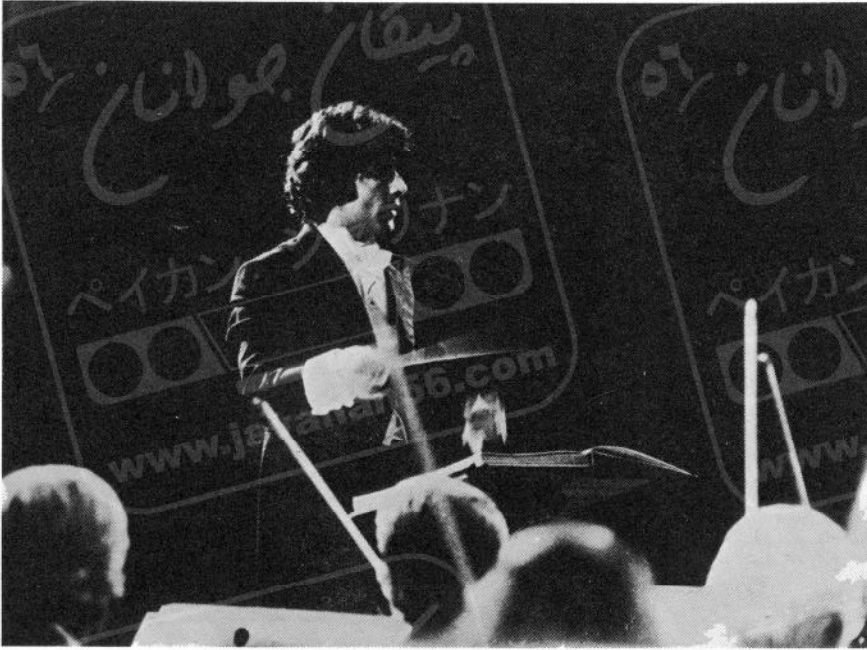
گرئون به جبران مافات می‌پردازد. ولی دیگر دیر شده است. پس از سرود دیگری از همسرایان می‌بینیم که قاصدی فرا می‌رسد و همسرایان را مورد خطاب قرار می‌دهد تا از مرگ یکی به‌سبب خفاقی دیگران خبر دهد: همون در گذشته است: همون بادستی از خون خود او کشته شده‌است. برآشفته در قبال پدری آدمکش، به دست خود به خویش ضربه زده است. در میان سر و صدای فراوان اوردیسیس فرا می‌رسد که تاحدی به‌موضوع بی‌برده است. از قاصد می‌خواهد که یک‌بار دیگر ماجرا را برایش تعریف کند: کار تدفین جسد پولی نیس به‌پایان رسیده است و همه برای رها کردن آنتیگون می‌روند که صدای زاری می‌شنوند. گوش پدر صدای فرزند را تشخیص می‌دهد. دستور می‌دهد شتاب کنند. هنگامی که دیوار را می‌یران می‌کنند جسد دختر را می‌بینند که خود را خفه کرده است و همون دریای او به‌زاری مشغول است. با مشاهده پدر، همون به‌روی او تف می‌اندازد و آنگاه در عالم خشم و نومیذی با دشمنی‌های به زندگی خود پایان می‌دهد.

اوردیسیس با شنیدن ماجرا از دهان قاصد، بی‌کلامی صحنه را ترک می‌کند و هنگامی که همسرایان نگران، از سکوت او قصد دارند به‌داخل قصر بروند گرئون فرا می‌رسد و در آن احوال قاصد دیگری از قصر می‌رسد و خبر می‌دهد که همسر او نیز، با ضربه‌ای به‌زندگی خود پایان داده است و در آن‌حال از نفرین او نیز خودداری نکرده است.

گرئون، هراسناک، می‌خواهد که او را از آن محل مرگ و وحشت دور کنند. همسرایان می‌پذیرند که او این بار علاقه سخن‌گفته است ولی این‌عقلی است که بسیار دیر به‌سراغ وی آمده است.

معرفی موسیقی باله اپرا

ارکستر مجلسی در غرب ایران



ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران، که پیش‌تر نیز با اجرای برنامه‌هایی در شهرستان‌ها، کار خود را از محدوده تهران خارج کرده و موسیقی را به شهرستان‌ها برده است، در نخستین روزهای شهریور ماه برنامه‌هایی در همدان، کرمانشاه و سنندج اجرا خواهد کرد.

رهبری این اجراها را علی رهبری آهنگساز و رهبر جوان برعهده خواهد داشت. رهبری، تحصیلات خود را در هنرستان عالی موسیقی به پایان رسانده و فراگرفتن آهنگسازی و رهبری را در آکادمی موسیقی وین ادامه داد. در سال ۱۳۵۰ او از آکادمی وین فارغ‌التحصیل شد و جایزه مخصوص آهنگسازی آکادمی را به دست آورد و به عنوان دستیار استاد به تدریس پرداخت. او در سال ۱۳۵۱ به ریاست هنرستان عالی موسیقی ملی منصوب شد و یک سال بعد عهده‌دار مسئولیت هنرستان عالی موسیقی شد. در همین مدت او ارکستر ژولنی موزیکال ایران و ارکستر کنسرواتوار تهران را به وجود آورده است. او تاکنون ارکسترهای «انجمن دوستاران موسیقی»، «تون کونسرتو» وین، ارکستر سنوفیک رادیو تلویزیون

اطریش و ارکستر اپرای تهران را رهبری کرده است. رهبری در سال گذشته جایزه اول موسیقی و نشان درجه یک حقوق بشر را دریافت کرد. آثار او قطعاتی برای ارکستر، ارکستر مجلسی، صدا و باله است که قطعه «خون ایرانی» و باله «فتش‌های قالی» از آن جمله‌اند. خون ایرانی در بسیاری از کشورهای اروپایی با موفقیت اجرا شده است. رهبری در پانزده سال نخستین اجرای جهانی کنسرتو ویولون خود را به نام «نوحه‌خوان» در وین رهبری خواهد کرد. در برنامه‌ای که ارکستر مجلسی در همدان، کرمانشاه و سنندج اجرا خواهد کرد، نخست قطعه‌ای از «بندتو مارچلو» آهنگساز ایتالیایی قرن هجدهم زیر عنوان «اترو-دو کیون»، آریا و پرستو برای ارکستر زهی نواخته خواهد شد. مارچلو یکی از برجسته‌ترین آهنگسازان زمان خویش است و از او آثار بسیاری برای صدا و ساز برای مانده است. کار او در زمینه موسیقی مذهبی و موسیقی چند صدایی درخششی ویژه دارد. بیشتر آثار او شکل «کانتات»، «مادریگال» و «مس» را دارد.

قطعه بعدی در این برنامه «آداجیو در

سپس «موسیقی کوچک شب» قطعه معروف موتسارت به اجرا درمی‌آید، قطعه‌ای که در رپرتوار ارکستر مجلسی همیشه درخششی خاص داشته است.

در پایان برنامه شش رقص رومانی ساخته بلاپارتوک آهنگساز برجسته مجارستانی قرن معاصر به اجرا درمی‌آید. بارتوک در تمام مدت عمر خود سخت دلبنده موسیقی محلی بود. او در مقاله‌ای به نام «اهمیت موسیقی محلی» که در سال ۱۹۴۱ منتشر شده است می‌نویسد: «تنظیم آهنگهای محلی یکی از مشکل‌ترین کارهاست که آهنگساز با آن مواجه می‌شود. او باید آهنگ پیش‌ساخته‌ای را لزوماً در تصنیف اثرش زیر چشم داشته باشد. مشکل بزرگ دیگر حالت خاص آهنگ محلیست که باید آن را شناخت و حس کرد و بدون لطمه زدن به اصل موسیقی آن را نشان داد. روشن است که اگر آهنگسازی به جای تغییر و تحول دادن آثار برامس و شومان، روح خود را در موسیقی محلی غرق می‌کند، این به دلیل ناتوانی او یا نداشتن الهام کافی نیست.»

هم‌ظرفیت سازهای زمان بتیوون می‌نوازد. او بدون آنکه از شدت موزیکال قطعه چیزی کم کند آن را رام کرد و از تندی و حرارتی که هنگام نواختن روی یک پیانو مدرن به آن افزوده می‌شود، کاست. نتیجه از لحاظ صدا و تکیه‌های آن، به‌طور غیرمعمول نرم و متنوع از کار درآمد. او با تفسیری خوشایند، سنگینی رسمی و هیبت‌آوری را که پیانیست‌ها به این قطعه تحمیل کرده‌اند، از میان برد. بعد نوبت به «سونات ایوسیک» از «آلبان برگ» آهنگساز اطریشی اوایل قرن بیستم رسید. برنل بیان تحسین‌انگیزی از تساویر زیبای این قطعه به دست داد.

بعد «سونات درلامینور» اثر موتسارت نواخته شد. اثری که گرچه از لحاظ تکنیکی از اثر برگ ساده‌تر به نظر می‌رسد ولی محتوایی عمیق‌تر و فریبنده‌تر دارد. برنل این قطعه را کمابیش به شکل معمول آن اجرا کرد. آخرین اثری که در این برنامه اجرا شد «سونات درسی‌بیل» از موتسارت بود که برنل آن‌را در حالتی رویایی نواخت و یکی از تخیل‌برانگیزترین برداشتهای این قطعه را به دست داد.

اما اجرایی بسیار تازه با ویژگی‌های تازه. مثلاً «کنسرتوی ایتالیایی» باخ، به وسیله خود او به‌عنوان اثری برای کلاوسن مشخص شده است و همیشه روی این ساز اجرا شده‌است. اما برنل بی‌آنکه عنری بیاورد و بهانه‌ای نیاورد، این اثر را روی پیانو اجرا کرد و این در بسیاری از لحظات موسیقی آشکارا به سود آن بود. مثلاً پیانو در مومان آهسته این کنسرتو به روشنی به نگاه‌هداری خط ملودیک استادانه و شیوای این اثر کمک می‌کند و در الگروی آغاز کنسرتو، حساسیت بیشتری در پنجه‌گذاری متنوع آن به وجود آورده بود.

اما برنل که در اجرای کنسرتوی باخ، با یک گام کلاوسن را به پیانو بدل کرد و برداشتی برآستی مدرن‌از این قطعه به دست داد، و در واقع اعلام کرد که می‌توان به استفاده از امکانات امروزی، قطعات قدیمی را بهتر و زیباتر اجرا کرد، هنگام نواختن «آپاسیوناتای بتیوون» درست در جهت مقابل حرکت می‌کرد. او از ظرفیت کامل یک پیانوی مدرن چشم پوشید و گویی با پیانوی همانند و



برنل، در دو جهت

«آلفرد برنل» پیانیست سرشناسی که دوست‌داران موسیقی، چهره‌اش را، عینکش را، پایبوتی را، قوز گردنش پشت پیانو را، حرکات زیاد بدنش را هنگام نواختن، مانند کارش می‌شناسند، هفت گزشت در «کوتین الیزابت هال» برنامه پر سرو صدایی اجرا کرد.

برنل در این برنامه خود قطعاتی از باخ، بتیوون، برگ و موتسارت را اجرا کرد.

مارسو، فریادی خاموش

بولز، خدا حافظی با بی بی سی

بالاخره مارسل ماریسو در هفته‌ای که گذشت برنامه‌اش را در سدلرزولز آغاز کرد و مردم در پایان برنامه آقدر برایش گفتند و هورا کشیدند که او مجبور شد درست ده بار روی صحنه بیاید.

یک منتقد انگلیسی پس از نخستین برنامه او می‌نویسد: «شودن ماریسو، اگر اصلاً او وجود داشته باشد، گروهی در کلمبکت هستند، نه برای آن که بیرون بیایند، بلکه برای آن که تصمیم بگیرند که بختند یا زاری کنند. و آن کسی که در این کلمبکت برنده شود، صاحب پیروزی آشکاری نیست. موفقیت در دنیای موهوم و پرمخاطره ماریسو، هرگز چیز ساده‌ای نیست، چنانچه در دنیای جالبی نیز ساده نبود. او شخصیت دلگنجی خود را «بیب» می‌نامد، «برادر کوچک جالبی»، و در برنامه او قطعاتی از ریویو چیزی بیش از سایه گام برداشتنی خاموش نهفته است.

اما ماریسو به‌عنوان استاد معاصر میب-چه در نقش ساموآنی، چه عاشق و قهار باز-احساسات عمیق‌تری را بیان می‌کند: «فکر می‌کنم می‌توانم بدون کلمات، آنچه را که مردم در دنیای امروز از آن رخ می‌برد بیان کنم، و آن را پر قدرت‌تر از وقتی که حرف می‌زنم، بیان می‌کنم. اگر دلتان می‌خواهد، بگویند این یک فریاد است. اما فریاد نیست خاموش»، اینست آن چه ماریسو می‌گوید ولی او مرد کلام نیست، پس آنچه می‌کند، بسیار برتر و بهتر از اینست: «او در فضا نقاشی می‌کند، و بدنش بوم اوست.»

پیروزی، آهنکساز و رهبر پرمشغله معاصر، بالاخره به کار خود با ارکستر بی‌بی‌سی پایان داد. او هفته گذشته آخرین کنسرت‌های خود را به‌عنوان رهبر ثابت ارکستر بی‌بی‌سی برپا کرد. بولز برای این کنسرت‌ها قطعاتی از استراوینسکی، دپوسی و بارتوک را، که همه می‌دانند او آن‌ها را عالی رهبری می‌کند و گرم‌ترین تشویق را به‌خاطرش از شنوندگان به دست می‌آورد، انتخاب نکرد. در برنامه او قطعاتی از ریویو و اشتکهاوزن در کنار اثری از خودش اجرا شد.

در نخستین برنامه آثاری از کریگ و شوستاکوویچ، و در برنامه بعدی اثری از اشتکهاوزن اجرا شد. تماشاگران این-



برنامه‌ها بیشتر علاقمندان واقعی موسیقی و کسانی بودند که با موسیقی آشنائی زیاد دارند، به همین دلیل بلیت‌های گران قیمت فروش نرفته بود.

از کارل هاینز اشتکهاوزن «کنترا پونکه» اجرا شد، به‌گفته «پاول گریپین» نویسنده یادداشتی بر برنامه، «قطعه‌ای غریب و درخشان». این قطعه با رهبری بولز و تکنوای «جان کستاابل» روی پیانو، چنان اجرا شد که هیچکس تا به حال آن را در یک اجرای زنده به این شکل نشنیده است. آن چه نوازندگان بی‌بی‌سی از بولز آموخته‌اند تنها این نیست که نت‌ها را درست و به‌موقع بنوازند، بلکه اینست که آن‌ها را با چنان توجهی به کیفیتشان بنوازند که گوئی اثری از شوبرت را اجرا می‌کنند.

از «لوچانو پریو» قطعه «اورا» اجرا شد که برای اجرای آن علاوه بر ارکستر کامل با سازهای متنوع، گروه مدع سوینگل سینکیز نیز زیر رهبری بولز درآمد. فیم کار «سوینگل ۲» که به دنبال از هم پاشیده شدن گروه اصلی سوینگل سینکیز به وجود آمده است، در این قطعه مشکل بود. کار آن‌ها هرچه دلچسب و شفاف ولی بسیار ساکن و غیر دراماتیک بود. این البته ضماوی است که بی‌شک در آنساعت کردن به موسیقی معمولی صورت می‌گیرد ولی آهنکساز پیشرفته این مسئولیت را دارد که ما را از تصورات پیشینمان و تمام آن چه که ذهنمان را پر کرده است جدا کند.

آخرین اثری که بولز رهبری کرد، «تابه‌تا» یک قطعه هفتاد و پنج دقیقه‌ای از ساخته‌های خودش بود. «تابه‌تا» که دست‌مایه موریس برار برای ساختن «امپروویزاسیون سورمالامه ۳» قرار گرفته و بخش چهارم آن را نیز در هفتمین جشن هنر دیدیم، روی شعری از مالارمه شاعر معروف فرانسوی، به همین نام، ساخته شده است. موسیقی بولز سخت با ساختمان شعر مالارمه منطبق است، شعری که در آن، مالارمه، برخواستن مه را از روی شهب بروز و پیدا شدن تدریجی سنگ‌ها و بناها را تصویر می‌کند. مالارمه خود در ساختمان و خلوص شعرش دقت و

وسواس بسیار داشت و بولز با همان دقت و وسواس این ساختمان خاص و خلوص را در موسیقیش نگاه داشته است. او پیش از اجرای این قطعه، درباره آن با شنوندگان سخن گفت و اشتغال ذهن او به عملکرد ساختمانی کارش، از خلال این گفته‌ها به روشنی آشکار بود.

تابه‌تا، با آرایش فوق‌العاده سازها و با صدای سوپرانوی آمریکائی، «فیلیس برین چلسن»، استاد خواندن قطعات آرام و مطول با خلوص و دقتی افسون‌کننده، با درخششی فوق‌العاده اجرا شد.

با آن که شنوندگان برنامه‌هایی که بولز رهبری می‌کند، شنوندگان ویژه‌ای هستند، اما به یقین تعداد بسیار کمی از آنها به درستی موسیقی بولز را فهمیدند، و موسیقی او که با حالت آهسته و تقریباً بدون ریتم خود، اثری از تحلیل برنده بر شنوندگان دارد، بسیاری از پیش از به پایان رسیدن قطعه که بیرون از سالن فرستاد. اما برای کسانی که مجذوب کشفیات تازه بولز هستند، این یک اجرای سراسر افسون‌کننده بود، که به ده سال کار خاطرآنگیز بولز در انگلستان پایان داد.

منتقد گاردین می‌نویسد: «افسوس، با آن که بولز تازه آغاز شده بود، ما بیست سال دیگر هم به‌او احتیاج داریم و هیچ‌آدمه دهنده دیگری هم مانند او نمی‌یابیم. ولی او همیشه مایل است که درس‌های «مشکل» خود را بیاموزد، و به حد معلومات و روشنی شاگردانش کاری ندارد.»

بولز، آهنکساز پنجاه ساله فرانسوی و شاگرد برجسته آلویه میسبان، از سال ۱۹۷۱ علاوه بر اشتغالش در فرانسه و در آمریکا، رهبری دائمی ارکستر بی‌بی‌سی را نیز برعهده گرفته بود. یکسال پیش مدت این قرارداد به مدت یک سال تمدید شد و علیرغم تأسف انگلیسی‌ها، بولز معتقد است که در آمریکا بیشتر به او نیاز دارند، چون در انگلستان به‌رحال شور و هیجان برای موسیقی به‌اندازه کافی وجود دارد، و او می‌خواهد که این حرکت و حرارت را به آمریکا هم منتقل کند.

خطر جرات و مهارتشان در به کار گرفتن نیروهای عظیم ستایش کرده‌ایم، اما توانائی هنره در نمایانگر کردن هرچیز با کمترین اشاره و بقیه را به‌تخیل سپردن، همانقدر شباهت آمیز است و نیاز به همانقدر مهارت، نیز نیاز به شناخت روانی شنوندگان دارد. حفظ تعادل نسبت نیز در این اثر هنره اهمیت بسیار دارد، یعنی باید هر کلمه‌ای که بازیگر - خواننده او بیان می‌کند شنیده شود، و در این اجرا شنیده می‌شد. «مایکل رین» اجرای خوبی به‌دست داد، اما اگر در هر حال سیمارون در اینجا آدمی مصنوعی و ساختگی به‌نظر می‌آید، باید این را تقصیر هنره دانست. یک بازیگر بزرگ، می‌تواند شخصیتی بزرگ خلق کند ولی نه در میان شرایط نت‌نویسی هنره، شرایطی که به موسیقیدانانی سخت برنظم و حرفه‌ای نیاز دارد و تمام حرکات را با دقت دیگه می‌کند و در نتیجه تمام حالات طبیعی یک بازیگر را خراب می‌کند.

اجرای هرچهار نفر، در واقع در چنین شرایطی، با ارزش و خوب بود، ولی اجرای هر کس به‌تنهایی، نه به‌عنوان جزئی از یک ترکیب.

این ساخته هنره نمایانگر قدرت و مهارت اوست در درک کردن کردن یافت، سرعت و حالت در پانزده موومان کوتاه، به قصد جلب دائمی شنونده. هدف هنره در این‌جا احتمالاً بوجود آوردن یک قطعه سرگرم‌کننده بوده است، نه ساختن یک بیانیه مهم و پر معنی سیاسی یا روانشناسانه. در واقع این اثر بیشتر به «پیش‌وگرگ» او شبیه بود تا به «فصلیه‌های برای ناپلئون». او.

می‌کند که زمانی برده بوده و کار برجسته-ترین چیز است که در خاطراتش نقش بسته است.

هنزه، آهنکساز آلمانی، شاگرد «ولفگانگ فورتز»، در سال ۱۹۲۶ متولد شده است و از سال ۱۹۵۳ مقیم ایتالیا است. او مدتی با شیوه دودکافونیک کار می‌کرد ولی اکنون آن را ترک کرده است. آبراهای «بولوارخلوت»، «شاه‌گوزن»، «شاهراه هامبورگ»، «مرتب‌های برای دلدادگان جوان»، چند بالت، یک کانتات، پنفسونفی، قطعات مختلف برای ارکستر و صدا و یک «دانس ماراتون» برای ارکستر سنفونیک و گروه جاز، آثار او را تشکیل می‌دهد.

هنزه که در کار خود به‌ایجاز اهمیت می‌دهد، در سیمارون، تنها با چهار اجرا-کننده، حالات زنده یک جنگل خالی و نه چندان ساکت راه ماشین‌خانه شلوغ یک کارخانه‌نیشکر را و نزارهای وحشیانه جنگ‌های آزادی را پیش چشم می‌آورد.

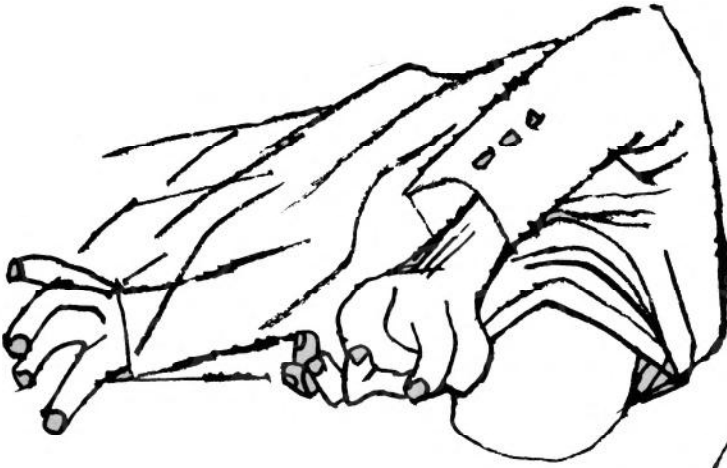
البته وسایلی که او مورد استفاده قرار داده است، کم نیست، «کاری کسل» نوازنده سازهای ضربی، با کفش ورزشی خود دائماً می‌دود و سازهای مختلف را به‌صدا درمی‌آورد، «سباستین پل» که در اصل فلوت می‌زند، به‌سرعت سازهای مختلفی را که در کنارش روی چهارپایه‌ها گذاشته‌اند، یکی بعد از دیگری به‌صدا درمی‌آورد و «تیموئی واکر» نوازنده کیتار، ساز دهنی و یک ساز ضربی اضافی را هم به‌صدا درمی‌آورد. اما اقتصاد موزیکال در این اثر سخت قابل ذکر است. هنزه حالت و روح یک رقص، مارش یا قطعه نوکوزنال پیچیده با ساختمان‌بندی استخوانه، را به‌وسیله کمترین نت و ناچیزترین ریتم و ملودی زنده می‌کند. ما همیشه اشتراوس و ماهر را به

هفته گذشته «ال سیمارون» اثر نازامی از «هانس ورنر هنزه» در لندن روی صحنه آمد و به‌صورت مستقیم از رادیو نیز پخش شد.

ال سیمارون قطعه‌ای صحنه‌ایست برای بازیگر. داستانیست که نیم آن خوانده می‌شود و نیم آن ساده و مستقیم بیان می‌شود. سخن گفتن یا تغییر بسیار کمی در حالت و ریتم طبیعی آن انجام می‌شود و وزن و لحنی می‌گیرد که آن را شبیه صحبت ضبط شده یک سیاه پیر کوباشی



هنزه، سیمارون



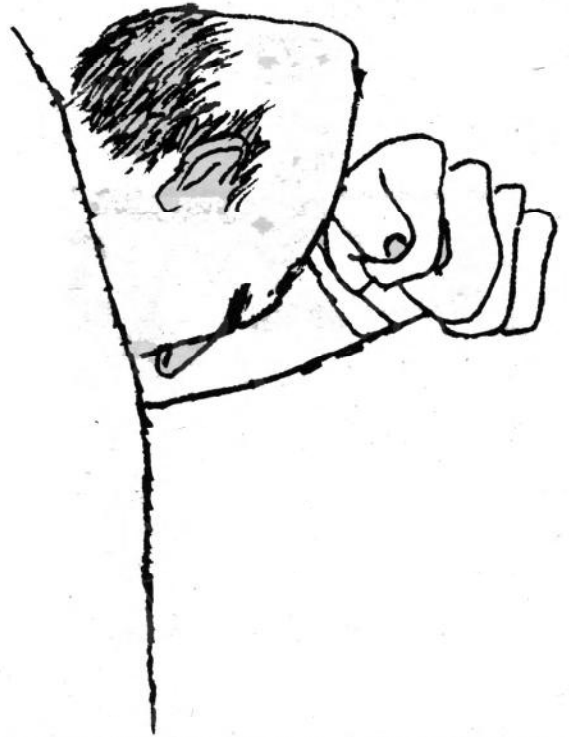
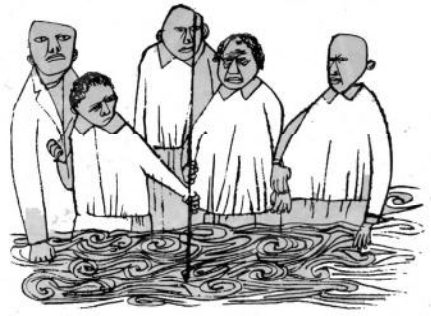
طرح‌های بن‌شان

ایراندخت محمص

WHO IS GOD? WELL IT IS AN INVISIBLE PERSON AND HE LIVES UP IN HEAVEN* I GUESS UP IN OUTER SPACE* HE MADE THE EARTH AND THE HEAVEN & THE STARS AND THE SUN AND THE PEOPLE* HE MADE LIGHT HE MADE DAY HE MADE NIGHT* HE HAS SUCH POWERFUL EYES HE DOESN'T HAVE MILLIONS AND THOUSANDS AND BILLIONS AND HE CAN STILL SEE US WHEN WE'RE BAD* HE STARTED ALL THE PLANTS GROWING* TO ME I THINK OF HIM WHO MAKES FLOWERS & GREEN GRASS & THE BLUE SKY & THE YELLOW SUN* GOD IS EVERYWHERE & I DON'T KNOW HOW HE COULD DO IT



طنزآمیز و انسانی، اینست صفت مشخصه آثار بن‌شان (۱۹۶۹-۱۸۹۸)، طراح-گرافیک و نقاش نام‌آور آمریکایی: در هر اثر گرافیک او، تمام تجربه «انسان بودن» به نمایش درآمده است، بن‌شان، همچون یک شاعر بی‌اندیشه و همچون یک صنعتگر، با دقت بسیار افکارش را منعکس می‌کند. آثار او تا ورای واقعیت پیش می‌رود و بی‌آنکه چهره واقعیت را مسخ کند و یا آنرا از طبیعت و اصلش دور سازد، با خطوطی بارز و درخشان به نمایش می‌گذارد. شاید کمتر هنرمندی است که کارهای او به اندازه بن‌شان بازتاب و معرف چهره متمایز عصر ما با همه تضادها و تفاوت‌هایش باشد و این ویژگی مرهون غریزه است که از یکسو به گرافیک و از دیگر سو به نقاشی نظر دارد و روح تکنیک زمانه، کار را توأمًا و در یکگانگی‌اش بیان می‌کند.



سه نوع فقر در افریقا

بقیه از صفحه ۹

را باز یافتند. لکن آیا ممکن بود که کامرون و توگو استقلال یابند و سایر کشورهای استقلال برنده نبرند؟ باید یاد آوریم که حصول استقلال برای برخی از کشورها مانند گینه که در سال ۱۹۵۸ «فقر در آزادی» را پس استغنا در بردگی» ترجیح داده، به چه بهای سنگینی تمام شد. جمله مذکور را پرزیدنت سکوتوره خطاب به ژنرال دو گل گفته بود.

فادرسنت خواهد بود اگر چنین بیاندیشیم که هیچده ماه تا دوسال پیش از دست یافتن کشورهای زیر سلطه استعمار فرانسه به حاکمیت بین‌المللی (۱۹۶۵) آنها از استقرار یک سیستم اجتماعی-اقتصادی که رهنمون این کشورها بسوی استقلال واقعی باشد برخوردار بوده‌اند. در کشورهای مستعمره انگلیس اوضاع بهتر از این نبود، بیشتر رهبران جنبش‌های ناسیونالیست افریقایی هنگام استقلال کشورشان تازه از زندان آزاد شده بودند که از میان آنها میتوان دکتس نکرومه از غنا، دکتس باندا از مالاوی، دکتس کواندا از زامبیا و جومو کیناتا از کنیا را نام برد. در کشورهای نیز که رهبران پیش از استقلال آنان در زندان نبودند دسترسی به تکامل تدریجی چندان آسان نبوده است. پنج سال پیش از استقلال تانگانیکا، شورای قانون-گذاری این کشور هیچ عضو افریقایی در شورای اجرایی نداشت، تا آنکه در سال ۱۹۶۱ پس از رسیدن به استقلال تمام قدرت به سیاهان تفویض شد. میتوان گفت که فقدان آمادگی لازم پیش از استقلال موجب سهل‌انگاری در حل مشکلاتی مانند مبارزه علیه خشکسالی نیز شد.

آزادی

کشورهای افریقایی که به استقلال دسترسی یافته بودند، بمنظور توسعه خود با مشکلات زیادی روبروی قرار گرفتند. زیرا توسعه واقعی از یکسو نیازمند ایجاد و کاربرد اصل «اعتماد به خود» بود و از سوی دیگر انتقال افرامی نهادهای موروثی دوران استعمار، و نظام اداری که در چارچوب «توسعه» سازمان نیافته بود، به افراد محلی، کار را چندان آسان نمی‌کرد. نهادهای اقتصادی این کشورها باید گونه‌ای، شکل می‌گرفت که اقتصاد کشور تبدیل به یک اقتصاد ملی و جوامعی نیازمندی‌های داخلی می‌شد. اگر چنین تغییری در نهادهای اقتصادی کشور مستعمره سابق پدید نمی‌آمد، آنکه کشور مزبور ناچار بود که روی استعمارگر سابق خود حساب کند؛ در سال ۱۹۶۶ تعدادی از کشورهای افریقایی برای موازنه بودجه خود از قدرت‌های استعماری سابق کمک گرفتند.

فقط نیکخواهی صرف برای ایجاد تحولات لازم کافی نیست، بلکه باید از کاربرد شیوه‌های تازه برداشت درستی داشت. حصول آزادی برای کشورهای استعمارزده افریقایی اولین کام در راه توسعه بشمار میرفت زیرا در طول مبارزه علیه استعمار که سالها مردم این سرزمین را از تفکر و برداشت صحیح از پیرامون خود باز داشته بود، فرصت آنرا یافتند که برای آینده کشور خود تلاش کنند. باید در نظر داشت که هر چند تلاش‌های حکومت‌های مختلف بسنده نمی‌نمود، معیاداً با مقایسه با سالهای استعمار چشمگیر بود. با وجود کوشش‌های حکومت‌های تازه به استقلال رسیده، توسعه اقتصادی در چارچوب یک نظام اقتصادی جهانی که بنیاد آن علیرغم تحولات سیاسی تغییری نکرده بود و همچنان مبادلات بازرگانی به زبان کشورهای در حال توسعه و فقیر بود، برجا ماند.

پرزیدنت سکوتوره، رئیس جمهور گینه می‌گوید: «نظام اقتصادی غیرعادلانه‌ای که استعمار بر ما تحمیل میکند روز به روز بیشتر به زیان کشورهای فقیر تمام می‌شود. امروز هر تن باکسیت به قیمت ۱۰ دلار و هر تن آلومینیوم به بهای ۷۷۰ دلار معامله می‌شود، عبارت دیگر در ازای هر تن باکسیت ما فقط یک تن آلومینیوم می‌گیریم. بدین ترتیب ارزش باکسیت نسبت به آلومینیوم یک به پنج است، معیاداً آلومینیوم خود یک ماده اولیه است که ارزش آن در قبال تولیدات صنعتی یک به پنجاه تا صد میرسد. می‌بینیم که در چنین شرایطی مردم گینه نمیتوانند به توسعه‌ای در آینده‌ای نزدیک دست یابند. چنین شرایطی باید تغییر کند و تغییر هم خواهد کرد.»

با در نظر گرفتن سه ساختواره گوناگون فقر که تاکنون تشریح شده، کمتر کشوری از میان کشورهای فقیر اساساً فقیر است. از شانزده کشور عقب‌مانده افریقایی فقط چهار کشور بوراندی، ولتای علیا، لستو و رواندا هستند که با مقایسه با منابع طبیعی و جمعیت از امکانات کمتری برخوردارند و دسترسی آنها را به توسعه واقعی مشکل می‌سازد.

در کشور بوتسوانا و گینه که از منابع طبیعی سرشاری

برخوردار هستند زودتر از سایر کشورها میتوانند به توسعه مطلوب دسترسی پیدا کنند. مثلاً در سال ۱۹۷۲-۱۹۷۱ رشد اقتصادی بوتسوانا ۳۳ درصد بود. کشور گینه بواسطه منابع سرشار با بکسیت و آهن و امکانات زیاد کشاورزی و کله‌داری در آینده نزدیک بصورت یکی از کشورهای معتبر افریقایی درخواهد آمد.

به علت وجود چهار دلیل نباید از توسعه افریقا ناامید شد. اول آنکه مشکلات افریقا اکنون بیش از هر موقع دیگر قابل درک است و به حکومت‌های این سرزمین اجازه اجرای سیاست‌های بهتری را میدهد. در بسیاری از کشور-های این قاره رفورم‌های اداری، اقتصادی و آموزشی لازم هنوز انجام نشده است. بعضی اجرای رفورم‌های لازم امکان توسعه همه‌جانبه و بهبود اوضاع روشن‌تر بنظر میرسد.

دوم آنکه کیفیت و کمیت بسیاری از منابع کانی کشور-های بزرگی مانند اتیوپی، چاد، نیجر، مالی و سودان هنوز روشن نشده است. همانگونه که در سوامی و اخیراً در بوراندی اورانیوم کشف شده است، ممکن است که در کشورهای ذکر شده نیز چنین منابعی وجود داشته باشد.

سوم آنکه در اثر همکاری کشورهای میان خود یا کمک‌های سازمان‌های مختلف بین‌المللی ممکن است که راه دسترسی کشورهای در حال رشد هموارتر شود. مثلاً تاکنون کشورهای واقع در مصب رودستگال (مالی، موریتانی

و سنگال) با کمک PNUD برنامه واحدی را برای گسترش این مصب که در جلوگیری از خشکسالی بسیار مؤثر است، پیگیری میکنند. برنامه مشابهی نیز در کشورهای چاد، کامرون، نیجر و نیجریه نیز در حال تکوین است. جامعه اقتصادی کنیا، تانزانیا و اوگاندا مثال دیگری از همکاری میان کشورهای افریقایی محسوب می‌شود. انتظار میرود که چنین همسترک‌هایی میان سایر کشورها مانند موزامبیک، بوتسوانا، مالاوی و سوازیلند نیز بوجود آید.

بالاخره چهارمین دلیلی که جرقه‌های امید را در ما روشن میکند، استقرار یک نظام تازه اقتصادی در سطح بین‌المللی است، هر چند که این امید در آینده دور جامه عمل بخود نبوشد. روشن است که در صورت ادامه روند اقتصادی کنونی، توسعه کشاورزی در حال رشد چندان آسان نیست.

همانگونه که پرزیدنت حواری بومدین در ششمین جلسه فوق‌العاده سازمان ملل بیان داشت «در روابط میان کشورهای ثروتمند و فقیر باید تجدیدنظر شود و عمیقاً دوباره مورد بررسی قرار گیرد.»

هر چند که نظام اقتصادی تازه ممکن است که روند مشکلی را در پیش داشته باشد، معیاداً باید امیدوار بود که با استعمارزدایی اقتصادی و ادامه آن استعمارزدایی سیاسی نیز حاصل شود.

برای تجهیز بایگانی به

میکروفیلیم و میکروفیش

و متدهای مختلف آن به نمایندگی کداک ایران مراجعه فرمائید

شرکت الکترو کامرا ۲۱۰ خیابان شاه‌نلقن ۸-۶۶۲۹۵۶-۴ و ۴۳۰۹۳

تجهیزات سمعی و بصری

از کوچکترین دوربین‌ها تا بزرگترین پروژکتورهای ساکن و متحرک دیاجراف - ویوگراف - اورهد و وسائل تهیه ترانسپانسی

نمایندگی کداک ایران

شرکت الکترو کامرا ۲۱۰ خیابان شاه

تلفن های ۴-۴۳۰۹۳-۸-۶۶۲۹۵۶



این هفته در تهران

تئاتر شهر

(خیابان شاهرضا پارک پهلوی
تلفن ۴۱۸۱۶)

از تاریخ ۲۶ تیر به سبب انجام تعمیرات ساختمانی و فنی تعطیل است.

تالار نقش

(میدان کندی جنب دانشکده علوم تربیتی شماره ۲- تلفن ۹۳۶۸۹۱)

● نمایشگاهی از نقاشی های مرتضی نعمت‌اللهی
ساعت بازدید ۵ تا ۸ بعداز ظهر

نگارخانه مانی

(خیابان پهلوی چهار راه امیراکرم ساختمان کورش طبقه سوم)

تلفن ۹۹۲۷۳
● نمایشگاهی از نقاشیهای محمدکاظم رکنی
از ۲ تا ۱۵ شهریور ۵۲

گالری لیتو

(خیابان آبان)
● نمایشگاهی از لیتوگرافی نقاشان بزرگ

بازدید ۵ تا ۸ بعداز ظهر

تهران گالری

(عباس آباد چهارراه قصر شماره ۳۳۲)

تلفن ۸۴۴۰۵۵
● نمایشگاهی از آثار لیتوگرافی نقاشان بزرگ - بازدید ۵ تا ۸ بعداز ظهر



گالری سیحون

(خیابان وزرا- خیابان چهارم) تلفن ۶۲۱۳۰۵

● نمایشگاه دستجمعی از آثار نقاشی صفائیان - مافی - اعتمادی - واسپور - امدادیان - عالیوندی
بازدید همه روزه ۵ تا ۸ بعداز ظهر

رستوران

گالری لوتزک

(خیابان پهلوی طبقه زیرین چاتانوسکا)

● نمایشگاهی دستجمعی از آثار نقاشان معاصر

فستیوال تابستانی

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

(بارک نیاوران)

تئاتر - موزیک - فیلم

● کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

اولین برنامه تابستانی گروه سیمار تئاتر را از اول

مرداد ماه لغایت ۳۱ مرداد سال جاری در بارک فرح آباد

خزانه با نمایش فیلم اجرای تئاتر و موسیقی بمورد اجرا

میگذارد. ساعت شروع برنامه‌ها ۲۰:۳۰ بعد از ظهر

خواهد بود. و استفاده از برنامه‌ها برای کلیه علاقمندان

مجانی است. ● نمایش فیلم

سفینه فضایی کشیده پنجشنبه ۳۰ مرداد

● نمایش فیلم ماجراهای رابینسون
جمعه ۳۱ مرداد

کاخ مرکزی جوانان

(جاده قدیم شمیران بالاتراز سه راه ضرابخانه)

تلفن ۷۷۷۰۷۷۷-۶۶۶۷۲۱

● جلسه گروه موسیقی (اطاق شماره ۳۶)

ساعت ۵ الی ۶ بعداز ظهر

● آشنائی با حرفه مراقبت پرواز همراه با نمایش فیلم

و اسلاید

(تالار اجتماعات) ساعت ۷/۳۰ الی ۸/۳۰ بعداز ظهر
جمعه ۳۱ مرداد

● نمایش فیلم سینمایی (تالار اجتماعات)

ساعت ۱۱ صبح

● نمایش فیلم سینمایی (تالار اجتماعات)

ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر

کاخ جوانان مهر

(خزانه قلعه مرغی خیابان ۲۰ متری فلاح میدان فلاح)

تلفن ۵۴۷۵۵۵ پنجشنبه ۳۰ مرداد

● برنامه گروه هنری کاخ جوانان مهر

تشکیل کلاس طراحی و نقاشی زیر نظر خانم مهر آفرین حاتمی تهرانی

(آتلیه نقاشی) ساعت ۹/۳۰ الی ۱۱/۳۰ صبح

● نمایش فیلم سینمایی «دارلینگک»

(تالار اجتماعات) ساعت ۱۰ الی ۱۲ صبح

● جلسه گروه تحقیقات (سالن کنفرانس)

ساعت ۵ الی ۶ بعداز ظهر

● شب نشینی تابستانی کاخ جوانان مهر

اشرتک هنرمندان رادیو و تلویزیون شامل رقص، موزیک، شام و اجرای برنامه های تفریحی

(محوطه تابستانی) ساعت ۷ الی ۱۱ بعداز ظهر

جمعه ۳۱ مرداد

● برنامه گروه هنری کاخ جوانان مهر

کلاس پیاو نو زیر نظر کیوان کیانی

ساعت ۹/۳۰ و ۶ بعداز ظهر

نهمین جشن هنر ۳۰ مرداد تا ۸ شهریور ۱۳۵۴

تاریخ	سینما آریانا	معرفی برنامه‌ها	تالار دانشگاه	استودیو تلویزیون	باغ دلگشا	نخست جمشید	سرای مشیر	حافظیه
پنج شنبه ۳۰ مرداد ۱۳۵۴			۱۷ ساعت «فولکلر خون‌ن» کارگردان ایرج سمیری (ایران)	۱۹ ساعت «دانش شب مهتاب» کارگردان آشور مانی‌پال‌پالا (ایران)		۲۰ ساعت «گروه رقص نیکلایس» «برنامه اول» (ایالات متحده آمریکا)		۲۴ ساعت «موسیقی ایرانی» توسط هنرمندان رادیو
جمعه ۳۱ مرداد ۱۳۵۴	۱۴ و ۱۰/۳۰ پرودا بسوی ریو از تونشون فریلند یا شرکت «فرانس»		۱۷ ساعت «فولکلر خون‌ن» کارگردان ایرج سمیری (ایران)	۱۹ ساعت «دانش شب مهتاب» کارگردان آشور مانی‌پال‌پالا (ایران)		۲۰ ساعت «گروه رقص نیکلایس» «برنامه اول» (ایالات متحده آمریکا)		
شنبه ۱ آبان شهر یور ۱۳۵۴	۱۴ و ۱۰/۳۰ «عصر سوینگ» از جرج سیتوس یا شرکت «فرانس»		۱۷ ساعت «فولکلر خون‌ن» کارگردان ایرج سمیری (ایران)	۱۹ ساعت «دانش شب مهتاب» کارگردان آشور مانی‌پال‌پالا (ایران)		۲۰ ساعت «گروه رقص نیکلایس» «برنامه دوم» (ایالات متحده آمریکا)		۲۴ ساعت «موسیقی ایرانی» توسط هنرمندان رادیو
یکشنبه ۲ شهریور ۱۳۵۴	۱۰/۳۰ «دختری در خط» از جرج سیتوس ۱۴ ساعت «فارغ» از مارک شندروچ یا شرکت «فرانس»		۱۷ ساعت «فولکلر خون‌ن» کارگردان ایرج سمیری (ایران)	۱۹ ساعت «دانش شب مهتاب» کارگردان آشور مانی‌پال‌پالا (ایران)		۲۰ ساعت «رقص اودیسی» توسط پان‌گراهی (برنامه اول) (هند)		۲۴ ساعت «موسیقی و آواز سنتی» از ویتنام توسط تزان وانگه و تزان تی‌وی‌نیوک
دوشنبه ۳ شهریور ۱۳۵۴	۱۰/۳۰ «فارغ» ۱۴ ساعت «هفت عروس برای هفت برادر» از ستانی دافن		۱۷ ساعت «سنت‌های موسیقی آسانی» از تزان وانگه (ویتنام)			۱۹/۳۰ «ارکستر سمفونی رادبو ملی لهستان» دوهم، پندرسکی (لهستان)	۲۴/۳۰ «رقص اودیسی» توسط پان‌گراهی (برنامه دوم) (هند)	
سه‌شنبه ۴ شهریور ۱۳۵۴	۱۰/۳۰ «داستان وست‌ساید» از رابرت وایز ۱۴ ساعت «چترهای شربور» از ژاک دمی					۱۹/۳۰ «ارکستر سمفونی رادبو ملی لهستان» دوهم، ماکس جیوک (لهستان)	۲۴/۳۰ «تئاتر و رقص افریقایی» گروه سروماگا (اوگاندا)	۲۴ ساعت «موسیقی ایرانی» از مرکز حفظ و اشاعه موسیقی
چهارشنبه ۵ شهریور ۱۳۵۴	۱۰/۳۰ «بانوی زیبای من» از جرج گبوگر ۱۴ ساعت «دختران روشفروز» از ژاک دمی		۱۷ ساعت «موسیقی مذهبی» تولس					۲۴ ساعت «فلوت هندی» توسط چائورا-اسیا (هند)
پنج شنبه ۶ شهریور ۱۳۵۴	۱۰/۳۰ «دختر مضحک» از ویلیام وایلر ۱۴ ساعت «سویت چریقی» از بوب فوس				۱۹/۳۰ «تئاتر نو» «برنامه اول» (ژاپن)	۱۸/۳۰ «الکترا» «تزان تروپا» کارگردان آندره شریان (ایالات متحده آمریکا)	۲۴/۳۰ «گروه لانتو پوپولاره» آوازهای عامیانه (ایتالیا)	
جمعه ۷ شهریور ۱۳۵۴	۱۰/۳۰ «سلام دانی» از چین‌کنلی ۱۴ ساعت «الیویه پستان و پرندگان» از دینیز تولد مینال‌پالا		۱۷ ساعت «گروه موسیقی جدید آسه ژانسن» (یوگسلاوی)		۱۹/۳۰ «تئاتر نو» «برنامه اول» (ژاپن)	۱۸/۳۰ «الکترا» «تزان تروپا» کارگردان آندره شریان (ایالات متحده آمریکا)	۲۴/۳۰ «موسیقی ایرانی» (درگز) اولیاء قلی بخش‌یکانه	
شنبه ۸ شهریور ۱۳۵۴	۱۴ و ۱۰/۳۰ «از غارت» از سهراب شهید ثالث		۱۷ ساعت «گروه موسیقی جدید آسه ژانسن» (یوگسلاوی)		۱۹/۳۰ «تئاتر نو» «برنامه دوم» (ژاپن)	۱۸/۳۰ «الکترا» «تزان تروپا» کارگردان آندره شریان (ایالات متحده آمریکا)		۲۴ ساعت «موسیقی ایرانی» از مرکز حفظ و اشاعه موسیقی

این برنامه قابل
تغییر است (۴)

● نمایشگاه فرهای ایرانی (نارنجستان قوام) ● طناب رقص و برگردانها از اندی دوگروت (سرای مشیر)

● نمایشگاه سینمایی هالیوود موزیکالز (سالن تلویزیون)

شخصه در ۱۵۰۰ واحد بانکر اعتبار داره

با دفتر حساب روزانه در گوشه بانک ایران به شما
برنامه ترستی. زیرا، بانک ایران ۱۵۰۰ شعبه در کشور
حساب روزانه در گوشه، اعتبار شما در تمام این شعبه است.



بانک ملی ایران

میگفتن زیاده با دفتر حساب روزانه در گوشه اعتبار کنید

بالاخره
يکروز شما تلویزیونتان را
با شاوب لورنس
عوض خواهید کرد



شاوب لورنس SCHAUB-LORENZ